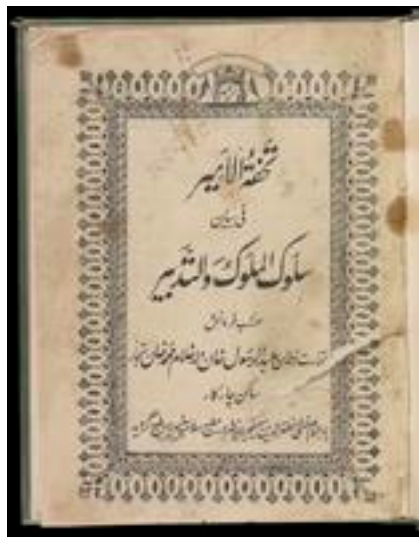


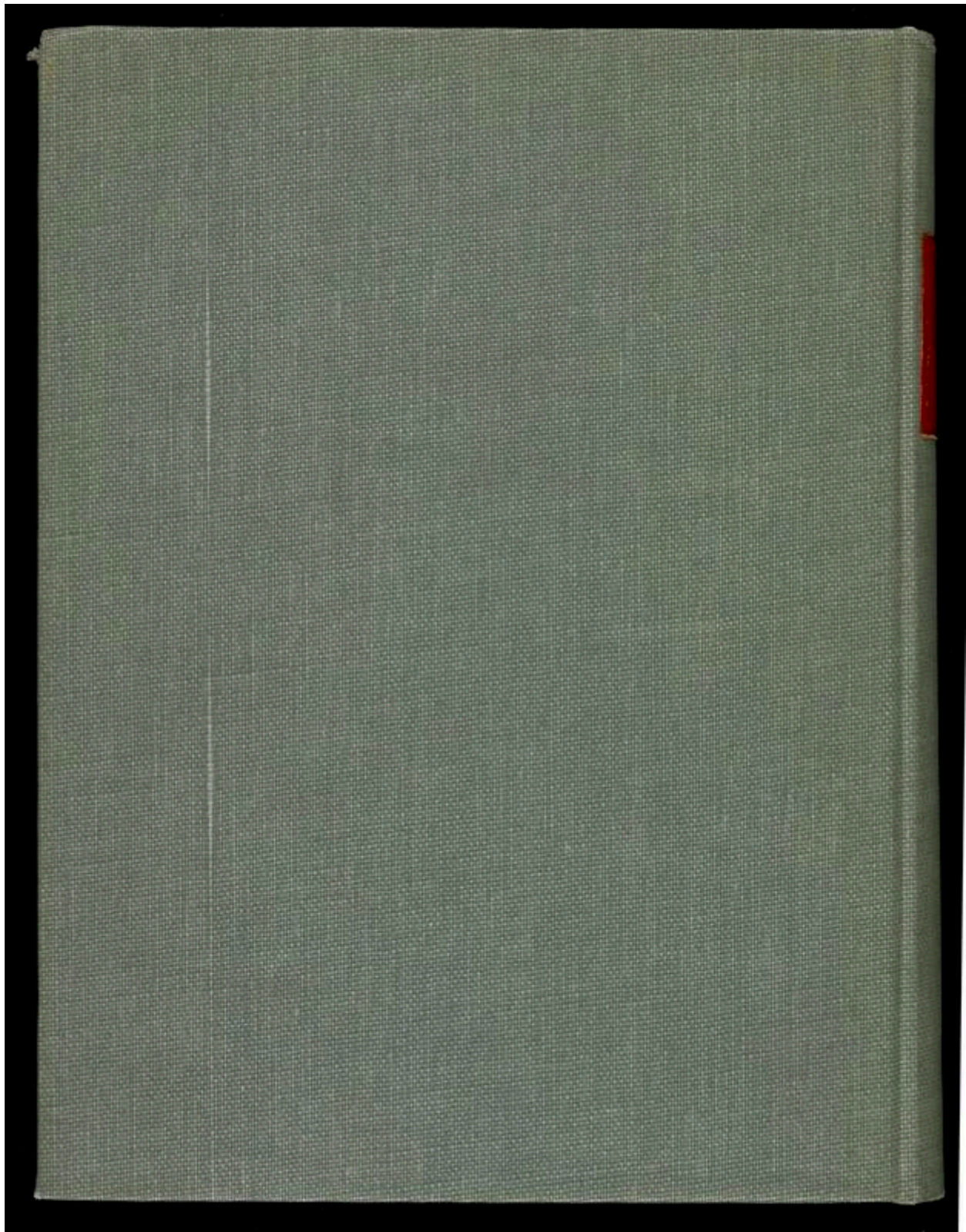


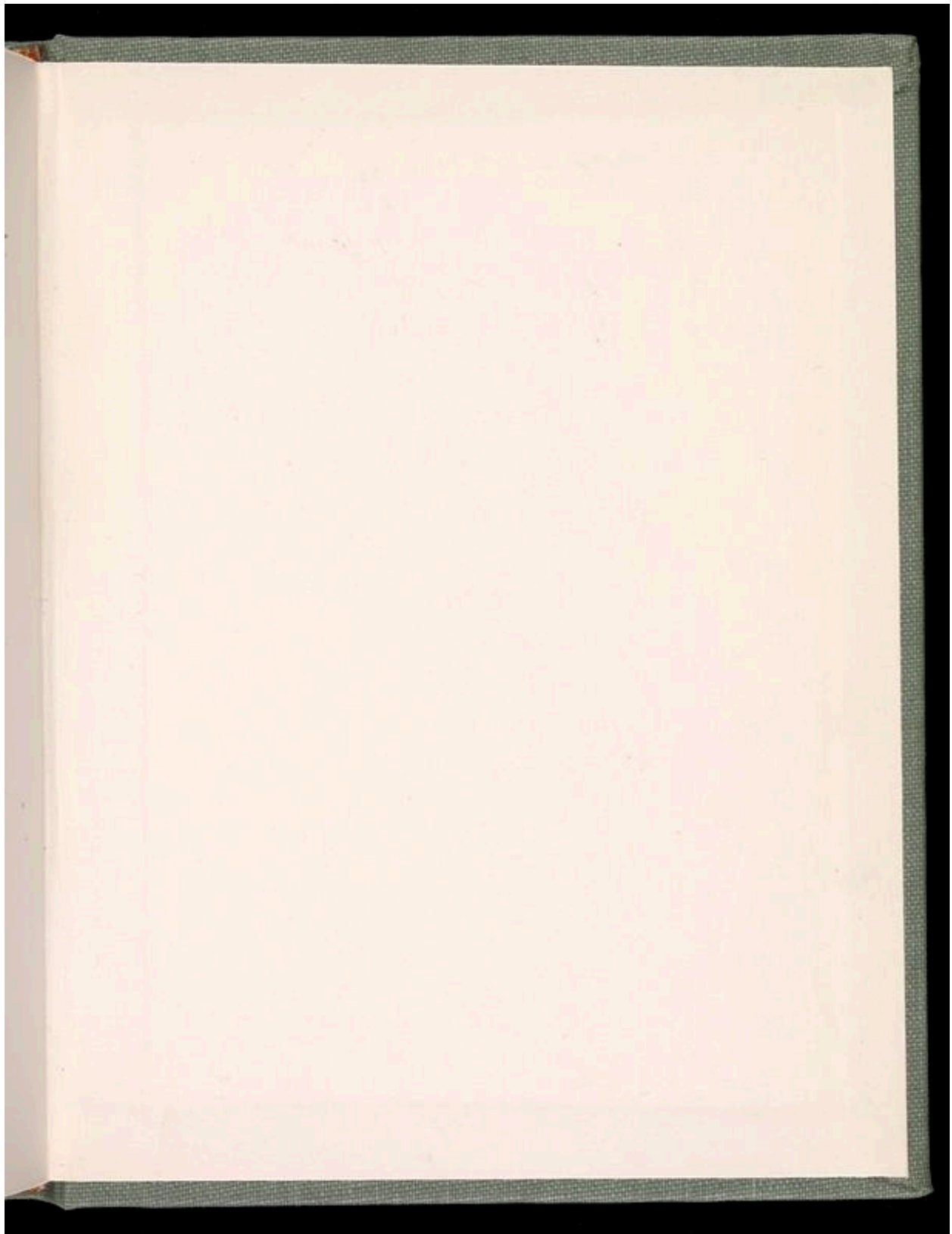
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandli.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



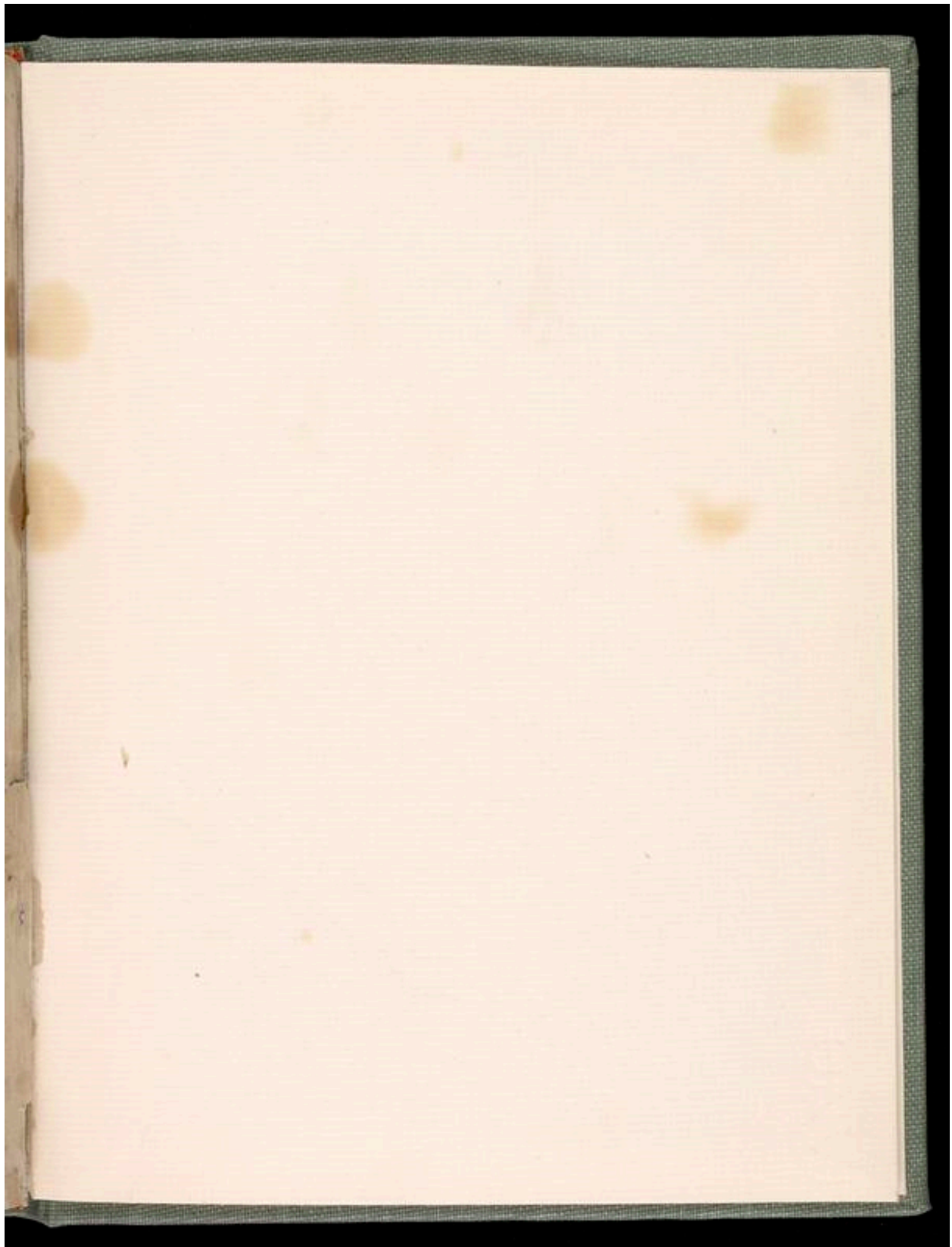


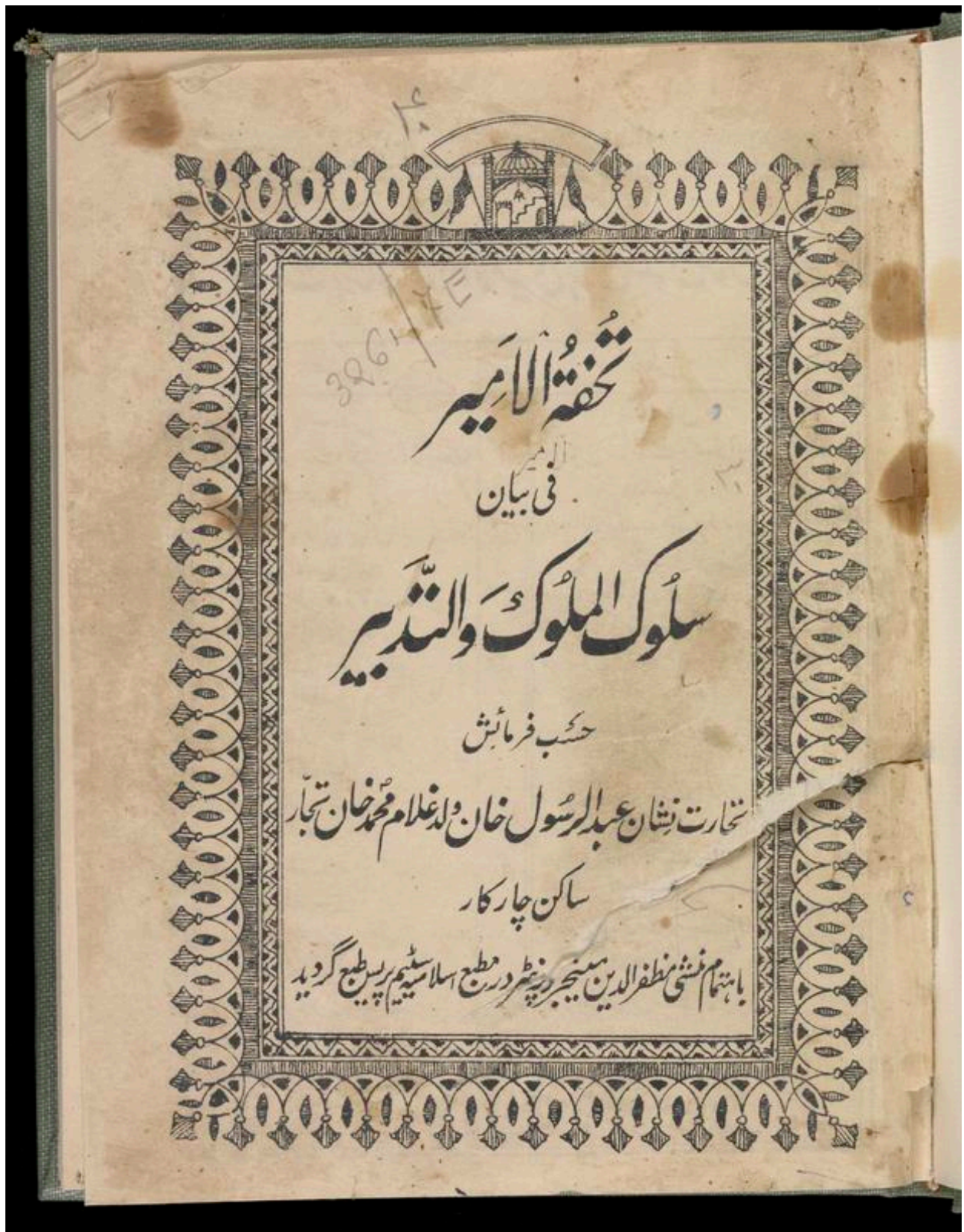
Mohammed Tājūd-din Afghāni (p. 228)

Tuhfat al-ahir fi bayān-e soluk al-
muluk wa-l-fadik.

[Lahore], [1]328/1210 (p. 228)

-al-





الف

فهرست رساله تحفة الامير في بيان سلوك الملوك والتبیر

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
باب اول		فصل ۱۲	
در بیان اطاعت ملوک و مایه لهما	۱	در بیان سیاست و فواید آن	۱۸۵
فصل ۲		فصل ۱۳	
در بیان بے ثباتی جهان	۱۲	در بیان وفای عهد و وعده	۱۵۰
فصل ۳		فصل ۱۴	
در بیان خلافت و صفت آن	۳۴	در بیان فضیلت سخاوت و قبح بخل	۱۵۶
فصل ۴		فصل ۱۵	
در بیان شکر و فواید آن	۵۵	در بیان سلوک ملوک با رعایا	۱۷۱
فصل ۵		فصل ۱۶	
در بیان عدل و احسان	۵۸	در بیان رعایت حقوق الدین و رعایا و مصلحت آن	۱۸۰
فصل ۶		فصل ۱۷	
در بیان ظلم و قبح آن	۸۸	در بیان وزیر و صفت ایشان	۱۸۰
فصل ۷		فصل ۱۸	
در بیان مشور و فواید آن	۹۹	در بیان ندامت و صفت ایشان	۱۹۹
فصل ۸		فصل ۱۹	
در بیان حذر و خرم و احتیاط	۱۰۷	در بیان امرای عسکر و صفت ایشان	۲۰۲
فصل ۹		فصل ۲۰	
در بیان علم و ترک غضب	۱۳۰	در بیان عالمان و صفت ایشان	۲۱۷
فصل ۱۰		فصل ۲۱	
در بیان عفو و فواید آن	۱۳۹	در بیان سلوک و صفت ایشان	۲۲۳
فصل ۱۱		فصل ۲۲	
در بیان صلح و فواید آن	۱۴۳	در بیان خاتمه رساله	۲۳۷

رَبِّ لَيْسَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَدْ بَاخَذَ

قال فی شرح الجبرئیل یبغی ان یلج فی الداعاء وان یدعو بالامور المهمة والكلمات الجامعة وان یتكون معظمه
 ذالك او كله فی امور الاخره وامور المسلمين وصلاح سلاطینهم وسائر ولائهم امورهم و
 توفیقهم للطاعات وعصمتهم من المخالفات وتناوهم علی البر والتقوی وقیامهم بالحق
 علیه وظهورهم علی اعداء الدین وسائر المخالفین من ۲۴۱۲ و ۲۴۱۳ و تفسیر بدارک شریف و روح
 البیان مذکور و عیان است اینکه در بعضی کتب سماوی مذکور است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم ملک
 ملوک و شاه شاهان قلوب و دلهائے ملوک و نواحی و موسیٰ پیشانی شان بید قدرت من است
 پس اگر بندگان من اطاعت و فرمان برداری کنند مرا میگردانم ملوک امرا و سلاطین و ملوکشان را بالائے
 شان عطا و رحمت و نعمت و اگر مصیبت و رزند و نافرمانی کنند مرا میگردانم ملوک و امرا و سلاطین
 شان را بایشان عقوبت و جزمت و نعمت پس اے بندگان من چون کار باقبضه قدرت من و آنچه
 از امر او ملوک و سلاطین بشمار میرسد بفرمان من است که یقین الله ما یشاء و یحکم بما یرید مثل
 عن اعرابی بعد عرفه الله فقال البعرة تدل علی البعیر و اثرا لیسر تدل علی المسیر
 و المروت تدل علی الحمیر فکیف لا یدل السماء ذات الابرار و الارض ذات الفجارج علی
 السامع البصیر و المبدع القدیر تفسیر کبیر حتی انه سئل بعض العلماء ما الدلیل علی ان للعالم
 صانع واحد قال ثلاثة اشياء ذل الیبیب و فقر الادیب سقم الطیب روح ۳۴۲۷ زیر اگر نیتند
 ایشان مگر چون خامه در دست نویسنده و یا نامه در دست خواننده پس مشغول سازند نفس خود را بسب و
 دشنام ملوک و سلاطین و آنچه بشمار میرسد از ایشان بدانند بکار بفرمائے و ما اصابع من بیته فمن
 نفسك هم را از شومی و بدی اعمال و جزائے وبال و زشتی افعال خود و دانسته از فعل قبیح معاصی
 و گناهان خود بفرمائے صداقت انتمای و ان استغفر و اربکم الله لو لواء الیه یمتدکم متناعا
 حنا الی اجل مستی و یوت کل ذی فضل فضله چشم جم و جان خود را از کردارهای
 له و الامحار ان یلزم المسؤل حتی یعطیه ۲۴ قاضی سیفادی سله و لات یضم واد و تخفیف لام و توفانی جمع و الی معنی حکمان و درستی
 و بشارت بدلام خط است و بچنین قضات به تخفیف ضا و محمده جمع قاضی ۶۱۲ سله ابن آیت در رکوع بعد از رکوع ثلث جز ۱۲

زشت بمل الجواهر توبه و استغفار روشن و منور سازید لکن شفاء للخليل و اسر داء المغليل که تا
 بمضمون در مشحون آید و فی هذا آیه و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما کان الله
 معذبهم و هم يفتقرون قال امير المؤمنين علی ^{عليه السلام} کان فی الارض امانان فرض احد هما
 و بقى الآخر فاما الذي رفع فهو رسول الله محمد و اما الذي بقى فالاستغفار و قرءه بعد
 هذه الآية و فی نفاث المجالس المؤمن الصادق لا يعذب به الله تعالى فی الآخرة لانه
 بنبيه يكون فيهم يوم القيمة و اقسم الله سبحانه ان لا يعذب امته مادام هوبينهم روح
 ١٢٨٧١ و كما ان رسول الله محمد امان ما عاش فكذلك اورثه الاكمل فان اعتقاد و اتباع
 طريقته كالإيمان بالرسول و اتباع شريعته اذ هو نائب عنه و خليفة له فلا فتر
 باهل الصلاح و التقوى متايرهم الله به العذاب و اعلم ان المؤمن الصادق
 فی ايمانه لا يعذب به الله فی الآخرة لان بنیه يكون فيهم يوم القيمة و ما دام هوبين
 الامّة لا يعذبهم الله و يقول لهم جزيا مؤمن فان لورك قد اطعنا نارى فان
 دخل المجرمون النار فذلک بحجة الخلو لا الخلود روح ١٢٨٧٢ امر اولوك شمارا بالاشه شام
 جيم و مهران گرواند و صدق همین است فرموده جناب حضرت رسول مقبول عمر که کما تکلونوا
 یولی علیکم شئونی هر چه آید بر تو از ظلمات غم یا آن زمینیا کی دستخاست هم این
 جهان کوه است فعل فانه هوسه ما آید ندای را صدای که ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ايدي
 الناس لیذیقهم بعض الذي عملوا العلمیه يرجعون و کان الوکیع مع اذا اذا شخص
 یحس التراب علی رأس نفسه و یقول لو لا ذنبی ما سلط هذا علی شئ لیکن من الاستغفار حتی
 یسکن ذلک المؤذی عنه طبقات فان الاستغفار دواء لکذا و اس و به ینفخ باب المملوكة
 الی الله الملك العفار روح ١٢٨٧٩ و از مضمون کتاب روحنا رفهوم می شود انیکه هر یک از

سکن نسوبه شئی است مثل الامین و ترجمان یفاری و دو باشد الف مقصوره و لفظاتی قاعده و کلمات یائی نیست را با و بدل کردن چو
 در آیات شنی در هر بیت دعای غلاصده باشد لهذا آیات مختلفه القوافی را شنی نام کردند ١٢٨

حضرات ملوک و سلاطین بنده اندازند بندگان خداوند جل ذکره که ذکوریم عبیده و اناشم امام و
 شاهنشاهی صفته است از جمله صفات خصائص جناب حضرت قدس خداوندی عز اسمہ کعبارت
 از ملک ملوک و شاه شاهان است لهذا شرع شریف جواز فرموده احدی از خطباء و غیره را که
 ملوک زبان و امر او سلاطین وقت و آن خود را موصوف بصفه و ملقب و مخاطب
 بملقب و خطاب شاهنشاهی نموده و در خطب و غیره بصفه مذکوره یاد کنند که ما للذاب و
 رب اکابر باب یعنی چه نسبت است خاک را با ذات پاک و نیز در تفسیر شریف سوره
 البیان مذکور و عیان است اینکه جناب حضرت موسی عمر در مناجات خود بجناب
 حضرت قدس خداوندی جل ذکره عرض کرد که یا کاصدا علامه و نشانه خوشنودی تو از
 خلق چیست فرمود که ای موسی اگر حاکم و عامل گردانیم بالاسه شان اهل خیر و خیارشان
 را پس همین است نشان خوشنودی من از ایشان و اگر حاکم و عامل گردانیم بالاسه شان
 اهل شر و اشرارشان را پس همین است نشان سخط و نارضا من از ایشان و کان
 بکون عبد الله المذنی يقول اذا وجدت من اخوانك جفاء فذا لك من ذنب
 احد ثنته فذنب الى الله تعالى و اذا وجدت منهم زيادة محبة فذا لك الطاعة
 احد ثنتها فاشكر الله تعالى انتهى كلامه داعی الله مقامه طبقات چنانچه ببل حقیقت
 نوازی معین فرازی جناب حضرت شیخ نصلح الدین سعدی شیرازی رح فرموده مقتومی
 بقومیکی نیکی پسند و خدا را دهد حاکم عادی نیکی را دهد و خواهد که ویران کنند عا
 دهد ملک در بنجه ظالم و نیز در تفسیر شریف روح البیان مذکور است که از حجاج سگولج
 پرسیدند که با اینکه زبان سراسر اسن و امان خلافت جناب حضرت امیر المؤمنین عمر رح را دیده
 و در یافته و عدل و انصاف و صلاح او را که شمر سته کاسه فایز بود و دانسته پچرا
 عدل را که طریقه اینقه حدیقه بهشت و راه ضلایه خالق خوب و زشت است هشته و
 له فتح همزه و کسرتون و بایه تخانی یعنی خوب و عجیب ۱۲ رح

ع

گذاشته و شیوه ظلم زشت که در آن نارضا سے جناب حضرت خداوند جل ذکره و سدر راہ
 بہشت است از برایے خو و مختار و پسند کرده در جواب گفت متاذرو ای کوخا کاخی
 فی الزهد والتقوی الثمر لکمدای اعاملکم معاملة عمرہ فی العدل والانصاف روح
 لا عام ای شویہ شما و زہد و تقوی و کمو کاری شل جناب حضرت ابو ذر غفاری سے کہ حدیث
 ما اظلت الخضر ولا اقلت الغبراء اصدق من ابی ذر رہ در شان دوست کہ یکے از احاد
 رعایا و افراد برایا سے زبان سر اسر اسن و امان جناب حضرت عمرؓ بودہ کہ سن معاملہ کنم با شما
 معاملہ جناب حضرت عمرؓ را کہ بار عایا سے خود داشت از عدل و انصاف و دور از اعتدال
 و درین اشارت است باینکہ نمیباشد حکام و دولات مگر بقرار اعمال رعایا در صلاح و فساد
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کماتکونوا یولی علیکم فرد و ہتقان سال خورہ چہ خوش گفت با پسر
 کای نور چشم من بجز از کشتہ ندرومی قال عمر اعلالکم صالکم قال النبی سیاتی زمان
 لا متی لکون امرأہم علی الجور و علما و ہمد علی الطمع و عبادہم علی الریاء و تجارہم علی
 اکل الربا و نساءہم علی زینۃ الدنیا پس در حین شمول حادثہ ظلم و تم و نزول واقعہ بلکہ جو رو
 الم برہر یکے از مسلمانان بر داشتن دست انابت بامید اجابت بدرگاہ ذی جاہ عالم پناہ
 پزیریدہ عذر عذر خواہ حکیم فحیم حاذق در دوا گاہ طیب لبیب علت گناہ بتضرع و زاری بسیار
 و جزع و فرج بے شمار و اطراف لیل و نہار خصوصاً در وقت اسحار بتوبہ و استغفار الزم
 بلکہ محتم است یقال من کمال الفضل و اللوال یا قابع الیاب من طلب مناغلہا فلیلزم عقیبتا
 مساع و صبا حاک تا دریا سے بچد و بے کنا روشتہا سے رحمت بے علت و غایت جناب
 حضرت خداوندی عز اسمہ در جوش و خروش آمدہ داد و فریاد و خروش بے تنہا ہی شان در عرض
 قبول افتادہ عفو و تقصیر است شان را نمودہ ملوک و امرا و سلاطین زمان را بالاسے شان

لہ یعنی سایہ مکروہ آسان و جانناہدہ بر سر خود زمین راست گویا از ابو ذر غفاری رہ را ۱۲ ح ۳۵ بضم واد تخفیف لہم و
 فوالی جمع والی یعنی حاکمان و درستان و بہ تشدید لام خطاست ہمچنین قصات بہ تخفیف ضاد جمع قاضی ۱۲ ح

رحیم و مهربان گردانیده ز رحمت شان را براحت و اندوه چون کوه شان را بفرحت ابنوه مبدل
 گردانید که امن عیب المضطر اذاعا و یکشف الستور ^{بسم الله الرحمن الرحیم} مفتوحی تو گفتی هر آنکس که بر رنج تاب
 و عاصی کند من کتم متجالیبت ^{بسم الله الرحمن الرحیم} چه جو عاجز را منده و انم ترا و دین عاجزی چون نخوانم ترا ^{بسم الله الرحمن الرحیم} روح عاصی
 رح اقبل اوحی الله تعالی الی موسی و مرانی اعلمک خمس کلمات هت عماد الدین ماله تعلد ان
 قد زال ملکى فلا تترك طاعتى و ما لکم ان خزائى قد لفدت فلا تهتد برزقک و ماله تعلد
 ان عدوک قد مات یعنى ابليس فلا تراء من مکروه و لا تدع محاربتہ و ما لکم ان قد غفرت لک فلا
 تعب المذنبین و ماله قد خل جنعتی فلا تمانع مکرى روح ۸۳۸ و وازوه قول که جناب حضرت
 امیر المؤمنین قاید الغر المحجلین ^{بسم الله الرحمن الرحیم} المتقین جناب حضرت علی ابن ابیطالب از تو راست نقل فرموده
 تیمثا تبرکاً و دین رساله درج شده اول آنکه من فرزند آدم در هر چه در مانى مرا یاد کن البته
 بیایى که منم اجابت کننده دعا ۲ آنکه از هیچ پادشاه مترس چند آنکه پادشاهی من باقی ست ۳ آنکه
 از قرن امین مباش تا از صراط گذری عم آنکه آفریده ام همه اشیا را از برای تو و ترا از برای
 خود و تو خود را فنا کن چیزى که کرده که از برای تو آفریده ام که آنکه در طلب روزی مترود
 مباش که در تربیت نطفه و صغره و علقه عاجز نشدم اگر ده نانی که تو رسانم عاجز شوم
 بحال قدرت ترا از عدم بوجود آورده ام و دین درجه و مرتبه رسانیده ام و هر روز روزی ترا
 میرسانم و تو خود را بهیوده محتاج دیگرى میکنی و آب رو میریزی و وقت صلاه میکنی و از غیر من
 روزی میخواهی فرد زنها رپنه لقمه میر آب رخ خویش و آئینه صفت خاک خور و آب گندار
 و آنکه از برای رزق اندیشه کن و خوف را بخود راه ده چند آنکه خزان مرا بر مال یابی ۵ آنکه
 من دوست دارم ترا باید که تو هم دوست داری مرا ۶ آنکه همه کس از اهل و عیال میخواهند ترا از برای
 خود و من ترا میخواهم از برای تو ۷ آنکه مرا هست بر تو رفیق اسلام و ترا هست بر من روزی میریل بفضل
 سلم یعنی میرز نوران شهید و آل زینب و زینب کلا نتر از قاضی زینب و زینب که رود هم زینب و زینب که باشد و مجاز است سر کرده قوم
 و لقب جناب حضرت و لفظ علی و نبوده زیرا که در کلام خلافت آنحضرت تمام بر همین صوابین در هر امر صالح و پیر و آنجناب بودند ۱۲

وانعام و اگر تو مخالفت کنی در فریضه من مخالفت کنم در دادن روزی هر روزه ۱۰- آنکه من هیچ از
 تو طاعت فرماست تو میخواهی که تو روزی فردا خود از من میخواهی ۱۱- آنکه اگر تو راضی بقسمت
 من نشوی دنیا را بر تو مسلط گردانم که ترا در بدر بگردانم تا در آن خوار و زار و بے اعتبار باشی
 ۱۲- آنکه ای ابن آدم خشم میگیری از برائے نفس خود بر من و من خشم میگیرم از برائے نفس تو بر
 تو انتقمی مقاله دبایند و الحق و نفع السعادة ماله يدانکه بر حضرت ملوک و سلاطین لازم است که متخلق باخلاق
 صاحب شریعت و متقصدی بحسن سیرت و تقوی کلام اخلاق علیه افضل الصلوات و التحية من الملک
 الخلاق بوده و از خلف و عدول برکنار باشند که ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن
 کان یرجو الله و الیوم الآخر و کان الله کثیرا زکرا که بنی و اضع قواعد شریعت و بادشاه حامی آنهاست
 و حکیم و خیر مطلق و علیم و بصیر بر حق که نظام تمام عالم را از روستی حکمت ملک و نبوة ازان مربوط و مضبوط
 گردانیده که تا بعد از انقطاع سلسله رسالت و انقراض دور نبوة شایان ذی شان ذوی الاقدار
 زمان ملوک و سلاطین عالی مقدار و وقت و آن حامی قوانین شریعت و مروج قواعد خلافت گردیده نظام
 مقرر حضرت انبیاء که در حین حیوة خود در عالم امکان نماز و بند برقرار بوده از تنهایی و بطلان
 برکنار باشند بمانند ملوک و دوطائفه اند ملوک دین و ملوک دنیا آنها که ملوک دین اند مظهر و مظهر لطف و قدر
 خداوندی عز و اسمند و ایشان نباشد مگر انبیاء و اولیاء که سرگنج من عرف نفسه فقد عرف ربه رسیده و
 بر تخت مملکت ابدی و سر بر مملکت سرمدی که و اذا ارثیت ثمة رثیت یحیا و ملکا کبیرا بما لکیت نشانه اند
 که و لله ملوک تحت اطاعته فان الفقراء الکبراء هم للذک تحت الاحکام و وجوههم للمصطفی عند الله
 کا الشمس و الکواکب و لکن تحت قیاب العزة مستورون عن نظر الاخیار روح ۲۴ ح ۱ قال الشیخ
 ابوالعباس ۲۲ معرفة الولی اصعب من معرفة الله فان الله مظهر کماله و جلاله و مظهر لیرت مخلوقا مثله
 یا کل کما یأکل و یشرب کما یشرب طبقات و روح ۳۴ ح ۳ و ادنی ما فی السعرات لا یتعرض احد لها و
 الله تعالی اذا اذاهم لعل ان عرفهم انهم اولیاء الله فکان ستر مقامهم عن الخلق رخصة بالخلق و

له تا کما یأکل و یشرب کما یشرب طبقات و روح ۳۴ ح ۳ و ادنی ما فی السعرات لا یتعرض احد لها و
 الله تعالی اذا اذاهم لعل ان عرفهم انهم اولیاء الله فکان ستر مقامهم عن الخلق رخصة بالخلق و

فتألباب اعتذار من اذ اهد من غالب الخلق فان الاذى لم يزل من الخلق لهم في
كل عصر لجهلهم بمقامهم وروح ٢٤٣٤ هـ وبأايشان بصدق وادب خدمت بايد نمود، که
من کلاب له مع الخلق لا ادب له مع الحق ومن لا ادب له مع الحق فانه اشد وعجز وامن
يهن الله فانه من مكرم قال ابو عبد الله رضي عن خدم الاولياء بلا ادب هلك قال علي وفا
من احب ان يكون في حفظ رب العالمين فيلخدم اولياءه المقربين بصدق طبقات واما
الاعتراض على الاولياء والمشائخ من العلماء فانه يجرم الخير ويقطع بركة الصعبة وزيادة
العلم يدل على ذلك شأن موسى والخضر من نها عن الاعتراض عليه بقوله فلا تستغنى
عن شيء حتى احدث لك منه ذكرا فاعترض عليه فاجابه بالفراق فحرم من بركة صحبته
وانقطعت بركة الزيادة من علمه والخير الذي جعله الله معه ومن شؤم الاعتراض ما
كان من امراء الخوارج اعترضوا على علي رضي وخرجوا عليه فخرجوا من الدين وصاروا كلاب
النار وشرقت تحت اديم السماء قال ابو يزيد البسطامي رضي في حق تلمذ به لما خالفه دعوا من
سقط من عين الله قرؤى بعد ذلك مع المحتشين وسرق فقطعت يده هذا احط المعترض
في الدنيا واما حاله في الآخرة فلا يكلمه الله ولا ينظر اليه وله عذاب اليم في نار القضيعة
والمهجران روح ٢٤٣٨ هـ والخوارج قوم من زهاد الكوفة خرجوا من اطاعة علي رضي عنده رضا
بالتحكيم بينه وبين معاوية رضي قالوا كفر بالتحكيم ان الحكم لا لله وكانوا اثني عشر الف
رجل واجتمعوا ونصبوا راية الخلاف وسفكوا الدماء وقطعوا السبيل فخرج اليهم علي رضي وروا
رجوعهم فابوا الا القتال فقاتلهم بالنهر فان قفتهم واستاصهم ولم ينجم منهم الا اقليل
قال عصر الخوارج كلاب اهل النار روح ٢٤٣٨ هـ وايشان راجع سلطان وچه دربان وچه خاقان
وچه دهقان ووزير زنده باد لها سے زنده اند شاد وروالا بهمت آن گدايان از سفر عندي وهاشهر و
سواها شهر تنگ ميدارند چه در يك لمح گرد عالم برسيانند وگويند واقطاع ايشان بنظر دارند
براي آيت در ركوع نصف جز ١٤ هـ بضم وال هملا يعني بساط فرش و پرده شاميانه و سايه بان ١٢ هـ اين آيت در ركوع اول ركوع

افرو تمام سلطنت در ویش دارد و ز صد سلطان فراغت میث دارد و آنها که ملوک دنیا اند
صورت صفات لطف و قهر خداوندی عز اسمہ اند زیرا که سلطنت و مملکت پرورش صفات حمیده
و ذمیه را کامل ترین آلتی و محظّم ترین عدّه اند بلکه مملکت تمام ترین آلتی است تعهد حق جل
ذکره را و سلطنت بزرگ ترین وسیله است متذوّر از خالق بر حق چه اگر نفس را در صفات ذمیه
پرورش دهد بمقامی رسد که دعوی خدائی کند و این نهایت صفات ذمیه است که بدین
در که جز باین آلت نتوان رسید زیرا که هیچ در ویش عایضه گرسنه دعوی خدائی نگردد و کجند
چه نفس او آلات کبر و تجبر و انانیت ندارد و فرعون بے عون را که من خفاة و هفواته
علیه ماعلیه چون این آلات بکمال بود و نفس خود را در صفات تجبر و کبر و انانیت بکمال رسانید
لاجر ثمره دعوی انار بکمال اعلی از دوسه بظهور رسید که و لیضک علیه التوکی بل التوکی
و درین دعوی خود تمسک بمملکت و سلطنت نموده که الیس لی ملک مصر و هذا الا انها تجری
من تحتی چون کنده ناتراش و چوب ناموار و تا خراش مصداق کانه خشب مستند
خانی از دانش و نظر و عاری از احتیاط و حذر بلکه ملجئه اطفال و ضحک ارباب قیل و قال که اطفال
و بستان بران خنده زنده و بنیاد تقریر چنین دعوی را بناخن انگشت کنند و این نیست مگر تلبیس
و تدبیس و سینه زوری بلکه از بر این عقلی و نقلی تعامی و کوری است ما هذا الا من ذلک
صراح و خسر برآش و وقوع فی طعن التواحم لغو ذلک و التوب الیه من المهادک قاشدا
فی حق جمیع ما حکى فی التنزیل عن مالدک و اتبعناهم فی هذا الدنیا لعنة و یدم القيمة هم من
المقبوحین و همچنین اگر نفس را بدین آلات در صفات حمیده پرورش دهند بمقامی رسد که متخلق
باخلاق حق جل ذکره شوند و متصف بصفتا ربوبیت گردند و این نهایت صفات حمیده و
کمال دین است که بر وانشوران عالم مانند شمع انجم بلکه مانند آفتاب کتاب درخشان و تابنده

لایعنی طبعه و فی ۷۴ سلک بنی حکایات عجیب و غریب که از ان خنده آید ۷۴ آیت در کورع و ۳۰ سلک یعنی از و که فرزند او مرده باشد ۷۴
۷۴ سلک یعنی الحق و نادان ۱۲ سلک این آیت ۲۰ کورع قبل از کورع ۳۰ سلک یعنی پوشیدن عیب کار خیر ۷۴ سلک یعنی باقی بماند کار و شکر
شدن ۱۳ سلک

اور روشن ست چنانکه نواب عالم فرموده که بعثت کائنات مکارم الاخلاق و بحال آن اخلاق جز
 بیاکت و مملکت و سلطنت نتوان رسید چنانکه اگر کسی خواهد که صفت جو و کرم را بداند و روشن دهر که از جمله صفات
 حق جل ذکر است و مقتضای تخلق و با اخلاق الله متخلق شود جز بیاکت مملکت و سلطنت بدین تربیت نتوان
 رسید و اگر خواهد که صفت حلم را بداند و روشن دهر که از جمله صفات حق جل ذکر است و مقتضای تخلق و با اخلاق الله متخلق
 شود جز بیاکت مملکت و سلطنت بدین تربیت نتوان رسید و اگر خواهد که صفت عفو را بداند و روشن دهر که از جمله صفات حق جل ذکر است
 و مقتضای تخلق و با اخلاق الله متخلق شود جز بیاکت مملکت و سلطنت بدین تربیت نتوان رسید و اگر خواهد که صفت
 اهل جبرایم که تا بجه قدرت عفو کند و موصوفه بصفت حق عز اسمع و محبوب گردد که ان الله
 عفو و مجیب العفو و این جمله از صفات لطف حق جل ذکر است و اگر خواهد که بصفت حق عز اسمع
 متصف شود و اکت سلطنت و مملکت تمام باید که تابع و مقرب گردد و کفر را از دهن و باطن و باطن
 بدعت و ظلم و فسق و فساد و تخلف ایشان بحال قیام تواند نمود و این نیز صفت حق عز اسمع است لیکن
 الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الا یه و انصاف مظلوم ضعیف را از ظالم قوی
 ستانیدن و دفع و زوان و راه زنان کردن و بر اهل قصاص بفرمان حق جل ذکره قصاص فرمودن
 و بر اهل جنایات حدود زدن و در محاکم محروسه از بهر حر است ملک و مصلحت خلق و دفع فتنه سیاسی
 بیجا باران و امثال آن و اگر خواهد که بصفت رحمت و رافت متصف شود و مملکت فراوان و
 رعایای بسیار و طوایف بسیار و خزان بیه شمار باید که تا بهر طائفه بقدر استحقاق شان شفقت
 و رافت و رحمت فرماید و همچنین باقی صفات و اعلا ان السیف سیفان سیف ظاهر و هو
 سیف الجهاد و الصوری و سیف باطن و هو سیف الجهاد المعنوی فبا الاول تنقطع عروق الکفره
 الظاهره الباغیه و بالثانی عروق القوی الما طنه و الاول بید مظهر الاسم الظاهر و هو السلطان
 و جنوده و الثانی بید مظهر الاسم الباطن و هو القطب و جنوده فاسأل الله تعالی ان ینصره لمطماننا
 یا کاسم الملک و الناصر و المعین ینزل اعداؤنا بالاسم المنتقم و القهار و ذی الجلال و ذی القوه المتین
 سلم بصر اول و سکون ثانی و نور ثالث و دعوی رابع و سلم بالفتح یعنی هموز زدن و هموز زدن و فخر اگر باینده ۱۲۰۰ م که این بیت در کتب معتبره
 جزء ۲۲ مکه جمع جاتیست یعنی مکه و مدینه و کوفه و بصره

سحر ۸۹۴ م ۱

فصل در بیان بختی جهان و کفر حسی عمر عزیز

قال الشيخ الشیخ رحمه قرأت أربعة آلاف حديث شها خرت منها حديثا واحدا وكان علمه
 الأولين والآخرين مندرجا فيهما وذلك ان رسول الله قال لبعض اصحابه اعمل لدنياك بقدر
 مقامك فيها واعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها واعمل لله بقدر حاجتك اليه واعمل للنار
 بقدر صبرك عليها روح ۴۳۳ ح ۳ فرو شباتی نادر و جهان لے پسر به بغفلت مبر عمر و مے
 بسر به و چون نعمت با عظمت شای که از جمله اعظم و افضل نعمای الهی و جل و اکمل لطفهای
 نامتناهی ست و عمر عزیز چون برق و شرور در گذرست که تا نگاه کرده رفته و حیات چون حباب
 و غنچه آب چسبیده پیرست که نا چشم کشاده در دیده نمانده و اوقات زنده گانی در بے ثباتی چون
 نقش آب و نمایش سراب بے اثر که تا هست گفته نیست شده و چون باد بهار در گذار که
 تا در دیده جادوی ناپدید شده هکذا فافزعزل الحقایق و تخالك حلق الذائق روح ۴۳۳ ح ۴
 فعل العاقل ان لا یغتر بالمال و المنال بل یرجع الی الله الملك المتعال و قد وجدت
 صحفة عظيمة و علیها طرق قدیمة فوجدت بشی من الذنایا دلیل علی بعدك من الله و یكون
 علی ما فی یدك دلیل علی قلة ثقتك بالله و رجوعك الی الناس فی حال الشدة دلیل علی انك
 لم تعرف الله روح ۲۴۹ ح ۱ ایقال الذی یعرض حاضر یا کسل منها کل البر و الفاجر و تسبیه عمر
 تنبیه علی انه سریع اعتناء قریب الا نقضاء روح ۴۳۸ ح ۱ فرو من نیگویم نریان کن یا فیکر
 سو و باش بے ز فرصت بخیر و هر چه باشی زود باش به و هر ساعتی که میگذرد از عمر جوهر
 بے بر است قیمت آن را باید شناخت و هر فرصتی که از دست میرود و در بے همتاست آن
 را نباید ساخت رباعی هر یک دے که میرود از عمر گوهر است به کان را خراج ملک عالم بود
 نه کنایه از کاهشت کرد و از کجا بعت نمود ۱۲ ح ۱۲ فرصت بهیمنی نوبت چیز بهیمنی آرام یافتن و ملت دادن و بی موافقت روزگار روح ۴۳۸ ح ۱

پسند کن خزانہ وہی را یگان بباد و آنگاہ روی بخاک تھی دست و بینوا و فی الحدیث ان لله
 ملائک یبادی کل یوم دلیلة ابناء الاعمین قد دنا حصاد زر عکم و ابناء السنین ماذا قدمتم و ما
 ذاعلمتم و ابناء السبعین ۵ لموا الی الحساب روح ۳۳۳ ح ۳ دل زو نیا زو د تر گر و وجوانان را
 خاک پر کشی از روی آب ست صانع کوزه را و غلبه علی فضل الصدقین الخوف حتی کان
 یشبه من فمه رائحة الکبد المشوی و صکان عثمان رض اذا مر علی المقبرة بکی حتی یسل لحتیه
 و لما حضرا لیمین ^{یا رب} فی ذالک فقال ابکی علی بعد سفری و قلة زادی
 و انی اصبت علی منہبط جنة اونا را ادری ایتم یاخذ فی طبقات آورده اند کہ روزی مالک دینار
 رحمة الله المالک الخمار بگورستانی میگذاشت دید کہ جمعی مرده را بخاک می سپردند از غایت ^{بہیمیت}
 بے متانت شدہ بر سر خاک آن مرده چنان گریست کہ از آب دیدہ و دل خاک قبر آن مرده را
 گل ساخته غرض ^{بہیمیت} حریرت و امواج فکر ت گردیدہ باخو و گفت کہ اسے مالک پر غم خویش را ناخوردہ
 ز دوست کہ سفر دور و دراز و چنین روز جان سوز بے ساز و پیش است آہ دردناک از دل صد چاک
 و ناله دزاری و فریاد و بیقراری را آورده از درد و خوف بجد لحد بادل پر غم و چشم پر غم مینالید چنین
 ندامت بخاک ندامت می مالید واپس بخانه ملک آشیانہ بے ہوش دیوانہ وار و مدہوش و شیدا و سر
 گرم این سودا آندہ از بہیمیت بے غایت این اندوہ انبوہ چون کوہ بیمار شدہ بر حال فگار خود
 زار زار چون ابر بہار از ندامت و شرمساری گردا گرد گیرست کہ دل مرغ ہوا دہای دریا از شعلہ
 آتش کباب و بنیاد سبر و سکون از سیل ششکش خراب گشتی بجسائیکہ بعبادت ذی سعادتش مشرف
 و فایض گردیدہ بودند و صیت نمود کہ بعد از فوت و غسل مسنونہ و تکفین و تجہیز رسی پیاسے من بر
 بندید و طنابے بگردن من اندازید و کشان کشان چون سگ نام بجوے یار برید و بعد از سپردن
 خاک گوشتید کہ الہی این بندہ شرمندہ کہ از خجالت کثرت معاصی و دولت سراقندہ گریز پاسے شرمسار
 مالک دینار رہ گر نیختہ را آورده و بر جنت بے غایت و نہایت تو سپردہ نیم و بعد از تمام وصیت ثمرت

لے بالضم و تشدید معنی عیان در یاد و ریاضے شرف ۱۲ ح ۱۲ مجمع مروج بالفتح بمعنی حرکت و اضطراب کردن و بر آمدن آب بالا ۱۲ ح

اجل از دست ساقی ازل نوشیده و جهان عاریتی بجانان حقیقی سپرده داعی حق را بیک گفته از
 دار فانی بسر بر جاودانی انتقال فرموده حق قضی نخبه رحمة الله واسعة ان الله وانا
 اليه راجعون و بعد از فوت کسانش چنان کردند که فرموده بود آواز غیب بگوش جان شان رسیده
 که ان مالک بنی المهاک الهی این بنده شرمند را که از کثرت گناه و معاصی سزاگنده است
 و نفس باز پسین قرین لطف عیم و ندیم رحمت عظیم خود گردان ببنده و کرمه امین امین امین فرد
 چو دریا به رحمت تلاطم کند و گنه صاحب خویش را گم کند به حسن المصباح فقد طلع الصباح
 حکمی ان رجلاً بلیغ امر عبد الله ان یزرع حنطة فزرع شعیرا فحصد له فراک وقت حصادة و شاله
 و قال زرعت شعیرا عنی ظن ان ینبت حنطة فقال یا احمق هل ریت احد ان یزرع شعیرا فحصد
 حنطة فقال العبد کیف تعصى الله تعالى و ترجو رحمة اما علمت ان الله ینام زرة الاخرة
 کتاب الرجل و اعتق غلامه فمن ایقظه الله عن سنة لغفلته عرف الله و كان فی
 تحصیل مرضاته ۸۳۶۸۳ و حاصل حیات آدمی درین جهان غدارنا پایدار و روبرو کارنا سازگار
 زمان بس تیره و تار و نایابی فضایل و انبوهی رزایل جز این نیست که قدر قدر وجهل جاهلان
 و فسادشان در جیش و خروش و چراغ بازار علم و علمای حق گوئی و حق نیوش در غایت
 کساد و خموش فردا بهمان راهم شربت زککاب تندست و قوت دانا نامه از خون جگر
 می بینیم و شادی این جهان است بنیان غم اندود و شربت اوزهر آلود دیده ناز و گریان
 سینه ناز و میان جگر ناز دست او کباب و سینه ناز سیلاب طغیان او خراب فردا از ان
 سر آمد اے کار خ دل آویزه که چون جا گرم کردی گویدت خیر و روی ان رجلاً اشتوی
 دارا فقال لعلى رآکتب القبالة فکتب بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فقد اشتوی مغرور
 من مغرور و در اداخل فیها فی سكة الغافلین لا بقاء لصاحبها فیها الحد الاول ینتهی الی الموت

له النخب یعنی المدة والوقت يقال فلان قضی نخبه اذا مات ۱۲ ص ۱۲۸ بالسر یعنی چراغ ۱۲ ص ۱۲۸ یعنی گم کردن ۱۲
 ص ۱۲۸ بالسر یعنی مقدمه خواب یعنی نفاس ۱۲ ص ۱۲۸

والثاني الى القبر والثالث الى الحشر والرابع الى الجنة ادلى النار والسلام فقراها على الرجل
 فرد النار وصدق بالذناير كلها وتزهد في الدنيا فهذا هو حال العارفين حقيقة الحال
 روح ٢٤٤٢ قال على رضي الله تعالى عنه اشياء مطعوم ومشروب وملبوس ومركوب ومنكوح
 ومشموم واشرف المطعومات العسل وهو رقيقة ذباب وهو ابيض واصفر واحمر بسبب اختلاف
 سن النحل فالابيض يلقيه شباب النحل والاصفر كهولها والاحمر شبها واشرف المشروبات
 الماء وليشترك فيه جميع الحيوانات وليستوى فيه البر والفاجر والمؤمن والكافر واشرف
 الملبوسات الحرير وهو نسيم دابة واشرف المركوبات الفرس وعليه يقتل الرجال واشرف
 المشروبات المسك وهو دم حيوان واشرف المنكوحات المرأة وهي مبال في مبال وللعسل
 اسماء كثيرة منها الحافظ الامين لانه يحفظ ما يودع فيه فيحفظ الميت الميت ابدا والاحم
 ثلاثة اشهر والفاكهة ستة اشهر وكلما اسرع الفساد اليه اذا وضع في العسل طات
 مدته مقامه روح ٢٤٢٢ واذا خلط العسل الذي لم يصبه ماء ولا نار ولا دخان
 بشئ من المسك واكتحل به نفع من نزول الماء في العين روح ٢٣٤٤ واول من ركب
 الخيل اسماعيل عمه وسكانت وحشا قبل ذاك وفي الحديث اركبو الخيل فانها ميراث
 ابيكم اسماعيل عمه ولم يكن شئ احب الى رسول الله عمه بعد النساء من الفرس وفي الحديث
 ما من ليلة الا والفرس يد عوقها ويقول رب انك سخيتني لابن ادم وجعلت رزقي في ايديهم
 اللهم اجعلني احب اليه من اهله وولده ويقال لا طحال للفرس وهو مثل لسرعة وحركته
 ويرى المنامات كبني ادم واذا دخن زبله اخرج الولد من البطن واذا ابط الفرس في
 بيت لم يدخله الشيطان واما الفرس الذي فيه شوم فهو الذي لا يغزى عليه ولا يستعمل
 في مصلحة حميدة ولا يركبه صالح قال معني للخضر اي الذي احب اليك قال الفرس لانه
 مركب اولي العزم من الرسل خلاصة روح ٢٣٩٢ ورواه اندك بقا لى بود كزويك وانه
 له بالغ بغير بول اى محل يمشي اليه كعبارت ازفرج زن وققيب مرد باشد ٢٤٢ عله بالكسرى سر كين ١٢ ح +

شهر و کافه داشت و کوزه با خود مدام میداشت و هر جنازه که ازان دروازه شهر بجانب
 گورستان بردند بقال ندکورخته و ران کوزه انداختی و بعد از هفته شمردی که چنده شد
 و گفتی که درین هفته چندین کس در کوزه شد اتفاقاً بقال نیز بمرد و بعد از مدتی دوستی
 از دوستان بقال و ران محله رسید و بقال را ندید پرسید که بقالے بود که درین دکان
 نشستی چه شد گفتند که او هم در کوزه شد فرو بیخس را زمرگ نیست گریز به گور کی هم شے بگور
 رود و و ثمره زمره کافی درین سرای فانی که جناب حضرت حق جل ذکره آن را الهو و لعب
 خوانده که و ما حیوة الدنیا الا لهو و لعب و چون بنظر دقیق و فکر عمیق نیک ملاحظه شود علم
 الیقین بلکه حق الیقین حاصل آید که سرمایہ هزاران هزار رنج و تعب و مشای و صتب و مصائب
 و نصیب است که و لقد خلقنا الانسان فی کبد ای شده مکابر مصایب الدنیا و شد آید
 الآخره جلالین. فرد و مروه هم فکر قیامت دارد و آسیدن چه قدر دشوار است و کلات
 اولها البکاء و اوسطها العناء و آخرها الفناء و اول الاله استهلال المولد و حین و کلاته
 صار خالما و من مفارقة الرحیم و سخته فیضیه المواء عند خروجه من الرحم فیس
 بالمد البرد فیکی روح ۲۷۱۸۸ رباعی یاد داری که وقت زادن تو بود هم خندان بودند و تو
 گریان به آن چنان زی که وقت رفتن تو بود هم گریان بودند و تو خندان به فاعلم نفسا
 ایها المريض قبل الحلول الی الحقیض و لو خرجت عن مکنت الغرور و انصفت من نفسا
 لعلمت انک من حین تمسی الی حین تضل لا تسعی الا فی حظوظ العاجلة و لا تترک الا برجل
 الذنیا الفانیة لانه نظم مع ان تكون عدا و امته و اتباعه و یحاکم ما بعد نطقا و ما الخش طمعا
 قال الله تعالی افجعل المسلمین کالمجمرین و ما لکم کیف تحکمون روح ۳۲۰ و عن بهلول
 قال کنت یومنا فی بعض شوارع البصرة فاذا بصبیان یلعبون بالجوز و اللوز و اذا انا بصبی منظر

شه بفتحین یعنی روح ۱۲ شه یعنی بیاری ۱۳ شه یعنی رنج و تب ۱۴ شه این آیت در کوع بعد از کوع نصف جز ۱۵ شه یعنی بانگ کردن
 کودک در وقت زادن ۱۶ شه یعنی فریاد رس و فریاد خواه ۱۷ شه یعنی پستی زمین و نشیب ۱۸ شه یعنی پنهان شدن گاه و بیکن گاه ۱۹
 شه بالفتح کلمه ترجم چنانکه دیر کلمه عذاب ۲۰ شه و کلیمه افسوس است ۲۱ شه جمع شایع یعنی راو بزرگ ۲۲

اليهم ويسكن فقلت هذا صبي يتجسر على ما في ايدي الصبيان ولا شئ معه فيلعب به فقلت
 اي بني ما يبكيك اشتري لك من الجوز والنوز ما تلعب به مع الصبيان فرفع بصرك الى
 وقال يا قليل العقل ما للعب خلقنا فقلت فلما ذاخلقنا فقال للعلم والعباد فقلت
 من اين لك ذلك بارك الله فيك قال من قول الله تعالى اتجستما لما خلقناكم عبثا
 وانكم اليها لاترجعون فقلت اراك حكيما فعظني فقال اراي الدنيا تجهن بالطلاق مشقة
 على قدم وساق فلا الدنيا باقية لحي ولا حي على الدنيا باقية فيا مغرور بالدينار ودين
 ومنها خذ لنفسك بالوفاق ثم رمتني الى السماء بعينيه وانشار اليها بكفيه ودمعه
 تحذرن على خديه وخر مغشيا عليه فرفعت رأسه على حجرى ولفضت التراب عن وجهه
 بكى فلما افاق قلت اي بني ما ذل بك وانت صغير قال اليك عنى يا بهلول انى تبت
 والدنى لو قد التاريا لخطب الكبار خذ لقد اكبال الصغار والى اخشى ان اكون من
 صغار خطب جهنم قال فقلت عنه فقالوا ذاك من ادلا حسين بن على رضي قلت قد
 عجت ان تكون هذه الثمرة الا من تلك الشجرة نفعا الله به وبأياته روح ۲۷۷
 قيل للشبلي في الدنيا اشغال وفي الآخرة احوال فمتى النجاة قال دم وع اشغالها تا من
 اهلها روح ۲۸۰ چ در اول رسيدن آدمي بن تميز و مد بلوغ انديشه اهل و عيال و
 اندوه مال و مثال و خوف زوال و محنت در دو بهياري و كلفت ضعيف و پيري و عسرت ناداري
 و مشقت خواري و تنگن احوال او بوده هر كه را بيني غم چون سايه بدنيا و شادى مانند جمعيت
 دور از خيال انده نيش زن عالمگير و عيش و خوشي پا در زنجير بلا ناخوانده مي آيد و طرب نارا نده
 مير و نيتجه بدى نقد و ثمره نيكي نسيه آنچه بايد فقود و آنچه نشاييد موجود چنانكه آورده اند كه
 شے مطرب بخواب ديد كه در ايوان ريشي بنزد صاحب دو لته سر و دميويد و انصاحب

له اين آيت در آخر سورة مؤمن در ركوع ۲ بعد از ركوع بارخ جزء ۱۰۰ يعني دهن برسان زدن و چپ شدن و كاسه از تشهير ۱۰۰۰
 و الكسوف ۱۰۰۰ يعني كسوف ۱۰۰۰ يعني كسوف ۱۰۰۰ يعني كسوف ۱۰۰۰ يعني كسوف ۱۰۰۰ يعني كسوف ۱۰۰۰ يعني كسوف ۱۰۰۰
 يا فتن چيزه و محل حصول شئ چنانچه ملك و اراضى و جاگير و باغ و دكان و مزرعه كه اين بر محل حصول مال و ندر هستند ۲۱۲

یعتبر من مضی قبل ان یجی علی رأسه القضا و یجتهد فی طریق الحق ذکرا له فی الغد و الروح و
 یتقی الموت قبل نزوله و الوقت یمضی کالتیاح فاین الذین دعو فی انکار الرسل و الانبیاء مضوا
 و الله الخادار اجزاء و سیقضى الزمان کله فلا یبقی احد علی بساط العالم من ملک و جن و بنی
 آدم و تطوی صحائف الاعمال و تنشر یوم السؤال و تظهر کل جلیل و دقیق فیا شقاوة اهل
 الخذلان و یاسعادة اهل التوفیق روح ۷۰۲ ح ۱- آورده اند که از جمله ۱۲ وصایای اوزنگزیب
 که در حین ارتحال ازین وار پرغور و فریب که رشت زنده کافی ازین جهان فانی است بست
 و بعالم جاودانی می پیوست یک آنکه چون بعد از فوت غسل مسنونه مراد رکض بگذارد بر سر پنه
 بدون دستار مراد قبر و راید که عمر عزیز را بمعصیت و گناه گاری و غفلت و بنه روزگاری حرف
 و در پی هوا و هوس تلف نموده بسر برده ام فرد هوس از سرم یک سر مونه رفت و
 سیاهی ز مورفت از رونه رفت و شاید که چون مرا سر برهنه بحضور فایض النور چنان شاه جهان
 پنا عظیم الشان کشان کشان حاضر سازند امید کنی سائل معصیت آلود از نور رحمت عظیم خود
 شرمسار و متفعل و خجالت اند و دیگر و اینده زحم نموده از تقصیرات من گذشته عفو فرماید لانه
 شفا للعلیل ارحاء للخلیل قال الفضیل عیاض رم انی لا اعط ان اکون منکم مقرباً و لا
 نبیاً مرسل و لا عبد اصالحا الیس هتکلاء یعانیون القيمة و اهو الهاد انما اعط من لم
 یخلق لانه لا یری احوال المیمة و شاید ایدها و ذلک لان من عاین الامر علی ما هو علیه
 اشتد خوفه و لم یر لنفسه حالاً و لا مقاماً روح ۸۸ ح ۲- قال الربیع رض دخلت علی الشافعی
 لیلة مات فقلت له کیف أصبحت فقال أصبحت من الدنیا راجلاً و لا خوائی مقارفاً و لکأس الموت
 شاربا و لسوء اعمالی ملاقیاً و علی الکریمه دارداً شربکی طبقات فرو تو کریم مطلق و من گداچه
 کنی جزا ینکه نخوا یم و درو گیر بنا یم بجا روم چو بر انیم فرو امیدم بتوبه است زاندازه بیش و کم
 نا امیدم زورگاه خویش رباعی و فدیبت علی الکریمه بغیر زانو یم من الحسنات و القلیب
 المسلمیم و فحل الزاد اقبله کل شیء و اذا کان الوفد علی الکریمه رباعی

هنگام شب قبر تو چون روز بهار و دل تنگ مشو ز ظلمت آن شب تاریک تو مهمانی
 و صاحب خانه کریم به هرگز نبود کریم همان آزار به زیر که اگر چه نامه اعمال من پر از معاصی
 و وبال است اما خزان رحمت بیغایت و نهایت او هزار چندان از کرم و لطف بالا
 مال مروی انت حکمتا ذهب الیه قسیم و حسن و التمس الوصیة فقال للحسن
 انت حسن فلا یلیق بک فعل القیم وقال القیم انت قسیم اذا خلعت القیم عظم فیمک
 اللهمنا اسماءک حسن و صفاتک حسنة فلا تظهر لنا من تلك الاسماء الحسنة
 الا الاحسان و کیفینا قیم افعلنا و سیرتنا فلا تضمر الیه قیم العقاب و وحشة
 العذاب اللهمنا حسن و وجهنا قسیم بعضیانا فمن هذا الوجه نستحیی طلب الخوائیم
 منک و حسن الاسماء و الصفات ید لنا علیک فلا تردنا عن احسانک خائیین
 و خاسرین روح ۴۷۴-۲ و اعلم ان شهود الحق بالخلق و شهود الخلق بالحق من
 غیر احتجاب باحد هماغه عن الآخر و هو مقام جمع الجمع و البقاء و ذلک لا یحصل الا
 بالتجلی العینی بعد العینی ۴۷۴-۱۳ آورده اند که در ویثی و لریشی گفت شبی در غلوت
 بجانب حضرت باری عز اسمه باریا فتم فرمان شد که چه تحفه آوردی بعضی از اعمال بخاطر گذشت بان
 عتاب فرمود که تحفه این درگاه آه سرود و هدیه این بارگاه رضا ره زرد و توشه این راه دل پرورد
 و مقبول این درگاه دیده گریان و سینه بریان و عرایش اذکار روحانیان دیرین حضرت بسیار
 و نفایس آثار کرد و بیان بے شمار اما شربت عنایت مآشنة گان بادیه بحران را جوید و مرهم
 حمایت مادر عقب خسته گان عجز و نیاز پوید و دار دے لطف ماسوخته گان آتش فراق را جوید
 و فضل مادر پے سرگردان صحرای ناپید الکنار حزن و اشتیاق پوید رباعی آن را که بنقار میت
 اقرار آید به عصیان و کون را خریدار آید و زان بیش گنه کم که صاحب کرمی به ترسم که زنجش
 کمت عار آید مروی عن عمر بن الخطاب انه دخل علی النبی ص فرجده لا یسک فقال یا ربک یا رسول الله
 سلمه جمع عویث بنی نذر و ذکره که خدا ۴۷۴-۱۳ سلمه بمعنی منت رسول مر و ای جمع اثر ۱۲

قال عمر اخبرني جبرئيل عمه ان الله يستحي من عبد يشيب في الاسلام يعذبه اخلايحي الشيب
 من الله ان ينوب بعد ما شاب في الاسلام تنبيه باب جهاد وروح ۳۶۸ افا الواجب على الشيب
 ان يعرف هذه الكرامة ويشكر الله ويستحي منه تعالى ومن الكرام الكاتبين ويستمتع من المعاصي
 ويكون مقبلا على طاعة ربه فانه على ساحل البحر الممنون روح ۳۶۸ ربا عي سرور دولت
 سفيد نشد مير سرت سياه نماز به اس حسن توبه آن زمان كروي كه ترا طاعت گناه نماز به شين
 كبير له ذنوب تعجز عن حمله المطايا قد بيضت شعره الليلي وسودت قلبه الخطايا يا من يأتي عليه
 عام بعد عام وقد غرق في بحر الخطايا وهام يا من يشاهد الايات والعبر كلما توالى عليه الا
 عوام والشهور وليسمع الايات والصور ولا ينفع بهما يسمع ولا يبصير من عطا يد الامور
 ما حيلة فيمن سبق عليه الشقا في الكتاب المسطور فانها لا تقى الا بصار ولكن تقى القلوب
 التي في الصدور ومن لم يحجل الله له نور فاعماله من نور روح ۳۸۲ احضرات
 ملوك وسلاطين را بايد كه پيوسته احوال ملوك وسلاطين ماضي را آيينه بصر و مد نظر عبرت
 اثر ساخته دل غافل را خبردار از رفتار و كردارشان كه با ملي ممالك محروسه خود داشته و ميروند
 سازند كه هر همه چنين ناز و ساز و مال و منال و بلوغ و بسايتن و خدم و آل و عيال و خواهرين و شرم
 داشته و همه را از خود ميديانستند تا كه مقتضاي و ما جلنا بشر من قبلك الخلد فان مت فهم
 الخالد و ن كل نفس ذايقة الموت زنده گاني شان جا و داني بنوده آنچه كه داشته و از خود ميديانستند
 هر همه را با هزاران تاسف و حسرت گذاشته دكان ابو العباس رح يقول يا اخي هب
 ات الدنيا كلها في يدك فانظروا في يدك منها عند الموت طبقات هر همه بدست
 خالي ترك سرور کرده و دل از همه برگرفته كه المال خيعة يوماني بيت عطار و يوماني بيت
 بيطار و در فراق عمر عزيز خاك بر سر بخت بدر مرگ حاضر گردیده كه كمال بد الكمد تعوذ دوت

سه معنی شتران سواری ۱۲ سه به تشدید میم یعنی نازک سر و مانند سر ۱۳ سه با کسر به همزه و به همزه یعنی بدبخت شده ۱۴ سه این
 آیت در رکوع ثلث جزء ۱۴ سه این آیت در رکوع ثلث جزء ۱۴ سه این آیت یک رکوع قبل از رکوع دله جزء ۱

ویکے ازاہنا بکارشان نشدہ و نیامدہ و کسے از ایشان بداد و فریادشان نرسیدہ کہ وابتلوا
 بالموت الذاریع والفتور السرایع روح ۱۲۹۹- یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله
 بقلب سلیم و نیز فرمودہ جل جلالہ کہ لن تعثی عنہم اموالہم ولا اولادہم من الله
 شیئا شربت ناگوار جان شیرین وادن را از دست قابض الارواح چشین دور از یار و دیا
 بیویش و غمخوار و گور خواہیدن و طعم مر و مار گردیدن و محنت ہائے گوناگون کہ لازمہ
 آن حال است کشیدن و بجز عمل نیک و بد کہ نقد حال شان بودہ کہ و ما تجزون الا ما
 کنتم تعملون چیزے با خود نبردند کہ کلہم اتیمہ یوم القیامۃ فردا- حتی عن بعض
 العصا انہ مات فلما حقروا قبرہ وجدوا فیہ حیۃ عظیمۃ حقروا لہ قبرا اخر
 فوجدوا ہافیہ لشدک الذک قبر بعد قبر الی ان حقروا نحو من ثلاثین قبرا و فی
 کل قبر یجدونہا فلما راوا انہ لا یہرب من الله ہارب ولا یغلب الله غالب دفنوا
 معہا و ہذہ الحیۃ ہی حملہ روح ۱۲۷۴- رباعی چو یاد آیدت عہدشان پیش بہ ہمین
 نقش بر خوان پس از عہد خویش بہ ہمین ناز و مکاس و طرب داشتند بہ آخر برقتند و گدشتند
 حتی ان سلیمان عمرفی مرکبۃ والطیر تظللہ والدن واب من الوحوش والا نعام
 والجن والانس وسائر الحیوانات عن عینہ ویسارہ فرجابد من عبادہ بنی
 اسرائیل فقال والله یا بن داؤد عمر ولقد اتاک الله ملکاً عظیماً فاسمع ذالک
 سلیمان عمرفقال الشبیحۃ فی صحیفۃ مومن خیر مما اعطی ای داؤد عمر فان ما عطا
 ای داؤد عمر میذہب والشبیحۃ بتقی روح ۱۲۸۴- ابیافت سمر بنیہ نیر زومور آردن
 کہ خود بہ چون بدست آری اگر پا داشتی زیباستی نہ گرنہ دنیا بیوفا بودی و مردم کش چین
 در جہان حاکم کنون ہم آدم خواستی ہمکے روادار و زخود آزار حق جستن کسے بہ از براتے

لے این آیت در رکوع قبل از رکوع نصف جز ۱۹ لے آیت در رکوع ۲۸ لے این آیت در رکوع نصف جز ۱۲ لے ہارب
 بکسر و اصل یعنی گریزندہ بقال ہالہ ہارب ولا فاریبی فی نیست اور کسے کہ از بگریزد و نیست اور کسے کہ یاد نزدیکی جوید ۱۲ لے معنی گدہ مراد ان کہ
 در سواری امیر خود ہا شند ۱۲

بیوفائی ناکسته کم کا بیتی به آن همه شایان ایرانی و تورانی کجا است به کز نیست تیغ شان بسته کمر
 جوزاستی به در نظر کردی نیرم و ز تم شان گفتی خرد و کز سپاه و گنج هر شای جهان دریاستی به خاک
 تیره باز گفتی حال هر شتر روشن است به تا شدی معلوم رایت خاک اگر گویاستی به آنکه نیکی
 کرو نام نیک از و باقی بماند به و ربیدی کردی بیتی هم بد رسواستی به چنانکه حق جل ذکره از
 حال شان خبر داده و فرموده که که ترکوا من جنات و حیون و زروع و مقام کریه و نعمه
 کالوافیها فاکهین کذلک و اورشناها قوماً آخرین فما بکت علیهم السماء و الارض
 و ما کانوا منظرین - (روی الشارح الخطیب عن ذهب ابن مینه رحمه الله قال مراد انیال
 ببریة فسبح یاد انیال و عرف تر عجیباً فلم یترشیثاً ثم نودی الثانية قال فوقف فاذ ابیت
 یدعونی الی نفسه فدخلت فاذا سریر مریض بالدر و الیا قوت فاذا النداء من السیریر
 اصعد یاد انیال و عرف تر عجیباً فارتقییت السیریر فاذا افراش من ذهب مشحون بالمسک و العنبر
 فاذا علیه شاب میت کانه نایم و اذا علیه من الحلی و الحلل ما لا یوصف و فی
 یدیه الیسری خاتمه من ذهب و فوق راسه تاج من ذهب و علی منطقتیه سیف اشده
 خضرة من البقل فاذا النداء من السیریر ان الحلی هذا السیف و اقرأ ما علیه قال فاذا
 مکتوب الیه سیف صمصام بنی عوج بن عنق بن عاد بن ارم و فی عشت الف عام و
 سبعمائة سنة و افضضت اثنی عشر الف جاریة و بنیت اربعین الف مدینة و خرجت
 بالمجوس و العنق و الحق عن حد الانصاف و کان یحلی مفاهیخ الخزائن اربعاًة یغل
 و کان یحلی خراج الدنیا الی فادعییت الربوبیة فاصابنی الجوع حتی طلیت کفاً من ذرّة
 بالف قفاز من در فلما قد رعلیه فمت جوعاً یا اهل الدنیا اذکروا موااتکم ذکر اکثر او
 اعتبار و ابی و لا تغرنکم الدنیا کما غرّتی فان اهل لمد یجملو من و زدی شیاً روح ۱۲۷۱

له بکترین معنی بیت و در ۱۲۷۱ بفتح اول و سکون ثانی یعنی جنگ گفتی ۱۲۷۱ این آیت در رکوع قبل از رکوع ثانی جز ۲۴۸ بفتح
 صا و مملو شد و آنچه که در آن جوهر است بر نمانده باشد ۱۲۷۱ یعنی تیره که بخرش سازند ۱۲۷۱ و با شرت کردم ۱۲۷۱ یعنی درشتی و درشتی و درشتی

آن را یک بیک کنده بکلی خراب کنه قال الشيخ ذکر یارضه للسلطان قایتبای تنبيه
 لنفسك یا من والا لك الله امور العباد وقد كن برایة امرك وما كنت فيه و
 حالك اليوم قد كنت عدا ما حضرت وجودا وكننت كما غرا فصرت مسلما وكننت رقیقا
 فصرت حرا وكننت مامور فصرت امرا وكننت امیرا فصرت سلطانا فلا تقابل هذا
 النعم بالتعجب والتكبر وتنسى مبداءك ومنتهاك ووضع انك في التراب حين تموت
 وحين یا كلك الدود فتصیر ترابا فبکی السلطان ثم قال اذا بعد هذا عني فمذنب
 لی هذا الوعظ طبقات درجین عالمی بسلطنت وملكوت عاریتی دوروزه چه مغرور
 وچنین عیش ولذت دولت فانی چه مسرور باید بود و كان الربیع رذا قد الى ان
 لا یضحك قط حتی یعلم ایصیر الى الجنة امر الى النار فاخبر غاسله انه لم یزل یسما
 علی سریره و یقول قد مت علی رب کریم دم وقیل لعبد العزیز: کیف اصبحت فبکی
 وقال کیف حال من هو فی غفلت عظيمة عن الموت مع ذنوب كثيرة قد احاطت به
 واجله یسرع كل ساعة من عمره ولا یدری ایصیر الى الجنة امر الى النار طبقات
 رباعی چون وقت اجل نیست معین بکس پر زهار مباحش غافل از دوی نفس به هر لحظه
 زبان نذر حق جاری کن پر خورم اجل را بنود پیش و پس: قال ابراهیم الا دهم
 هر مرت یحج مکتوب علیه قلبتی ینفعك فقلبتہ فاذا مکتوب علیه انت بما تعلم لا تفعل
 فکیف تطلب مالم تعلم ما دح ۴ ۳ ۲ ۱ پس اندکے فکر یا یدر که عمر تو بر سر آب بمیدار
 و تو در نیمة غفلت بخواب گرفتار در تنخیر باش که یار بیدار و با نجا خواب غفلت مرشا
 شب و روز در پی آزار این گیر و آن دار و سخن را در گوش داری و آرز شدت و سختی روز شمار
 و سماعی که گریه طعمه مورو مار و بداد و فریادت نرسد مگر خداوند عزیز غفار که قل یا عبدا الذین
 اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور

سه یعنی بیابان و معنی گمراه و حیران شده ۲۱۲ تا ۱۵۱ین آیت در ابتداء رکوع بعد از رکوع اول جز ۴۲

حیمه قال العلماء تذکرا ولا تقیم الذابوب وشدت عقوبة الله شرتذکره عفو و
 قله حیلتنی فی ذلک فمن لا یحتمل قرص نمل وحر شمس کیف یقبل نار جهنم ولسع حیات
 فینبغی ان یجتهد فی الخیر من الذنوب علی اقسامها التي بلیک و بین عباد الله
 لا یستحلل و سرد المظالم و اما التي هی من ترک الواجبات من صلوة و صیام و زکاة فتقتضی
 لما امكن منها و اما التي بلیک و بین الله کثیر الخیر و المزامیر و اکل الربا فندم علی ما
 مضی منها و یطعن قلبک من الذنوب فینبغی ان ترجع الیه تعالی بحسن الاتهام و الضمیر
 لیکفیک ذلک بفضلہ فتذهب و التفتت و تغسل ثیابک فتصلی رکعتین ثم یستغفر الله
 الاغفر له روح ۱۶۳۸ - فلیک بالرجاء مع العمل الی زمان حلول الاجل روح ۲۲۵
 ۲۶ - زیرا که دهر غدار بجفا جوئے موصوف و سپهر ناسازگار زبانه تند خوئی معروف بانکه زمانی
 عهد نامه دولتت را کطی السجل للکتب طی و شاخسار بهار عمرت را کافهمه اعجاز فخل خاویة
 پی خواهد نمود که و ما جعلنا بشر من قبلک الخلد فان مت فیمت الخالدان کل نفس ذائقة
 الموت و یبلو کید بالش و الخیر فتنته و الینا ترجعون آیات اے برده در ایام فریبده
 دے چند به دے عمر تلف کرده زهر در دے چند به صیاد اجل در طلب بردن جائت به
 تو در طلب خواجہ گی ملک سمرقند به تو چند دے چند ز عمر تو دے چند به دل بردرے
 چند بند بدے چند به مال وزن و فرزند ہمہ هست و بالت به ہی چه کنی تکیه بال و
 زن و فرزند به فردا که شود جاسے تواند رحد تنگ به با خصم تو گیر وزن بے مهر تو پیوند به
 مال تو کند پیشکشے شوهر دیگر به آن عشوہ جان پرورد و آن غمزه دل کند به زنهار بر اسباب
 جهان دل منہ لے دوست به کورانه وفا شے ست نہ پیمان و نه پیوند به آزار دل خلق مجواز
 سر رغبت به تمام نکوئی تو ز عالم نشو و بند و واعلم ان اول من استخرج الخدا یدنا و النقا

۱۶۳۸ روح مزار با کثر معنی نانی که مینو از ندر یعنی مری ۳۴ شے یعنی وطن گرفتن و دل بر چیز سے نہادون ۱۲ شے یعنی زاری نمودن ۱۲
 شے لے آیت در رکوع نصف جز ۴ شے این آیت در رکوع ربع جز ۲۹ شے این آیت در رکوع قبل از رکوع ربع جز ۱۴

والله هب من الامم هوشنگ في عصر ادريس عمه وكان ملكا صالحا واعيا الى الاسلام
 وادل من وضع السكة على النقدين الصفاك موم ۲۱۱۴- پس بادشاه خردمند صاحب نظر و
 سعادت موفق موشيد از جناب حضرت حق جل ذكره آن مست كه بنور فراست شاهانه نظر
 كند در احوال زمانه كه اين كند پير بكار و بوفاي غدار از ابتداي عهد فلک دوار تا
 انتهای كاه روزگار چندین هزار بر ناس چون نگار و جوانان چون نوبهار را شهر
 گرفت و هر يك را بهزاران ناز و نشاط بيك دست در بر ميگشيد و بدست ديگر بخير قهر
 ميكشيد و ناتواني از اين لذت فاني خود را بر ماني و بيقين داني كه نوش اسيش و كمال
 اسي زوال و راحت اسي عين جراحت است كه راحت داد كه باخر عيليش نه كرد و كراعت
 داد كه عاقبت دليلش نكرد و كرايه تخت باعزت سلطنت نشايد كه عاقبتش به تخت خاك نذلت
 نه خوابانيد و كرايه آب وصال شاه مقصود سر سبز و خرم و شاداب گردانيد كه عاقبتش بشعله جان
 سوز آتش فراق مبتلا و كرايه نگردانيد و كدام سر را ببالين نهاد كه نريد و كدام شك را پر كرد
 كه ندريد كه نوش داد كه نيش نذر و كرايه مان داد كه نمك بر دل ريش نذر و لقمه گوشت پيش
 كه كشيد كه عاقبت پوستش بكشيد استخواني بكنه خشيد كه عاقبت مغزش نكبيد و كرايه جان داد كه از
 مرگ امان داد و كرايه شاي بر سر نهاد كه عاقبت سرش را ببا و فنا نداد و كه دل درو
 بست كه عاقبت پشتش نه شكست و كه از و خنديد كه برو و خنديد و كه ام دوست را
 بخواند كه عاقبت بد و دشمنش نراند و كدام عزيز را بنواخت كه عاقبت بهزاران مذلش
 نكند اخست و با كه نرد و وفا باخت كه عاقبت با و نه دغا باخت و كدام بيچاره را امير كرد كه
 عاقبتش نه اسير كرد و كرايه مملكت وزير گردانيد كه نه چون مملكتش زير وزير گردانيد و كرايه تخت

سله ضحك با فتح و حاسه مشهوره بنی بیا خنده كنده و نام بادشاه ظالم كدرسيان شاه او جراحات پيدا شد دوران مار پيدا گردید و بود كه دماغ آدم خدا
 آن مامری شده آخر ضحك بدست فرمودن گرفتار گردید و لفظ ضحك معنی بادشاه مذکور بود كه است یعنی خداوند ده عیب و آن ده عیب این است
 اول زشت روی ۲ کوتاه قدی ۳ بیدادگری ۴ دروغدانی ۵ بددلی ۶ بیدینی ۷ سیاه چهری ۸ بے خردی ۹ بے خردی ۱۰ بوزمانی و يك از صفات
 فوضه كه وقت تولد دو دوزان ميشين و پشت چو باد و در ویش عرب بود شاه زرسه كفاول ضحك نام گردن یعنی بیا خنده كنده و این قول همد مقل
 راجع است ۱۲ ساله هفتاد و يك و سكون ثانی دوازده و هفتاد و يك پیر و زن سال خورده ۱۲ ع

شاهی بشهر یاری نشاند که نه چون تخت بر سطر پیش بباد هر میت بر افشانند تا بدیده اعتبار بر عهدی
 روزگار غدار نا پایدار و بیوفای سپهر مکار را مشاهده کند باید که برین غرور او فراچه نشود که فلا
 تفرق کند الخیوة الدنيا و بزخارف مموه بلع جاء و مال و نعمت و دروزة فانی آن گره گزید
 لا ت اولها البکاء و اوسطها الفناء و اخرها المعناء و رنه بافیونی ماند که پایش در آستانه
 راه لغزید و بچاه افتاد هنوزش خیال اینکه بجزه خانه خود رسیدم قضا را نا بینایی نیز بدین
 بلا مبتلا گردید ایفونی بانگ بر زد که کیست که در خانه مردم اشرف بدون اجازت بیک
 ناگاه دخل گردید اعمی گفت که بی درچه خیالی این خانه نیست بلکه چاه است ایفونی
 گفت خیر هر چه بادا باد راست بگو که پیشه تو چیست گفت قندروشی گفت از بهر خدا
 دانگه بگیر وقت بدست می آید حکمی عن بعض الملوك انه جئت الیهم فی بطنه حتی قرب الی الملاله
 فقال کل من یزید عنی هذا البلاء اعطیته مملکی فسمعته شخص من اهل الله فجاء و مسلم ید
 علی بطنه فخرجت منه یم یم منتنة و تعافی الملك من ساعته فقال یا سیدی اجلس علی سریر
 المملکة انا عزلت نفسي فقال الرجل لا حاجة لی الی متاع قیمته مملکة منتنة و لکن انت القوط
 من هذا البشی الذی اغتررت به قیمته هذا روح ۸۷ ح ۱ و اوحی الله تعالی الی داود
 انی منزلک و ذریتک الی و ارسلتها علی اربعة اركان احدها ان اخرج ما تعرون و الثاني
 ان اقطع ما تفلون و الثالث ان امیت ما تلدون و الرابع ان افرق ما تجمعون روح ۸۷ ح ۲
 و یقین دانند که چون دنیا باو یگران و فاکر و بلو نم کنند چه مدار علیه دنیا اذهن از نوح عنبکوة که
 ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت و بناه آن بے ثبات و ثبوت است قال بعضهم و من
 المعجب ان الله تعالی لوملاء العرش مع تلك السعة من جبوب الذررة و خلق طیرا کل حبة
 واحدة منها فی الف سنة لنفذة المحبوب و لا تقطع مداة الا و مع هذا الا یخاف بنو آدم من

له جند خود بود یاد ۱۲ له باد بود ۱۲ له گوزادون ۱۲ له که فریب خورده تو ۱۲ له معنی جز عظم ۱۲ د جواب قوی تر
 از جواب دیگر ۱۲ معنی یافت ۱۲ معنی آیت در کوع آخیز ۲۰ معنی اذن ۱۲ معنی تمام میشود و اند ۱۲

عذاب تلك المدة ويضيعون اعبادهم في شئ خفي سرهم الزوال روح ۲۳ ح ۴ وثمره اليقين
 بالآخره الاستعداد لها فقد قيل عشرة من المغرورين من ايقن ان الله خالق ولا يعبد ولا
 ايقن ان الله رازقه ولا يطمئن به ومن ايقن ان الدنيا زائلة ويعتمد عليها ومن ايقن ان
 الورثة اعدائه ويجمع لهم ومن ايقن ان الموت ات فلا يستعد له ومن ايقن ان القبر
 منزله فلا يعمره ومن ايقن ان الديان بحاسبه فلا يصح حجه من ايقن ان الصراط حمرة
 فلا يخفف ثقله ومن ايقن ان النار دار الفجار فلا يهرب ومن ايقن ان الجنة دار الابرار
 فلا يعمل لها روح ۲۹ ح ۱- پس بايد که بر خود و خلق خدا از بهر جهان عاریستی ستم کنی که جهان و آنچه
 در دست باز امور می یمنز و چراغ اقل از بهر حصول دور و زده آن از از خدا می و خلق و زود فرد
 میاز از امور می که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است که یا آنکه اگر بدست
 آید هم هیچ نیاید. قال ابو العباس یا اخي هب انت الدنيا كلها في يديك فانظر ماذا في يديك منها
 عند الموت طبقات ابیات دوستی گیتی که تمنا کند به پاکه و فاکر و پاکه کند حاصل و نیاز کن تا نبوی
 چون گذران است نیز و بجز آنده دنیا خورای خواجہ خیز به در تو خوری بخش نظامی بریز
 و مرعزه به بقیع الفرقه فقال السلام عليكم يا اهل القبور اخبار ما عندنا ان شاء الله قد توهمنا
 و دور که سکنت و اموال که قد قسمت فاجاب ها تلف يا ابن الخطاب اخبار ما عندنا ان ما قد منا
 وجدناه و ما انقصناه رجناه و ما خلفنا فقد خسنا روح ۱۰ ح ۴ فیا ایها الاخوان انظروا الى احوال
 الذين مضوا قبلنا من الامة قد عاشوا طويلا و جمعوا كثيرا فتن كروا موتهم و مصرا رغبهم تحت
 التراب و قاموا كيف بنند و اجزائهم في قبورهم و كيف ارجل النبأ همد و ايتوا اولادهم
 و ضيعوا اموالهم و هلك صغارهم و كبارهم و انقطع اثارهم و ديارهم فلم
 يرجع من كفر بنعمة الله الا الى العذاب و الخسران و لم يصر الا الى دركات النيران فمن كانت

له بافح درخت است بزرگ و بقیع الفرقه که درستان مدینه را گویند که درخت غرق دران بسیار است ۱۲ ح ۴ جمع مصرع یا الفتح
 یعنی آنگاه که دجال آنگاه که ۲ ح ۴ است آفرقت اجزائهم ۱۲

که در اینجا همه دروغ گویان حقیقت اند پس بداند که بچه سبب فرمود که همه در حین حیوة خود می گفتند
 که مال و اسب و خواستین و حشم و باغ و بستان و خدم و ارباب و اگر برستی می داشتند و از ایشان
 می بود یکی از آنها را با خود میبردند و حسرت آنها را بدل نمیکند داشتند و آیه وافی هوایه و لقد
 جئتمو نافرادی که ما خلقنا که اول مرتبه و ترکتم ما خلقنا که در اظهر که ما ترا محکم شرفنا که
 الذین زعمتم انهم فیکبر شکاء لقد تقطع بینکم و فصل عنکم ما کنتم تزعمون حکایت
 منظمه یکس را دیدم اندر خانه قاضی و همی که وید قبر بادشاهی بد بشتت از بارگاهش خاک میرفت
 سر رشک از دیده میبارید و میگفت بد ندانم بادشاه یا پاسبانی هر میدانم که مشت استخوانی
 روی ان مکان من ملوک کنند که کان طویل المصاحبة لله واللذان کثیر العکوف علی
 اللعاب فربک یوماً لااصطیاد او غیره فانقطع عن اصحابه فاذا هو برجل جالس قد جمع عظام
 من عظام الموتی و هی بین یدیه یقلبها فقال ما قصتک ایها الرجل و ما الذی بلغ بک ما یری
 من سوء الحال و بیس الجلد و تغیر اللون و الا فراق فی هذه القلابة فقال اما ما ذكرت من
 ذالک فلا فی علی جناح سفر بعید و بی مولا و من عجمان یجد و ان بی ای منزل کبیر الفل
 مظلم القعر کربیه المقر یسلمانی ای مصاحبة البلی و مجاوره الهلکی تحت اطباق الثری فلو
 ترکت بذالک المنزل مع ضیق و وحشته و ارتقاء حشاش الارض من لحي حتی اعود رفاتاً و
 صرت عظاماً ما ما لکان للبلی انقضاء و لا نقضاء نهاییه و لکنی اذ فم بعد ذالک ای صیحة الحشر
 و ارداً طول مواقف الحی بعد شمل ادری ای ای الدار من یومری فای حال یلتنز به معنی
 یكون هذا الامر مصیراً فلما سمع المذک کلامه التي نفسه عن فرسه و جلس بین یدیه
 و قال ایها الرجل لقد کدی مقالک علی صفة عیشتی و مالد قلی فاعد علی بعض قولک فقال اما
 ترى هذا اللتی بین یدی قال بلی قال هذه عظام ملوک غرقهم الدنیا بزخرفها و استحوذت

له غایتین جمع خاتون که تبرک استی زن پردوشین و این جمع معروف فارسیان عربی و ان ست ۱۲ ع ۱۲۰ بالفتح و بتان و بضم خواندن خطاست ۱۲
 ته ان آیت در کورع ۴ بعد از کورع ۳ جزء ۱۱ یعنی آنچه را دیدم شمارا از لغت دول ۱۲۰ بفتح و بتان و بضم خواندن خطاست ۱۲
 از عالم منزل که و بضم شیخ ۳۱۲

علی قلبهم بجز و رهافالتهتم عن التاهب لهذه المصارعة حتى فاجأهم الأجال وخذلهم
 الأمال و سلطتهم بها النعمة و ستنتشر هذه العظام فتعود اجساما ما تشبه تجازی بلعما لها فاما
 الى دار النعید و القزار و اما الى دار العذاب و البوار ثم غاب الرجل فلم يدري اين
 ذهب و تلاحق اصحاب الملك و قد تغير لونه و قوا صدمت عبراته فلما جئ عليه الليل
 نزع ما عليه من لباس الملك و لبس طمرين و خرج تحت الليل فكان اخر العهد به روح ۴۰۲
 ۱۶ روى ان مروان الحمارة مرتجيب تد مر بلد بالشام فوجد و فيها بيتا فيه امرأة قايمة
 ميتة امسكوها بالصبر احسن من الشمس قامتها سبعة ازرع و عثقتها ازرع عندها لوح
 فيه مكتوب انا بلقيس صاحبة سليمان و من داود و دع خرب الله ملك من خرب بيتي
 بلقيس كانت بنت شرجيل بن مالك بن ريان من نسل يعرب بن قحطان و كان ابوها ملك
 ارض اليمن كلها و رث الملك من اربعين اباء و كان ابوها يقول الملوك الاطراف ليس
 احد منكم كفوا و ابى ان يتزوج منهم فزوجوا امرته من ابن يقال لها فارعة و ربحا فبنت
 السكن فولدت له بلقيس و هذا يدل على مكان العلوق بين الانسى و الجنى و ذلك فان الجن
 و امكانوا من النار لکنهم يسوا بايقين على عنصرهم النارى كالانسان يسوا بايقين على عنصرهم النارى
 فيمكن ان يحصل الازدواج بينهما على ما حقق في اكام المرحبان روح ۸۹۳ ح ۲ و بلقيس بعد از سلیما
 یک ماه از دنیا برفت ۱۳ روح ۲۶۹۰۲ پس در چنین روزگار گذرنده و اوقات ناپاینده که
 عیش آن نیش دانه آن هزاران درجه از راحت بیش است باید که مدام مرگ را آینه بصر و
 نظر عبرت اثر ساخته و هر لمح و ساعت را وقت کوی و سفر ازین دار پر غرور و خطر دانسته بقیة
 عمر عزیز را صرف خدمت خلق الله نموده و دیده را از مشاهدۀ هوا و هوس بسته و از خواہشات نفس
 اماره خود دست رسته شب و روز عمر عزیز را صرف عملها که رضاے جناب حضرت حق جل جلاله
 دران ست نموده بساختن سفر و ورود راز به رفیق شفیق و بناز شاعل و یک لمح و آن غافل

نباشد فعلی العاقل ان یختار الباقی علی الفانی ولا یفتخر بالامانی بل یجتهد قبل الموت باسباب
 الخلاص والنجاة لکی تحصل له فی الآخرة النعیم والدیجات والا فاذ اخرج الوقت من الید
 وبقيت الید صفراً فی الغد فلا ینفع الاسف والویل نسل الله تعالی ان یجعلنا من الذین
 اجابوا داعی الله ورسوله وتشرخوا بالعمل بالقرآن وقبوله وبیده الامور رداً وقبولاً روح
 اه ام عآ وروده اند که حجة الاسلام امام محمد بن یحیی الغزالی رحمة الله الملك المتعالی
 بالمتابع والتواهی را نظام الملک جنة تدیس مدرس نظامیه که از زمره عجایب عمارات روی
 زمین بوده که شرفش باغ فرما به برابر کرده و دیده فلک بنیانی بدان زیباتی و آرایش ندیده
 که فیها ما تشهیه الانفس وتلذذ الاعین وگوش زمانی مکانی بدان خوبی و پیرایش نشیده که
 ببلایه طیبه و رب غفور و چون روضه رضوان و گلشن و مانند فردوس برین فرحت افزا که و انزل
 من السماء ماء فانبتنا به حدائق ذات بقیه و چون بتان بهشت سرسبز و خرم که المذخر
 ان الله انزل من السماء ماء فتنبه الارض فخرقة و از غایت طراوت و زهبت چون
 گلستان از گداز خلق مثلها فی البلاد با عزم از تمام از طوس بغداد خواسته بود و جواب نوشت
 که این ضعیف نحیف بے بضاعت را که از حقیقت خرابه طوس با وجع معمره بغداد صانها الله عن
 الشد و رد الفساد خواسته اند غایت لطف و کرم فرموده اند ای عزیز فرض کن که غزالی به بغداد
 رسید و متعاقب آن اجل مقدر و مقرر رسید پس چه چاره توان کرد این فقیر بے بضاعت
 سراپا معصیت را هنگام سفر فراق است نه ایام سفر عراق و این روز را همه روز انگار دوست
 اوین بیچاره بدار که هذا زمان المسکوة و لزوم خد متع تعالی فی ظلمة البیوت حتی یتوههم
 الناس انک مبعوث و الارض من الله بالقوت و استعداد لیوم نموت لکی یبنی لك بیت

له بالکثر معنی ۱۲ هـ بقیه اول و تخفیف ثانی منسوب لغزالی که قرب ایست از مضافات طوس مولد امام محمد غزالی ۵ هـ معنی
 بمعنی لنگره ۱۲ هـ این آیت یک رکوع قبل از رکوع ثلث جز ۲۸ هـ این آیت در رکوع قبل از رکوع ثلث جز ۲۸ هـ این آیت در رکوع اول
 جز ۱۰ هـ این آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جز ۱۴ هـ این آیت در سورة الفجر جز ۳۰ هـ معرب طوس است و آن شهریت
 در خراسان ۱۲ هـ بمعنی پستی و شیب ۱۲ هـ و بغداد قبل از رکوع عرب است ۲ هـ معنی جیران ۱۲

فی الملکوت اساسه من الزبرجد والیا قوت روح ۲۱۰۴۰۴ قال الجنید ان من اراد ان یسلط له
 دینه ولبس یترجم فی بدنه وقلبه فلیعزل الناس فان هذا زمان وحشة والعاقل من اختار العزلة
 روح ۲۳۰۸۰۸ و در فکر مدرس دیگر باید شد که طوبی لمن لزم بدینه واستغفل بطاعته وکی علی
 خطیته وشغله عیوبه عن عیوب الناس من خشية الله فی یوم البأس وغفریب بعد از
 جواب مکتوب بجوار رحمت حق جل ذکره پیوست **فروغ** نصیب حجة الاسلام زین سراسه سه پنج
 حیات پنجه و چهار و مائت پنجه و پنج

فصل در بیان خلافت و سلطنت و صفات آنها

و چون سلطنت بحقیقت و خلافت حق جل ذکره است چه سلطان ظل الله است و سایه هر چرخه
 خلیفه آن باشد و خلافت و قتی میسر شود و و در است آید که از صفات متخلف نموداری در
 خلیفه یافته شود زیرا که در تفسیر ظل الله فرموده اند که با در الیه کل مظلوم یعنی با و شاه پناه گاه جهان
 مظلومان است که تارعا یا در پناه دولت و حسن حراست و کف سیاست سلطنتش آرام و برقرار
 بوده از اینجای ظالم برایشان حیف و ظلم و ستم نرود و فاذا کان السلطان متصرف بهذا الصفا
 کان نعمة و رحمة و من هذا المعنی صحیح ان رجلا قال للرشد المجید الله علیک فقال ما معنی
 هذا الكلام فقال انت نعمة تحدث الله علیها روح ۱۸۲۰۸۲ قال بعض الکبار کل من کان فیه صفة
 العدل فهو ملک و البکان الحق تعالی ما استخلفه بالخطاب الا لله فان من الخلفاء من
 اخذ المرتبة بنفسه من غیر عهد الا لله الیه بها و قام بالعدل فی الرعا یا استناد الی الحق کما
 قال عمر و لدت فی زمن الملک العادل یعنی کسری فسماه ملکا و صرّفه بالعدل و معلوم ان کسری
 فی ذالک العدل علی غیر شرع منزل لکنه نایب للحق من وراء الحجاب و خرج یقولنا و قام بالعدل
 یعنی خوف و عذاب و سختی ۱۸۲۰۸۲ بکمال اول یعنی کلمه فایز بانان و دشت بانان که بسیاری ثبات باشد چه اگر سه پنج کنایه
 از سه و پنج روز است که مدت قلیل است و کنایه از دنیا نیز باشد ۱۸۲۰۸۲

فی الرعا یا من لم یقیم بالعدل کفر عوت و امثاله من المنازعین لحد و دالله و المغالبین بجنبه
 بمخالفة رسله فان هتوکا و یسوی خلفاء الله تعالی کالرسل و لا نوابا له کالملوک العادلة بل هم
 اخوان الشیطن روح ۳۷۳ ۴ و چون سلطان بر رعایای ضعیفا کذا و ای بدائع جناب حضرت
 فاتح برایا اندخیز و ظلم و ستم نماید و یا در خارزار ظلم و ستم گذارد و بدین آلات و ادوات پاکیزه
 بکند پیرونیاشتمها باز و و بشهوات نفس اماره پردازد خلافت چگونگی میسر و ظل الهی کجا مصور
 که عمر عزیز بقتلت در پی هوا و همکس پی سپر گرد و فردا و سبب در و شد اینجا چه امیدت
 زایل شدن عارضه و سخت بیمار به چنانکه جناب حضرت شیخ عثمان مروندی هم فرموده که ای ابن آدم
 فارغ منشیین که امروز تار و زار قال و قبل ست فردا تو زیر پای سیل ست فارغ منشیین امروز
 ترا باد ست و بروت ست فردا معامله کارت بجای الاموت ست فارغ منشیین که امروز ترا
 صیت و صوت ست فردا در کل نفس ذابقة الموت ست فارغ منشیین که امروز ترا خیال لعل و
 یا قوت ست فردا بیهوش با هیبت ان اقد فیه فی التابوت ست فارغ منشیین که امروز ترا
 روز زو و زور ست فردا شب تو شب گور ست فارغ منشیین که امروز ترا مشغولی این و آن
 ست فردا شب حشرت کل من علیها فان ست فارغ منشیین که امروز ترا ادا و اسرو نواهی
 بجد ست فردا ترا روز پیشانی لحرت نمیدانی که لحد گرسنه براسه گوشت و پوست دشمن و
 دوست است که القبر یا کل الجلد و اللحم انتهی کلامه و اعلى الله مقامه خلاصه کلام آنکه
 حضرات ملوک و سلاطین را بدو قدم سلوک باید نمود قدمی با خدا و آن اینکه بفرمان حق عز اسمه
 قیام نمودن و از متابعت نفس و هوا اجتناب کردن و شکر نعمت بنذل اسباب سلطنت در اعداء
 و تقویت دین و ملت گذاردن و بقضا و رضا دادن و سلطنت و مملکت را وسیله درجات و
 قربات ساختن بلکه هر لحظه و ساعت از علو بهشت و شوق جمال حضرت دنیا و آخرت را از

علیه جمیع بر علیه نرسیده ۱۳۰۵ هـ ات با فتح یعنی آلت حصول شه ۱۲۲ هـ که کنه بنهم اول و کون ثانی و دال مرتون یعنی پیر و زن ۶۱۲ هـ و لقب اول
 لال شهباز و بوده و آن درویش صاحب کمال بود و دست گیر اکثر قلندران با و متقا تمام دارند و هفت بنام نوشی اود یا و میکنند ۱۲۷۳ هـ بمعنی
 آناه زو و از کثیر ۱۲۷۳ هـ این آیت ۲ هیت رکوع قبل از رکوع رنح جز ۱۶ هـ این آیت ۲ بعد از رکوع نصف جز ۱۶

حیوة بر تخت ذلت و تنگی همت جاسی یافت چنین و صیت نمود که چون مرا بعد از فوت و غسل
 مسنون و رکفن در آید و از خانه کشیده جنازه مرا بردارید یا بدید که هر دو دست مرا از کفن برون
 آرید پرسیدند که درین چه سرست گفت که تا جانیان بدانند که دست خالی بجهان آمده بودیم و همچنان
 دست خالی از جهان میرویم که کما بدء کمه تعودون فلما سارزد القنین نحو المغرب حتی انتهى
 الی الجبل القاف المحیط بالارض کلها و اذ ابملک قابض علی الجبل المذکور و لیس علی ظهـ
 الارض جبل اعظم منه فلما اراد الرجوع قال للملک اوحیینی قال الملک یا اذ القنین کلا یمند
 رزق غد ولا تؤخر عمل الیوم لغد ولا تحزن علی ما فاتک وعلیک بالرفق ولا تکن جباراً متکبراً
 خلاصه روح ۲۸۱۴ قال ابن کثیر رحمہم الصمیم ان ذ القنین ما کان نبیاً ولا ملکاً واما کان
 مملکاً صالحاً عاد کلاً ملک الا قال یسید کلها و قهر اهلها من المملوک و غیرهم روح ۲۸۱۲ قیل للحکیم
 ما السبب فی قبض الکف عند الولادة و فتحه عند الموت فانشد و مقبوض کف المرء عند الولادة
 دلیل علی الخس المکب فی الحی و مبسوط کف المرء عند وفاته یقول انظر و انی خرجت بلا شیء حتی ان
 بنائاً تاب علی ید ابی یزید البسطامی فقال ابو یزید عن حاله فقال بنشئت عن الف فلما روجو
 ههم ۱ سلم القبله الارجلین فقال ابو یزید مساکین اولئک نعمة الرزق حولت وجوههم
 عن القبلة تعالی العاقل التوکل علی الله و الاعتماد بوجهه فان الله کاف لعبده و من وجد الله
 فقد ما و قد کان فقد ان الله فی وجد ان ما سواه و وجد انه فی فقد ان ما سواه و من وجد
 یرضی به و یقول سیوتینا الله من فضله ما تحتاج الیه فی کمال الدین و نظام الدنیا انا الی الله
 راغبون لا الی الدنیا و العقبی و ما فیها غیر المولی روح ۱۴۰۱ قال ابو العباس رحمہم یا اخي هب ان
 الدنیا کلها فی ید یدک فانظر ما فی ید یدک منها عند الموت قال الشیخ المغربي الشاذلی رحمہم ان
 اهل الدنیا یقبلون علیها و هم یرجلون عنها فی کل نفس لا نفهمهم عن شهود ما الیه صابرون
 سلمه این آیت در رکوع بعد از رکوع نصد جزء ۸ سلم الشاذلی با کسر و شین بهم معنی شعر خواندن ۱۲ سلم بالفق و تشدید بامعنی کفن
 زرد ۱۲ سلم بالضم معنی حصص ۱۲ سلم این آیت در آخر رکوع قبل از رکوع ثلث جزء ۱۰ سلم بمعنی سلیمان ۱۲

طبقات حکایت منظومه عارفی شد بخواب در فکر به دید دنیا بصورت بکر چه کرد از دوسه
سوال کای دختر بکر چونی باین همه شوهر به گفت دنیا که با تو گویم راست به که مرا هر که مرد بود
نخواست به و آنکه نامرد بود خواست مرا به این بکارت ازان بجاست مرا به و چون مالک
مالک و دهنده و ستاننده ملک او بجای تو تعالی است و پس که مالک الملك توفی الملك من
تشاء و تلزع الملك ممن تشاء و تلحق من تشاء و تذلل من تشاء بيدك الخير انك على كل شئ
قدير پس هر که را خواهد و به عزیز و جلیل گرداند و از هر که خواهد ستاند تا چیز و ذلیل گرداند و فر دبا که
بداند که زیبا نشد به و ز که گرفت که رسوا نشد که ما نفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك
لها و ما يمسك فلا يرسل له من بعد و هو العزيز الحكيم آورده اند که سیم کذاب رباب
شخصه بود که در زمان سراسر امن و امان جناب حضرت رسول مقبول عمر و دعوی بنوة را نموده
مکتوب جهالت اسلوب بمعرض عرض جناب حضرت صداقت آب حقیقت انتساب رسانید
و بعث بذالك الكتاب رجلين من اصحابه فقال لهما رسول الله عمر لولا ان الرسل لا
تقتل لضربت اعناقكما روح الام ۱ و آن کتاب این است که من مسیلمة رسول الله الحی
محمد رسول الله عمر و بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک و القریش یعتلن و ان جناب
حضرت بانصرت رسول مقبول عمر بعد از وصول کتاب در جواب آن جهول فضول رباب
کتاب باصواب صداقت و سعادت انتساب فرستاد که من محمد رسول الله عملا سیلمة
الکذاب و بعد فان الارض كلها لله یورثها من یشاء و العاقبة للمتقين فرد باغیر او اضافت
شاهی بود چنان به بر یک و دو چوب پاره ز شرط رخ نام شاه و هذا کتابنا یطوق علیکم بالحق و لا
یبقی لکم علینا بالاعتراض فی هذا الباب من الکتاب حق الدق و لساخ بعد ذالك ان یقال
فی حقه فیهت الذی کفر کانه التقمیر فی منه الحی و الله لایهدی القوم الظالمین آورده اند

له این آیت در کورع بعد از کورع نصف جز ۳۰ آیه این آیت در کورع ۲ قبل از کورع ثلث جز ۲۲ آیه بضمیمه فتح سین و رکن تثنی و کمر نام تمام
کافری که در زمان رسول دعوی بنوة کرده بود ۱۲ آیه این آیت در کورع قبل از کورع ربع جز ۹ آیه این آیت در کورع آخر جز ۲۰ آیه این آیت
در کورع ۲ اولی جز ۳ *

که آن شتی بے باک دآن مردود ناپاک بعد از ورود این توفیق و کج بسیج تاب خورده بجزم رزم
 درج افواج و تنیالات و اسباب کوششیه زیاده از صد هزار کس از اهل ارتداد و کفار خزار
 اشرار ذهب الله بنورهم بشهادت ارباب سیر مثل مدارج النبوة و غیره که دود کفر و ارتداد
 بجز مرداغ شان را فحش و لوزایان شان را متاصل گردانیده بود جمع نموده بخيال محال تنبها
 شریعت و ابطال دین و ملت مصداق لقوله تعالیٰ یزیدون لیطفئون فی الله با فواهمه
 و الله متمم نوره و لو کما الکافرین قریب بود که آن شور بخت و اثرون رخت از دعوی
 نبوت پا فراتر بلکه کلاه انار بکمر اعلیٰ را بر سر نهاده و شرعن ساق الاجتهاد و حسره عن ذراع
 العناد فاراد ان یسبق القضاء ظهوره و یأبی الله الا ان یتنه لوزیر فلید برواجتهاده من
 قضاء الله تعالیٰ شیئا روح ۸۸۸ اما گاه اینو کبریا فالتق الحب والنوی خالق الصم والمسا
 بر طبق وعده قرآنی که سوف یأتی الله یقوم یحییهم و یحبونه اذلة علی المومنین اغرة علی الکافرین
 عاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لایمه شران لعین بر کردار محمل و مبط قمر و سخط
 پروردگار قهار را بدست حق پرست افضل الصدیقین عنایت نموده کفایت فرمود حتی
 اهلک الله تعالیٰ علی ید الوحشی الجشی غلام جبیر بن مطعم بن عدی قاتل خنیز بن عبدالمطلب
 بعد حرب شدید و کان الوحشی یقول قتلت خیر الناس فی الجاهلیة و شر الناس فی الاسلام
 روح ۸۲ و ۸۳ و پرورین مثل شان را بنات النعش آن افضل الصدیقین که خط شامل و
 بهره کامل از دین و ایمان داشت و علم بقتال اشقیاء مثل اهل ردت و قیصر و کسر افراسشته
 لشکار است و دوا جهاد با مسلم کذاب و دباب بلا ارباب و ذوالاحمار العنسی خانه خراب
 بوجه کمال بلا اهل و او قال ابن عمر بنه فانی الخیر الی النبئی عمر من السماء الیليلة اللتی قتل فیها

لشعی فرغان باد شاه کبیر باشد ۷۳۳ هجری یعنی سنه ۱۳۳۳ از مهر تقدم رای مملکت فتح برزای عجز ساکن منی جنگ و کارزار از مهر فتح ۷۳۴
 سحر و سکون مملکت منی اشقی و صبح ۷۳۵ هجری یعنی قتل یافته شده ۱۳۳۵ هجری این آیت در رکوع نصف جز ۲۸ هجری این آیت در سوره
 و النازعات جز ۳۰ هجری این آیت در رکوع نصف جز ۱۰ هجری این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جز ۷ هجری این آیت
 در رکوع ثلث جز ۷ هجری که در زمان حضرت رسالت پناه دعوی نبوت کرده بود و در شب رحلت حضرت و در کشته شد ۱۳۳۵ هجری

الاسود فقال قتل الاسود الباردة قتله رجل مبارك قيل من هو قال فيروز الدليمي فبشر
 اصحابه بهلاك الاسود وقبض عمر من الغد واتى خبر قتل العنسي المدينة في آخر شهر ربيع
 الاول وكان ذلك اول فتح جاء ابا بكر في روح ۱۴۸ هـ وكمال صفته دليري ومرتگی وخیری
 و فرز انگی گردن لشکر بدخواه را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نور و بایان
 عدم گردانیده اساس تائید دین و ملت را بوجه آسن نهاد و جناب حضرت قدس اللهی
 جل ذکرة از مساعی جمیل منش که ولسوف یرضی برضا و خوشنودی او خبر داده مصداق قولان
 اللهی عز اسمه گردیده او را بنام ادکوا الفضل و السعة مباهی و متخگر دانیده رضی الله عنه و آله
 آورده اند که بزرگی را پر سینه که هر چیز را ذکات است و ذکات سلطنت و خلافت
 چیست گفت که ذکات خلافت و سلطنت رعایت عدالت میان امار و عایا و افراد برپا
 نمودن و داد و مظلومان و ستم دیده گان و بیچاره گان را دادن است که کفایت عمل السلطان
 بقضاء حوائج الاخوان و بوسی بوده که بیک داد و مظلومی که داده اند و بفریاد و بیچاره که رسیده اند
 از حقوق و عقوبت برات نجات یافته اند که من نفس عن اخیه المؤمن کربة من کرب الدنیا
 نفس الله تعالی عنه کربة من کرب الاخرة تنبیه باب فضل القرآن و هر قدر چشم داشت
 خدمت که از خلق دارد خدمت و طاعت خالق جل ذکرة را بدمه خوبتر و افزون تر شمارد
 و چون جناب حضرت حق سبحانه و تعالی از روی حکمت عزت دارین را دلبسته نگفت
 و مشقت و ذلت کوفین را قرین آرام و راحت گردانیده لهذا عزت با کلفت و مشقت
 را بملوک و سلاطین داده که البلاء للولا کالهیب للذاهب کما قیل من لم یرکب الاهیال -
 لم یتل الا مال و الاموال روح ۱۴۸ هـ و ذلت با آرام و راحت را نصیب فقرا و مساکین گردانیده
 که حقت الجنة بالمکاره و حقت النار بالشهوات و فرمود چه جور که کشیدند ببلان از روی بهیوس

له یعنی نیزه زدن ۱۲ آیه در آخر سوره البیل جز ۳۰ آیه این آیت در کرب نصف جز ۱۸ آیه بقال نفس الله
 کربیه ای فرجه ۱۲ ص و فرج بفتحین یعنی کفایش ۱۲ آیه بالقیم یعنی اندک ۷۱۲ آیه یعنی زبان ۱۳ آیه یعنی یاران و حشام ۱۴ آیه

دون خلعتهم يوم حاجتهم وفاقتهم اجتب الله تعالى عنه يوم القيمة دون خلعتهم وفاقة
 وحاجته بستان ابوليت باب من يجوز له الفتوى پس بروز مهم مردم می سازم و شب
 با خدای رازدان جل جلاله می پردازم قال داؤد بن رشید رح من اصحاب محمد بن الحسن
 قمت ليلة فاخذني الليث و فبكيت من العري فتمت فرميت قائلاً يقول يا دود انما هم
 واقمناك فتيكي علينا فما نام داود رح بعد تلك الليلة روح ۱۰۲ هـ و روز بداد که ایان
 و عاجزان میرسم و شب بدرگاه ذی جاهد عالم پناه عز اسماء داد که ای و عاجزان میرسم فرد
 دعا کن بشب چون گدایان بسوز اگر می کنی بادشاهی بروز تجا فاجوبهم عن المضاجع
 یدعون ربهم خوفاً و طمعاً و مما رزقناهم ينفقون و نحن الاثمة كايحيى فقه روح و مالک
 و شافعی رح واحد رح و آخر ابهم مشهوره فی کتب المناقب فانظروا اخي ماجری علی هؤلا
 الاثمة الكرام العظام من المتقدمين والمتأخرين وخذ لنفسك اسوة فيما تقع فيهم
 من البلايا و المحن طبقات و حضرات ملوک و سلاطین را باید که پیوسته آیه وافی هدایه یا یثقی
 الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قد هاء الناس و الحجارة را آیتیه چشم عبرت بین
 ساخته در ایان لوا مر ترک سنایی و لمر معرف و نبی سکر ساعی و جاهد و با علما سے زمان در اجرا
 احکام ناصر و مدد و معاون بود درین شغل عمر عزیز را بسر برد و چون بادشاه بزور و غفلت
 آراسنه و بخلیه طاعت پیراسته و با اهل علم چون قوت حکومت و امارت و عزت و
 شوکت سلطنت یار شود فائده و تاثیر آن کیسه هزار شود عزت دین بر تیغ آشکارا توان
 کرد و خواجه عالم عمر و ریلا بیت اسلام دعا می کرد که اللهم اعز الاسلام بعمره و ابی جهل و
 کان دعائه یذالک يوم الاربعاء و اسلمه عمره يوم الخميس و کان حنفذا بن ست و عشرين
 سنة و سبقه حمزة بن عبد المطلب بالاسلام بثلاثة اشهر روح ۸۸ هـ و نبوة خود را
 ۱۲۵۰ فتح خاورشید و لامعنی حاجت در دیش ۱۲۵۰ یعنی سرای ۱۲۵۰ یعنی برهنه می ۱۲۵۰ این آیت در رکوع قبل از رکوع
 ثلث جو ۲۱۵۰ حزب یعنی گروه ۱۲۵۰ بالفهم یعنی مقتدا و پیشوا ۱۲۵۰ این آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جز ۲۸۰

واولیائی فی دار واحد نسل الله تعالی دار اولیائیه و مستعین به و اراعد الله روح ۳۳
 ح ۳- و آب نوشانند که و سقوا ماء عصیما فقطع امعاءهم ان راحیم ناسیده انکه بختی فی البطن
 کفخی الحمید و ران ساعت سراسر و هم و مهیت و اشق و البقی آخرت که و لغد ابی الاخرة
 امشد و البقی و نیز فرموده جل جلاله که و لغد ابی الاخرة اشق و ما لهم من الله من و اقی
 حال چر بلال این گنه کار رتبه روزگار سراسر معاصی و ذلت چگونہ خواهد بود و فان من
 لا یختل حر الشمس و لطفه شرطی و فرض نموده کیف یختل حر فارجعهم و ضرب مقامهم الزبانية
 و لسم سجيات کاعناق البخت و عقارب کالبغال خلقت من النار فی دار الغضب البوار
 لغوذ بالله من مخطو و عذاب به روح ۳۱۴ ح ۱ و البغال جمع بغل و هو مرکب من الفرس
 و الحمار و یقال اول من استنجمها قارون و له صبر الحمار و قفة الفرس و هو مرکب الملوك
 فی اسفارهم و معبرة الصعاليک فی قضاء و طارهم و اذا انجز البيت بخاف البغل
 الذکر هرب منه الفارقة و سائر الهول و کان له و عمر بغل ست منها بغلة شهبا و یقال
 لها دلدل هداها المقوقس و الی مصر من قبل هرقل و الدلدل فی الاصل الفنفند و
 قیل ذکر القناذل و قیل عظیمها و کان عمر بیکها فی المدینه و فی الاسفار و عشت
 حتی ذهبت اسنانها فكان یدق لها الشعیر و جمیت و قاتل علی بن علیها مع الخوارج بعد
 ان رکبها عثمان بن و مرکبها بعد علی بن ابنته الحسن ثم الحسين بن شد محمد بن الحنفیة
 و انما رکبها و قد کان مرکبه عمر طلبا للنصرة و النضر فانظروا انهم لم یرکبوها

له این آیت در کوع بعد از کوع ربع جز ۲۵۰ این آیت در کوع بعد از کوع ثلث جز ۲۵۰ این آیت یک کوع
 قبل از کوع آخر جز ۱۰۰ این آیت در کوع ۲ بعد از کوع نصف جز ۱۲۰ یعنی طایفه نون ۱۲۰
 یعنی گزیدن ۱۲۰ یعنی برزنیة و نایمانه و نماند چو کان کرا از این نماند ۱۲۰ یعنی گزیدن مار و کزدم ۱۲۰ یعنی پاک ۱۲۰ با کسر
 یعنی کشی و آنچه بدان معنی کنند ۱۲۰ یعنی صلوک بانضم یعنی فتنه و در ویش ۱۲۰ یعنی و طر یعنی حاجت ۱۲۰ یعنی نفهم بهم و نفی و عتاف وین و طایفه
 حاکم سحر اسکندریه که ترسا بود و عفت ایمان آورد ۱۲۰ که کبریا و عتاف و عتاف بادشاه و آن را عظیم الروم نیز گویند و این لغز کبر اول و فتح ثانی و کون ثانی

فی غیر الوقایع لان من ادا اب التایع ان لایلس ثیاب متبوعه ولا یرکب وابتله ولا یفقد فی
مکانه ولا ینکح امرأه خلاصه روح ۳۲۹ ح ۲ کانت السفی بعید وحر النار مشدیدا و ماؤها مهمل
و صدید و قیل سلاسلها و اغلالها حدید و فی الحدیث ان اد فی اهل النار عند ابائهم یغلی
بغلیلین من نار یغلی و ماغه من حرارة نعله روح ۴۸۱ ح ۲ کانت اخوف ما خاف منه عباد الله
الصالحون سلب الایمان عند الموت یلقی العبد ربه خائبا و خاسرا و ذالک هو الخسران
المبین اگر ازین افسوس و حسرت و الم عقلاے عالم برائے نوحه و اتم برخیزند و زیگ بیابان
بر مفارق خویش ریزند محل استبعاد نخواهد بود اللهم هون علينا سكرات الموت و اجرنا من
النار بعزتك یا مجیر قال عمه لعلی یا علی اذا عملت سیئه فاعمل مجنبها حسنه فاذا کان یوم
القیامه یلقی الله اللیل فی جهنم و النهار فی الجنة فلا یكون فی الجنة لیل کما لا یكون
فی النار یعنی ان التهار فی الجنة من لوترا یمان المؤمن و نور عمله الصالح بحسب مرتبه
واللیل فی النار و هو ظلمة کفر الکافر و ظلمة عمله السیئ روح ۴۸۷ ح ۴ و بنا بر صدوقه کما کلم
راع و کما کلم مشول عن رعبیه بیوسته خود را با جمیع اعضا و جوارح و توانع آن که ان الستم
و الفواد و البصر کل اولئک کان عنه مسئولا و لما زمان حضرت در عایاے مملکت را بطاعت
و عبادت جناب حضرت حق عم رحمته فرموده از معاصی و مناهی بروحی منع فرماید که احدی از حکام
و عمال و شکاریان و عامه رعایا و برابرا یا با هم مجال نظم و تم نباشد و هر سلطانے که در اقامت حدود
شرع مبین و اجراے احکام دین متین کوشد ظل الله و خلیفه الله است و چون جناب حضرت
حق سبحانه و تعالی از کمال عاطفت خداوندی جل ذکره بنده را از جمله خدایان برگزیند و
بعنایت ظل الاهی و خلیفه الاهی مخصوص گرداند و سعادت پذیرائی عکس ذات و صفات شخیص
مستعد گرداند و روحی که لسان خاصه از بیان و تحریر این اقطع و اکتم و زبان عقل از درایت

له بالفهم یعنی مس که اخته و دم و زرداب ۲۱۱ ح ۲ یعنی زرداب جرات و آب گرم که جوشانده شود و خلیفه گردود ۱۲ ح ۲ یعنی فقهید ۱۲ ح ۲ این آیت
در کوع قبل از کوع رابع جز ۱۵ ح ۲ یعنی سیم و سکون بین و فتح و قانی و سکون بین دوم و کسر یعنی نیکوچی و سعادت و جینه و یاری خواننده ۱۲ ح ۲

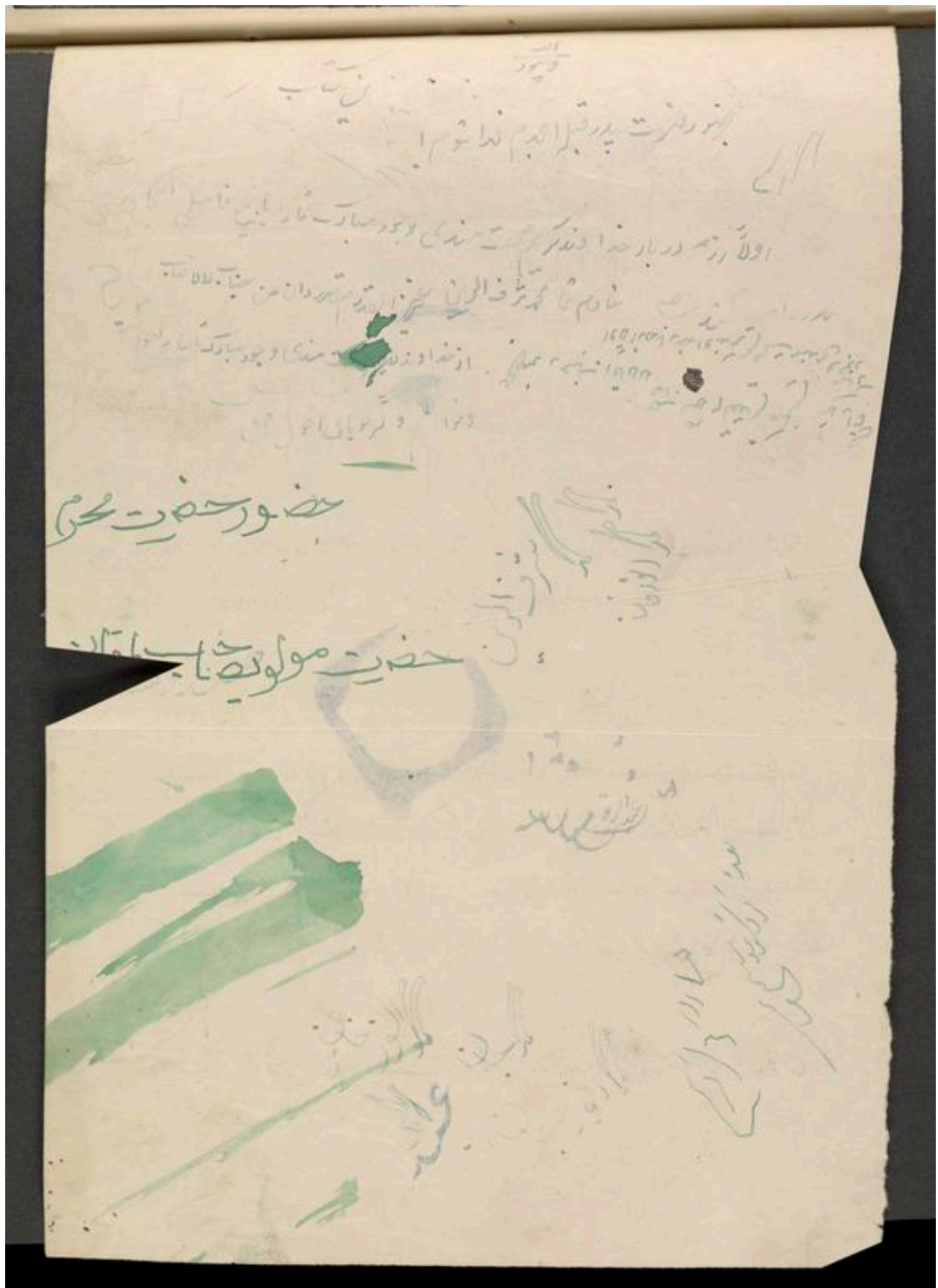
و تقریب آن الشیخ و الکنست پس نظر باید کرد که چه دولت عز و نعمت عظمی در جوهر اشرف
 و عظم و گوهر الطف و مکرم بنی آدم تعبیه ساخته که کمینه خاصیت در آن ذات شریف و عظیم
 لطیف آن است که هر اهل دنیا اهل را چون بنظر لطفت و عنایت ملحوظ گرداند مقبل و مقبول
 جهانیان گردد و هر که بنظر قهر نگیرد و برود و جهانیان شود که الناس علی دین ملوکهم
 و نیز یکی از سلاطین فرموده که نحن خلفاء الرحمان من رفقائه ارتفعوا و من رفقائه
 انقضوا پس حضرات ملوک و سلاطین را باید که مدام شکر بیه در آن کوشند که بدین ملک
 عاریتی فانی مملکت حقیقی باقی را بدست آرند و خود را در هر دو جهان از ثنائی جمیل و
 ثواب جزیل محروم نگردانند که ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید
 بما نسو یوم الحساب که ثمره آن جز خبیثت و خسران و بے نیسی و خذلان نخواهد بود پس ازین
 کلام کالنور فی الضلام ظاهر و با هر گردید که سعادت و دولت عظمی در آن است که جناب
 حضرت حق سبحانه تعالی صاحب دوستی را خلافت و سلطنت دین و دنیا کرامت کند
 که بمجلالت و ان لنا الاخرة و الاولی مالک و متصرف هر دو مملکت گردد چنانکه جناب حضرت
 داود و عمر را این مرتبه ارزانی داشتند که یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
 فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضناک عن سبیل الله یعنی حکم کن میان
 مردمان بطریق عدالت و انصاف نه بر جاوه هواے نفس و تم و اعتساف که ترا از مساکن
 مرضی ما گمراه گردانند و حکم بر حق عبارت از رعایت عدالت است میان احاد و عایاد
 افراد و بر ایا و پاس شریعت داشتن و آن فرونگذاشتن جانب حق است از برای
 رعایت خلق که یا ایها الذین امنوا کونوا مین بالقسط شهداء لله و لوعلى
 انفسکم و الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا و فقیرا فالدی اولى بهما فلا تتبعوا الهوی

یعنی کی که در حرف مجزعه اذ کرده خواند ۱۲ شمع یعنی کی که نه حکم کن کون زبانش گیرد ۱۲ شمع این آیت در رکوع قبل از رکوع ثلث جزء ۴ شمع یعنی در
 شمع با کثرتی فرونگذاشتن و یاری و مدد کردن ۱۲ شمع این آیت در سوره البقره ۳۰ شمع این آیت در رکوع ۲ قبل از رکوع ثلث جزء ۴ شمع یعنی
 به راه رفتن ۱۲ شمع جمع سبک یعنی راه ۱۲ شمع جمع مرضی یعنی پسندیده ۱۲ شمع این آیت در رکوع ۲ قبل از رکوع ثلث جزء ۴ شمع

ان تقدوا ان تلووا و اتقوا فان الله كان بهما قتلون خبیرا و حضرت داود و عمر
 از انبیاء بنی اسرائیل بود از فرزندان یهود بن یعقوب و عمر و روزگار و عمر بعد از
 روزگار موسی و عمر بود و بمقتاد و نه سال و ملک و عمر بعد از ملک طالوت بود و در
 ۲۸۸۴ و بین داود و عمر و بین موسی و عمر خمس مائة و ستم و ستون سنة و قام
 بشیعة موسی و عمر و عاشق مائة سنة روح ۳۳۳ و مات يوم السبت فجاءة
 و يوم السبت لهم کيوم الجمعة لئلا روح ۳۳۳ و بدانکه جناب حضرت حق جل و علا در آیه
 متلو و منزله در شان جناب حضرت داود و عمر چند حکم ثابت کرده و ملوک و سلاطین
 و ارباب فرمان را تنبیه از زانی داشت و رسوم جهان داری و حکومت گذاری و آداب
 سلطنت و آئین معدلت در آموخته اول آنکه فرموده انا جعلناک خلیفة فی الارض
 درین اشارت است باینکه بادشاه سلطنت خویش را عطای حق جل جلاله شناسد
 و حکمت خویش را بخشنده اودانکه توفی المملک من تشاء و ویم فرمود که ما خلافت و ملک
 را بتو دادیم یعنی از دیگر گرفته بتو دادیم بچنین روزی از تو گرفته بدیگر خواهیم داد
 که تنزع المملک ممن تشاء سیم آنکه بادشاهی خلافت و نیابت حق عز اسمہ است پس تصرف
 در بنده گان خداوند جل و علا با خلق و الطاف او تعالی باید کرد چهارم فرمود که فاحکم
 بین الناس بالحق اشارت است باینکه بادشاه را باید که حکومت گذاری رعایا را بنفس
 نفیس خود کند و نتواند احکام رعایا را بدیگر بنگذارد و چه نواب دولت و امرای حضرت
 آن شفقت و رافت و رحمت بر رعایا نتواند بود که بادشاه زیرا که آن رحمت و شفقت
 که بیخ طائفه را بر پنج قوم باشد غیر ایشان را نباشد چنانکه رحمت خداوند عم رحمة بر بنده
 و رافت بنی بر امت و شفقت بادشاه بر رعیت و محبت پدر و مادر بر فرزند و غیرت شیخ بر
 مرید و فی قوله تعالی مالی کاری الهد هدام کان من الغائبین یشیروالی ان الواجب

علی الملوك التیقظ فی مملکتهم وحسن قیامهم وتکفلهم بامور سر عایاهم وتفقدا صغر
 رعیتهم کما یتفقدون اکبرها یحیث لم یخف علیهم غیبة الا صاغ والا کابر منهم کما ان
 سلیمان عمه تفقد حال اصغر طیر من الطیور ولم یخف علیهم غیبة ساعة لشهر من غایة
 شفقتهم علی رعیتهم حال النقص والتقصیر الی نفسه فقال مالی لا اری الیهد هد وما قال
 ما الیهد هد لمدارة لرعاية مصالح الرعیة وتادیبهم روح ۲۷۸۹۰ پنجم فرمود که فلا تتبع
 الهوی یعنی متابعت هواے نفس را منهای که ترا از مسالک مراضی حق جل جلاله دور دارد
 زیرا که هر که بکنوع متابعت هوا کند در پیج نوع دیگر کار خالصا لیلند نتواند کرد چنانچه
 جناب حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که اریئت من اتخذ الالهة هواه وخواجه
 عالم فرموده که ما عند الله البغض علی الله من الهوی ومخالفت هواے نفس
 کردن عین در مسالک مراضی حق جل جلاله رفتن وجا در خلد برین یافتن است که
 ونهى النفس عن الهوی فان الجنة هی المادی حکى عن ابی عنوان الواسطی انه
 قال انکسرت السفینة وبقیت انا وامراتی ایا ما علی لوح وقد ولدت فی تلك
 الحالة صبیبة فصاحت بی وقالت یقتلنی العطش فرفعت رأسی فاذا رجل فی الهواء
 جالس فاذا فی یدیه سلسلة من ذهب و فیها کوز من یاقوت احمر وقال هاک اشربا
 قال فاخذت الکوز وشربنا منه فاذا هواطیب من المسک و احلی من العسل فقلت من
 انت یرحمک الله قال انا عبد لمولای فقلت بعد و صلت الی هذا فقال ترک
 الهوی لرضاته فاجلسنی فی الهواء وغاب عنی روح ۱۶۳۲۳ پس محقق گشت که بادشاهی
 و خلافت و ملک و سلطنت و یلستی ست بزرگ و یلستی ست سترگ در تقرب بجناب
 حضرت حق جل ذکره کسے را که خداوند عز و مه توفیق دهد که فاحکمه بین الناس بسا انزل الله

سه یعنی آنکه از روی خواہش نفس باشد ۱۲ سه این آیت در رکوع قبل از رکوع رابع جز ۱۹ سه این آیت در سورة المائدة
 جز ۳۰ سه پس آواز او من ۱۲ سه با کسر معنی زنجیر ۱۲ سه به معنی حرف تینیه است و معنی گیر نیز آمده ۱۲ سه این آیت در رکوع اول از
 جز ۳۰



۴ شعبان

۷۸۶

چهارشنبه

یوم

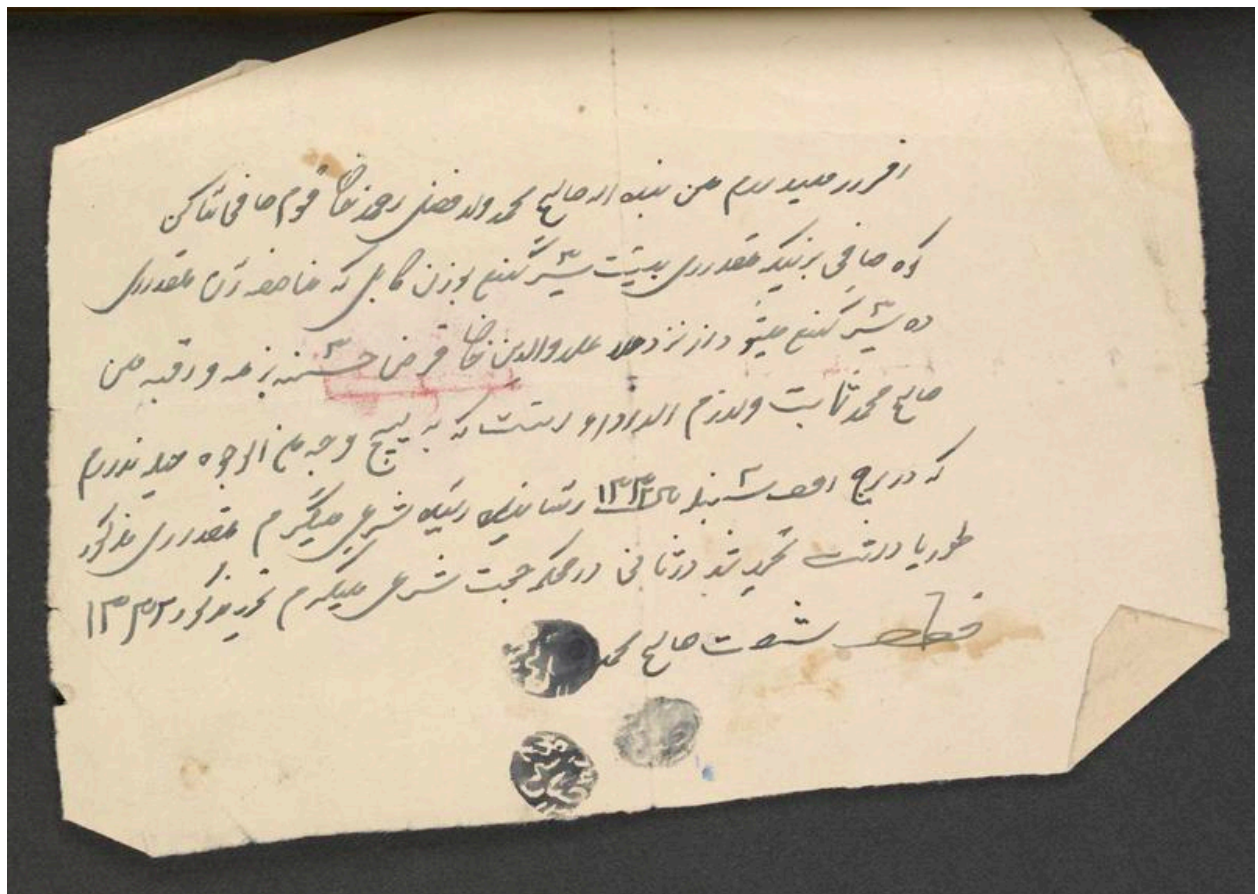


معلوم

(۱)۔ سائبۃ المحمول کی حقیقت کیا ہے۔ موجبہ معدولۃ المحمول اور سائبۃ المحمول میں کیا نسبت ہے اور ان دونوں میں لفظی اور معنوی کیا فرق ہیں۔ سمجھ کر لکھو۔

(۲)۔ الحکر منہ اجازت وهو انکشاف لاد بین الامرین دفعة واحدة ومنہ تفصیل وهو المنطقی السدس من صورا متعددة مفصلة والنية انما تدخل فی متعلق الحکم بالتبعیة لانها من المعانی الخرفیة السقی لا تلاحظ بالاستقلال انما هی مرآة لما لاحظہ الطرفین بل انما یتعلق الحکم بمفاد الہیئۃ التרכیبیۃ۔ ضروری تفصیل کے ساتھ عبارت بالا کا مطلب لکھو۔ غلط لکھو گے تو نمبر بالکل سوخت ہو جاوینگے۔

(۳)۔ تعریف کلی و جزئی کے بعد صاحب سلم نے جو تعریف جزئی پر اشکال پیش کئے ہیں۔ ان کو مع ان کے حل کے لکھو۔





دین کنند و از غرض نفسانی در یا بر حرت و از و اعیبه نفس و هوا بر طرف باشند که تا از مرز
یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
مخرج و در جرگه و یقفلون مایه مردن مندرج گردیده سخن نشان در و لیاست سنده گان
خداوند عزاسمه تا شیر کند فرد سخن که کن ز غرض پاک و از طمع خالی ست به اگر بسنگ گمونی درو
اشد و اری که فذکر فان الذکر یستفهم المؤمنین - روی ان سفیان بن حرب جمع الاعراب
و اطعمهم لیصلهم بنی الدین عن متابعه رسول الله ص و اولی حملهم علی نقض العهد
الذی بینهم و بین رسول الله ص ففقدوا بسبب تلك الکلمة ففاعلی اشترى الاعراب
و الثمن القلیل و هو ما اطعمهم البوسفیان قال الله تعالی جل جلاله اشترى بایات الله
ثمنًا قلیلًا فصد و اعن سبیلهم انهم ساء ما کانوا یعملون یقول الفقیر هذا جار الی
الآن فان بعض اهل الهوی و الظلم یضیف بعض اهل الطمع و المداهنة من یعد
من اسیان القوم لیشهدوا له عند السلطان او القاضی بالحق و العدل فیشترون بایات
الله ثمنًا قلیلًا و هو الضیافة لهم روح ۴۸۷۱ +

باب ۴ در بیان فضایل شکر و فواید آن

اعلم انه لو صرف جمیع عمر انسان الی الاعمال الصالحة و اقامة الشکر لما کافا لعمه
الموجود فضلًا عن سائر النعم فرحم لوعشت الف عام فی سبحة لوبی به شکر الفضل یوم
اقض بالقامی روح ۲۲۳۴۷ قیل ما من کلمة احب الی الله تعالی و لا ابغ عند لا فی الشکر من ان
یقول العبد الحمد لله الذی النعم علینا و هذا انا الی الاسلام و ایاک و ان تعقل عن الشکر
و تغتر بها انت علیه فی الحال من الاسلام و المعرفة و التوفیق و العصمة فانه مع ذلک لا یوصف

سے این آیت در کتب تصحیح ۲۸۷۱ سے این آیت در کتب تصحیح ۱۱۰ و نیز در سورہ تحریم آخیر ۲۸۷۱ سے این آیت در کتب ۲ اول جز ۲۸۷۱ سے تا باز ۲۸۷۱
و نیز در اند ۱۲ سے فی الایة الا فی ۱۲ سے این آیت در کتب تصحیح ۱۱۰ و نیز در سورہ تحریم آخیر ۲۸۷۱ سے این آیت در کتب ۲ اول جز ۲۸۷۱ سے تا باز ۲۸۷۱
کفایت و جزب زبانی و نحو ۱۲ و بعضی بر پیشین و حیانت و حیانت کردن و نفاق و نفاق کردن و در کتب تصحیح ۱۱۰

للامن والغلة فان الامور بالعواقب روح ۱۳۹۹ و اعلم ان الله تعالى كما اعطى الجاه والمال
 يتميز من هو على الشكر ومن هو على الكفر ان كذلك اعطى الحال اي استعداد الخلافة
 ليظهر من المتخلق باخلاق الله القايم باوامره في العباد والبلاد ومن الذي يرجع
 الفقهي الى صفات البهايم والانعام فمن اضاع صفات الحق بتبديليها بصفات
 الحيوانات عوقب بالاختتم على قلبه وسعه وبصره فهو لا يرجع الى مكان الغيب الذي
 خرج منه بل جس في اسفل السافلين الطبيعية ومن تاب عن متابعة النفس المهي
 ومخالفة الحق والمهدي وامن وعمل عملا صالحا للخلافة فقد اهتدى ولم يرجع الفقهي
 روح ۱۴۰۰ و چون جناب حضرت حق سبحانه وتعالى بنده را بمحض لطف وفضل و مرحمت
 و عنایت غیش بر طایفه از بندگان خود بسطنت و خلافت و حکومت مختار ساخته
 که در یک یخلق مایشاء و مختار و لیت عزت و عظمش را در راحت لغز من تشاء
 برافراخته و بر طاعت حمیده و خیر من بخت من یشاء منقش و سرفراز و تفضلات عیدیه
 پسندیده توفی الملک من تشاء معزز و ممتاز گردانیده که والله یوفی ملکه من یشاء و نعمت
 با بزرگی و عظمت شاهی بدو ارزانی داشت که ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و حق شکره
 این عطیه با جلال و عظمت را بدمه خود فرض باید انگاشت پس فحمله صداقت انما
 ولین شکرند که زید نکره و لکن کفر بعد ان عذاب لشدید لان الشکر قید النعمه
 الموجوده و صید النعمه المفقوده باید که پیوسته بشکر گذاری و سپاس و فور نعم جناب
 حضرت باری عز اسمه بحب فیضان نعمت های الهی و موهبت های بے تنهایی
 که بر سبیل تواضع و تقاطر آنا فائز ساری و جاری است شکر یه آنها بر عامه و راو کافر برایا
 حسب الطاقه و بقدر قدرت واجب و لازم است و اعلم ان من مقتضى النفس

له بمعنى رجوع الى خلق ۱۳۹۹ این آیت یک رکوع بعد از رکوع نصف جز ۲۰۰ است این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف
 جز ۳۰۰ این آیت در رکوع نصف جز ۳۰۰ این آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جز ۲۰۰ این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جز ۳۰۰ این آیت
 در ابتدای رکوع ثلث جز ۱۳

نبيان العهدة بينهما وبين الله تعالى ونسيان نعمه بالكفران والانسان عريق في بحر كرمه
 ولطفه فيجب عليه شكر ذالك وارسال الرسل وتوضيم السبل وانزال المطر وابتات الارض
 وصحة البدن وقوة القلب واندفاع الموانع ومساعدة الاسباب كل ذالك من النعم
 الجليلة روح ۱۶۸۲ خصوصاً برار باب دولت وسلطنت وصحاب كملت وخلافت
 ومملكت كه روزگار دولت شان را حاصل كه وان من شيعي الآ وعنه ناخزائمه وما
 ننزله الا بقدر معلوم وايام شكوت وكنت شان راشا مل ووصل ودرشباروزي
 شاغل بودن را لازم ومحتم دانسته يك دم غافل نباشد كه گفته اند اظهار الغنى من
 الشكر - روى انه شك بعض الفقراء الى واحد من السلف فقرا واطهر مثدة
 اهتمامه به فقال اليسرك الله وانك اعنى ولك عشرة آلاف درهم فقال لا
 فقال اقطم اليدين والرجلين ولك عشرون الف درهم فقال اليسرك جعل الله
 انك مجنون ولك عشرة آلاف فقال لا فقال اما تتعنى انك تشكو مولاك وعندك
 عتوض باربعين الف ودخل ابن سمالك روى على بعض الخلفاء وفي يده كوز ماء
 وهو يشربه فقال عطش فقال لولم تعط هذا الشربة الا يبذل جميع اموالك والآ
 بقيت عطشان فهل كنت تعطيه قال نعم فقال لولم تعط الا بمالك كله فهل كنت
 تتركه قال نعم فقال لا فخرج بهلك لاقتادى شربة ماء وان نعمة على العبد في
 شربة ماء عند العطش اعظم من ملك الارض كلها بل كل نفس لا يستوى بهلك
 الارض كلها فلو اخذ لحظة حتى انقطع الهواء عنه مات ولو جسد في بيت حمام فيه
 هواء حار او في بئر فيه هواء ثقيل برطوبة الماء مات غما ففى كل ذرة من بدانه نعمة
 لا تحصى مشغولى نعمت حق شارب وشكر گزار نعمتش را اگر چه نيست شمار به شكر باشد كليله
 له اين آيت در كه ۲۱ اول جز ۱۲۰ عهده يعنى غمزاره مى كردن ۲۶ عهده يعنى با نفع يعنى رخت و متاع و نفع را نيز آمده
 و ۲۷ عهده يعنى غمزاره نديم باشد ۲۱ عهده يعنى غمزاره نديم باشد ۲۷

گنج مزید و گنج خواهی مده ز دست کلید ۲۶۲۴ و از کفران نعم جناب حضرت خداوندی
 عز اسمہ کز جمیع بندہ گان بکده قاطبہ هست شدہ گان از اس و بنی الجاندا شامل حال شغل
 احوال ست تحریر و منتخب باید بود و من نعمہ تعالی ان الله تعالی خلق وجہا یصلحہ للعبادة
 و عینا یصلحہ للعبادة و بدنا یصلحہ للخدمة و قلبا یصلحہ للمعرفة و سلا یصلحہ للمحبة
 فا ذکر و انعمہ الله علیکم حیث زین السننکم بالشہادۃ و قلوبکم بالمعرفة و ابدانکم
 بالعبادۃ روح ۱۳ ج ۴ قال الله تعالی ضرب الله مثلا قریة كانت امنة مطمئنة
 یاتہا رزقہا غدا من کل مکان فکفرت بانعہد الله فاذا قہا الله لباس الجوع و الخوف
 بما كانوا یصنون و در کتاب صحیح البخاری از عبد الله بن عباس رضی روایت شدہ کہ آن طبیب
 حاذق روحانی و جسمانی جناب حضرت رسول مقبول نیز دانی و مزانمہ فصیح تمامہ بدست
 حق پرست یکے از اصحاب برائے کسری کہ معرب خسرو و نام آن پرویز بن هرمز بن
 نوشیروان بود و فرستادہ و بعد از رسیدن و مطالعہ نمودن نامہ آن شقی بے باک و
 آن مرد و نو ناپاک نامہ صداقت ختامہ را تکذیب کردہ کہ گفتہ اند العاقل یکفینہ الاستیارة
 و العاقل لا یجد یہ الف العبارة و جناب حضرت حق جل جلالہ در حق کذبان فرمودہ کہ فانی
 و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجہ من حیث لا یعلمون کفران نعمت دولت و
 سلطنت سراسر منفعت اسلام را نمودہ نامہ حقایق ختامہ را منزوق و مفروق و پاره و دریدہ
 گردانیدہ عاصی شد و جناب حضرت حق جل جلالہ در حق عاصیان فرمودہ کہ و من یعص
 الله و سر سولہ فانت له فارحمتہ و نیز فرمودہ کہ فعصو رسول ربہمہ فاخذہم اخذۃ
 راجیة چون رسول کیفیت کردار آن جہول فضول را بمعرض عرض جناب حضرت بالضر
 و الا انتم رسول مقبول عمر رسانیدہ در یاسے قمر و غیرت نبوة آنحضرت در جوش و غروش

لہ این آیت در رکوع ۲ قبل ماند کوع آخر ج ۱۴ علی بنی خیر و ندہ و نام محمد جناب حضرت رسول مقبول مر کہ خلفاے عباسیہ بنویس بداند ۱۲
 لہ در روز و زواید حکومت نمود ۱۲ حاضریہ است سہی ۱۵ این آیت در سورتون و در کوع ۲ اول ج ۲۹ لہ این آیت در سورتون در کوع ۲ اول ج ۲۹ لہ این آیت در سورتون در کوع ۲ اول ج ۲۹

لہ این آیت در رکوع ۲ ج ۲۹ لہ این آیت در رکوع ۲ ج ۲۹ لہ این آیت در رکوع ۲ ج ۲۹ لہ این آیت در رکوع ۲ ج ۲۹

السقر كما دل عليه هذه الاثر حتى انقرضوا في عهد عمر بن الخطاب حين توجه سعد ابن ابى وقاص من
 الى العراق ذاك اى تعذيب الكفرة بان اى بسبب ان الله لم يك مغيرا لغاية
 انفسها على قوم مبدل لانها بالثقة حتى يغيروا اما بانفسهم مبدلوا انفسهم كفا كتبدل
 كفار مكة اطعامهم من جوع وامنتهم من خوف وبعث النبي عمر اليهم بالكفر
 الصديق سبيل الله وقاتل المؤمنين وان الله لسبب عليم جلالين شرف فيا ايها
 العبد خف من وجود احسان مولاك اليك وداوام اسانتك معه في دوام عطفه
 بك وعطفه عليك الان يكون ذاك استدراجا لك حتى تقف معها وتغتربها
 ففرج بما اوتيت فتؤخذ بغتة قال الله تعالى سستد رحمتهم من حيث لا يعلمون
 قل بعض العارفين ان بعض الابناء سئل الله تعالى عن امر بلعم وطردة بعد
 تلك الايات والكرامات فقال الله تعالى لم يشكرني يوما من الايام على ما اعطيته ولو
 شكرني على ذاك مرة لما سلبته فمن كانت له جوهر نفيس يمكنه ان ياخذ في ثمنه
 الف الف دينار فباعه بفلس اليس ذاك خسرنا عظيما وغبننا فظيما دد ليلنا نبينا
 على خسة الهمة وقصور العلم وضعف الراى وقلة العقل فتبقي حتى لا تذهب
 عنك الدنيا والخرة تنبيه فان الامر خطير والعرق قصير وفي العمل تقصير والناقد
 بصير فان ختم الله بالخبر اعمالنا وانا قال عثرا تنافنا ذاك على الله بصير اللهم
 حقق رجاء عبدك الفقير روح ٩٩٩ ح ١ قال الله تعالى فتمثله كمثله القلب الالهي
 وفي الحديث من ازاد علما ولم يزد دها لم يزد دها من الله تعالى الا بعدا او نعمة
 انما تسلب من لا يعرف قدرها وهوا الكفور الذي لا يؤدى شكرها وكما ان الكلب لا
 يعرف الاكرام من الاكاهانة والرفعة والشرف من الحقارة وانما الكرامة كلها عند

له اين آيت در كونه ٢ اول جز ١٥٠ بالسر كينه ١٣ متعلق بالتبديل ١٢ اين آيت در كونه ٢ بعد از كونه نصف جز ٩
 وفتحين بنى راندن دو در كونه ١٢ بنى بنى وفتح كونه ١٣ از اندازم كونه ١٢ اين آيت در كونه بعد از كونه نصف جز ٩

فی کثرة يطعمهما او عرق ما يئدة يرمى اليه سواء تقعد على سرير معك او في التراب
 والقدر فكذا العبد السوء لا يعرف قدر الكرامة ويجهل حق النعمة فيسلخ عن لباس
 الفضل والكرم ويرتدي برداء القهر والمكر روح ١٢٤٩٨ - ونيز جل جلاله فرموده كه ان
 الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما با نفسهم واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له
 وما لهم من دونه من وال ونيز عز اسمه فرموده كه من لم يرض بقضاي ولم يصبر
 ببلائي ولم يشكر على نعمائي فليخرج من تحت سمائي وليطلب رباً سوائى واز عهده
 برآمدن شكر و بجا آوردن آن كما هو حق و چنانچه سزاوارد رگاه خداوندی عم فضله است
 امریست نادر و كم ملكه محال و منعدم چنانچه حق جل و علا در كلام و در نظام خود فرموده
 كه اعمال ال دادود شكرا و قليل من عبادي الشكور بيت بنده همان به كه ز تقصير
 خویش به عذر بدرگاه خدا آورد و به ورنه سزاوار خداوندیش به كس نتواند كه بجا آورد
 كه لا احصى ثناء عليك كما اثنيت انت على نفسك فرو كه خاصان درین ره فرس رانده اند
 بلا احصى از تنگ فرو مانده اند و روى ان ملكا صاحب الزينة و اسم الملكة كثير الخليفة
 اتخذ ضيافة و جمع امرائه و حضرة الوان الاطعمة و الاشرية فلما ارادوا التناول -
 اذا طرقت اجل حلقة الباب بحيث تزلزل السراير فقال له العلماء ما هذا المحض
 و سوما الادب ايها الفقير اصبر حتى ناكل و نطعمك فقال ما لي حاجة الى طعامكم
 و انما اريد الملك فقالوا مالك و للملك فطوق ثانياً امتد من الاول فقع و اليه
 بالسلح فصار صيحة و قال مكانكم انما ملك الموت جئت لا قبض روح ملك دار الفناء
 فبطلت حواسهم و قهاهم عن الحركة و استهمل الملك فابى فتاسف و قال لعن الله
 المال فانته غرني في اليوم خرجت عنه صقر البند و لقي نفعه لادعاه و حسابه و عذابه

شمع یعنی یکا پاره ناله ١٢ شمع یعنی استخوان به گوشت ١٢ شمع این آیت در رکوع قبل از رکوع نصف جز ١٣

شمع این آیت در رکوع ٢ قبل از رکوع نصف جز ٢٢ + شمع بالفتح یعنی بدون ١٣ + شمع بمعنی خالی و مسته ٢٢ +

علی فانطق الله المال فقال لا تلعن بل العن نفسك فانی كنت مسخا لك وكنت
 مختارا فالان لم تنك الظلم لا عتبادك حتى تسب البوی والمذنب ففی هذه الحكمة
 امور الاول ان الله تعالى النعم علی هذا الملك بالملك والجاه والجلال فاعرض
 عن شكرها ولم یقیدها به والثانی انه مسه الموت فكان بیوسا من فضل الله
 حیث اشتغل باللعن والسب بدل التوبة والتوجه الى الله تعالى والله یقبل
 توبة عبده ما لم یغفر روح الا ۲۷۴ پس باید که دلام از سر عجز و نیاز و سوز و گداز
 بدرگاه خالق بے نیاز گوید که اے کریم کار ساز و اے رحیم بنده نواز دای لطفت
 شفا بخش هر دل خسته و اے کرمته جیره بنده هر در و منده دل شکسته و اے غنائیت
 دست گیر شاه درویش و اے رحمت مرهم دل پر غم و الم هر امیر و فقیر دل ریش چون
 منی ضعیف ناتوان بنده را که خلق الانسان ضعیفا بضعف و ناتوانی نامزد و فرموده
 که المخلق کم من ماء مهین فجلنا فی قرار مملکین الی قدر معلوم فقد رما فغمه
 القادرون از رحمت نامتناهی برتبت با عزت و حرمت شاهی رسانیدی که از هیچ
 طرف باری بر سر و غباری بر خاطر نیست اللی غنائیت را در دمی و پسین گواه و تکلیف
 طیبه لا اله الا الله زبان مارا گوید و به سبب اقتباه و تدارک عمر تباه من گردان زبانی
 تو بروز ازل مرا دیدی با هزاران عیوب بخردیدی به تو بفضل آن و من بعیب همان به
 رو بمن زانکه خود پسندیدی و آوی انده سمع شباب عن سرع سقطنی به ليقول عجبت
 من ضعیف عصی قویا فقال الشاب ما اردت به فقال ما ضعیف اصنع من ابن
 آدم ولا قوی اقوی من الله تعالى وقد تعرض ابن آدم مع ضعفه الی محصیه الله
 تعالى فبکی الشاب وقال هل یقبل غریقا مثلی قال ومن ینفذ الغرقى الا الله تعالى
 له این آیت در رکوع بعد از رکوع اول جزء ۵۴ این آیت در سوره و المرسلات در رکوع آخر جزء ۲۹ به معنی غار
 و ضعیف ۱۲ به معنی صاحب قدر و منزلت ۱۲ *

قال ان على مظالم كثيرة كيف اصنع قال اذا صححت الانقطاع رضى عنك المحصور
 حذر صرنا روح ٣٣٤٣ اقل السدي رح اني لا نظرفي المواة كل يوم مراراً مخافة ان
 يكون قد اسود وجهي روح ١٣٤٠ قال ابو بكر الواسطي رحمه الله الدول ثلاث دولة في
 الحيوة ودولة عند الموت ودولة يوم القيمة فاما دولة الحيوة فبان يعيش في طاعة
 الله تعالى ودولة الموت بان يخرج روحه مع شهادة ان لا اله الا الله واما دولة القبر
 فحين يخرج من قبره فيايمه البشير بالجنة جعلنا الله واياكم من اهل هذه الدول الثلاثة
 التي لا دولة فوقها في نظر اهل السعادة والعناية روح ٢٢٨٢ +

فصل ٥ در بيان عدل واحسان وفوايد آنها

قال الله تبارك وتعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى وينهى عن
 الفحشاء والمنكر والبغى الاية بدأكم بادشاه مامورست به چيز كه عدل واحسان وايتاء ذى القربى
 ست ومنهى ست از سه چيز كه فحشاء ومنكر وبغى ست چنانچه آيه متناوله بدان مطلق ست وان سه كه
 مامور به ست اول عدل ومضى العدل اتين الاوامر وترك النواهي معدن كنز بغي وادركه در
 مطابق فرمان جناب حضرت قدس خداوندى عز اسمه وموافق احكام شرع شريف جناب حضرت بانفرت رسالت
 بايى باشد چنانكه بنا بر حضرت خداوندى جل جلاله در كلام در نظام خود فرموده كه يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين اى
 قايمين الله ب حقوقه شهداء بالقسط بالعدل ولا يجهل منكم جهل منكم شتان بغض قوم الكفار
 على ان لا تعدلوا فتننا لو ائمنهم لحد او تهم اعدلوا فى العدة والولى هو العدل اقرب
 للتقوى والتقوا الله ان الله جبار بما تعملون فيجازيكم جبالين فعلى المؤمن العدل فى حق
 الاولياء والاعداء خصوصاً فى حق نفسك واهلك وادلاك لما ورد لك راع وكلهم مسئول
 عن رعيته ووجد فى سريرا نو شير وان مكتوباً الملك لا يكون الا بالامانة والامارة لا

له اين آيت در كور بعد از كور ثلث جزه ١١٤ اين آيت در كور بعد از كور راجع جزه ٥

وعدل باخلق خدا را سستی کردن است و جور ناکردن و سویت میان رعایا نگه داشتن تا قوی بر ضعیف
ستم نکند و محترم بر درویش بدارد نه بد چنانچه خواهد عالم عمر فرموده که عدل اینک الصدق مع
الحق و الخلق مع الخلق و در حدیث است که واللّه فی عون العبد ما دام العبد فی عون
اخیه المسلم یعنی حق بجانب و تعالی یاری میدهد بنده گان باری تعالی را بحکمی انه قیل للشیخ
ابی سعید انه ان فلان یأثمشی علی الماء قال ان السک و الضفدع کذا الذ و قیل ان فلان
یطیر فی الهواء فقال ان الطیور کذا الذ و قیل ان فلان یصل الشرق و المغرب فی ان واحد
فقال ان ابلیس کذا الذ فقیل فما الکمال عندک قال ان تكون فی الظاهر مع الخلق و فی الباطن
مع الحق روح ۲۶۱۳۸ و من خواص الضفدع انه اذا اخذت امرأة ضفدع الماء دفعت فاه
و بصقت فیهِ ثلاث مرّات و مرّته الی الماء فانها لا تجبل و دمه اذا طلی به الموضع الذی
نصف شجره لم ینبت ابد و شحم الضفدع الاجامیة اذا وضع علی اللسان قلعهها
من غیر وجع و اذا تأذی سکان المکان من لقیقها فلیجعلوا طشتاً مقلوباً علی وجه الماء
فاذا فعلوا ذالک لم یسمعوا لقیقها روح ۲۶۱۳۹ ح ۱- آورده اند که سلطان سکندر ذوالقرنین
در حساب عمر خود ششصد و نوزده روز را که در آن کس بد و رخ حاجت نمیکرد و ویم احسان آن
آثار لطف و کرم و مرّت خویش را بر رعایا س دلریش رسانیدن و مرهم راحت بر جرت
مجر و حان و دلریشان نهادن فرو بر جریر گل گذارد و پائے در صحرا س حشر بهر سبکساری
که بردار و ز راه خلق خار به و در انجام مرام شان کوشیدن و تقویت ضعیفان نمودن
و با قویا مدار کردن و درویشان و عیال سندان را بنققات و صدقات دستگیری نمودن
خصوصاً کسانی که از مسافت بعید و دیار دور شقت سفر شدید و رنج راه مدید را کشیده
بامید آمده باشند روی ان امرّاة اعطت لقمة للساثل فاخذ ذب و لدها فی الصبراء
فظهر شخص فاخرجه من فم الذب و اعطاها ایاماً و قال هذه اللقمة بتلك اللقمة و حکمی

ان ذ النون المصطفى رأعجوزا كاهنة تنفق الحبوب للطيور وقت الشتاء فقال انه لا يقبل
 من الاجنبي فقالت اقبل قبل اولم يقبل ثم انه راها في حم الكعبة فقالت يا ذا النون من
 الى لغة الاسلام يقبضة من الحجة روح ٢٠٤ م ١٤ - يقول الفقير اذا كان احسان الملك
 الى يوسف عمر والاكرام له سببا لايمان الملك فيما ظنك بمن استنى رسول الله عمر وذئب
 عنه ما دام حيا وهو عمه البوطالب فالهم انه من احياء الله تعالى للايمان واعلم ان
 اللطف من المثل والسعادة الاذنية فلو صمد من الكافر يرجى الاذ الذي يدعوه الى الايمان
 والتوحيد ويصير عاقبته الى الفلاح والنجاة روح ١٨١ م ٢ - قال ابو جعفر الصادق ليس
 في الدنيا شئ اعون من الاحسان الى الاخوان طبقات وعلماء وصالحا را موقر نمودن وزهاد
 وعبا و متصوفة راضعت وعزمت نمودن ومتبرك واشتقن وفدت نمودن وبما يحتاج ضروري
 معا ومنت كردن وبر آوردن حاجت شان را غنمت شمرون و گوشه نشينان ومتواريان
 را بمصارت شان مدكردن سبب شناس جميل وثواب جزيل بوده كه تا از سر فراغت
 و جمعيت به بنده گي خداوند عز اسمد شاغل باشند قال ابو عبد الله ع اخذم انكل ليحصل
 لك المراد ولا يفوتك المقصود وما ريتنا احد اخذم الفقراء الا لحقته برك اتهم ورجع
 مال العزفي الدنيا قبل الاخرة طبقات وكان يحيى البرمكي يجرى على سفيران الثوري كل شهر
 الف درهم وكان سفيران يدعونه في سجودة ويقول اللهم ان يحيى كفا في امر الدنيا
 فاكفه امر اخرته فلما مات يحيى رآه بعض اصحابه في النوم فقال ما صنع الله بك قال
 غفر الله لي بدعاء سفيران روح ٢٠٠ - زيرا كه جهان بركت انفاس و خلاص شان قايماست
 قال عليه السلام قوام الدنيا باربعة اشياء بعلم العلماء وعدل الامراء وسخاوة الاعلياء
 ودعوة الفقراء روح ٢٠٢ م ١ - اين همه در بيت المال صاحب حق و نصيب اند واگر در اداسه حقوق
 اين ملوايقت تقصير رو و ظلم و محصيت باشد و عن ابى هرويرة ع ان النبي ع قال من نقص
 له معنى مال و تن بكس غمخاره گي كردن ١٢ م ٢ - معني دواكم كرم كردن و باقره متن ٢٠ م ٢ - معني پنهان شوقه كان از خلق ٢١٢ م ٢

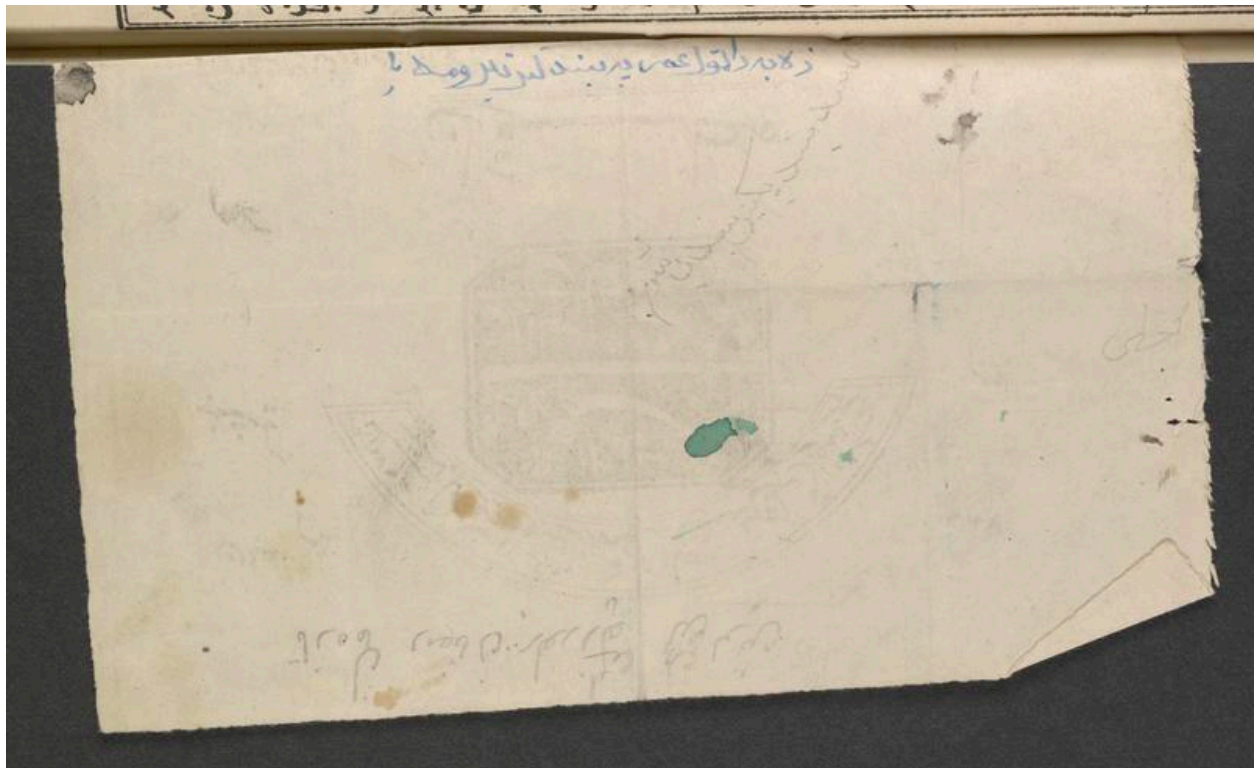
عن اخيه المؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله تعالى عليه في الدنيا والاخرة والله في
 عون العبد ما دام العبد في عون اخيه المؤمن تنبيهه بافضل القرآن وبهتزين اقسام
 احسان آنگاه نگوئی کند در حق کسانیکه از ایشان بدی دیده و از مضرت شان رنج بکشیده باشد
 چنانکه میت کتاب بوستان نخلبند بهارستان شیراز مصداق همین است خود بدی را بدی
 سهل باشد جزا اگر مردی حسن الی من اساء و روی عن فضیل انه قال اعلموا ان احد
 لواحسن الاحسان كله وكانت له دجاجة فاساء اليها لم يكن من المحسين روى ان امرأة
 عذبت في هرة جستها فلم يطعمها الى ان ماتت وامرته رجمها الله تعالى وغفر لها بسبب
 ان مقت كلبا عطشان بجفها وكان ادريس القرن زيفتات من المزابل ويكتسب منها فبها
 يوما قب على مزبلة فقال له ادريس كل ما يليك انا اكل ما يليني ولا تجني فان جرت القراط
 فانا خير منك والافان خير مني يقول الفقير وذلك لان الانسان السعيد خير البرية
 والاشقى شر البرية والكلب داخل في البرية وهذا الكلام من مقام الانصاف فان اهل الحق
 لا يرون لانفسهم فضلا لذلك انويعادون من سواهم ايا ما كان خيرا منهم
 ودر سرب بهیمة خیر من را کبها و هذا العلم اعطاهم الله لمراعات الحقوق مع جميع الحيوان
 رد ۲۳۸۸ فر و میا زار مورسی که وانه کش است که جان دار و جان شیرین خوش است
 سیم ایام ذوی القربی و آن حق گزاری عمومی رعایاست چه آنها بمشابه قریب بلکه بجای
 ایل و عیال اند چنانکه وصیت خواجه عالم مرد در آخر حیات همین بوده که اقامه الصلوة و ما ملکت
 ایها نکه یعنی نماز پنجگانه را برپا داری و وزیر و ستان را نکوداشته میا زارید پس هفت
 حسنه که در تخفیف رعایا و آسایش فقرا و خلق الله در ملکات نهاده آید و هر بادشاه که تا آخر
 عالم بدان عمل نماید ثواب آن همه را در دیوان عمل بادشاه اول که سنت حسنه نهاده نویسد

له بعض معنی آمده است که این بیت در کتب راجع جزع الله یعنی ریزه ریزه هر چیزه ۱۲ ع مزابل جمع مزابل بالفتح و بای موحده لام هر دو مفتوح
 بمعنی جانی سرگین انداختن و جلی غارت انداختن ۱۲ ع کتب بخجی پوشیدن ۱۲ ع شایع بمعنی باگ سگ ۱۲ ع قنات بردن نبات ریزه نان
 را گویند درجه و سرچیزه را نیز گفته اند ۱۲

که من سنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القيمة و هر عمل را که صحابه کبار رحمهم الله الملک
 الغفار کرده اند از تشییع و تجوین و آویش و آمیزش و ستایش و نیایش و آفرین چون همه
 حبسه الله بوده و مصلحت وقت و انسته بودند هر همه در طاعت و عبادات شان محبوب
 گشته و اگر عیاذ بالله با دشا ظلم کند و بدعتی بپند و یا قانونی سازد که نه بوده و اگر بوده مخالف
 و مضاد حکم باری عز اسمه و از علیه صفت عدل و داد و مظل و عاری بوده با دشا و دیگر خلاف
 حکم شرع شریف و انسته آن را برداشته باشد و او باز جاری سازد و پرا دشا به که تا انقض
 عالم بدان بدعت عمل نماید و بدان قانون بدو شرکار کند عذاب و عقاب همه را در دیوان
 عمل این ظالم مبتدع نویسد که من سنه سیئه فله و زرها و در من عمل بها الی یوم
 القيمة پس اگر سلاطین سابق قانون بدنهاده و یا حیثی و جورس بر رعیت کرده و یا خراج گران
 بر موضعه نهاده باشند که فراخور آن نباشد بر بادشا بر و شستن و دفع کردن چنین امور و جیب
 باشد قال ابن الماجشون و هوای الماجشون مع عمر بن عبد العزیز فی ولایته علی المدینه
 لما خرج روح ابی وضعناه علی السیر فدخل علیه غاسل فاعرقنا یتحک فی اسفل قدامه
 فقلت ثلاثه ایام ندر استوی جالساً فقلنا له اخبرنا بهار میت قال لما عرج بروحی الملائک
 السماء السابعة فقیل للملک من معک قال الماجشون فقیل له یؤذن له بعد و بقی من
 عمره کذا ثم هبط بی فرأیت النبی ص و ابو بکر رض عن یحیی بنه و عمر بنه عن یسار بنه و عمر بن
 عبد العزیز هم بین یدیه فقلت للملک انه لقریب المقعد من رسول الله ص قال انه عمل
 بالحق فی زمن الجور و انهما عملا بالحق فی زمن الحق و ح ۱۰ ح ۳ و این عذر و حیل را بخود
 نثار و قبول کند که گوید من چنین یا فتم و یا گوید که و بال بگردن کس که قانون بدنهاده
 و هذا الجواب منه اهدون من نسیم العنکبوت و احری بحال من یذعن انه لا یؤخذ بالحش

له یعنی زشت گفتن و زشت شمردن چیزه را ۱۲ یعنی زشت و سیوب گردانیدن چیزه را ۱۳ یعنی یافتن

جامه ۱۲ و مترادف ترست ۱۳



یکم شعبان

یکشنبہ



۷۸۶

یوم

مطوّل

کن کن وجوہ سے رد کیا ہے۔
 کن کن وجوہ سے رد کیا ہے اور شارح نے اس کو

(۲) وللتحقیر فخوان نظن الاظناب۔ شارح نے اس کی تشریح کیا کی ہے۔ جس پر وہ فرماتے ہیں کہ وبھذا یستحل الاشکال الذی یورد علی ہذا الترتیب اشکال کی توضیح کر کے اخلال کی وجہ بھی لکھے۔ اور یہ بھی بتا ہے کہ ہذا الترتیب کیا مراد ہے اور نیز دیگر حضرات نے اس ترتیب کو صحیح کر نیکی اور کیا تو چہات ذکر کی ہیں۔ اور اس تقریر سے انکی ضرورت کیوں باقی نہیں رہتی۔

(۳)۔ علم معانی کی تعریف صاحب مفتاح نے کیا کی ہے۔ اور مصنف نے اس سے عدول کن کن وجوہ کی بنا پر کیا ہے اور شارح نے ان کے جواب کیا کیا دیئے ہیں سمجھ کر لکھے۔

وان ابا بكره هدم عليهما حايضا بحسب ما راي من المصلحة فقال من اني بهيمة فاقولوا
 واقتلوا معه قيل لابن عباس رض ما شان البهيمه قال ما سمعت من رسول الله شيئا
 ولكن اكره ان يحل لهما ويتفقم بها كذا في ذلك يوم ۳۲۶ م هـ اثنان يعفور وعفيرة وفي كتاب
 التعريف والاعلام ان اسمه حمارة عفيرة ويقال له يعفور - روى انه وجد لا عمر بن الخطاب
 انه تكلم فقال اسمي زياد بن شهاب وكان في ابائي ستون حمارا كلهم ركبهم
 بني وانت بني الله فلا يركبني بعدك احد فلما اتوا في رسول الله اتى الحمارة فبصه
 في بئر جرعاعا على رسول الله صفات وذكر انه عمر كان يرسله اذا كانت له حاجة
 الى واحد من اصحابه فيأتي الحمارة حتى يضرب برأسه باب الصاحب الذي يخرج
 اليه فيعلم ان النبي يريد فيبسط مع الحمارة اليه والحمد لله من اذن خالق الله
 وفي الحديث من بين الصوف وحلب الشاة وركب الاقن فليس في خوفه شيء من
 الكلب والاقن جمع اثنان بمعنى حادة فخره لانه رد ۳۲۹ م هـ وفي حيولة الحيوان ان
 من حافر حمار الاهل خاتمه وبسه المصروع لم يهرع رد ۳۴۸ م هـ وروى عن اهل
 فساد قوت غير ندم امر معروف بنشابة مختل كروك كسي را امر معروف بنشابة مختل كروك
 بازار اهل دين و علم وصلاح كسا ويا بد واز اهل ظلم و مطرب و سحره و عوانان و ذواته كان
 و بد گهران و غمازان و بے صل و تمام و غدار و مختال و شوخ و فخر و سكار و اهل فساد و زلالت
 روان يافته زخمها سے نکلين کہ از دست اہل علم و صلاح و پيروان دين متين در بگر
 داشته و تنہا سے ضغان و کينہ لاسے ديرينه را کہ در مزرع سينہ کاشته بودند را
 بروئے کار آورده بحضرت بادشاہ بکار برده ظلم را در نظر بادشاہ صورت عدل
 و نصيحت و کسوت مصلحت آرايش داده و اطاعت حق را کذا سست و علم تعنت و
 سہ بفتحين معنی ناشکیبائی کردن ۱۲ سال معنی ظل پذیر ۱۲ سال بالفهم معنی صاحب نفوذ و کبر ۱۲
 بالفهم معنی شرفی و بے شرم شدن ۱۲

و عناد را براغراشته بفعل قبیح خود ثابت قدم در اسخ دم بوده باغراض فاسد خویش
چنان نمایند که ما دوست و منفعت و خیر خواه و مشفق این دولت و در پند آبادی و زیادت
خزینة بادشاه یتیم فایان المنصف و الانصاف هذا افانظلم و الاغتشاف ما ذا
و این گفتار ناهنجار نشان بدان ماند که آفتاب عالم تاب را جرم ظلمانی و یا شب و یجور
را ایلة البدر نورانی قرار دهند بلکه این تقریر بے ثبات و تاثیر شان چون زعفران زار
کشمیر که عابرین و ناظرین از سفاهت و حماقت و جهالت بے غایت و نهایت شان
محو حیرت و تفهیم می شوند و بدان شیوة نفاق دور از دفاق در محاکات بدعت می کنند و
رسوم بد وضع نمایند و در ادراکات و وظایف و معایش علما و ائمه طعن زنند و از مقول
نقول اساءة الادب علی اهل الربیة یوجب العطب غافل بوده در ابطال چنین خیر سی ما
نمایند و بر خراجها میفزایند و علما را اقبال کنند و بر مردم بهانه گیرند و مصاوری کنند و بر
بے جرمان و بے گناهان تهمت نمایند و جنایت بے جرم ستانند و آنها را از بے اعتدالی
و جهل و غفلت خدمت دانسته لاف و گداز که ترک شیة انصاف و اختیار طریقیه ظلم و ستم
اعتساف ست زنند و بدان سبب خود را صاحب و قروعت دانند و خیرات و صدقات
و ادراکات بادشاه را از مستحقان بریده گردانند و فی الحقیقت چون کدۀ ناتراش و
چوب ناهموار و ناخراش مصداق کافیه خشب سنده خانی از دانش و نظر و عاری از
احتیاط و دزد که اطفال و یتیمان بگفتار و کردار شان خنده زنند و بنیاد تقریر شان را
بناخن انگشت کنند و حاصل جز خبیثت و خسران و بے نصیبی و خذلان نبوده موجب
بدنامی دین و دنیا گردیده آوازه ظلم و ستم و دون همتی بادشاه با طراف و اکثاف
عالم منتشر گردیده در دعا عالم بیدار بکوش خلق در حجة و محامات برکشاده شود و در

۷۶

زبانها و مطعون جان ها گردیده از او عیبه صالحه و همت ارباب علوم و صاحب قلوب
 محروم مانند ان هذا الا الحنجرة عن الانصاف والولوج في الاعتساف این است
 حال دنیا تا حال عقبی و قبول در دحق چه خواهد بود و فردا روز قیامت از صغیر و کبیر هر
 مثقال از خیر و شر باز خواست نموده پاداش و جزا بخواجی خواهند داد که ان
 ربك لما اصابك من عمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره
 پس هر که از مقربان حضرات ملوک و سلاطین که ایشان را بظلم و فساد و لیسگی دانند و
 دوستی مال و جمع نمودن آن را در نظر شان می آریند تا ایشان بجرام و حلال در جمع
 نمودن مال کوشیده خود را مصداق کلاب تجنون العاجلة و تذرون الآخرة
 مستحقان را محروم میگردانند و خون درویشان میریزند تا از آنها مال اندوزند تا گاه
 بجاده بزرگ و بواقعه مرگ آن جمله تلف شود و بدنامی دنیا و عذاب باس گوناگون عقبی
 بگردن شان بماند لما قطع الحجاج راس سعيد بن جبيرة قال لا اله الا الله مرتين
 ثم قال الثالثة فليدتمها ولها وعد ولا بالقتل غدا قال للحارث دعوني
 تذهب للموت واتيكم غدا افتنازعوا في ذالك خوف الهرب ثم انه غلب عليه صدقه
 فاطلقه ثم من الغد فقد مه للقتل وبسط النطع وجاء الثيات فذبحه على النطع
 وكان قد قال اللهم لا تسلط الحجاج على احد بعدى فحاش الحجاج بعد خمسة عشر
 ليلة فوقت الاكلة في بطنه وكان ينادي ببقية جيوته ماني ولسعدي ابن جبيرة ثم كلها
 اردت النوم اخذ رجلى طبقات پس بادشاهان عاقبت بين و صاحب نظران را بايد که بقرات
 شاهانه نظر کنند بفساد اهل زمانه که تا این آفات را دیده و دانسته چنین مفسدان و بدبیران

له یعنی در آمدن چینه بچینه ۱۳۷ هـ یعنی در آمدن و راستی کردن ۱۳۸ هـ یعنی بیزارتین ۱۳۹ هـ این آیت در کوه نصف جز ۱۴۰ هـ این آیت
 در سر و دندان جز ۱۴۱ هـ این آیت در سر و قیامت در کوه ۱۴۲ هـ یعنی پاسبان ۱۴۳ هـ یعنی آناه که درون خود را ۱۴۴ هـ یعنی بچینه بچینه
 یقال لا اله الا الله و بچینه بچینه است که از گریز و نیستی که او را که با دزد و یکی کند ۱۴۵ هـ یعنی بساط و فرش چرمین ۱۴۶ هـ
 نکته یقال لما بالغا ربه با و خوره ۱۴۷ هـ

۶۸
را حضرت خود را راه ندهند که آنها را با تو عجب علی عجب ذبا تو بفضیب علی غضیب و بی هیچ
شکل عمل نصب نفر نمایند و از حضرت خود را برانند در میان کس محروم خود را نمایند اما پادشاه
را این نظر ندهند و این سعادت نه بخشد بلکه اکثر کسان از غایت حرص جمع نمودن مال
دنیا چنین خوانان و بدگران را بخود راه داده و مقرب نموده شغل با میفرمایند و از صحبت
بزرگان و آزاره گان و اهل معنی و فضل و راسه زنان نیک و نامها خیر و عزیز نفسان
و شریف گوهران محروم می نمایند و اگر بالفرض بنا دهره این کسان بحضور حضرات ملوک
و سلاطین باشند تا منت و نماند قبول و منکوب بوده بجلید و کس گوناگون او را از نظر
پادشاه بیندازند و بجرم ناکرده شتم سازند و نیز حضرات ملوک و سلاطین را بعد از
در اسه فرایش و واجبات اسلام بیج طاعت و عبادت و بتدوفا ضلالت اشتغال بمصالح
بنده گان خداوند جل و کرم بودن و بصفت لصف و عدالت زیستن و بتفر شفت و
رحمت در رعایا نگریستن نباشد که وقت قبول الله و سهوله و الذین آمنوا فان حرب الله
عبد الذابون و اگر پادشاه بسبب شغل طاعت نافله وصل خلق خدا را فرود گذارد و صحاب
و احوال را محروم گرداند و از صلاح و فساد ملک بے خبر ماند و رعایای ضعیف را بدست
ظلمه و خوانان سپارد و کارهای شغور بخل گذارد این آن جنس محیصه باشد از جمله محاصی
که بیج میبستند و در سد جوامع این حروف که عمر عزیز خویش را در پے هودا هوس مصروف
نمود و میگویی که در عین جمع نمودن این رساله شب در وقت سحر بعد از وضو تلاوت مصحف
شریف که در دستم مشغول بودم در آن اثنا بعد از تلاوت پنج شش جز خواب بستم
غلبه نمود ناگاه بین النوم والیقظت و دیدم که شخصی مبارک نورانی از دوستان حق
که در حید مبارکش نور می یافت و دل از دیدار مبارک منورش بے فرحت و سرور
در این آیت در کتب قبل از ذکر عثمت جز اول عثمت یعنی بد حال و سختی رسیده ۱۲ عثمت این آیت در کتب عثمت جز ۲
عثمت بر عثمت عثمت کفار و عثمت ترس از عثمت عثمت شرم از عثمت زدن و عثمت بستان ۱۲ ح

مثالش ببردند و معرفت و سیراب نگردیده بودم که بیدار شدم و بجز و فراق آن برگزیده
 از نفس و آفاق داز باز ماندن دیدار مبارک شان هزاران تناسف و حسرت نمودم که
 اذ اریتمو المال طابوا و اذ اریتمو الجلال ذابوا و از آن زمان تا حال صفای طلعت
 منور مبارک شان را که در خواب بمن نموده بودند آینه حیا گردیده بمشابه که یکدم از چشم دور
 دراز نظرم مجبور نمیشد قطوبی لعین را که فی عمرها مرة كان الله عجت طينة جسدا
 من سائر المحاسن و این ضعیف نحیف هیچ میرزویچ بدان محبوس کند عیبیان گرفتار پیوسته
 بطلان از خداوند کریم جویان و از الطاف عیش خوانان و جویان نیم که برکت محبت طائف
 فقر و اهل الله که بدل و جان دارم در دنیا فیض و نصیب و محبت و در عقبه در زمر و مخلصان
 و مجانبان شان مبعوث و محشور به خول دار السلام بشارت دیدار خویش مشرف و مسرور
 گرداناد بینه و کمره قوله دار السلام ای دار السلام من کل مکروه و آفته و هی
 الجنة اولها العطاء و اوسطها الرضاء و اخرها اللقاء حتی ان بعض ملوک اکامه المانیة
 بنی مده بنیة و تعالی فی حسناتها صنع طعاما و دعا الناس الیه و اجلس افا ساعا علی البوابها
 یسلون کل من خرج هل ریت عیبا فیقولون لا حتی جاء اخر الناس فسلوه هم هل ریت
 عیبا فقالوا ریتنا عیبین فجلسوهم و دخلوا علی المملک فاحبروه بما قالوا فقال اما کنت
 ارضی بعیب واحد فأتونی بهم فادخلوهم علیه فسلهم عن العیبین ما هم فقالوا
 تخرب و یبوت صاحبها فقال اقطنون دارا لا تخرب و لا یبوت صاحبها قالوا نعم
 فذکر داله الجنة و نعیمها و شوقه الیه و ذکر النار و عذابها و خوفه منها و دعوه
 الی عبادة الله تعالی روح ۲۴۴ قمر و از علی خویش ندارم اسید پر بر کرم تست مرا اعتمیده

سه مراد از عالم ارواح و عالم باطنی و عالم آفاق کنایه از عالم ظاهری و عالم اجسام باشد و میتواند که عالم نفس و آفاق همین
 عالم ظاهری باشد چه اکثر نفوس و جمیع افق در همین عالم ظاهری موجود اند ۴۱۲ عله بمعنی گذاشته ۱۳ سه بغتین بمعنی
 از حد در گذشتن ۱۳ ع

اللهم ارحمنا اذا عرق الجبين وكثر الالام وبكى علينا الحبيب وخلص منا الطبيب اللهم
ارحمنا اذا دارنا التراب وودعنا الاجاب وفارقنا النعيم واقطع عنا النسيم اللهم
ارحمنا اذا سنى اسمنا وبل جسمنا وانذرنا قبرنا وادانطوى ذكرنا اللهم ارحمنا يوم تبلى
السرير وتبدى الضماير وتنش الدواوين وتحش الموازين برحمتك يا ارحم الراحمين
ولعمري انها مناجات شريفة ومناجات لطيفة روم ۶۲۲ م ۱- وصيت نامه جناب حضرت
شیخ نایق خانى جناب حضرت خواجہ عبدالخالق عجد وانی ره دین رساله تبتنا و تیرگا درن گردیده و
آن انیکه وصیت میکنم ترا اے پسر کس من بعلم و ادب و تقوی در جمع احوال و بر تو باد که متبع
آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاہل
بپرہیزی و ہمیشہ نماز با جماعت گذاری بشرطیکه امام و مؤذن نباشی و ہرگز طلب شہرت
نکنی کہ آفت است و منصب مقید شود و ایم کم نام باش و در قبالة نام خود منویس و بحکم
قضا حاضر مشو و بوضایاے مردم در میاد بالوک و ابناے ملوک صحبت مدار و خا افتاه
مکن و در خانه قاه بنشین و سماع بسیار مکن کہ سماع بسیار نفاق پیدا کرد و بسیاری سماع
دل را میراند و بر سماع انکار مکن کہ اصحاب سماع بسیار زند کم گوی و کم خور و کم خپ و از
خلق چنان گریز کہ از شیر بگیرند و ملازم خلوت خود باش و با مردان و زنان و مبتدعان
و تو بگران و عامیان صحبت مدار حلال خور و از شر بہرہ پرہیز و تا توانی زن مخواه کہ طالب
دنیا شوی و در طلب دنیا دین بیاد دہی و بسیار مخند و از خندہ قہقہ اجتناب نمای کہ
خندہ بسیار دل را میراند و باید کہ ہمہ کس بچشم شفقت نگری و بیج فروے را حقیر نشمری ظاہر
خود را میارای کہ آرایش ظاہر از خرابی باطن است و با خلق مجاول مکن و از کس چیزے
مخواه و کسے را خدمت مفرمای و مشائخ را بال و تن و جان خدمت کن و بر افعال شان انکار
منہای کہ منکر شان ہرگز رستہ کاری نیابد و بدینا دہل دنیا مغرور مشو و باید کہ دل تو ہمیشہ اندوین

وقل تو بيا روحهم تو كرايم وعمل تو خالص ووعده تو بتضرع وبما منه تو كسبه ورفيق تو ورفيق
 وما به تو فقر وخناسه تو مسجد وموسى تو حق تعالى باشد انتفى كلامه واعلى الله مقامه
 ومن وصايا الخضر لموسى مد من نفاعا ولا تكن ضارا او كن بشا شأ ولا تكن عبوسا
 غضبا يا واياك والنجابة ولا تشفى في غير حاجة ولا تفصح من غير حجب ولا تغيب للذين
 خطاياهم بعد الندم واياك على خطيئتك ما دمت حيا ولا تؤخر عمل اليوم الى الغد و
 جعل همك في معادك ولا تخلص فيما لا يعينك ولا تأمن بخوف من امناك ولا تبتس من
 الا من من خوفك وتذبرا الامور في علايتك ولا تذبرا الاحسان في قدرتك فقال له
 موسى سررت ابلغت في الوصية فاقم الله عليك نعمته وعظمك في رحمته وكلاءك من عباده
 فقال الخضر له اوصني انت يا موسى ثم فقال له موسى وياك والغضب الا في الله ولا
 تحب الدنيا فاني اخذتها من الايمان وتدخلك في الكفر فقال له الخضر قد ابلغت
 في الوصية فاعانك الله على طاعته واراك السور في امرك وحببتك الى خلقه و
 اوسع عليك من فضله قال له امين روح ١١ لا ح ٢ وفي الحديث جاء ملك الموت
 الى موسى ثم فقال له اجب ربك قال فاطم موسى روحين ملك الموت فقفاهما
 فريح الموت الى الله تعالى فقال انك ارسلتني الى عبد لا يريد الموت فصنعاء
 عيني قال فرد الله عينه وقال ارجع الى عبدى فقل له الحيوة تريد فان كنت تريد الحياة
 فضع يدك على منقن نورضا وارت يدك من شعرة فانك تعيش بهاسة قال ثم ماذا
 قال ثم الموت قال قال من قريب قال عمر رب ادنني من الارض المقدسة فندار
 رمية حجر قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ريتكم قبورا الى جانب الطريق عند الكتيبة
 قال محمد بن يحيى قال محمد بن مالك الموت وموسى وعيسى رسول الله صلى الله عليه وآله لا يردوه الا كل مبتدع

الحديث في قوله تعالى وارجع الى عبدى فقل له الحيوة تريد فان كنت تريد الحياة فضع يدك على منقن نورضا وارت يدك من شعرة فانك تعيش بهاسة قال ثم ماذا قال ثم الموت قال قال من قريب قال عمر رب ادنني من الارض المقدسة فندار رمية حجر قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ريتكم قبورا الى جانب الطريق عند الكتيبة قال محمد بن يحيى قال محمد بن مالك الموت وموسى وعيسى رسول الله صلى الله عليه وآله لا يردوه الا كل مبتدع

کذا فی تفسیر الشعاب فی حاکم بیت آخر ان ملک الموت کان یأتی الناس عبثاً حتی اتی موسی و لم یقبضه
 فلهطه ففقا عینہ فجاء ملک الموت بعد ذالک الخفیة و کان عمر موسی و عمر مائتة و عشرين سنة روح ۸۸۴
 ح و کان موسی و عمر رجلاً احم طوالاً کثیر الشعر مع صلابة لو کان علیه قیصران لعمد الشعر
 منهما و کان عمر اذا غضب خرج شعر راسه من قلعنوته و ربها اشتعلت قلعنوته لشدته
 غضبه روح ۳۹۹ ح و حکما گفته اند که عدل استماع کلام دادخواهان نمودن و متابعت
 شریعت نبوی و دور جمیع امور دین و دولت کردن که اعدا و اهلوا قرب للتقوی و انقوا
 ان الله جبار بما یقولون و از تخلف و عدول بر کنار بودن و بسیار رعایا و برابرا با طاعت
 و مدارا سخن گفتن و در دوسه عاطفت و در بانی بساختن مہمت شان نمودن و جواب
 سخت و ورشت نادادن و از سخن کردن ضعفا و فقر اعار ناداشتن است کہ و الله فی عون
 العبد ما دام العبد فی عون اخیه المسلم آورده اند کہ روزی جناب حضرت سلیمان
 بر مورچہ تہ شد فقال انت النملة ما هذه القولة یا بنی الله اما تعلم انی عبد من انت
 عبدا یعنی گفت مورچہ کہ چیست این حاکم نمودن تو بر من آیا ندانستی کہ من بندہ آن ذات
 با عظمت و جلالتی ام کہ تو نیز بندہ آنی و من ترا جتہ بندہ گی آفریدہ اند کجا راست آید بندہ
 را کہ دعوے خواہم گی کند و اگر خود را بندہ میدانستی باید کہ کار بندہ گان میکردی جناب حضرت
 سلیمان از کردہ خود ناومہ و پشیمان شد و سر سجده نہادہ عذر تقصیر خواست فانقلت بم
 عرفت النملة سلیمان عمر فی قوله یا ایہا النمل اخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنودہ
 قلنا کانت ما مورچہ بطاعتہ فلا بد ان تعرف من امرت بطاعتہ و لها ای و للنمل من
 الفہم فوق هذا فان النمل تعرف کثیرا من منافعها و من ذالک انها تکسر الحبة
 قطعین لئلا تنبت الا الکرمرة فانها تکسرھا اربع قطع لا تنبت اذا کسرت قطعین
 لہ بالمعنی گندم گون ۱۲ ح این آیت در رکوع بعد از رکوع رابع جز ۲۵ بمعنی حمد کردن بر کس ۱۲ ح این آیت
 در رکوع بعد از رکوع ثلث جز ۱۹ بمعنی کشیز ۱۳ ح

واذا وصلت النواذ الى الحجة تخرجها الى الشمس من جحرها حتى تجف روح ٢٦٨٨٩ وملك
 سليمان عه سبعمائة سنة وستة اشهر ولما توفي الملك جاء جميع الحيوانات يهنئونه الا
 غلة واحدا فجاءت تعزیه فعاتبها النمل في ذلك فقالت كيف اهديته وقد علمت ان الله
 اذا احب عبدا روى عنه الدائيا وجب اليه الاخرة وقد شغل سليمان عمر بالامر لا يدري
 لما عاقبته فهو بالتعزية اولى من التهنئة ذكره السيوطي في فتاواه ٢٦٨٨٤ وروى
 ان سليمان مملوك وهو ابن ثلاث وعشرة سنة ومات وهو ابن ثلاث وخمسين سنة
 فذلة ملكه اربعون سنة ووفاته في اواخر سنة خمس وسبعين وخمسائة لوفات موسى
 وبين وفاته والهجرة الشريفة الاسلامية الف وسبعمائة وثلاث وسبعون سنة و
 نقل ان قبرة بنيت المقدس عند الجيمانية وهو البوك داود عمر في قبر واحد وبلقيس
 بعد از سليمان عمر بيكاه از دنيا برفت روح ٢٦٩٠٢ واز نواید عدل آنکه بادشاه عادل
 محبوب و مرغوب بهمانیان و ملاذ و بلجای ستمیده گان باشد اگر چه از عدل او فائده
 بدیشان نرسیده باشد و صدق این حال و مقیاس این مقال قصه نوشیروان عادل و
 حجاج ظالم است بآنکه نوشیروان کافر بود آتش پرست و حجاج سلمی بود خدا پرست
 که صحبت صحابه و تابعین رحمهم الله تعالی را دیده و در یافته بود و در ذکر نوشیروان کبر آفرین
 گوید بسبب عدل و در ذکر حجاج نفرین گویند بسبب ظلم قال عمر من عامل الناس فلم یظلمه
 هم و من حدث فلم یکن بهم و من عد فلم یخلفهم فهو من مملکت مروت و ظهیرت
 عدل الله و وجبت اخوته و لا یدللا مرا من خوف الله و خشية باجرام الشایع و الاحکام
 و اتباع سنن النبی صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم و تعالی قلوب الناطرین الیهم رعبا و هیبة
 فینسئلون لا یحتاجون الی محافظه الصورة و الهیئة الظاهرة - روى ان کلب الروم ارسل

له نامه سیر طم بگفته اند که حجاج همدان را بناحق کشته بود ١٢٢٢ عه یحیی و رشید و او مقتدر بنی مروم و مردی ٦١٢
 که با نعم و نعمین بنی ترس و رسانیدن ٢١٢

انی عمر بن عبد ایمن الثیب و الحجة فلما دخل الرسول الى المدينة قال اين دارا خليفه
 فقبل ليس له دار عظيم كما توهمت انما له بيت صغير فدبوا عليه فأتاه فوجد له
 بيتا صغيرا حقيرا قد اسود بابه لطول الزمان فطلبه فلم يصادفه وقيل انه خرج الى
 السوق لحاجته وحوالته المسامين اى للاحتساب فخرج الرسول الى طلبه فوجدها فأتاه
 تحت ظل حائط قد توسد بالدارة فلما رآه قال علالت فأمنت فمئت حيث شئت وامرنا
 ظلموا فاحتاجوا الى الحصون والجيش ومن كلامه اردد شير الدين اساس الملك والعدل
 حارسه فلما لم يكن له اساس انهمد ومرتد البركين له حارس فضليم روح ۷۴۷ ۷۴۸ وفتح طاعته
 وعبادته بهتروا فاضلته از شيوه حسنه بر دور و لها شستن و باب اصلاح و مرحمت غبار انده
 و غم از روى دلهامى الم و تمديد كمان شستن و جيره راحت بر جراحات دلريشان و
 شكنه دلان بستن نباشد رباعى چون ميه دهرت دست نكو كاري به چون سيگدر و عمر
 كم آزارى به به و مقوله مقوله مقوله مقوله حضرت شيخ ابو تراب نخشى ركه از قداس اولياست
 برين گواه ست فرد غير خلد و گرداسن تست غبار گر ز دلهام رفته باشي به و حضرات ملوك
 و سلطانين را بايد كه عمر عزير خود را بفرموده محموده مسعوده و جناب حضرت خداوندى جل ذكره
 كه انما المؤمنون اخوة فاصلمها بين اخويكم در خير خواهى و خير انديشى و اصلاح امورات و
 معاملات دينوى براوران مسلمانان از رعاليك ممالك محروسه كه شمر فلاح در سنه كاري اتردى
 ست صرف نمايد كه من يشفع بين الناس شفاعه حسنة موافقة للشريعين له نصيب من
 الاجر منها بسببها ومن يشفع شفاعه سئة مخالفة له يكن له كفل نصيب من الوز منها

ملح نام بمن بن اسفند يار پدر دارا ب ست گویند چون جدش كشتاپ ادرا بيار و لير و خلع دید بدین نام موسوم ساخت
 و معنی ترکیبی آن شیر خشتنك باشد چه ارد معنی قهر خشم نیز آمده است و نام پسر ساسان بن بمن كه اول ساسانیان بوده ست
 داو را ارد شیر با بكان میگفته اند و اكاسه ایشان انمو نام پسر شیرویه بن پرچیز هم هست و كه را نیز گویند كه در قوت و شجاعت
 به نمید و جین باشد ۱۸ بران قاطع ۱۲ نیمه و مردن رعتی نبیب ست یعنی ترس و بیم بران قاطع ۱۲ ست معنی بنیا ده ۱۷ ست معنی پاسبان
 ست این آیت در آخر كور قبل از كور ثلث جز ۲۷ كه دین آیت در كور نصف جز ۷

بسببها و كان الله على كل شئ مقبلاً مقتداً را نیکوکاری کلا احد با عمل جلالتین که تاد در دنیا
 نیکانم و در عقی نخبه فرجام گردید مقتوی کس زین بیان گوی دولت و بود که در بسند
 آسیائے خلق بود و بکار آمد آنها که برداشتنند و نه گرد آورید ند بگذشتند و حکمی ات
 خالقین مثل عن ارسطالیس ای شئی افضل لملوک الشجاعة امر العدل فقال اذا
 جنال السلطان لم یجتم الى الشجاعة فمن امن بملك الدیان و خشی من عذابه کل ان
 فتد عدل و احتراز عن الظلم و الطغیان و فاز مالک رجات فی اعلى الجنان و الاخذ عرض
 نفسه لعذاب النیران و اعذاب الدنیا ایضاً علی انما ما کان الا تزی قوله تعالی حکایة
 و یتخلف ربی قوما غیر کم مع ما له من انواع اللعنة و الخذلان روم ۲۹۹ چون
 اخلاق محمبی و اشفاق احمدی مطابق فرموده جناب حضرت خداوندی عم رحم که در خفض
 جناحك للمؤمنین و نیز فرموده که و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین از ملوک
 و سلاطین زمان و باره شان علی کثر الشهور و رالدهور بار بار ظهور رسیده و دیده و دیده
 باشند هر سهر را قابل و لیربط علی قلوبکم و ثبت به الا قد امریک دل و یک جهت گردانیده چنان
 شیفته و دل بسته و گردن که بظاہر و باطن در جمیع از منته و اما کن متفق الکلمه بوده که
 و اعظموا بحمل الله جمیعاً و لا تقصروا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالتف
 بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً یعنی مترجمین متناصحین تائین بقایین عن جمیع الذنوب
 مؤمنین جمیع الفرائض قایمین بجمیع الحقوق مجتمعین علی امر واحد و هذا افضل ما یتواصوا به المسلمون
 شب و روز در شیره و تحکام و آبادی دین و دولت اسلامی و بین خود مایل و جان ساعی و
 مجاهد بوده که هو الذی ایتک بنصرة و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم لوافقت ما فی الارض
 جمیعاً ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم انه عزیز حکیمه یقول الفقیر اصله الله

لے این آیت در کوع بعد از کوع در ج ۱۲ ص ۱۲۷ با کثرتی فرموده اشتن و یاری و مذکر ۱۲ ص این آیت در کوع در ج ۱۲ ص ۱۲۷
 آیت در کوع قبل از کوع در ج ۱۹ ص این آیت در کوع بعد از کوع اول سوره الفاتحہ ج ۹ ص این آیت در کوع بعد از کوع اول ج ۱۰ ص
 ص این آیت در کوع اول ج ۱۰ ص

الفی یسعت عن بعض العلماء المتورعین و المشایخ المتزهدین من له زوجان متباغضتان انه قال
 قرأت هذه الآية علی مامی کوز و نفخت فیہ شراشیرته ایاهاما فوقم التورع کاللفه بینهما باذن
 الله تعالی زوال المتباغض و التنازلی الآن روح ۱۳۸۵- آباوی و خرابی دولت و سلطنت سلیمیه
 را عین خرابی و آباوی خود و او است از تخلف و عدول تجنب و محترز باشد که فیما رحمة من الله لنت
 بهمد و لو کنت فظا غلیظ القلب لا نفصوم من حولک و از مجربات که از جمله یقینات است اینک
 صاحبان هر دولتی که سیرت پسندیده بر تقوی و اتفاق و عدالت و صلاح مشرفان و دوفاق را مرعی
 داشته اند که دلقا و نوا علی البر و التقوی استحکام دولت شان در روز افزونی بوده که دما کان ربک
 لیهدک القری بظلمه و اهلها مصلحون فروخت با اتفاق ملاحظت جهان گرفت بر آری با اتفاق
 جهان میتوان گرفت فحیذا الاتفاق و نعم الوفاق و لذا اقبل بالبر لیستبعد الحی و چون طریقه اثم
 و فسق و شقاق و شیوه زشت ظلم و عدوان و نفاق را که دلقا و نوا علی الاشد و العدوان مرعی
 نموده اند بجز تباهی و خرابی و زبونی و سرنگونی فایده ندیده اند- آورده اند که سلطان علاء الدین
 را که چون عمر تاخر رسید هر سه فرزندان خود را خواست و بدست هر کدام سه تیر یک جانم
 داد که تابشکنند آنها بزور بازو و جوانی هر چند سعی کردند بجای نرسید و باز بدست هر کدام
 یک تیر دادنی الحال شکستند سلطان فرمود که اگر مثل تیر از هم جدا شوید دشمن یک یک
 از شمار از میان خواهد برداشت و اگر با اتفاق زنده گانی کنید یکس بر شما دست نخواهد یافت
 زیرا که اتفاق موجب بقای ملک و دولت و اتفاق باعث زوال ملک و سلطنت است
 سلسله دولت و سلطنت بسبب نفاق از هم گسیخته و بنا به قصر ملک و مملکت بجهت ظلم
 و شقاق از هم ریخته گردد که اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا متفرقها ففسقوا فیها حق علیها
 القول فدمارها تند میرا فرو کن توانی دل خلاق ریش بر و گرمی کنی سبکی نیج خویش به چنانکه

له این آیت در رکوع نصف جزء ۴- این آیت در رکوع ربع جزء ۳- این آیت در رکوع قبل از سوره یوسف جز ۱۳- این

آیت در رکوع ربع جزء ۴- این آیت در رکوع بعد از رکوع اول جز ۱۴- تفریق یعنی دولت سندی و سوده گل ۷۱۲

گفته اند که قیام دولت و سلطنت از عدالت و اخلاقی مال و ملک از شجاعت و سخاوت و محبت با علم
و فضل و تجنب و تحریر از جهل افشان عقل است انصاف امور ملک و مملکت بصواب دید و زرا و نصرت
و فتح و ظفر یافتن با استداده است فقر امید رحمت و داشتن از حق بعفو جرایم مجربان و سندرست
ماندن از نیت از آله در و در و سندان و دوام دولت از ترجم بر عاجزان و یتیمان عامل بودن بر
عقاید متقل ماندن است در عین شدا و مقصر نابودن است در امور دنیوی از تدبیر و شاکر
ماندن بر تقدیر آورده اند که با و شایسته زاهدی را پرسید که دولت و سلطنت در خانه دان
ماندگی خواهد بود گفت تا مادامیکه فرس امر معروف و نهی منکر و تقوی و عدل و جود اندری
اتفاق و بساط صلاح و انصاف و داد و وفای در ایوان خانه دان تو گسترده است دولت
و سلطنت تو برقرار خواهد بود که در مآکان ربك ليهلك القربى بظلمة اهلها مصلحون و قد ثبتنا
ان هبة الملوك في قلوب الرعية و دوام سلطنتهم يستقران بخمسة اكرام شریفها و رحمة
ضعیفها و اعانة لثیفها و كف عداوان عادیها و تأمین سبل رائجها و غاد بها که الذین
ان مکناهم فی الارض و اقاموا الصلوة و اتوا الزکات و امرؤا بالمعروف و نهی عن المنکر
و لله عاقبة الامور پس بزدجر و حکیم ما اصلاح الملک قال الفرق بالوعیة و احتیاجی منها بغير
عنف و التودر الیه با العدل و امن السبل و انصاف المظلوم روح ۲۸۸۸ و بسبب قصور سیاست
و فقور و رعایت عدالت که اشتغال بمصلح بنده گان خدا و تدبیر جلالت روز قیامت از دوازده خوا
خواهند فرمود که کلکمر راع و کلکمر مسئول عن رعیتہ آورده اند که عمر بن عبد العزیز انا لله و الله
و ثقل بالحننات میبزانند که کمال عدالت و جمال تقوی و طهارت و تمیز موصوف بود بعد از
فوقش بخواب دیدند و از سرگذشت حالش پرسیدند گفت که مراد است یکسال در ورطه حجاب

له یعنی بریده شدن ۷۱۲ هـ این آیت در کوع قبل از سوره یوسف موع ۱۲ هـ یعنی بیچاره و در تلخ خورد ۱۲۵ هـ بالغ و تشدید قی
یعنی باز استادن و باز استاده کردن هـ بالغ و اکثر یعنی ظلم است کردن بر کسی و معنی از حد و در گذشتن ۱۲ هـ یعنی دونه در سال ۳۱۲
هـ یعنی دونه در باغ ۱۲۲ هـ
هـ این آیت در کوع ثلث جز ۱۶ هـ یعنی جنت روشن و دلیل
قاصح ۱۲ هـ بالغ یعنی زیست که در آن راه نباشد و عمل پاکت باشد ۱۲ هـ

داشتند بجهت آنکه سوراخ در پی ظاهر شده بود و پاسبان گوسفند در آن سوراخ رفته مجروح گردید
 بر دامن عتاب کردند که چون امور مصلح بنده گان خداوند جل جلاله را بقضیه اقتدار تو نموده بودیم
 و بسبب غفلت و بیخبری تو پاسبان گوسفند بیچاره مجروح گردید و در حق حیوة الحیوان بجلل الله البرکة
 فی نوع الغنم و هی تلذ فی العامرة و یوکل منها ماشاء الله و یستلئ منها جوف الارض بخلاف
 السباع فانها تلذ ستا و سبعا و لا یوی منها الا واحدة فی اطراف الارض و کان له عمر مائة من
 الغنم و سبعة اعترکانت ترعاها امرأین و قال الامام المصطفی (ع) کبد الکبش اذا احرق
 طریقه و دلت بها الاسنان بیضتها و اذا دفن قرن الکبش تحت شجرة یكثر حملها و اذا تحملت المرأة
 یصوف النجعة قطعت الحبل و اذا اعطى الاناء یصوف الضان الابيض و فیه غسل لا یقر به الخمل
 خلاصه روح ۲۳۳۸ و ذکر عن ابی میسرته (ع) انه قال اوق بسوط الی قبر رجل بعد ما دفن
 فی قبر منکر و تلکیر و قال انا ضاربک ضربة فضر بابه واحدة فالتفت القبر و انا فقال له ضربتها
 فقا لا مورت و برجل مظلوم فاستغاث بکرم فلیم لغثه فهدا حال الذی لم یغث المظلوم فکیف
 کان حال الظالم بنبیه و روح ۲۳۳۸ و از تلک عدل آنکه خاک در اجزای بادشا عادل
 تصرف نکرد چنانکه آورده اند که و حقه نوشیر و آن عادل را که عدل آن از زبان درفشان حق
 ترجمان جناب حضرت رسول مقبول عمر روایت شده قال رسول الله (ص) و لدت فی زمان
 الملک العادل روح الام بعد از نقش بگفته نامون شاه بکشادند دیدندش که جسدش در خاک
 نازده که هیچ تغییر در روی نبوده چنانکه شخصی در خواب با شد و سه انگشت در دستش یافتند
 که در هر یک از آن پندی نقش بود اول آنکه با دوست دشمن مدارا کن چنانکه بلبل حقیقت نوازی
 معنی طرازی جناب حضرت شیخ مصلح الدین شیرازی (ع) فرموده فرد کسان بر خورند از جوانی و بخت

له معنی بزاده ۱۲۰۰ هـ بالفتح معنی نازیده ۱۲۰۰ هـ این برد و لفظ معنی ناشناخته شده ۱۲۰۰ هـ معنی زیاده آفتاب ۱۲۰۰ هـ معنی نازیده
 و در آن آورده شده و تراشیده شده ۱۲۰۰ هـ معنی گورخانه گران ۲۱۳ هـ معنی شیرین جان چون ببال عدل و خوش خود باین لقب ملقب
 گردید و بعضی گفته اند که لفظ نو معنی جدید و شیر معنی اسد و دان معنی مانند پس معنی مجموع شیر
 جوان ۱۲۰۰ هـ

قال الشيخ علي وفاته ما دامت السلاطين مطيعون للاولياء الذين هم علماء الحق وامرهم بينهم
 قائم تاقد فامرهم قائم ونظامهم صالح وفورهم واضح ومتى انكسر الامر نكسوا طبقات حكمي
 ان بعض السادات لما راعى الله ابن المبارك في عزه ورفعة مع جماعته قال انظر الى حال آل محمد ومروغوا
 ابن المبارك في فقال ابن المبارك ان هذا السيد لما لم يراع سنة جدك ذل وابن المبارك في لما اطاع
 النبي وسار سيرته اعطاه الله تعالى عزاً وشفافاً يوم ٨٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ونيز حضرات ملوك وسلاطين را بايد
 كه با نيكان بلطف و مدارا و تاز و روي و بشاشت و خوشنوي سخن گفتن و بدان را بجا فطنت حدود
 وعفت و عصمت مبالغه كردن و در دفع شر اشرار تاشي و افتد ابنت سنيه جناب حضرت سيد
 ابراهيم از قتل و قطع و ضرب وغير ذالك نمودن كه مظهر الله و رسوله و نجش الله و يتقه
 فاولئك هم الفايزون و از زيادتي بران متحرز بودن كه و من يتعد حد و الله فقد ظلم
 نفسه لانهم سدوا رزقة قلوبهم التي كانت مفتوحة الى عالم الغيب يوم الميثاق بدتبع
 الشهوات و استيفاء اللذات و الخدعة و النفاق فما هبت عليهم من جناب القدس الرياح فما
 تنفسوا نفحات الارواح فمضت قلوبهم شدا رسل اليهم الطبيب الذي اتزل الله انزل معه
 الدواء كما قال الله تعالى و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين الذين يصدقون
 الاطباء و يقبلون الدواء من لم يصدقهم و لم يقبلوا الدواء ظلموا على انفسهم فصارا لدواء
 داء و الشفاء و بقاء كما قال الله تعالى ولا يزيد الظالمين الا خساراً فلما يكونوا اهل الرحمة ادركتهم
 اللعنة الموجبة للنصيب و المعنى لقوله تعالى اولئك الذين لعنهم الله فاصهم و اعشى ابصارهم
 يوم ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ زيرا كه جناب حضرت شافع و مرجي و انرا احكام شرع شريف فروگذاشته كه از برا
 آن قاعده و قانون جديد از فكر خود ساخته و بستر شوا و علم ان القرآن مظهر اسم الهادي و هو
 كتاب الله الصامت و النبي مكناب الله العاطق و كذا و رسته الكمل بعده و هو لم يترك شيئاً

له يكس عين من كونه ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ معني خنده معني ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ اين آيت در كونه ١٨ ١٨ ١٨ اين آيت در كونه ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠

١٨ ١٨ ١٨ اين آيت قبل از كونه نصف جز ١٨ ١٨ ١٨ اين آيت در كونه ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠

من امور الدين والدنيا الا وتكفل بياته اما اجالا واما تفصيلا قال ابن مسعود رضي الله عنه اذا اردتم
 العلم فاخذوا القرآن فان فيه علما الاولين والآخرين روح ۲۴۱۲-۲ فعلى الحكام والولاة
 والمسلمين ان لا يتعدوا ما احده الله تعالى في كتابه فان الظلم لا يجوز مطلقا ويعود وبالاه
 على الظالم بل يسرها الى غيره ايفي وفي الحديث خمس مجنس اذا اكل الربا كان الخسف والزلزلة
 واذا جاء الحكم فخط المعطر واذا ظهر الزنا فكثر الموت واذا منعت الزكوات هلكت الماشية و
 اذا اعتدى على اهل الذمة كانت للدولة لهم روح ۲۴۱۸-۱ وهراسم كبري رعيت ان شرعا
 وعرفا لازم باشد بايد که ساعی و جاهد بود و اما فی مملکت خویش را بران معتاد سازد که تا بمرت سبی
 مشکورش جمع امانی مملکت محروسه بصلای موضوع و از فساد و دور باشد که فذکر فان الذکری
 هفتم المؤمنین و در اخذ حقوق از عشر و خراج و غیر آنها از احکام و قواعد شرع شریف تخلف
 و عدول را در ممالک محروسه خویش جایز نداشت رعایت جانب حق جل و علا را فراموش کرد و کما
 اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بدو و فرمایند شما را جناب حضرت رسول
 مقبول و مبدل و جان بعل آرید و از آنچه باز دارد شما را منع شود و مخالفت نورزید لان مخالفة
 ما امر رسول الله و من نزل نعمة الاسلام قال عملا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تتبع لما
 جئت به و من حفظ سنتي اكرمه الله تعالى باربع خصال المحبة في قلوب البررة والهيبة
 في قلوب النجوة والسعة في الرزق والثقة في الدين تنبيه وقد ثبت عن علي و انه ما نظر
 الى غورته و سوائه منذ ما تعلق نظره الى رسول الله و من بناء على ان البصار الناظرة لوجهه
 لا يلين لها ان تنظر الى السموة فاعتبر و تأدب و نظيره ما قال عثمان رضي ما كذبت منذ
 سلمت و ما مسست فرجى باليمين منذ باليغت النبي و ما اكلت الكراث و نحوه منذ قرأت
 القرآن روح ۲۴۱۲-۲ زير که عمل فرموده محمود جناب حضرت رسول مقبول و در رعایت

له یعنی فرودن زمین که را ۱۳۱۲ م طه آیت در رکوع ۲۴۱۲ م اول جز ۲۴۱۲ م این آیت در رکوع راج جز ۲۸ م طه بکسر یعنی
 استوار شدن ۱۳۱۲ م طه بفتح یعنی عورت مرد وزن ۲۴۱۲ م بضم و الفتح و تشدید را بمعنی کندنا ۱۳۱۲

ادب و الارب آن راحی المقدور و روشن سبب سرت و ترقی دولت و مزید سلطنت است
 و مخالفت از گفته در سفته آن موجب هزاران هزارند است و نقصان عزت و زوال دولت
 و سلطنت و زیان ابدی و خسارت سرت که لا تجعلوا دعا الرسول بینکم کدعاء بعضکم
 بعضا بان تقولوا یا محمد بل قولوا یا بنی الله و یا رسول الله بلین و تواضع و خفض صوت
 قد یحلم الله الذین یتسللون منکم لو اذای یخرجون من المسجد فی الخطبة من غیر استئذان
 خفیة مستترین بشیء فلیحذر الذین یخالفون عن امره ای الله و رسوله ان یضربهم فتنة بلداء
 فی الدنیا و یدعیهم عذاب الیم فی الآخرة جلایین **فرو** خلاف پیغمبر کے راہ گزیدہ کہ ہرگز
 بمقصد نخواہد رسید یہ بقول الفقیر و قہلی فی الحرم النبوی عمرانی قہدت یومئذ عند رأس
 المبارک علی ما هو عادتی مدۃ مجادرتی فوثبت بعض الناس یسوءون الادیب فی تلك الحضرة
 الجلیلة و ذالک من وجوه کثیرة فخلبنی البکاء الشدید فاذا هذا الاشیة لقراء علی اذنی
 او لکلت یلعنهم الله ای المیین للادیب فی مثل هذا المقام محرومون من درجات اهل الادیب
 الکرام روح ۳۶۷۷-۳۶۷۸-۳۶۷۹-۳۶۸۰-۳۶۸۱-۳۶۸۲-۳۶۸۳-۳۶۸۴-۳۶۸۵-۳۶۸۶-۳۶۸۷-۳۶۸۸-۳۶۸۹-۳۶۹۰-۳۶۹۱-۳۶۹۲-۳۶۹۳-۳۶۹۴-۳۶۹۵-۳۶۹۶-۳۶۹۷-۳۶۹۸-۳۶۹۹-۳۷۰۰-۳۷۰۱-۳۷۰۲-۳۷۰۳-۳۷۰۴-۳۷۰۵-۳۷۰۶-۳۷۰۷-۳۷۰۸-۳۷۰۹-۳۷۱۰-۳۷۱۱-۳۷۱۲-۳۷۱۳-۳۷۱۴-۳۷۱۵-۳۷۱۶-۳۷۱۷-۳۷۱۸-۳۷۱۹-۳۷۲۰-۳۷۲۱-۳۷۲۲-۳۷۲۳-۳۷۲۴-۳۷۲۵-۳۷۲۶-۳۷۲۷-۳۷۲۸-۳۷۲۹-۳۷۳۰-۳۷۳۱-۳۷۳۲-۳۷۳۳-۳۷۳۴-۳۷۳۵-۳۷۳۶-۳۷۳۷-۳۷۳۸-۳۷۳۹-۳۷۴۰-۳۷۴۱-۳۷۴۲-۳۷۴۳-۳۷۴۴-۳۷۴۵-۳۷۴۶-۳۷۴۷-۳۷۴۸-۳۷۴۹-۳۷۵۰-۳۷۵۱-۳۷۵۲-۳۷۵۳-۳۷۵۴-۳۷۵۵-۳۷۵۶-۳۷۵۷-۳۷۵۸-۳۷۵۹-۳۷۶۰-۳۷۶۱-۳۷۶۲-۳۷۶۳-۳۷۶۴-۳۷۶۵-۳۷۶۶-۳۷۶۷-۳۷۶۸-۳۷۶۹-۳۷۷۰-۳۷۷۱-۳۷۷۲-۳۷۷۳-۳۷۷۴-۳۷۷۵-۳۷۷۶-۳۷۷۷-۳۷۷۸-۳۷۷۹-۳۷۸۰-۳۷۸۱-۳۷۸۲-۳۷۸۳-۳۷۸۴-۳۷۸۵-۳۷۸۶-۳۷۸۷-۳۷۸۸-۳۷۸۹-۳۷۹۰-۳۷۹۱-۳۷۹۲-۳۷۹۳-۳۷۹۴-۳۷۹۵-۳۷۹۶-۳۷۹۷-۳۷۹۸-۳۷۹۹-۳۸۰۰-۳۸۰۱-۳۸۰۲-۳۸۰۳-۳۸۰۴-۳۸۰۵-۳۸۰۶-۳۸۰۷-۳۸۰۸-۳۸۰۹-۳۸۱۰-۳۸۱۱-۳۸۱۲-۳۸۱۳-۳۸۱۴-۳۸۱۵-۳۸۱۶-۳۸۱۷-۳۸۱۸-۳۸۱۹-۳۸۲۰-۳۸۲۱-۳۸۲۲-۳۸۲۳-۳۸۲۴-۳۸۲۵-۳۸۲۶-۳۸۲۷-۳۸۲۸-۳۸۲۹-۳۸۳۰-۳۸۳۱-۳۸۳۲-۳۸۳۳-۳۸۳۴-۳۸۳۵-۳۸۳۶-۳۸۳۷-۳۸۳۸-۳۸۳۹-۳۸۴۰-۳۸۴۱-۳۸۴۲-۳۸۴۳-۳۸۴۴-۳۸۴۵-۳۸۴۶-۳۸۴۷-۳۸۴۸-۳۸۴۹-۳۸۵۰-۳۸۵۱-۳۸۵۲-۳۸۵۳-۳۸۵۴-۳۸۵۵-۳۸۵۶-۳۸۵۷-۳۸۵۸-۳۸۵۹-۳۸۶۰-۳۸۶۱-۳۸۶۲-۳۸۶۳-۳۸۶۴-۳۸۶۵-۳۸۶۶-۳۸۶۷-۳۸۶۸-۳۸۶۹-۳۸۷۰-۳۸۷۱-۳۸۷۲-۳۸۷۳-۳۸۷۴-۳۸۷۵-۳۸۷۶-۳۸۷۷-۳۸۷۸-۳۸۷۹-۳۸۸۰-۳۸۸۱-۳۸۸۲-۳۸۸۳-۳۸۸۴-۳۸۸۵-۳۸۸۶-۳۸۸۷-۳۸۸۸-۳۸۸۹-۳۸۹۰-۳۸۹۱-۳۸۹۲-۳۸۹۳-۳۸۹۴-۳۸۹۵-۳۸۹۶-۳۸۹۷-۳۸۹۸-۳۸۹۹-۳۹۰۰-۳۹۰۱-۳۹۰۲-۳۹۰۳-۳۹۰۴-۳۹۰۵-۳۹۰۶-۳۹۰۷-۳۹۰۸-۳۹۰۹-۳۹۱۰-۳۹۱۱-۳۹۱۲-۳۹۱۳-۳۹۱۴-۳۹۱۵-۳۹۱۶-۳۹۱۷-۳۹۱۸-۳۹۱۹-۳۹۲۰-۳۹۲۱-۳۹۲۲-۳۹۲۳-۳۹۲۴-۳۹۲۵-۳۹۲۶-۳۹۲۷-۳۹۲۸-۳۹۲۹-۳۹۳۰-۳۹۳۱-۳۹۳۲-۳۹۳۳-۳۹۳۴-۳۹۳۵-۳۹۳۶-۳۹۳۷-۳۹۳۸-۳۹۳۹-۳۹۴۰-۳۹۴۱-۳۹۴۲-۳۹۴۳-۳۹۴۴-۳۹۴۵-۳۹۴۶-۳۹۴۷-۳۹۴۸-۳۹۴۹-۳۹۵۰-۳۹۵۱-۳۹۵۲-۳۹۵۳-۳۹۵۴-۳۹۵۵-۳۹۵۶-۳۹۵۷-۳۹۵۸-۳۹۵۹-۳۹۶۰-۳۹۶۱-۳۹۶۲-۳۹۶۳-۳۹۶۴-۳۹۶۵-۳۹۶۶-۳۹۶۷-۳۹۶۸-۳۹۶۹-۳۹۷۰-۳۹۷۱-۳۹۷۲-۳۹۷۳-۳۹۷۴-۳۹۷۵-۳۹۷۶-۳۹۷۷-۳۹۷۸-۳۹۷۹-۳۹۸۰-۳۹۸۱-۳۹۸۲-۳۹۸۳-۳۹۸۴-۳۹۸۵-۳۹۸۶-۳۹۸۷-۳۹۸۸-۳۹۸۹-۳۹۹۰-۳۹۹۱-۳۹۹۲-۳۹۹۳-۳۹۹۴-۳۹۹۵-۳۹۹۶-۳۹۹۷-۳۹۹۸-۳۹۹۹-۴۰۰۰-۴۰۰۱-۴۰۰۲-۴۰۰۳-۴۰۰۴-۴۰۰۵-۴۰۰۶-۴۰۰۷-۴۰۰۸-۴۰۰۹-۴۰۱۰-۴۰۱۱-۴۰۱۲-۴۰۱۳-۴۰۱۴-۴۰۱۵-۴۰۱۶-۴۰۱۷-۴۰۱۸-۴۰۱۹-۴۰۲۰-۴۰۲۱-۴۰۲۲-۴۰۲۳-۴۰۲۴-۴۰۲۵-۴۰۲۶-۴۰۲۷-۴۰۲۸-۴۰۲۹-۴۰۳۰-۴۰۳۱-۴۰۳۲-۴۰۳۳-۴۰۳۴-۴۰۳۵-۴۰۳۶-۴۰۳۷-۴۰۳۸-۴۰۳۹-۴۰۴۰-۴۰۴۱-۴۰۴۲-۴۰۴۳-۴۰۴۴-۴۰۴۵-۴۰۴۶-۴۰۴۷-۴۰۴۸-۴۰۴۹-۴۰۵۰-۴۰۵۱-۴۰۵۲-۴۰۵۳-۴۰۵۴-۴۰۵۵-۴۰۵۶-۴۰۵۷-۴۰۵۸-۴۰۵۹-۴۰۶۰-۴۰۶۱-۴۰۶۲-۴۰۶۳-۴۰۶۴-۴۰۶۵-۴۰۶۶-۴۰۶۷-۴۰۶۸-۴۰۶۹-۴۰۷۰-۴۰۷۱-۴۰۷۲-۴۰۷۳-۴۰۷۴-۴۰۷۵-۴۰۷۶-۴۰۷۷-۴۰۷۸-۴۰۷۹-۴۰۸۰-۴۰۸۱-۴۰۸۲-۴۰۸۳-۴۰۸۴-۴۰۸۵-۴۰۸۶-۴۰۸۷-۴۰۸۸-۴۰۸۹-۴۰۹۰-۴۰۹۱-۴۰۹۲-۴۰۹۳-۴۰۹۴-۴۰۹۵-۴۰۹۶-۴۰۹۷-۴۰۹۸-۴۰۹۹-۴۱۰۰-۴۱۰۱-۴۱۰۲-۴۱۰۳-۴۱۰۴-۴۱۰۵-۴۱۰۶-۴۱۰۷-۴۱۰۸-۴۱۰۹-۴۱۱۰-۴۱۱۱-۴۱۱۲-۴۱۱۳-۴۱۱۴-۴۱۱۵-۴۱۱۶-۴۱۱۷-۴۱۱۸-۴۱۱۹-۴۱۲۰-۴۱۲۱-۴۱۲۲-۴۱۲۳-۴۱۲۴-۴۱۲۵-۴۱۲۶-۴۱۲۷-۴۱۲۸-۴۱۲۹-۴۱۳۰-۴۱۳۱-۴۱۳۲-۴۱۳۳-۴۱۳۴-۴۱۳۵-۴۱۳۶-۴۱۳۷-۴۱۳۸-۴۱۳۹-۴۱۴۰-۴۱۴۱-۴۱۴۲-۴۱۴۳-۴۱۴۴-۴۱۴۵-۴۱۴۶-۴۱۴۷-۴۱۴۸-۴۱۴۹-۴۱۵۰-۴۱۵۱-۴۱۵۲-۴۱۵۳-۴۱۵۴-۴۱۵۵-۴۱۵۶-۴۱۵۷-۴۱۵۸-۴۱۵۹-۴۱۶۰-۴۱۶۱-۴۱۶۲-۴۱۶۳-۴۱۶۴-۴۱۶۵-۴۱۶۶-۴۱۶۷-۴۱۶۸-۴۱۶۹-۴۱۷۰-۴۱۷۱-۴۱۷۲-۴۱۷۳-۴۱۷۴-۴۱۷۵-۴۱۷۶-۴۱۷۷-۴۱۷۸-۴۱۷۹-۴۱۸۰-۴۱۸۱-۴۱۸۲-۴۱۸۳-۴۱۸۴-۴۱۸۵-۴۱۸۶-۴۱۸۷-۴۱۸۸-۴۱۸۹-۴۱۹۰-۴۱۹۱-۴۱۹۲-۴۱۹۳-۴۱۹۴-۴۱۹۵-۴۱۹۶-۴۱۹۷-۴۱۹۸-۴۱۹۹-۴۲۰۰-۴۲۰۱-۴۲۰۲-۴۲۰۳-۴۲۰۴-۴۲۰۵-۴۲۰۶-۴۲۰۷-۴۲۰۸-۴۲۰۹-۴۲۱۰-۴۲۱۱-۴۲۱۲-۴۲۱۳-۴۲۱۴-۴۲۱۵-۴۲۱۶-۴۲۱۷-۴۲۱۸-۴۲۱۹-۴۲۲۰-۴۲۲۱-۴۲۲۲-۴۲۲۳-۴۲۲۴-۴۲۲۵-۴۲۲۶-۴۲۲۷-۴۲۲۸-۴۲۲۹-۴۲۳۰-۴۲۳۱-۴۲۳۲-۴۲۳۳-۴۲۳۴-۴۲۳۵-۴۲۳۶-۴۲۳۷-۴۲۳۸-۴۲۳۹-۴۲۴۰-۴۲۴۱-۴۲۴۲-۴۲۴۳-۴۲۴۴-۴۲۴۵-۴۲۴۶-۴۲۴۷-۴۲۴۸-۴۲۴۹-۴۲۵۰-۴۲۵۱-۴۲۵۲-۴۲۵۳-۴۲۵۴-۴۲۵۵-۴۲۵۶-۴۲۵۷-۴۲۵۸-۴۲۵۹-۴۲۶۰-۴۲۶۱-۴۲۶۲-۴۲۶۳-۴۲۶۴-۴۲۶۵-۴۲۶۶-۴۲۶۷-۴۲۶۸-۴۲۶۹-۴۲۷۰-۴۲۷۱-۴۲۷۲-۴۲۷۳-۴۲۷۴-۴۲۷۵-۴۲۷۶-۴۲۷۷-۴۲۷۸-۴۲۷۹-۴۲۸۰-۴۲۸۱-۴۲۸۲-۴۲۸۳-۴۲۸۴-۴۲۸۵-۴۲۸۶-۴۲۸۷-۴۲۸۸-۴۲۸۹-۴۲۹۰-۴۲۹۱-۴۲۹۲-۴۲۹۳-۴۲۹۴-۴۲۹۵-۴۲۹۶-۴۲۹۷-۴۲۹۸-۴۲۹۹-۴۳۰۰-۴۳۰۱-۴۳۰۲-۴۳۰۳-۴۳۰۴-۴۳۰۵-۴۳۰۶-۴۳۰۷-۴۳۰۸-۴۳۰۹-۴۳۱۰-۴۳۱۱-۴۳۱۲-۴۳۱۳-۴۳۱۴-۴۳۱۵-۴۳۱۶-۴۳۱۷-۴۳۱۸-۴۳۱۹-۴۳۲۰-۴۳۲۱-۴۳۲۲-۴۳۲۳-۴۳۲۴-۴۳۲۵-۴۳۲۶-۴۳۲۷-۴۳۲۸-۴۳۲۹-۴۳۳۰-۴۳۳۱-۴۳۳۲-۴۳۳۳-۴۳۳۴-۴۳۳۵-۴۳۳۶-۴۳۳۷-۴۳۳۸-۴۳۳۹-۴۳۴۰-۴۳۴۱-۴۳۴۲-۴۳۴۳-۴۳۴۴-۴۳۴۵-۴۳۴۶-۴۳۴۷-۴۳۴۸-۴۳۴۹-۴۳۵۰-۴۳۵۱-۴۳۵۲-۴۳۵۳-۴۳۵۴-۴۳۵۵-۴۳۵۶-۴۳۵۷-۴۳۵۸-۴۳۵۹-۴۳۶۰-۴۳۶۱-۴۳۶۲-۴۳۶۳-۴۳۶۴-۴۳۶۵-۴۳۶۶-۴۳۶۷-۴۳۶۸-۴۳۶۹-۴۳۷۰-۴۳۷۱-۴۳۷۲-۴۳۷۳-۴۳۷۴-۴۳۷۵-۴۳۷۶-۴۳۷۷-۴۳۷۸-۴۳۷۹-۴۳۸۰-۴۳۸۱-۴۳۸۲-۴۳۸۳-۴۳۸۴-۴۳۸۵-۴۳۸۶-۴۳۸۷-۴۳۸۸-۴۳۸۹-۴۳۹۰-۴۳۹۱-۴۳۹۲-۴۳۹۳-۴۳۹۴-۴۳۹۵-۴۳۹۶-۴۳۹۷-۴۳۹۸-۴۳۹۹-۴۴۰۰-۴۴۰۱-۴۴۰۲-۴۴۰۳-۴۴۰۴-۴۴۰۵-۴۴۰۶-۴۴۰۷-۴۴۰۸-۴۴۰۹-۴۴۱۰-۴۴۱۱-۴۴۱۲-۴۴۱۳-۴۴۱۴-۴۴۱۵-۴۴۱۶-۴۴۱۷-۴۴۱۸-۴۴۱۹-۴۴۲۰-۴۴۲۱-۴۴۲۲-۴۴۲۳-۴۴۲۴-۴۴۲۵-۴۴۲۶-۴۴۲۷-۴۴۲۸-۴۴۲۹-۴۴۳۰-۴۴۳۱-۴۴۳۲-۴۴۳۳-۴۴۳۴-۴۴۳۵-۴۴۳۶-۴۴۳۷-۴۴۳۸-۴۴۳۹-۴۴۴۰-۴۴۴۱-۴۴۴۲-۴۴۴۳-۴۴۴۴-۴۴۴۵-۴۴۴۶-۴۴۴۷-۴۴۴۸-۴۴۴۹-۴۴۵۰-۴۴۵۱-۴۴۵۲-۴۴۵۳-۴۴۵۴-۴۴۵۵-۴۴۵۶-۴۴۵۷-۴۴۵۸-۴۴۵۹-۴۴۶۰-۴۴۶۱-۴۴۶۲-۴۴۶۳-۴۴۶۴-۴۴۶۵-۴۴۶۶-۴۴۶۷-۴۴۶۸-۴۴۶۹-۴۴۷۰-۴۴۷۱-۴۴۷۲-۴۴۷۳-۴۴۷۴-۴۴۷۵-۴۴۷۶-۴۴۷۷-۴۴۷۸-۴۴۷۹-۴۴۸۰-۴۴۸۱-۴۴۸۲-۴۴۸۳-۴۴۸۴-۴۴۸۵-۴۴۸۶-۴۴۸۷-۴۴۸۸-۴۴۸۹-۴۴۹۰-۴۴۹۱-۴۴۹۲-۴۴۹۳-۴۴۹۴-۴۴۹۵-۴۴۹۶-۴۴۹۷-۴۴۹۸-۴۴۹۹-۴۵۰۰-۴۵۰۱-۴۵۰۲-۴۵۰۳-۴۵۰۴-۴۵۰۵-۴۵۰۶-۴۵۰۷-۴۵۰۸-۴۵۰۹-۴۵۱۰-۴۵۱۱-۴۵۱۲-۴۵۱۳-۴۵۱۴-۴۵۱۵-۴۵۱۶-۴۵۱۷-۴۵۱۸-۴۵۱۹-۴۵۲۰-۴۵۲۱-۴۵۲۲-۴۵۲۳-۴۵۲۴-۴۵۲۵-۴۵۲۶-۴۵۲۷-۴۵۲۸-۴۵۲۹-۴۵۳۰-۴۵۳۱-۴۵۳۲-۴۵۳۳-۴۵۳۴-۴۵۳۵-۴۵۳۶-۴۵۳۷-۴۵۳۸-۴۵۳۹-۴۵۴۰-۴۵۴۱-۴۵۴۲-۴۵۴۳-۴۵۴۴-۴۵۴۵-۴۵۴۶-۴۵۴۷-۴۵۴۸-۴۵۴۹-۴۵۵۰-۴۵۵۱-۴۵۵۲-۴۵۵۳-۴۵۵۴-۴۵۵۵-۴۵۵۶-۴۵۵۷-۴۵۵۸-۴۵۵۹-۴۵۶۰-۴۵۶۱-۴۵۶۲-۴۵۶۳-۴۵۶۴-۴۵۶۵-۴۵۶۶-۴۵۶۷-۴۵۶۸-۴۵۶۹-۴۵۷۰-۴۵۷۱-۴۵۷۲-۴۵۷۳-۴۵۷۴-۴۵۷۵-۴۵۷۶-۴۵۷۷-۴۵۷۸-۴۵۷۹-۴۵۸۰-۴۵۸۱-۴۵۸۲-۴۵۸۳-۴۵۸۴-۴۵۸۵-۴۵۸۶-۴۵۸۷-۴۵۸۸-۴۵۸۹-۴۵۹۰-۴۵۹۱-۴۵۹۲-۴۵۹۳-۴۵۹۴-۴۵۹۵-۴۵۹۶-۴۵۹۷-۴۵۹۸-۴۵۹۹-۴۶۰۰-۴۶۰۱-۴۶۰۲-۴۶۰۳-۴۶۰۴-۴۶۰۵-۴۶۰۶-۴۶۰۷-۴۶۰۸-۴۶۰۹-۴۶۱۰-۴۶۱۱-۴۶۱۲-۴۶۱۳-۴۶۱۴-۴۶۱۵-۴۶۱۶-۴۶۱۷-۴۶۱۸-۴۶۱۹-۴۶۲۰-۴۶۲۱-۴۶۲۲-۴۶۲۳-۴۶۲۴-۴۶۲۵-۴۶۲۶-۴۶۲۷-۴۶۲۸-۴۶۲۹-۴۶۳۰-۴۶۳۱-۴۶۳۲-۴۶۳۳-۴۶۳۴-۴۶۳۵-۴۶۳۶-۴۶۳۷-۴۶۳۸-۴۶۳۹-۴۶۴۰-۴۶۴۱-۴۶۴۲-۴۶۴۳-۴۶۴۴-۴۶۴۵-۴۶۴۶-۴۶۴۷-۴۶۴۸-۴۶۴۹-۴۶۵۰-۴۶۵۱-۴۶۵۲-۴۶۵۳-۴۶۵۴-۴۶۵۵-۴۶۵۶-۴۶۵۷-۴۶۵۸-۴۶۵۹-۴۶۶۰-۴۶۶۱-۴۶۶۲-۴۶۶۳-۴۶۶۴-۴۶۶۵-۴۶۶۶-۴۶۶۷-۴۶۶۸-۴۶۶۹-۴۶۷۰-۴۶۷۱-۴۶۷۲-۴۶۷۳-۴۶۷۴-۴۶۷۵-۴۶۷۶-۴۶۷۷-۴۶۷۸-۴۶۷۹-۴۶۸۰-۴۶۸۱-۴۶۸۲-۴۶۸۳-۴۶۸۴-۴۶۸۵-۴۶۸۶-۴۶۸۷-۴۶۸۸-۴۶۸۹-۴۶۹۰-۴۶۹۱-۴۶۹۲-۴۶۹۳-۴۶۹۴-۴۶۹۵-۴۶۹۶-۴۶۹۷-۴۶۹۸-۴۶۹۹-۴۷۰۰-۴۷۰۱-۴۷۰۲-۴۷۰۳-۴۷۰۴-۴۷۰۵-۴۷۰۶-۴۷۰۷-۴۷۰۸-۴۷۰۹-۴۷۱۰-۴۷۱۱-۴۷۱۲-۴۷۱۳-۴۷۱۴-۴۷۱۵-۴۷۱۶-۴۷۱۷-۴۷۱۸-۴۷۱۹-۴۷۲۰-۴۷۲۱-۴۷۲۲-۴۷۲۳-۴۷۲۴-۴۷۲۵-۴۷۲۶-۴۷۲۷-۴۷۲۸-۴۷۲۹-۴۷۳۰-۴۷۳۱-۴۷۳۲-۴۷۳۳-۴۷۳۴-۴۷۳۵-۴۷۳۶-۴۷۳۷-۴۷۳۸-۴۷۳۹-۴۷۴۰-۴۷۴۱-۴۷۴۲-۴۷۴۳-۴۷۴۴-۴۷۴۵-۴۷۴۶-۴۷۴۷-۴۷۴۸-۴۷۴۹-۴۷۵۰-۴۷۵۱-۴۷۵۲-۴۷۵۳-۴۷۵۴-۴۷۵۵-۴۷۵۶-۴۷۵۷-۴۷۵۸-۴۷۵۹-۴۷۶۰-۴۷۶۱-۴۷۶۲-۴۷۶۳-۴۷۶۴-۴۷۶۵-۴۷۶۶-۴۷۶۷-۴۷۶۸-۴۷۶۹-۴۷۷۰-۴۷۷۱-۴۷۷۲-۴۷۷۳-۴۷۷۴-۴۷۷۵-۴۷۷۶-۴۷۷۷-۴۷۷۸-۴۷۷۹-۴۷۸۰-۴۷۸۱-۴۷۸۲-۴۷۸۳-۴۷۸۴-۴۷۸۵-۴۷۸۶-۴۷۸۷-۴۷۸۸-۴۷۸۹-۴۷۹۰-۴۷۹۱-۴۷۹۲-۴۷۹۳-۴۷۹۴-۴۷۹۵-۴۷۹۶-۴۷۹۷-۴۷۹۸-۴۷۹۹-۴۸۰۰-۴۸۰۱-۴۸۰۲-۴۸۰۳-۴۸۰۴-۴۸۰۵-۴۸۰۶-۴۸۰۷-۴۸۰۸-۴۸۰۹-۴۸۱۰-۴۸۱۱-۴۸۱۲-۴۸۱۳-۴۸۱۴-۴۸۱۵-۴۸۱۶-۴۸۱۷-۴۸۱۸-۴۸۱۹-۴۸۲۰-۴۸۲۱-۴۸۲۲-۴۸۲۳-۴۸۲۴-۴۸۲۵-۴۸۲۶-۴۸۲۷-۴۸۲۸-۴۸۲۹-۴۸۳۰-۴۸۳۱-۴۸۳۲-۴۸۳۳-۴۸۳۴-۴۸۳۵-۴۸۳۶-۴۸۳۷-۴۸۳۸-۴۸۳۹-۴۸۴۰-۴۸۴۱-۴۸۴۲-۴۸۴۳-۴۸۴۴-۴۸۴۵-۴۸۴۶-۴۸۴۷-۴۸۴۸-۴۸۴۹-۴۸۵۰-۴۸۵۱-۴۸۵۲-۴۸۵۳-۴۸۵۴-۴۸۵۵-۴۸۵۶-۴۸۵۷-۴۸۵۸-۴۸۵۹-۴۸۶۰-۴۸۶۱-۴۸۶۲-۴۸۶۳-۴۸۶۴-۴۸۶۵-۴۸۶۶-۴۸۶۷-۴۸۶۸-۴۸۶۹-۴۸۷۰-۴۸۷۱-۴۸۷۲-۴۸۷۳-۴۸۷۴-۴۸۷۵-۴۸۷۶-۴۸۷۷-۴۸۷۸-۴۸۷۹-۴۸۸۰-۴۸۸۱-۴۸۸۲-۴۸۸۳-۴۸۸۴-۴۸۸۵-۴۸۸۶-۴۸۸۷-۴۸۸۸-۴۸۸۹-۴۸۹۰-۴۸۹۱-۴۸۹۲-۴۸۹۳-۴۸۹۴-۴۸۹۵-۴۸۹۶-۴۸۹۷-۴۸۹۸-۴۸۹۹-۴۹۰۰-۴۹۰۱-۴۹۰۲-۴۹۰۳-۴۹۰۴-۴۹۰۵-۴۹۰۶-۴۹۰۷-۴۹۰۸-۴۹۰۹-۴۹۱۰-۴۹۱۱-۴۹۱۲-۴۹۱۳-۴۹۱۴-۴۹۱۵-۴۹۱۶-۴۹۱۷-۴۹۱۸-۴۹۱۹-۴۹۲۰-۴۹۲۱-۴۹۲۲-۴۹۲۳-۴۹۲۴-۴۹۲۵-۴۹۲۶-۴۹۲۷-۴۹۲۸-۴۹۲۹-۴۹۳۰-۴۹۳۱-۴۹۳۲-۴۹۳۳-۴۹۳۴-۴۹۳۵-۴۹۳۶-۴۹۳۷-۴۹۳۸-۴۹۳۹-۴۹۴۰-۴۹۴۱-۴۹۴۲-۴۹۴۳-۴۹۴۴-۴۹۴۵-۴۹۴۶-۴۹۴۷-۴۹۴۸-۴۹۴۹-۴۹۵۰-۴۹۵۱-۴۹۵۲-۴۹۵۳-۴۹۵۴-۴۹۵۵-۴۹۵۶-۴۹۵۷-۴۹۵۸-۴۹۵۹-۴۹۶۰-۴۹۶۱-۴۹۶۲-۴۹۶۳-۴۹۶۴-۴۹۶۵-۴۹۶۶-۴۹۶۷-۴۹۶۸-۴۹۶۹-۴۹۷۰-۴۹۷۱-۴۹۷۲-۴۹۷۳-۴۹۷۴-۴۹۷۵-۴۹۷۶-۴۹۷۷-۴۹۷۸-۴۹۷۹-۴۹۸۰-۴۹۸۱-۴۹۸۲-۴۹۸۳-۴۹۸۴-۴۹۸۵-۴۹۸۶-۴۹۸۷-۴

عائق عند السلام عند ذلك التواضع سخر له السحاب تحمله وعساكره وجميع الكائنات وسخر له
الظلمة والنور كان من تواضع رفعة الله خلاصه روح ۲۸۱۳ م قال بيت الشريعة صل الاذن
وسرتها فالكعبة وسط الارض المسكونة واما وسط الارض كلها عامرها وخابها فهي قبة الاذن
وهو مكان تقتل فيه الا زمان في الحر والبرد وليستوى الليل والنهار فيه ايدي الابرار احدهما
على الآخر ولا ينقص دأصل طينة رسول الله مع من سرق الارض بركة ولما تنجوم المأري بتلك
الطينة الى محل مدقته عمر بالمد نبتة فلذا الك دخن عمر فيها روح ۲۸۲۰ م وفي الحديث
يلقي ابراهيم م اياك اذ ليوم القيمة فيقول له ابراهيم عمر المد اقل لك لا تعص فيقول
ابو فاليوم لا عصيت فيقول ابراهيم عمر يا رب انك وعدتني ان لا تخزني يوم يجتثون فأتى
خزي اخري من ابي ان يكون في النار فيقول الله تعالى اني حرمت الجنة على الكافرين ثم
يقال يا ابراهيم عمر ما تحت رجلك فينظر فاذا هو بنح ملطخ والذي بكسر الذال ذكر انفسه
الكثيرة الشعر فيؤخذ بقوائمه ويلقى في النار والحكمة في كونه مسطح ضيق دون غير من الحيوان
ان الضبع لما كان يغفل عما يجب اليقظة له وصف بالحق فلما لم يقبل اذ النصيحة من اشفق
الناس وقبل خداحة عداوة الشيطان شبه الضبع الموصوفة بالحق لان الصياد اذا اراد ان
يصيد هارم في حجرها حجر فتجسبه اشياء تصيد لا فتحج لتأخذها فتصا عند ذلك روح ۲۸۱
ح ۲۸۰ م او خاطر عاير ابراهيم نفس خويش مقدم آسایش فقر او عاير ابراهيم آسایش خويش
محم والمزم شمارد فرد وحرير گل گذارد پاسه در صحراي حشر به هر يكباري كه بردارد ز راه خلق نما
چنانچه خالق جبار در مدح صحابه كبار از طایفه انصار فرموده كه ديوترون على انفسهم ولو كان
بهم خصاصة رباعي نكرند رغبت بمنزله دوران به بشادی خويش از غم و گريان به خنك آنكه
آسایشه مروون به گزيند بر آسایشه خويش متن آورده اند كه ابی جهیم بن هذيل كه يكي از صحابه كبار

له اين آيت در ركوع قبل از ركوع نصف جز ۱۹ م كه ان الصالح ۱۲ م بالغه يعني سرارح حيوانات ۱۲ م اين آيت
در ركوع ربع جز ۲۸ م +

نباشد که خود را سیر و اورا گرسنه گردانم آن به که خود بر شدت مجاعت و گرسنه گی صبر کنم و تحمل نمایم نه آنکه
 خود را سیر و اورا گرسنه و نا امید و محروم گردانم جناب حضرت زهرا مطهرت گشته فرمود که اگر کسی بدین مرتبه
 حد بے ادری از عالمیان و سخاوتی بدین مشابه مقدر و چاکس از آدمیان نخواهد بود که اولئک
 الدین هدی الله فیهما یهمداقتدا - و اذا اردت ان تری عجبا فادفن جرة فی الارض
 الی حلقها وقد طلی باطنها بشحم البقر فان البراعین کلهما تجتمعا الیهما و اذا انجرا لبیت شجرة
 مع الزرینج اذهب الهوام خصوصا العقارب ویقال ثلاثة لا یفاحون بایع البشر و قاطم الشجر
 و ذالجم البقر و المراد القصاب المعتاد لذلک خلاصه روح ۲۸۳۲ - و در امانت مال
 بیت المال احتیاط تمام نموده بشماره که نشانه آن را از کسی بدون عل و نه صرف نمایه بایست لال
 مسلمانان را و غیر محل و باشد مرقع و غریبا را سوس و غنوار چنانکه گفته اند و یتقینا الله فی امانه
 مال بیت المال المسلمین قلید نأخذ المال من غیر حله و لید نضعه فی غیر حله من المقربین
 و الاغنیاء و الوکات و الحکام و الامراء دون اولى المزایا من الامناء و الفضلاء و العقلاء و فرو
 آنرا که بحق معرفتی هست که امست به آن است که اورا بکسی معرفتی نیست کتب بهلول رح علی
 حایط من جیطان قصر عظیم بناه اخوه الخلیفة هارون الرشید یا هارون رفعت الطین و
 وضعت الدین و رفعت الجص و ترکک النص انکان من مالک فقد اسرفت و ان الله لا یحب
 المسرفین و ان کان من مال غیرک فقد ظلمت و ان الله لا یحب الظالمین روح ۲۸۶۴
 فرو ایوان بلند و قصر مرموز مال یتیم و حق مزور و فی الحدیث لیا یتمن علی الناس زمان لا یبالی
 المزممة اخذ المال من حلال او من حرام یا ابن آدم عینک مطلقة فی الحرام و لسانک
 مطلق فی الاثم و جسدک یتعب فی کسب العظام یتقظ یا مسکین مضی عمرک و انت فی

لای این آیت در کوع بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷
 یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷
 یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷
 یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷ یعنی بعد از رکوع شصت جز ۷۷

غفلتک فاین الدلیل علی سلو متک روح ۳۱ م ۳۲ قال رسول الله ^ص من مات غاشاً لرعيته
لم یرحم رايحة الجنة قال افضل الصديقین ابو بکر ^ص انا منذ ولینا امر المسلمین لم نأخذ
منهم ودهماً ولا دنیا رأوا ولكن اكلنا من ^{کله} جريش طعامهم ولسنا من ختن ثيابهم وليس
عندنا من فيهم الا هذا الابل ^{۵۵} الناضج وهذا العبد الجش ^{۱۲} وهذا القطيفة فاذا قبضت
فادفوها الى عمره فلما قبض ارسلوها اليه فبکی حتى سال دموعه ثم قال ^{۵۵} رحم الله
ابا بکر ^ص لقد المتعب في مدة حیوته من همسه العالیة والاعراض عن الزخرف الخایل
والاقبال علی ما هو باری غیر ذیل یحکی ان بعض الملوك ارسل الى الشیخ رکن الدین
علاء الداولی غزلاً وقال کل منها فانها حلال لانی رمیتهما بسهم عملته بیدی علی
نرس ورشتهما عن ابی فقال خطر بیالی ان واحد امن الامراء جاء الی مولانا الجمال باوزتین
وقال کل منهما فانی قد اخذتهما بباری فقال مولانا لیس الکلام مجاوزتین انما الکلام فی
قوت البازی من حیاة ایه عجوز اکل حتی دی للاصطیاد فالغزال اللتی رمیتهما علی فرسک
وانک انت من الصيد لکن قوت الفرس من شعیرا بی مظلوم حصل قلم یا کل منها خلاصه
روح ۳۳ م ۳۴ آورده اند که اردشیر بابک که نیامده در سلاطین اکاسه مثل اوباشاه عادل و مجاز
نوشیروان و اردشیر لقب ساسان بن ساسان نبیره بهمن و دختر زاده بابک باوشاه پارس
بوده و بابک جد مادری اردشیر بوده لهذا ابا و شیر بابک لقب گردیده شهرت دار و کتاب
نصایح و عنایت انتساب براسه رعیت خود فرستاده و آن اینکه من اردشیر المزید
بابکها ابن الملوك العظما الی الفقهاء الذین هم حفظة السلطنة والکتاب الذین هم

له یعنی فیانت گفته ۱۲ هـ یعنی تک و جوبیم گفته ۱۲ هـ یعنی درشت ۱۲ هـ فی اللخه ما اخذ من الکفار بل الحرب والغنیه ما
اخذ عنهم عذوة والحرب قاتمة ۱۲ تنویر بالفتح و کون یا و مجزیه یعنی خرجه و مال غنیه ۱۲ هـ یعنی شتر اکاش ۱۲ هـ جانه نخل معروف ۱۲ هـ
۱۲ هـ یعنی ریخ کشیدن و نامه شدن ۱۲ هـ باضم یعنی آنچه آراسته و آید اربا و یارایش ۱۲ هـ بهرومین معمله نام پسر بهمن که از خوف
خواهر خود که پای نام داشت و بهدیه در شتر در نکاح بهمن پدر خود بوده فقیر شده سرور عالم بناد و ساسانیان از نسل اویند
و ساسان در لغت یعنی گدا و فقیرست ۱۲ هـ یعنی روشنی و رونق و زیانی ۱۲ هـ باضم و تشید یا یعنی نویسنده گان ۱۲ هـ

ساسة المملکت و ذوی الحرث الذین هم شریة البلاد اما بعد الحمد لله حمد الصالحین قد وضعنا من رعیتنا
 بفضل رافتنا خارج الموطقة علیهم سنتنا هذه ونحن کاتون مع ذالک بوصیة تنفع الکل لا تستعجز
 انخذ لئلا یغلب علیکم العداد ولا یجتوا الاحتکار لئلا یستلکم القحط و کذا للغریاء مؤمنین لتوعدوا
 فی المعاد و تزوجوا فی القراة فانه احسن للرحمة و اثبت للنسب و لا تعد و اهذه الدیاشینا فانها لا یجی
 علی احد ولا ترفضوها مع ذالک فان الاخرة لا تتال الا بها انتهی کلامه و علی هذه العبارة ختامه
 فعلی العاقل ان یتدارک حاله و یصلح اعماله قبل ان تنفذ الانفاس و ینهدم الاساس
 روح ۲۷۴۱ هر که خواهد که عمر او دراز و مملکتش بے شریک و انباز گردد و عدل اختیار کند که موجب
 درازی عمر و بے انبازی سلطنت است که و اما ما یفتخر الناس فیکت فی الارض رباعی ازان
 یروزر در آفاق کیست که در ملک رانی با انصاف زیست که کسان بر خورند از جوانی و بخت
 که باز و ستان گیرند سخت و دور اخبار آمده که هر سلطان که عدالت و رزق از زمره مغان جناب حضرت
 منان گردد که آن الله عیب المقسطین و نیز شریک طاعت رعایا گردد و چه فراغ طاعت بسبب سلطنت
 بدیشان حاصل شده و اگر ظلم نماید نیز شریک و انباز و معصیت بر آید و در حکما گفته اند که عدل خوبترین
 خصلت است که نتیجه آن وسعت مملکت و بقای سلطنت و عموری خزاین و دقایق و آبادی اهل
 قرا و مداین است *

فصل عم در بیان ظلم و قبح آن

بدانکه ظلم کونایه است که ظلم عم الظلم قصیر و المراد بالظلم ان یتضرر به الغیر و بالعدل ان لا یتضرر منه احدی
 روح ۲۷۱۱۴ فردی که بکن تم را بیکبار ه گئی که کم عمری آمد تم گار ه گئی که آورده اند که نویسنده ان عادل از حکمی
 سبب کم عمری باز و در عمری بخشک ارسید گفت که کم عمری باز از جته ظلم و خویری است و درازی عمر بخشک از باعث بے آزار

یعنی پاسبان دانه گان و حکم دانه گان ۱۲ معنی بیل دهنده ۱۲ معنی بنیاد ۱۲ معنی این آیت در کوع قبل از کوع نصف جز ۱۳
 که این آیت در کوع قبل از کوع ثلث جز ۲ و نیز در کوع نصف جز ۲۸

وما جرى ست مدعا انكدر في آزار سحاس نيايد بود بر سر ذوق حياتي حتى المقدور شفقت وترحم بايد
 نمود عن ابراهيم بن ادهم بلغني ان رجلا من بني اسرائيل ذبح عجلا بين يدي امه فيبيست يد ك
 فينها هو جالس اذ سقط فرح من وكرة وهو يتنصب فاخذه وده الى دكة فرجعه الله تعالى
 لنالك ورد عليه يد فينبغي للمؤمن ان يسارع الى التوبة والعمل الصالح فان الحسنات هي التي
 روح ١٧٤٤٧ ويزيد بسبب نوال السلطنة وخرال ملكست ست زيرا كه خرابي اساس ملك وملكست بظلم
 ست زبعل وشكت بنات سلطنت بجل ست زبعل وقد ثبت بلا نزاع الملك سقي مع الكفر
 ولا يقي مع الظلم كان الظلم يجر بليت المظلم والظالم ويجلب النقمة ويسلب النعمة قال الله تعالى
 ظلموا انفسا في البر والنجس ايدى الناس الاية واستيلا الكفار على اهل البلاد بسبب ظلم المفرط
 على اهل الاسلام واهل الذمة السالكين في تلك الديار وهذا من الوقايح التي رتبها الله في
 زماننا مرارا وليس المعاشنة كما يخبر يقول الفقير رتبنا من السنة الرابعة والتسعين بعد الانق
 الى هذا الآن وهي السنة الاولى بعد المائة والانق من استيلا الكفار على البلاد الرومية وعلى البحر الاسود
 ولا يفيض ما لم يره احد قبلنا ولا يدري احد ماذا يكون غدا اذ امر بيد الله تعالى وذلك بسبب ظلم
 المفرط على اهل الاسلام واهل الذمة السالكين في تلك الديار فغدا الصغار والذل من الكفار والمسلمين
 الكاذبين فصاروا اهدم صاعرين والعياد بالله وليس الخبر كالمعاينة روح ١٧٤٨ اقال الامام في وجه
 قوله تعالى الا تحب من الله وحبل من الناس الايمان المحاصل للذي قسان احدهما الذي نعم الله
 تعالى عليه وهو الايمان المحاصل له باعطاء الجزية عن يد وقوله اياها والثاني الايمان الذي فوض
 الى راي الامام واجتهاده فيعطيهما الايمان مجازا تارة وبديل زايده او ناقص اخرى على حسب اجتهاده
 فالاول هو المسيحي بحبل الله والثاني هو المسيحي بحبل المؤمنين فالايمانان واقعان بمباشرة المؤمنين المسلمين
 الا انها متغايران بالاعتبار روح ١٧٤٩ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك سقي مع الكفر ولا يقي مع الظلم

لعمري كرم الله بالفتح معنى جوده من وجهه ان ١٧٤٩ اي تحرك ١٧٤٩ بالفتح معنى كشيان ١٧٤٩ اي من آيت مدر كرم قبل از كرم
 اول سورة يوسف مد جز ١٧٤٩ بمر فون دفعه فان جمع نقمة بمعنى عقوبت عذاب ١٧٤٩ اي من آيت مدر كرم بعد از كرم رتب جز ١٧٤٩
 آيت مدر كرم بعد از كرم اول جز ١٧٤٩

سنة ابن آيت در آخر رکوع ۲ قبل از رکوع صلح جز ۸ سنة اين آيت در رکوع نصفه جز ۲۱ سنة اين آيت در رکوع ۲ بعد از رکوع اول جز ۴ سنة اين آيت در رکوع آخر جز ۱۹ سنة اين آيت در رکوع قبل از رکوع اول سه پند جز ۱۲ سنة اين آيت در نيفه جز ۱۰

جو انصاف و غیر منصوبین ۲۶۱۳۸ ۲۶۱۳۸ د داخل فی المکون الی الظالمین المد اهنه والرضی باقوا لهم
 و انما بهم و نجبة مصحبتهم و معاشرتهم و مد العین الی ذکر تهم القابیه و غیظهم فیما اولوا من القطرف لثمة
 والاعمال لهم بالبقاء و نه ظلم ذکرهم و علاج دوا تهم و قلمهم و دفع القلم و الکاغذ الیهم و المشی خلفهم و التری
 بریهم و انشبه او خیاطه بنا بهم و خلق رؤسهم و قد امتنع بعض السلف عذر جواب الظلمة فی السلام کل منها انما یكون
 من من اذا کان من قبل العالم و اما اذا کان من جانب السلاطین و الامراء بان یکنوا محجورین فی
 خالک مطالبین بالاختلاط لاجل الامتقاع الی بی غلابا س حینئذ بالاختلاط لان المحجور المطالب
 موبد من عند الله خالی عن اغراض النفسانية بخلاف ما اذا کان مقارنا بالاعراض النفسانية
 فیکون موکولا الی نفسه فتحفظه الشیاطین انوز بالله روح ۲۶۱۳۹ ۲۶۱۳۹ و من کلمات یهلل ربها و
 حین قال له من انا قال انت الذی لو ظلم احد فی المشرق و انت فی المغرب سئلت الله عن ذالک
 یوم القيمة فیکهارون و فی عین المعانی العالم لیدخل علی الظلمة تحامیا عن الدعاء لهم
 بالبقاء فورد من دعا الظالم بالبقاء فقد احب ان یعص الله تعالی فی ارضه فلا بد من النصیحة
 و قول المد اهنه روح ۲۶۱۴۰ ۲۶۱۴۰ آ و رده اند که یحی و اسی بنایت زیبا نویس بود روزی قلم تراشیدن و س را
 بنزد وزیر توفیق و توصیف نمود وزیر او را طبعیده حاضر شد قلمی با حقیقا تمام براس و س تراشید وزیر بیا
 قلم فرمان نوشت که خطا و س بهتر از پیشتر بود خلعت و هزار دینار بوسه انعام فرمود و یحی خلعت و هزار
 دینار را برداشت خرمن شده بدرخانه خود رسید در حال ایس گردیده گفت ایها الوزير قلم را بمن ده که عملی
 را فرمودش کرده ام چون قلم را وزیر بوسه و او س قلم را بریده خلعت و زر و داده گی را و ایس پیش وزیر نهاد
 وزیر گفت ترا چه شد گفت بچوش و لم فروخواندند که احش و الذین ظلموا و اذوا جهده یعنی حشر کنین ظلمدان
 را با فرمایان و مد کاران ایشان ترسیدم که تو بدین قلم از روستی چیزه بالاس کس نویسی و من
 قلم تراشیده ام و ران با تو شریک می باشم و لعناب جناب حضرت خداوندی جل جلاله گرفتار گروم چه چاره خویش نمود
 ای معنی پرشیدن و نفاق کردن و دود بخندن ۱۲ ۱۲ بضم لول و فتح لانی و جمع زهر بالیه و هم یعنی شگول ۱۲ ۱۲ بالکسر معنی جاسوس و
 لباس ۱۲ ۱۲ بضم میس بریاید و در شیطین ۱۲ ۱۲ بکسر این آیت در التبت ۱۲ ۱۲ رکوع ربع جز ۱۲ ۲۳

پس از دست رفتن کار پشیمانی نذر دوسو و نزار باد شاه عادل محبوب مرغوب و مطلوب جهانیان و ملا و ملجائی
 ستمیده گان ست اگر چه از فواید عدلش ذائقه نگریده باشند و مصداق این حال و مقیاس باین مقال گفته
 نوشیوان عادل و حجت نظام ست تا آنکه نوشیوان کافر بود آتش پرست و حجاج مسلمی بود و پست که صحبت
 صحابه و تابعین را دریافته بود و در ذکر نوشیوان هر کس آفرین گوید بسبب عدل و در ذکر حجاج نفرین گویند
 بجهت ظلم قال عمر بن عبد العزيز لو جاءت كل امة بمنا فقیها وجننا بالحجاج فضلنا هدی يقول الفقیر
 سامحه الله القدر هذا الكلام بالنسبة الى ذلك الوقت ولما ناله راد زوال العثمان و دكله هدی فی
 هذا الزمان لوجد هم ازحم من كل منافق لانه بلغ نقاههم الى حيث اخذوا الرشوة من الكفار يسألهم
 فی مقابلتهم و تخاربتهم خذ لهم و دمرهم روح ۱۶۹۲- و كما تشوه هذه الكلمات الصادقة من توبیخ
 المأمون بن هارون المظلم علی النصرة و ان عظمت محنته و الظالم علی مدجة العقوبة و ان طالبت
 مدته و لكل محنة نهاية و لكل مدة غاية و ما الله یزید ظلما للعباد و قال الله تبارك و تعالی و
 تلك القرى اهلكتنا همدا ظلموا و جعلناهم لکم عدا ۱- آیات نه خفت ست مظالم زارش ترش
 نو و دول صبحگاهش بترس و نه ترسی که پاک اندونی شب به برادر سوز جگر یارب که ناله ظالم
 که در دورتست به هم جور کو میکند جورست نه و از ناوک که در و اندوز و ستمو مان ستمیده
 آیت ظلم طمس و از ناله جان سوز دلریشان تم رسیده و کشیده رایت تم منکوش و قد خاب من حل
 ظلما فرد استمک جفا بر تن خویش کرد و نه بر زیر دستان درویش کرد و مومدا اخلا للقی یأقی الشیطان من
 قبلها فیصیر الانسان بالشهوة ظالما لنفسه و بالغضب ظالما للغيره و بما للهوی یبتعدی ظلمه الى
 حضرة جلالة تعالی لان نتیجة الهوی الکفر و البدعة قال الله تعالی ان الشیطان لکمد عدو و فاختار
 عدو و اصابید عوزیه لیکونوا من اصحاب السعیر و لا یقظ و لا یزدجر الظالم عن الظلم الا اذا

سلمه نام میر نظام و گفته اند که بنما و نه از کس را بنا حق گشته بود ۶۲۰ سلمه با فتح یعنی فرو گشته اشتن و خوا کردن و یاری ندادن ۱۲ سلمه با فتح یعنی
 پاک ۲۸ سلمه یعنی و تنظا و نشان باد شاه بنما سو فرماید که لقد باشد ۱۲ سلمه یعنی راه ۲۸ سلمه این آیت در کوع قبل از کوع نصف جز ۲-
 سلمه این آیت در کوع کف ۲ کوع قبل از کوع آخر جز ۱۴ سلمه یعنی ناپدید و محوشه ۱۲ سلمه یعنی نگون سار ۱۲ سلمه این آیت در کوع ۲ بعد از
 کوع ثلث جزه ۱ سلمه رای بلیغ الرشوة ۱۲ سلمه یعنی آنچه از روی خویش بفرست ۱۲ سلمه این آیت در کوع ۲ قبل از کوع ثلث جز ۲۲

سلمه از دها بر می ترسانیدن و نام بر کس نردن و باز داشتن ۱۲

دارد که خاک حسرت و ندامت بر مفارق خویش ریزند و از سیر ظلم و ستم برخیزند و ایچه گمان برده و چه دانسته و دیده و شنیده اند و از کردار ستم بشنیم خود را جناب حضرت حق جل و علا را غافل دانسته اند یا اینکه جناب حضرت خداوندی عز اسمه خبر داده و فرموده که لا تحسبن الله غافلاً عما یعملون الظالمون و از خیالات ظلم و اضمحاث اسلام گویا که یکس از آیات حقایق سمات و عیارات قرآنی و توبیخات و تهدیدات فرقاتی را بحیثیم دل ندیده و بگوش جان نشنیده اند که وکیل کل افاک اثیم لیسع آیات الله تنقی علیه بشیر یصیر مستکبر اکاث لم یسبعها فبشره بعد اب الیمیل فی اذانهم و قر و علی بصار هم غشاة و تلقی یقبول نه نموده و زنده گانی جهان فانی دوروزه را جاد وانی شمرده و از عذابها بے گوناگون اخروی غافل بوده اند و هذا الزور کسرا ببقیة یحسبه الظالمون ماء حتی اذا جاءته لم یجدا شیئاً فمن یبقیه و یهدیه من العمی والضلال الحق که هلاک دارین و خسران کونین بشیوة زشت ظلم محصور و مقصور که و ما کتا هلهک القری اکا و اهلیها ظالمون و باجماله فالظلم عار و جزائه فاسد و الظالمون فجار روح ۴۸۴۷ چنانکه بلبل حقیقت نوازی معنی طرازی جناب حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در همین مضمون را وافر نموده ایسات که فردا بدو و بدو خسروی به گدای که پیش نیز و جوی بچند بار اوزار برگردنش بربار دسرا عار برگردنش بگمانش خطا بود و بدیدست که در عدل بود آنچه در ظلم جست به فانه طبق المثل المشهور عند ادلی الالباب ان خلافاً من المظرو وقف تحت المیزاب و قولوا ان هذا الشی عجاب شهر من شاه چون راس را بد کند یقین وان که بدو حق خود کند بظلم جاس که گرد و دراز نه بینی لب مردم از خنده باز و بظهر عدل الموالی و جورا فی الذارع و الضرع و الاثجار و الاثمار و المكاسب و الحرف یعنی تنزع برکت الذراع و یقل لبن الضرع و تنقص ثمار الاثجار و تنقص معاملته التجار و اهل الحرف فی الامصار اللتی

له این آیت در کوع آخر جز ۱۳ له این آیت در کوع بعد از کوع ثلث جز ۲ له این آیت در کوع قبل از کوع نصف جز ۴ له این آیت در کوع اول جز اول له این آیت یک کوع قبل از کوع ثلث جز ۱۸ له این آیت در کوع نصف جز ۲۰ له این آیت در کوع بعد از کوع اول جز ۲۲

وادری منظم بزرگان دین مذموم دانسته اند بلکه فی الحقیقت اغراض نمودن عین شرکت و معاونت
 و ضابطون است بطریق الحاکم چنانکه بل حقیقت نوعی معنی طرازی حضرت شیخ سعدی بن شیخ عبد الله شیرازی را در
 عشقوی بخور مردم از راه خون و مال به که بد مرغ را کشته به پروبال به بد اندیش تست آن و خوش طرازی
 که لغت و جود در آزار خلق به نه ترسی که پاک اندونی شے به برادر سوز جگر یار به که ناله ز ظالم که در
 دور تست به هم جور کو میکند جود تست به و جناب حضرت حق جل و علا فرموده که اتعاقبتکم لا تصیبن
 الذین ظلموا منکم خاصة بل تعمدو غیرهم و اتقاءها با نکار موجبها من المنکر و اعلموا ان الله شدید
 العقاب لمن خالف جلالین یعنی برانید اینکه خداوند تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت است بر کسی
 که ضرر ظلم او متعدي باشد بغیر حینی فرد آنچه یک پیروزان کند سحر به نکند صد هزار تیر و تبر به دین
 فرموده جل جلاله که توبوا اخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة الا یه و المعنی ما ترک علی
 وجه الارض من دابة قط بل اهلکها بالکلیة بشؤم ظلم الظالمین لقوله تعالی و اتعاقبتکم لا تصیبن
 الذین ظلموا منکم خاصة بل تعمدو غیرهم و اتقاءها با نکار موجبها من المنکر و اعلموا ان الله شدید
 العقاب لمن خالف جلالین یعنی برانید اینکه خداوند تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت است بر کسی
 که ضرر ظلم او متعدي باشد بغیر حینی فرد آنچه یک پیروزان کند سحر به نکند صد هزار تیر و تبر به دین
 فرموده جل جلاله که توبوا اخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة الا یه و المعنی ما ترک علی
 وجه الارض من دابة قط بل اهلکها بالکلیة بشؤم ظلم الظالمین لقوله تعالی و اتعاقبتکم لا تصیبن
 الذین ظلموا منکم خاصة بل تعمدو غیرهم و اتقاءها با نکار موجبها من المنکر و اعلموا ان الله شدید
 العقاب لمن خالف جلالین یعنی برانید اینکه خداوند تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت است بر کسی
 که ضرر ظلم او متعدي باشد بغیر حینی فرد آنچه یک پیروزان کند سحر به نکند صد هزار تیر و تبر به دین

اثر الظلم ضار بصورة و معنی و ذالک ان احدا اذا احرق بیتیة یسری ذالک الی بیوت المحلة بل
 البلدة و یحرق بیتیة الدواب و الهوام و دواب و چون جناب حضرت حق جل و علا در قرآن مجید
 و فرقان حمید بیاوردی و خسران سرمدی را محصور و مقصور بفعل قبیح فضیح ظلم و تم که فاعل آن سزاوار
 هزاران هزار ملام و تلم و تلم است نموده که و ما کنتم هالک القری الا و اهلها ظالمون و اعلم ان الظلم
 من نتائج الفساد التي تمطر علی کل قلب مقدر اما قدر له فلا یزال یزداد ظلم المرء بحسب از دیاد
 له این آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جزء ۹ ش ۱۱ این آیت در ابتدای رکوع ۲ بعد از رکوع نصف جزء ۱۱ ش ۱۱ این آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جزء ۹
 ش ۱۱ این آیت در رکوع اول بعد از رکوع الف مقصوره بصورت یا نام طری است بر امرغ آله و زک الوزد و سیاه باشد و بعضی مردم آن را سرعاب
 گویند ۱۲ ش ۱۲ یعنی آشیان مرغ ۱۲ ش ۱۲ جلان و تن جالاری است بهاء که همیشه در زمین باشد و از بهه خوش شاد و شاد و چنانکه میر ۱۳ ش ۱۳ بالغ و تلم
 یکم یعنی در رکوع دوم و حضرت الف ۱۲ ش ۱۲ یعنی طری زدن ۱۲ ش ۱۲ یعنی شست زدن ۱۳ ش ۱۳ این آیت در رکوع نصف جزء ۲ ش ۱۳ یعنی شست زدن ۱۳ ش ۱۳

قساوة قلبه لما ذا احاطت بمرآت قلبه قساوته بعد ان يكون سر جوا مجاته وكان من المهلكين بحج القساوة
 النازلة من سماء القهر والجلال عصمنا الله واياكم من القساوة والبغى والفساد وارشدنا الى العدل والصلح
 ان الله ولى الارشاد روح ۱۱۳ م قال بعض الحكماء فى تفسير قوله تعالى لم تترك قلوبكم اى يبيت ديبس
 القلب ان ييس عن ما يمين ما خشية الله تعالى وما شفقته المخلوق وكل قلب لا يكون فيه خشية الله تعالى
 ولا شفقته المخلوق ففى كالحجارة او اسشد قسوة وان بعد الناس من الله القلب القاسى روح ۱۱۴ م
 قروا ان طمح دارول نرم از كس كه كين ميوه در ولايت كابل نميشود به قال ابو عبد الله الاخطاكي روح
 دواء القلب خمسة اشياء عجالة الصالحين وقراءة القرآن واخلاد البطن وقيام الليل والتضرع عند
 الصبح روح ۱۱۵ م فلزم على كل مسلم في الصبح والمساء ان يقول اللهم انا نشكو اليك يا رب
 قسوة قلوبنا وكثرة ذنوبنا وطول اماننا وفساد اعمالنا وذلنا ظاهريين وباطنيين وحالنا لا يخفى
 عليك امرتنا فتركنا وذهبتنا فاركننا فمعه المشتكى اليك صلى الله تعالى على خير خلقه محمداً وآله وصحبه
 اجمعين ببارآن از خداوند كريم جويان واز الطاف عيمش خوايم نيم كه بمحض لطف وعلانيت بغيانيت
 و نهايت خویش ما يان را از شيوه زشت ظلم وستم را بنیده توفيق عدل و بنده گي و صلاح كه مشتم
 رستگاري و فلاح است كه و من يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلماً ولا هضماً انصيب
 مصيب ما لم يشده گان باويه حيرت و از دست و پا مانده گان زاويه جماليت گرداننده بمنه و كرمه آيين
 آيين آيين +

فصل - در بيان مشوره و فوايد آن

بروايليان خطه سلطنت و حاسيان حوزه مملكت الزم بلكه محتم است كه در جميع مصالح دين و دولت بدین
 مشوره اهل خبرت و مكنيت كه علماء دين متين و دانايان احكام شرع شريف مبين اند اقدام نمايند

سلمه بالکسوم همزه مبنی آئینه ۱۱۳ آیت در رکوع نصف جز لال ۱۱۴ آیه در سوره فکه در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جز عا
 سلمه بفتح طاء مملک معنی ناحیه و بیان مملکت ۱۱۵ ح

کہ تا از بعد ازو کے در میان امت عالی ہمت سنت پر نفع یافتہ باشد کہ ما استنبط الصواب بشل
المشاورة و فایدة قوله تعالى للملكة انی جاعل فی الارض خلیفة تعلیم المشاورة فی امورہ قبل
ان یقدروا علیہا و عرضہا علی ثقاتہم و نصحا بھم و اذکر ان ہو بحلمہ و حکمتہ البالغة غنیاً عن المشاورة
دۃ ۶۷۴ حکی ان سلیمان اتی بشراب الجنة فقیل لہ لو شربت هذا لا تموت قتلاً و رمح
حشمة الا القنفذ قالوا باجمعہما اشرب ثم ارسل الفرس و ابازی الی القنفذ لیبدعوانہ فلم یجیبہما
ثم ارسل الیہ الکلب فاجاہہ فقال لہ سلیمان عمر لہ لم تجب الفرس و البازی قال انہما حیاتیان
لان الفرس یعدو بالحد و کما یعدو بصاحبہ و البازییطیع غیر صاحبہ کما یطیع صاحبہ و اما الکلب
خذو قاع حتی لو طردہ صاحبہ من الدار یرجم الیہ ثانیاً فقال لہ اشرب هذا الشراب قال لا تشرب
لانہ یطول عرک فی السجن فالمرت فی العزیز من العیش فی السجن فقال سلیمان عمر احسنت و امر
باہراقہ فی البحر فخذب ما ذاک البحر دۃ ۶۸۵ سیریا کہ در مشاورہ خواید بسیار و منافعی بسیار است کہ
ماندم من استشار و ما خاب من استخار قول رسول مختار است و در ہر کارے کہ پیش آید و ہر
ممے کہ رہنمای بی مشورہ علماء و عقلا شروع نہ نماید کہ اصواب فی ترک المشورۃ پس بر جمع امور دین
و دولت عامہ مہمات امور مملکت از مشورہ و تدبیر اہل خبرت و علماء و عقلا گریز نخواہد بود۔ زیرا کہ
خرابی اساس ملک و مملکت بنظم ست نہ بعدل و شکست بناے سلطنت بچل ست نہ بعقل فرد
ہر کہ بے تدبیر کارے کرد ملک از دست داد و ملک منحوا ہی بناے کار بر تدبیر نہ و نیز خالق جبار
و مدبر صحابہ کبار از طریقہ انصار فرمودہ کہ الذین استجابوا للرب ھم و اقوام الصلوٰۃ و امر ہم بشوری
بینہم یعنی در جمیع امور دین و دولت صفت ایشان حرمت و توقظ و احتیاط بودہ و بدون مشورہ علماء و
تدبیر عقلا در هیچ امر عزم و اقدام نہ نمودہ بودند رباعی براسے جہان دیدہ گان کارکن بہ صید
آمودست گرگ کہن نہ زندہ بیر چہ کہن برگردہ کہ کار آزمودہ بود سال خود بہ دبترین تدبیر
آنکہ فتنہ فرو نشاند زیرا کہ بزہ فتنہ بسیار و گناہ لمے آن بے شمار است کہ الفتنة اشد من القتل فرمود

۱۰ این آیت در کوع قبل از کوع رابع و اول ۱۱ این آیت در کوع رابع جز ۲۴ سے این آیت در کوع ۲ بعد از کوع نصف جز ۲۰

جناب خالق جبارست رباعی ہی تا براید به تدبیر کار چ مدارای دشمن به از کارزار به تدبیر باید
 جهان خرد و دولتش به چو دست نشاید گزیدن بجوس و بنا بران حضرات ملوک و سلاطین را باید که
 در فرو نشاندن فتنه و متکین آن که بسبب اثارست شرور و فتن و منشاء ناپاک و ضعیفین و ممن است
 حتی المقدور سعی و جاهد باشند که الفتنه نایمه لعن الله من یقظیها و باید که مستشار مردوانا و عالم
 و عاقل و امین باشند که المستشار مؤمن نه شخص ملال بے حال پریشان حال که دکان الشافعی میگوید
 لا تشاور من لیس فی بیته الدقیق طبقات که تاوران مجال خیانت و مصیبت نباشد که یا ایها الذین
 امنوا اذا تناجیتم فلا تنجا جوبالاشد و العدا و ان مصیبة الرسول و تناجوا بالبر و التقوی و اتقوا الله
 الذی الیه تحشرون و مجاست علما و عقلا و با ایشان با و ب زنده کافی کردن و خدمت و اطاعت
 نمودن کیمیای سعادت ابدی و راه ناهای دولت سرمدی است قال علی و فاضل مدامت السلاطین
 مطیعون للذولیا الذین هم علماء الحق و امرهم بینهم قایم نافذ فامرهم فالح و نورهم و انهم
 و نظامهم صالح و متقی انعکس الامر نكسوا طبقات فعلى العاقل ان يجب الصالحین حجتا شایدا
 کی ینال منهم شفاعة يوم القيامة فویل لمن كان شفعا له خصامه اللهم اعصنا ولا تزغ قلوبنا
 واهدنا و سددنا فمك التوفيق لسلوك طريق التحقيق روح ۶۹۷ ح ۱ و از شنیدن مواعظ و نصایح
 حق و انج تلخ شان لول و نقض ناشدن نشان سعادت و دوام دولت و قوام سلطنت کما قیل السعید
 من دعا بغیره و الشقی من اتعظ به غیره صحاح - زیر اگر نصیحت مرسامان خیر اندیش را بهتر از سک
 گهر و لکن مر کج طبعان بد کیش را بدتر از تیر و تبر است و وزیران پیشین حضرات ملوک و سلاطین کوید
 حق بین شان بکل الجواهر عدل و انصاف مکول و طبیعت سلیم شان بصدتی درستی مجبول بوده
 سخنان تلخ ناصحان راجی شنیدند و از روسے اعتقاد و اخلاص بعمل آورده قبول می نمودند و ازین
 جهت بنای دولت شان قوام و دوام و استحکام داشت چنانکه ملوک و سلاطین خرس که سلاطین

سے معنی تلخ و جالبی ۶۷۷ سے معنی گرد بر آفتاب و بر خیزانیدن ۱۲ سے معنی آتش و شد ۱۲ سے معنی کینه و عداوت ۱۲ سے معنی بالکلی معنی آرایش و حیرت
 بلکراہی و کفر و سوائی و عذاب ۱۲ سے معنی این آیت در کور بعد از کور اول جز ۲۸ سے معنی الجواهر یعنی سرکہ کردن و نواریدن و غیرہ و دیگر چارہ
 انداختنی صابنہ برائے روشنی چشم ۱۲ سے معنی رای اعلیٰ ۱۲ سے معنی آخرین و بعد ۱۲

ساسانی مشهور و معروف اند که هیچ حکم بدون مشورۀ علماء و عظامیکردند و بنائے دولت و سلطنت
 شان مدت چهار هزار سال بوده و زوال دولت و سلطنت شان بگفته بعضی از ساسانیان اینک
 فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و ابتغوا الشهوات فسوف یلقون غیبا و کارهای بزرگ
 و امور بزرگ که قوام دولت و مدار سلطنت بدان بوده و لایق و مزاد اهل عقل و طیب اصل
 و کیاست و خداوندان فم و فراست بوده میروم اسافل و ارازل و نادان گذاشته بودند و مثل
 عن بورن الجهمر الحکیم کیف اضطربت امور ال ساسان و فیهم مثلک قال استعانوا باصاغر العمال
 علی اکابر الاعمال قال امرهم الی مال روح ۴۷۴- و ازین جااست که گفته اند زوال الدولة
 بارتفاع المسئلة لان التشویش الشامل و الاضطراب الکامل و الاخلال الاتم و الفساد الاعم
 فی زوال المملكة بسبب عدم رعاية اصالة النشأة و طیب الاصل لان الحیة لا یلد الا حیة و ذالک
 فی الکلب روح ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰-
 یحدث بین الزوجین الخشین ابن طیب لا یغاب بین الناس ولا ینکر لقبین و هذا غیر مستبعد
 لان اللبن ینخرج بین السجین والد و هما مع کوفهما مستقذین لا یؤثران فی اللبن بشئ من
 طعمهما ولو فیها بل یحدث اللبن من بینهما لطیفاً نظیفاً سائفاً للشاربین و بینة و بینهما برزخ
 من قد رکا الله لا یمتی احدهما علیه بلون و لا طعم ولا رائحة بل هو خالص من ذالک کله قلیل
 اذا اكلت البهیمة فاستقر فی کرشها و هو من الجیوان بمنزلة المعدة من الانسان طبعته فكان
 اسفله فرثاً و اوسطه مادة اللبن و اعلاه مادة الدار و الکبد مسطرة علی هذه الاصناف
 الثلاثة تقسمها فتخرج الدار فی العروق و اللبن فی الفرع و تبقى الفرث فی الکرت ثم یخرج رطبها من الله
 ما اعظم قدرته و لطف حکمته لمن تأمل و الانسان له استعداد الصلاح و الفساد فثارة یظهر فی

ساسان نام پسر من که از عرق و خا بر خود جامه نام نقر شده سرور عالم نهاد و ساسانیان از نسلی اندید و نیز صاحب برهان قاطع و کشف
 نوشته که ساسان در لغت بمعنی گدا و فقیر است ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰-
 ترین و کینه ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰-
 جز ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰-

الاولاد انصلاح المبطلون في الابداء وثاناً يكون الامر بالعكس فانظر الى ادم وابنيه قابيل وهابيل
 ثم وشر الى انتهاء الزمان والحاصل ان طالوت ولو كان اخس الناس عند بني اسرائيل لكنه
 عظيم شرف عند الله لما ان النظر انتهى اذ الخلق بحججه جوهراً وبشوكه يجعله ورداً وريحاناً
 فلا معترض لحكمته ولا راد لقضائه فالوضيع من وضعه الله وان كان قد رفعه الناس والرفيع من
 رفعه الله وان كان قد وضعه الناس والعاقلة اذ تأمل امثال هذا يجد من نفسه الانصاف والتكوة
 وتقويض الامر الى الحي الذي لا يموت والله يقول الحق ويهدي السبل روح ۱۲۲- والصور التي
 تشهد بها الامور وتبينها حال الواقعة لها تأثير عظيم في حورة الولد حتى قيل ان امرأة ولدت ولداً
 صورتها صورة البش وجسمه جسم الحية فلما سئلت عنها اخبرت انها رأت حية عند الواقعة وسمعت
 ان امرأة ولدت ولداً له اعين اربع ورجلا كرجل الدب وكانت قبطية جامعها زوجها وهي
 ناطقة الى دبين كانا عند زوجها والله اسرار في تكوين الاجساد كيف يشاء وهو على كل شئ قدير روح
 ۱۲۳- كان السفيل اذا اعتلى لا يعرف الاخلاق والفضيلة والعدل والافتقار والاصلم والامانة
 لرعاية نفسه ورعاية الناس فيبيع دينه بدينارين وديناراً وزوال المملكة وخراب البلاد مع
 طولها وعرضها بدينارين دلت تجد داء الرشوت والظلم متفشيان الا في طبقة الاسافل
 فروغخت مغلط پيرميروش اين است كه كاز مصاحب ناجس احراز كنيه به آورده اند كه چون
 دور خلافت و نوبت ولايت بمرين عبدالعزیز رسید طائوس مکتوب مواعيط و نصائح اسلوب بوس
 فوشت كه اگر خير دارين را خواهم في وسادات كوتمين را جوياني بايد كه عمل جز باهل خير و خيارد و خروغزي
 وصحت شان را طالب راغب و ازال شر و ضرار و اشرار و مروج اسافل و ارازل و فساق و
 تنگوار و فجار متجنب و تفرز بوده بهراعات شيمه انصاف و تجنب از اعتساف معروضات اين
 احقر الناس را گوش و خورائي و خود پسندی خود را فراموش و شربت تو ايد سخن شنوي را يكام دل
 نوش كن تا بهر عارضه درماني كه في شرعاً كذا الذين يبتغون القول فيبتغون احسنه اولئك الذين

له بالكتبة في طبعت و في ۱۲۳ هـ اين آيت در كوع قبل از كوع آخر جز ۲۳

و سلاطین را که سلاطین این طریق و شارین این طریق بودند زمام تسخیر ممالک بے مدد و محنت و عزم
 درست و قصد محکم و حجت بقبضه اقتدار و در نیاورد و بے تنگ پوئے هست و سعی بلیغ بر سر
 خلافت و شهر یائے و مندر سلطنت و جهان داری نه نشسته اند که المرید طیر بهمت کالطیر بطیر
 بجناحیه قال بعض الکبار اسبق بالهمد کبالقدم و ۱۴۸۱ هجری زیرا که بهترین آتیه بنده را
 در تسخیر ممالک و حصول مملکت و سلطنت و غیره مرادات و مطالبات و مقاصدات از عبادات
 و معاملات هست انسانی است و جمله صفات حمیده و اخلاق پسندیده را بید و هست کمال تواند
 رسانید پس هست را کمال و سلطنت بعبودیت حق عز اسمہ پرورش تواند داد زیرا که جمیع نعمات
 و تمتعات و تلف ذات حاصل و جمله مرادات قادر و حاصل است و از علو هست بزیج یک از سرفرو
 نیار و التفات نکند و روی از جمله بگرداند و جمله را بفرمان حق و متابعت رسول برحق در راه دین
 بکار برده صرف نماید تا خلیل و از آفت شرک این همه خلاص یافیه که انی برئ متانتش کون و بچشم
 عداوت در همه نگردد که فائز عداوتی الارب العالمین و روی دل از همه گردانیده دل بافریده
 روزگار همه بند و که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین
 و سلیمان و ارباب این همه سلطنت و مملکت و نعمت بدست حق پرست خود زبیل می یافت که
 کل من کذب بینک ولا تأکل من دینک و از بهائے آن نعمت بے تکلف حاصل کرده میگفت که
 سکین ما لکم شکایتا قال الله تعالی قد اقم من زکاه فلما بقی لهما نظر الی الدنیا و سائر
 نعمها کما کان حال سلیمان و مله یکن له نظر الی الدنیا و لقیمها و انما کان مع تلك السعة
 فی المسکنة یا کل کسرة من کسب ید مع جلیس سکین و یقول سکین جالس مسکینا و ۱۴۸۱
 ۳۳۳ - آورده اند که مامون شاه را بسبب خوردن گل پلے حرکت و رگل و دست محضرت بر
 دل و فساد عظیم و در مزاج او راه یافته بود و اطباء سے خطه قاسے روی زمین از علاج آن عاجز

این معنی شرطی است و معنی بجز ۱۴۸۱ هجری او را بید و قصد دل و انداز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت
 در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت
 بعد از کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت در ذکر کسرت جز ۱۴۸۱ هجری این آیت

عاجز آمدہ بودند ناگاہ یکے از ندماے خاص حضرت حاضر گردیدہ عرض کرد کہ ایہا الامیر فایں
 عزمۃ من عزمان الملوک مامون شاہ از گفتہ و سے بسے متاثر شدہ الہبار اخص نمودہ فرمود کہ
 حاجت علاج شما ندارد و بعد ازین غم جرم برنا خوردن گل نمود و ببرکت و تاثیر غم و کمال
 ہمت کہ نمودن سبحانہ و تعالیٰ اور از چنان مہلکہ عظیم نجات دادہ صحت بخشد قال الشافعی
 انہیں ما یدادی بہ الطاعون التسمیم و وجہہ بان الذکر یرفع العقوبۃ والعذاب قال اللہ تعالیٰ
 فلو لا انہ کان من المسبحین الایہ و کذا اکثرۃ الصلوۃ علی النبی المحترم و روح ۱۲۹۹ - قال
 الکمالۃ من الممن و ماء ہا شفاء للعین و الظاہر ان مجرد ما ید شفاء لادہ وہ اطلاق و لید نہ کہ
 الخلط لما روی عن ابی ہریرۃ نہ قال عصرت ثلاثۃ اکوہ و جعلت ماء ہا فی قارورۃ فکملت منہ
 جاریۃ فی فبرت باذن اللہ تعالیٰ روح ۱۶۹۷ و فی نصاب الاحتساب ان الرجل اذا لم یقدر علی
 جماعۃ اہلہ و اطلق ما سواہا فان المبتلی بذالک یاخذ حرمة قضبات و یطلب قاسا اذا قاربت
 و یضعہ فی وسط تلک الحرمة ثم یوجہ ناراً فی تلک الحرمة حتی اذا احی القاس اتخرجہ من النار
 و بال علی حدک یدر باذن اللہ تعالیٰ روح ۱۶۱۳۱ *

فصل در بیان حذر و حرم و احتیاط و فوائدها

بر حضرات ملوک و سلاطین لازم است کہ حذر و حرم و احتیاط را در جمیع حالات از دست نہ ہنم
 و معنی حذر پرہیز کردن و بیدار کار بودن و آمادہ شدن و معنی حرم دور اندیشی و پیش بینی
 و بدگمانی است کہ الخرم سوء الظن زیرا کہ بسے کسان فریب دشمن دوست نارا خوردہ خود را در
 ہلاک انداختہ اند کہ و من الناس من یحب قولہ فی الحیوۃ لا یتاد و یشہد اللہ علی ما فی قلبہ و ہوالد الخ
 ابیات بداندیش را لفظ شیرین مبین یہ کہ ممکن بود نہ ہر درہ انگبین و کسے جان از آسیب دشمن ہر درہ

لہ این آیت در رکوع نصف جز ۳۳ لہ بمعنی ساروغ ۱۲ لہ بمعنی شری ۱۱ لہ برتری آن ۱۲ لہ این آیت
 در رکوع نصف جز ۲ *

که در دوستان را بدین شمرده نگه دار و آن شوخ و در کینه در که بنید هم خلق را کیسه بر نه و اینها
که گفته اند که هر که زره حرم در پوشد از کید تیر دشمن این گردد که ریضو نکند با فواهد و تابی قلوبهم
و اکثر همد فاسقون و باید دانست که برداشتن و با خود داشتن اسلحه و اسباب و آلات حرب را
عمایه علماء دین فتنین و دانا یان شرع شریف بسین و حسین نابعدون عذر از واجبات اسلام
گفته اند اما در حسین عذر از باران و غیره که بجهت آن برداشتن اسلحه بر حال دشوار گرد و نهادن اسلحه
و اسباب و آلات حرب را جواز و خصصت فرموده اند که المعذورات و تیسر المخطورات اما حذر و خرم
و احتیاط را در جمیع حالات و همه اوقات باید با خود داشت و به هیچ عذر از اعذار فرو نباید گذاشت
فرو حذر کار مردان کار آگه است و نیز کس در وین لشکر گریست و از اینجا است که حق سبحانه
و تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید فرموده که لا تجتأه علیکم ان کان بکم اذا امن مطر او کنتم
مرضی ان تضعوا سلتکم فلا تمهلوا و هذه الآية یفید ایجاب حملها عند عدم العذر و هو
احد قولی الشافعی و الثانی انه ستة دحل واحد و کما جلا لاین ان الله اعد للكافرين عذابا
مهیئنا فی هذه الآية رخصة لاهل الاسلام فی وضع السلاح اذا اقل علیهم اخذها بسبب مطر
او مرض و هذا یؤید ان الامر بالاحذ للوجوب دون الاستحباب امره مع ذلک العذر
کیلا یهجم العدو علیهم و فی هذا وعد للمؤمنین بالنصر علی الکفار و احد الامر بالاحذ لیهیئ
قلوبهم و لیعلموا ان الامر بالاحذ ریس لضعفهم و غلبة عدوهم بل لان الواجب ان یحفظوا
فی الامور علی موااسد التیقظ و التنبه و یقوتوا کلوا غلی الله قاضی بیضاوی یعنی واجب است که
بعد از محافظت امور بر اسم بیداری و طرق با خبری سپرد کار را بخداوند کار باید کرد و خرومندان گفته
اند که هیچ حصار سے حکم ترا حذر و خرم و احتیاط نیست و هیچ همکامه محو تر از غفلت و بیخبری نه
زیرا که از نعمت با خبری محروم ماندن و عمر عزیز را در خواب غفلت و بیخبری و لهو و لعب که مریض

له این آیت در کورع بعد از کورع رابع ج ۱۰ الله معنی مقدمه لشکر که آن را پیش خانه و قزول نیز گویند و آن جمعی از سواران باشند که از لشکر
خارج میشدند تا از حال فوج دشمن خبردار یا شنید ۱۲ الله این آیت در کورع اول ذکر شد جز الله این کلمات و تقدیر آیت باقی است
الله معنی ناگاه و بر سر حرس در معنی ۱۳

مجموعہ خانہ

جلد اول

[illegible]

جدول

1

جموعہ

بزرگوار شود و فاسق گردد و دیگر آنکه نجاست زیاده برده هم شرعی باشد از زمان مردمان آبگوید که روی نیکو
پس اگر روی بگردد اند بهتر باشد و اگر روی نگردد او را بریده بنشیند ایشان بزرگوار شود و مردی
اول وضو کرد بعد از آن استنجا بآب می کند اگر دستخاک گردن چیزی از وجه او بشوید و بشکند و اگر کینه
شود وضو شکسته هر روز در دست نشسته نگاه او بیرون می آید چون استنجا بآب کند باید که اول شستنگاه
را با جامه خشک کند بعد از آن بر خیزد تا روزه او نشکند در دار الحجور و ترغیب الصلوة
میگوید اگر هر یک یا دند ز یا با و نذر نقره وضو را ببرد و اگر اسهال مذیب بود مذیب امام
احمد حنبلی وضو را بنود فاما استعمال کردن یا نذر و نقره حرام است مردان از زمان او هر چه مذیب
پس مذیب با وضو را ببرد فاما استعمال روایه بود بآب دوم در میان شستن وضو در وضو
و ترغیب الصلوة و تحیط و فتاوی حجه و تهذیب و هدایه میگوید که شستن وضو و وضو نیست
شستن از پیش می بول دوم آب نشاء سوم آبیکو بعد از بول بیرون آید چنانکه شستن که مردان را
باشد چنان خون استخاضه که زمانها باشد شستن آنکه در وقت بر دشتن باید که آن بیرون آید نه از

رسول الله عمر النعم في اول النهار حتى وفي اوسطه خلق وفي اخره خلق اي جهل من مشي
 نه مردی ست دشمن در اسباب جنگ به توید هوش ساقی و آواز چنگ و بسا اهل دولت
 ببازی نشست که دولت برقتش بیازی زدست به و ازینجا ست که جناب حضرت حق
 جل ذکرة در کلام در نظام خود فرموده که خداوند حذر کند قانق و اثبات اد الف و اجیباً فو
 پس بویل و شور باید گریست به و مسرور مغرور نباید زیست به چه درین زمان همه بدانند
 و در عداوت و ضرر رسانی یک جاز و دیگر پیش مطلب با فوت و نامرادی ما در پیش لازم آمد
 هر کس را نگه داشت خویش آورده اند که یکس را پسیند که چند کس دوست داری گفت نمیدانم
 زیرا که روزگار آراسته و مال و مبالغه و خواسته پیراسته دادم همه کس لاف و دعوی دوستی و
 مردانگی و اظهار اخلاص و اتحاد و یگانگی را میزنند و اگر عیاذ بالله غبار را دبار و کلبائی نکبت
 دیده اقبال مرا تیره سازد آن لحظه معلوم گردد که یار کیست و اغیار که امست لان الملتب
 لیست بالدعوی و اکامانی بل بالحقایق و المعانی فی ارباب الدعای این المعانی و یا ارباب
 المعرفة این المحبة و یا ارباب المحبة این الطاعة و دوست را در وقت نکبت و یار را در
 زمان محنت از اغیار توان شناخت قال لقمان الحکیمه یا بنی ثلاث لا تعرف الا فی ثلاث
 لا یعرف الحکیمه الا عند الغیب و لا یعرف الشجاع الا عند الحرب و لا یعرف الاخ الا عند الحاجة
 و فی بلاغات الزمخشری محکم المودة و الاخاء حال المشقة دون الرخاء روح ۲۳۲۱ قال الشاع
 دعوی الاخاء علی الرخاء کثیفة ۲۳۲۱ الحق که درین آخیر الزمان صحبت ما همه به تکلف و نفاق و
 در معرض صدق و راستی همه به عهد و میثاق سینہ با مال و مال کینه با دلها از متاع که در دست گنجینه ما
 همه از سر و مهری در کینه جوئی یکدیگر گرم نه از خدا ترس و نه از رسول خدا شرم آورده اند که جناب
 حضرت شیخ جنید بغدادی در روز سه ایلیس را دید که برهنه بر راه میرفت و پاره نان در دست

نه این آینه در رکوع ۲ بعد از رکوع زینب جز که بجهت مال و زنده و سبب چون هر کس طالب و خواهان آن ست از آن فراموش گویند ۲۳۲۱ عین بالغیض یعنی
 خواری و خسته گی و در دست ۱۲ و شصت یعنی برادری کردن ۲۳۲۱ عین بالغیض یعنی خزانگی عیش ۲۳۲۱

داشت و میخورد گفت شرم نداری که برهنه براه میروی ایلیس در جواب گفت که انکه بشرم کسایک نمیرود
 شرم بود و نرفتند حال کسے نمونده که از بشرم و فی المثل ذهب الناس وما بقی الا اناس هم الذین
 یتشبهون بالناس ویسویا لناس او هم خلقوا علی صورة الناس روح ۳۱۴ ح ۳ - و ذکر و اجاز
 المناکحة بین الانسان و انسان الماء کما قال فی حیاة الحیوان ان فی بحر الشام فی بعض الاوقات
 من شکله شکل انسان وله حبة بیضاء یسمونه شیخ البحر فاذا راها الناس استبشروا بالخصب
 وحکی ان بعض الملوك حمل الیه انسان ماء فاراد الملک ان یعرف حاله فزوجہ امرأة
 فاتاه منها ولداً یفهم کلام ابویه فقیل للولد ما یقول ابیک قال یقول اذ ناب الحیوان کلها فی
 اسفلها فمال هتولا اذ نابهم فی وجوههم و ذکر و ایضاً نبات الماء و مناکحة الانسان
 ایاهن و تولد الا ولاد منهم روح ۳۱۶ ح ۲ یقال ان واحداً من الملوك جمع قوماً و هیالهم
 السفن و زاد سعة و امرهم السیر فی النیل حتی یقفوا فی اخره فخرجوا سعة اشهر و لم یصلوا الی
 اخره الا انهم راو هناك قبة فیها خلق علی صورة الاولیین خضرة الابدان فاصطادوا
 منه لیملوه فلم یزل یضطرب علیهم حتی مات فاعجوه و ملحوه و احتملوه لیراها الناس
 و فی الواقعات المحدثیة ان ذا القرنین طلب راس النیل فلم یجد حکی انهم وصلوا الی
 جبل فکل من نظروا له لم یأت فربطونی وسط شخیص جبلاً فبعد ان نظروا جذبه و سئلوا
 منه فلم یطلق حتی مات روح ۳۲۲ ح ۲ و سدرة المنتهی و هی شجرة فوق السماء السابعة و هذا
 الشجرة هی الحد البرزخی بین الدارين فاعصانها لغیر اهل الجنة و اصولها زقوم لاهل النار و
 خرج من اصل تلك الشجرة اربعة انهار نهران باطنان تجریان فی الجنة بعد خروجها من اصل
 تلك الشجرة و هما الکوثر و نهر الرحمة و نهران ظاهران بعد خروجهما من اصل تلك الشجرة فیما دون
 الجنة و هما النیل و نهر مصر و الضرات نهر الکوفة قال بعضهم لولا دخول بحر النیل فی الملح الذی یقال

له در توارخ بهجة العالم نوشته که ناس در واسع عدن و عمان بیارت و آن جا نوزیست مانند نصف انسان که کیدست و
 یک پا و یک چشم دارد و دست او بر سینه او باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا آنرا صید کرده میخورند ع ۱۲

له البی الا خضر قبل ان یصل الی بحیره الزنج لما قد را حد علی شربه لشدة حلاوته ومرا الفرات
 فی بعض السنین یوجد فیہ رمان مثل البعیر فیقال انه رمان الجنة خلاصه روح ۱۴۴۰ م فرد
 چیدند ز قالین جهان هر چه بگو بود و تلخ و ترش و بد رس خامی دوسه مانده و نیز حضرات ملوک و
 سلاطین را باید که از کم و فریب دشمن امن نباشند که و آن الذین کفروا و اتفقوا عن اسلمتکم
 دامت عنکم فیمیلون علیکم میله و احدا و باید که از جمیع امور مملکت خویش از کلیات
 و جزئیات از کم و بیش بیدار و آگاه باشند زیرا که خالق جبار در مدح طائفه انصار
 از صهار کبار فرموده که و انهم هم شوری بینهم و ذالک من شرط تدبیر هم و تنظیر
 فی الامور قاضی بیضادی یعنی بدون مشوره و تدبیر و نیز جمیع امرا و اقام میفرمودند و بیدار و آگاه
 با خبر کار خود و بدون اعلام تمام بودند زیرا که با خبری و بیداری را خواید بسیار غفلت و
 بی خبری را آفت و مضرت بیشمار است پس معلوم شد که خاص و عام را از حذر و خرم و قیام
 فایده تمام و بی تاب آفتاب حذر و خرم و احتیاط ثمرات مقاصد و مرادات شان ناریده
 و خام است بنا بران باید که درین باب شخصی خردمندی امینی معتدی خدا ترسی دولت خواه
 بی غرضی پاک اعتقادی بی طبعی بلند همتی که مرسوم آن بقدر و نحوه و مصطفی که دیده حق
 بینش و کمال الجواهر عدل و انصاف کمول و طبیعت سلیمش بصدق و راستی مجبول که تا با ضیاع
 و ضرورت و ظلم و خیانت نیفتد که العبد حواذی اقم و المحمید اذا طعم قال ابن عباس کلب
 امین خیر من صاحب خنوک روح ۱۶۸۳۴ م مقرر نموده بر وجهی که کس را بران وقوف
 نباشند که بزر و متاع و نبوی او را فریب ندهند که تا گل صدق را در چین سخن بوس
 بر خور داری باشد نفس ناطقه را دسته خار و دروغ بستن نشاید که تا از سر صدق و راستی
 که و جملک من سیاه بنباء یقین حقیقت احوال مملکت را کما هی بموقف عرض برساند

لک این آیت در کرم ۳ قبل از کرم ۴ لک جزا ۴ این آیت در کرم ۴ ربیع جزا ۴ لک کحل الجواهر یعنی سوره که در آن مردار و سگ و دیگر جاهل
 نراخته می نمایند بر اندوختن ۱۲ م غلبه یعنی آفریده شده ۱۲ م کتب بالغض یعنی نازت ویران ۱۲ م با صلاح حکام و جهان را گویند ۱۲ م طایر آیت در کرم بلند ۱۲ م
 ج ۱۹

و او را بر جمله احوال مملکت از خیانت خاینان و امانت امینان واقف گرداند و اگر از
 ظالمی ستمی و یا از خصمی حرکتی بظهور رسیده باشد که موجب خلل دولت باشد عرضه دارد
 تا بتدارک آن مشغول شده جرئت و تجاسس نمایان و طمع طامعان بریده گردد و نه شخصی که
 از بدطینتی و دودن بختی و شوم طبعی حقوق نعمت ملوک و سلاطین را بر طاق نیسان گذاشته
 و شیوه زشت حرام مکی و خایینی و نفاق را در زبان ساخته حکم شیطان را بر حکم
 سلطان مقدم داشته جام شراب غرور و غفلت را نوش و وصیت سلطان و عهدی
 مؤکد بایمان غلیظه را فراموش و بر قضا انداخته و خود را مصداق قبیله و ساء ظهور هم
 کا تهمه لایعلمون ساخته و عمر عزیز خویش را درین امر مخطور باخته که و اوفوا بالعقود ان
 العهد کان مستوکا و نیز فرموده که و اوفوا بالعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الیمان
 بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیل الا لیه کذب را بصورت صدق جلوه داده
 حق را لباس باطل پوشانیده و از اظهار نفس الامر و بیان واقعی اغماض چشم پوشی
 نموده که ان الذین جاء و ایاک فاک عصبة منکم لا تحبوه شر الکمید بل هو خیر لکم کل
 امر منهم ما اکتب من الاثم الا لیه شهد کامرانی را نوشیده و لذت فرمان روائی
 چشیده که لو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم و قالوا هذا افک
 مبین شب و روز شان بگرفتن رشوة مصروف و خود شان بدروغ گفتن و حق
 ناشین معروف و مشغوف سعادت را بهزاران اسپ دهند از خود و برانند
 و شقاوت را بهزاران کند سوسه خود را کشیده بخوانند که و لیکم لا تفتردون
 علی الله کذبا فیستحکم بعض اب و قد خاب من افتری هر یک را بغرض و نفع خود

سه طاق معنی بخانه غمیده و کج چون محراب دنام قلعه ایست بطبرستان که در اینجا محمد بن نعمان امامی ساکن بوده که او را
 اهل سنت شیطان الطاق و اما سید من الطاق گویند ۱۲ م ۱۱۳ آیت در کوع قبل از کوع ثلث جز ۴ م ۱۱۳ این آیت در کوع قبل از
 کوع ثلث جز اول ۱۱ م ۱۱۳ آیت در کوع قبل از کوع ربع جز ۱ م ۱۱۳ آیت در کوع بعد از کوع ثلث جز ۴ م ۱۱۳ معنی حقیقت کار و دعا
 و کار و حتی ۱۲ م ۱۱۳ آیت در کوع نصف جز ۱ م ۱۱۳ آیت در کوع نصف جز ۱ م ۱۱۳ آیت در کوع قبل از کوع ثلث جز ۴ م ۱۱۳

کار و فکر کارشزون بیار تا کارشان بجای رسد که هر سرے سرداری و هر درے درباری
 گرد تا اگر محصول خورسندی این بر طینتان که بطبع یکدانه برق خرمن و چون باد مهرگان
 به اے برگے آفت چمن و بطبع دانگے صد خون بیگینان را که در میان لبته و بامید
 اندک فایده شیشه دلهاے چندین کسان را بنگ جفا شکسته اعاذنا الله من
 هذه الافتراءات التي تكاد السهوات تنفطرن وتنشق الارض وتخر الجبال ههنا
 زودست که ازین افتراءات و دریاے عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل و زبور
 و ضیة آسمان برین برفرش زمین بیوقته دستون کرسی متین و عرش سبین بجنبه فلاکن
 من الغافلین دکن من المنتظرین مبلغ بسیار بقدر حوصله دور از مقدار این الفان
 و شمتان ندهند از خبث اصلی و شرارت جلی بگناه ناکرده منش مهتم ساخته
 که قائلهم الله انما یؤفکون امرے را که اصلاً با مکان آشنا نباشد نسبت بآن
 بیچاره کرده که کبریت کلمه فخر من اخوا همهم ان یقواون الا کذب و در نظر
 حکام و ملوک و سلاطین جلوه داده از منصب و خدمتش معزول و بلایا و محنت
 گوناگون و امتلا و مشغول گردانند که سبحانک هذا بفتان عظیمه قال ارسطالین
 فضل الناطق علی الاخرس بالمنطق و زین النطق الصدق و الاخرس و الصامت
 خیر من الکاذب و قد قالوا النجات فی الصدق کما ان الهلاك فی الکذب روح ۷۳
 حاصل آنکه از بهر حصول مدعاے نفس خویش همه بداندیش مطلب ما فوت و نامرادی ما
 در پیش و عن ابن عباس ما نزل المحصومة بین الناس یوم القيمة حتی یخاصم الروح
 و الجسد یقول الروح یا رب لم یکن فی بدن البطش بها و لا رجل امشی بها و لا عین ابصر
 به بالکسر و کاف فارسی تمام ماه خزان و آن مدت مانند آفتاب ست در برج میزان ۱۲ ش ۱۳ این آیت
 در رکوع نصف جز ۱ ش ۱۴ بالفی و تشدید و ال بمنی شکستن و ویران کردن ۱۲ ش ۱۳ این آیت در
 رکوع ۲ جز بعد از رکوع نصف جز ۲۸ ش ۱۴ این آیت در رکوع اول سورة کهف جز ۱۴ ش ۱۵ این آیت
 در رکوع قبل از رکوع نصف جز ۱۸ +

بها ویقول الحمد یارب خلقتنی کاختب لیست لی ید ابطش بها ولا رجل امشی بها ولا
 عین ابصر بها فجاء هذا الشعاع المور فيه نطق لسانی وابصر عینی ومشت رجلی قال
 فیض رب لهذا مثلاً مثل اعی ومقعد دخلاً حایطاً وفيه ثمار فالاعی لا یبصر المثار
 والمقعد لا ینالها فحل الاعی المقعد فاصابا من الثمر فعلیهما العذاب کذا فی تفسیر
 السمیع قدی روح ۲۷۳۸ و بزرگان گفته اند که چون کسی بر تو خبر آرد که فلان در
 باب تو چنین و چنان گفته بر تو شش چیز لازم است اول آنکه او را راست گوئی که
 تمام راجح سبحانه و تعالی در کلام در نظام خود فاسق خوانده که اذ جاء کمد فاسق
 بنیاء فبتینوا و سخن فاسق راست نباشد که او شرعاً مردود الشهادت است دوم آنکه
 او را از نمیه و سخن چینی منع کنی که آن منکر است و نهی منکر واجب است چنانکه جناب
 حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید از لقمان حکایت فرموده که یا بُنِی اَقِمِ الصَّلَاةَ
 وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْاَلِیْهِ سَبِّحْ اَنَّهُ اَوْرَاسُ غُوضِ اللَّهِ داری که او عاصی است
 و بغض او واجب و از جمله اصول دین است که تیر عبارت ازان است چهارم آنکه
 بگفته آن به برادر مؤمن گمان بد نبوی که بدگمانی بالاسی برادر مؤمن حرام و موجب اثم
 است که آن بعضی الظن اندک - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لا تبسوا ولا یغیب بعضکم بعضاً ششم آنکه آنچه
 تمام گوید گفته او کنی و نما می تمام را بدیگری زسانی که تو نیز تمام گردی بلکه قطعاً او را نیز خود را در بخشش و بخش
 خود جانی و در حدیث است که سخن چین بهرشت نرود و جناب حضرت حق سبحانه و تعالی در تورات
 فرموده که روز قیامت به پیشانی سخن چین نوشته باشد که هذا الیمن من رحمت الله لعوف
 بالله من ذالک و التوب الیه من الممالک قایل فی حقّه جمیع ماحکی فی التنزیل عن
 مالک که ولا تقطع کل حلاف مهین هما زمشاء بنمیه مناع للخیر معتدا یم

له یا فقه و تشدید معنی سخن چین ۲۷۳۸ این آیت در کور قبل رکوع ثلث جز ۲۷۳۸ این آیت در کور
 نصف جز ۲۷۳۸ این آیت در کور ثلث جز ۲۷۳۸ این آیت در کور ثلث جز ۲۷۳۸ این آیت در کور ثلث جز ۲۷۳۸

و آفریده تواند از سبب فاقه و گرسنگی بجان رسیده اند نمیدانم که بچه گناه ایشان را گرفته که دعائے
شان قبول نمی شود جناب حضرت حق جل و ذکره در جواب فرمود که ای موسی مردم دعائے تو
و کسانی که یا تواند قبول نخواهم نمود زیرا که در میان شما شخصی است که بفعل زشت نامحی گرفتار
و از رفتار فعل قبیح خود دست بردار نمیشود جناب حضرت موسی مردم عرض کرد که الهی اگر همان
شخص را بمن نماشے که تا از میان خود بازش میرانیم فقال الله تعالی انها که عن الذیمة و
اکون نماماً فتولوا باجمعهم فسقوا ماء و از جمله حذر و احتیاط ملک و سلاطین
اینکه هر خدمتگاری که با ولینعی قدیم خود بیوفائی کند و شیوه زشت حرام مکی و حق شناسی بیوفائی
ادب حذر باید بود زیرا که چنین مردم ناحق شناس و غدار ناسپاس که حقوق سالهاست بنبوت
قدیم خود را نه شناسند و شکر نعمت الهی نعم قدیم خود را بکفران مبدل سازند همیشه این جماعت منکوب
و مقهور و از دلهای آشنا و خویش و بیگانه دورند بخت شان بیدار و نه دولت شان پایدار باشد
و تا ممکن باشد چنین کسان را بخدمت بناید داشت چه پاس نعمت سالهاست خداوند
قدیم خود را ندانسته پاس نعمت دوروزه ترا کجا خواهد دانست پس صواب آن است که
بسوزند و عمارت و استوارند انداخته از شیوه منتهی عذر و بیوفائی و تریب و تبلیه جوئی و گریه
سراپا فریاد آن پر خیز باده و اربابش القریین دانسته از قریب و غدتش بعد از شرفین را خوان و جوان باشند روی
ان امرئ خاصمت زوجه الی شریح فقال له الشعیب یا ابا امیة اظنهم مظلومة اما ترى بکی فقال لها شریح
فقد جاء اخو یوسف میکون و هم ظلمة دوم ۱۴۸ و کذا الرخصة قد تعالت فی الحزن لمصیبة الحیان و اشد
عینها حیث اتخذ و ایوم عاشور اما تمنا لقمته و فی قیومون فی مثل هذا الیوم الغرام و یطیادون النوح
و البكاء و یظهرون الحزن و التکابة و یفعلون فعل غیر اهل الاصابة و یتعذون الی سب

له یعنی خراب و به حال و نمی رسیده شده ۱۴۸ ع این آیت در رکوع نصف جز ۲۴ ع و آن فرقه انداز شیعه که جرید
بن علی بن حسین بیعت کردند بعد از آن گفتند که از یحیی بن برکنار تا با تو همراهی کنیم زیرا که کار نمود و گفت که چگونه تبرائتم از ایشان
کردید و معاوی بن جندب بود پس ایشان او را رض کرد و ندیعی گذاشته تا آنکه جلعج او را شربید کرد ۱۴۸ ع

بعض الصحابة رغبوا في هذا عمل اهل الضلال المستوجبين من الله الخزي والذل كالنمل لند
 يسمعو ما ورد في النهي عن الحداد ومن الله الرشاد روح ۱۲۴۹ - چنانچه ببل حقیقت نوازی
 معنی طرازی جناب حضرت شیخ سعدی شیرازی رح بن شیخ عبد الله رح فرموده رباعی سپاهی که
 عاصی شود از امیر و در اتا توانی بخدمت بگیر به ندانست سالار خود را سپاس به ترا هم نداند
 ز عذرش هر اس به آورده اند که چون یعقوب لیث شهر نشاپور را محاصره نمود محمد طاهر نام
 حاکم از وباغی شد به ارکان دولت محمد طاهر با او مراسله رد به پنهانی داشتند بجز ابراهیم نام
 حاجب یعقوب بعد از فتح نشاپور او را طلبیده فرمود که به ارکان دولت محمد طاهر با من مراسله
 فرستادند و تو با ایشان موافقت ناکرده مخالفت و زبیدی در جواب عرض کرد که مرا تو سابقه
 معرفتی نه بوده که تجدید آن کرده می شد و از محمد طاهر شکایتی نداشتم که راه مخالفت پیورده
 پس لایق حال خود نداشتم که حقوق نعمت سالها می اورا بر طرف می نمودم یعقوب را حال
 انکه او پسند آمده آفرین گفته به نعمت می وافر و خلعت می فاخره او را اختصاص داده
 سرفراز نمود و کسانیکه بشیده نفاق جانب دلی نعمت قدیم خود را گداشته بودند با نفع عفو
 و قندیات گرفتار نمود که نکلا اخذ نایب و از جمله حذر و احتیاط ملوک و سلاطین بلکه قاطبه
 بنی نوع اناس روی زمین اینکه از اشخاص ناقص الاطراف و مبتلا می صنفی از اصناف ثابت
 و آفت که دیده رمدیده شان نعمت با جلال و عظمت کل الجواهر جسم سلیم محمول و جسد شان بهفت
 صحت و تمام الخلق و مزاج مستقیم محمول نگردیده باشند متحرز و متجنب باشند چه از تصور کل
 مستحق شان اهل خرد و تمیز را موس بر بدن میخیزد و از لعل شان نفرت طبیعت بر می انگیزد و سائر
 دوزخه گانی بدیشان متعسر و مغشوش و مخدوش بلکه مرا اهل بصیرت را در اندک زمان مضرت عزیز شان

به نعمت هم دفع هادی از گرد بند کردن راه کسی را ۱۲۴۹ - این آیت در رکوع آخر جزء ۲۰ سوره قاطبه بمصر طامه و فتح موعده و
 این لفظ دایما منصوب و منون میاید یعنی آن تمام و جمله و هر است ۱۲۴۹ - علی کمال الجواهر یعنی مرشد که دران مراد ازین مسقط و دیگر جواهرات انما
 می ساییده بر اے روشنی چشم ۱۲۴۹ - یعنی زشت و میوب ۱۲۴۹ - یعنی نبی و پند زده شده ای که بیان معانی ازیم باشد ۱۲۴۹ -

للمنفوس ظاهرو بید و باهرو و هوید و اسیر و و چنانچه در کتاب طبقات امام شعرانی از جناب
حضرت ادریس شافعی رح نقل فرموده که دوکان رضی یقول احذرو الامور والاحول والاعرج
والاحباب والاشقی والکوسج وکل من به عاهة فی بدنه فان فیہ التواء و معاشرته عیبة
انتهی کلامه و اعلی الله مقامه آورده اند که شخصی کو بسج بنذمت یکے از حضرات مختلفے
اربعہ رض فایض و مشرف گردیده عرض نمود که انچه از جناب حضرت خداوند جل ذکره بر بنده رسد
عین عنایت است نہ محل شکوه و شکایت پس در باب کو بسج و ندرت و قلت تارهای مو
ریشم که از شما درسی بحر خوار قرآنی و گل گشت گلشن نو بهار فرقتانی اگر آیت درود یافته و
نور تائید قرآنی بران تافته و آن مستفید گردیده باشند عنایت نموده جواب سوال و گره
اعضال و عقده اشکال مرا کشاوه فرمایند تا اطمینان تام جنان حاصل و اختلاج فواد الاکلام
متاصل گردید و بحواب سوال که کردم مستفید گردم در جواب این آیت شریف را قرأت
نمودند کہ والبلد الطیب یخرج بنا قہ باذن ربہ والذی خبت لا یخروج الا نکدا - روى انه
قال ہارون الرشید لبہلول المجنون عظمی فقال ہب انک ملک الارض طرأ وانک
العباد فکان ما ذا ایس عند امصیرک جوف قیر یخشون التراب هذا ثم هذا فکی ہارون
ثم قال احسنت یا بہلول هل غیرہ قال نعم یا امیر المؤمنین رجلاً اقاماً ما لا و
جائلاً فانفق فی ماله وعف فی جواله کتب فی خالص دیوان الله تعالی من الابرار
فقال احسنت یا بہلول ثم امر له بجایزۃ فقال اردو الجایزۃ الی من اخذتها منه فلا
حاجة لی فیها قال یا بہلول ان لیکن علیک دین قضینا کہ قال یا امیر المؤمنین لا یقضى
دین بدین اردو الحق الی اهلہ واقض دین نفسك من نفسك قال یا بہلول فنجی علیک

له این آیت در سوره قلعه جز ۳۰۰ شمع یعنی رنگ ۱۱ شمع اصعب یعنی بر آمدن پشت و فرورفتن سینہ ۱۲ شمع اشقر
بمعنی سرخ که رنگش بزودی مایل باشد و اسب که بدین رنگ باشد آن را نیز گویند ۱۳ شمع یعنی آفت ۱۴
شمع بالکسر بمعنی پیچیدن ۱۵ شمع بالغم بمعنی کار و عوار و بیماری سخت ۱۶ شمع بمعنی حرکت و پریدن و جستن ۱۷ شمع این
آیت در رکوع بعد از رکوع ثلث جز ۸ شمع بمعنی سختی ۱۸ شمع بالغم بمعنی ہمو و جمع ۱۹ شمع بالغم و تشدید شامع بمعنی بر میختن ۲۰ شمع بمعنی ہمو و تشدید

ما کفیک فرم بملول رأسه الى السماء فقال يا امير المؤمنين انا وانت من عيال الله تعالى فحالان
 ین کون دینسانی و المقصود من هذا الحکایة بیان استماع هارون الحق و قبوله کالمکان الزاکی
 و قبسه حی بالجمیة الطیبة فلذا المخرج منه الاخلاقی الحمیدة و اما ارض نفس الامارة
 التي کالبلد الخبیث فلا یخرج منها الاخلاقی الذمیة و الافعال الوتویة روح ۱۴۳۳
 و نیز از جمله حذر و خرم و احتیاط ملوک و سلاطین اینکه از اشتباهیکه از ولایت خارج و اورد و دخل
 محاکم محروسه گردند بے احتیاط و احتراز را بمل آورده که مبده آثارش فساد و فتن و منشاء
 ایره ضنایین و محن مابوده ظاهرشان بباطن یکے و فتنه و فساد نادرشته نه بسیار و نه
 اندکے چنانکه گفته اند ابیات نکو دار ضیف مسافر عزیز و ز آسیب شان پرخیزان
 زیگانه پر پیز کردن بخوست که دشمن توان بود و دزدی دوست و غریب که پر فتنه باشد
 سرش و میازار برون کن از کشورش و آورده اند که شخص کافر نعتی بسراے صاحب
 همی ممان پرستی که انعام عام او بزرگان برکش را لاشی و اکرام تمام او سخاوت حاتم علی
 راطی کردی و او در دیده آن عزیز مقدم او را کرامے شمرده و قیقه از لوازم مماند او
 او را فروخته داشته و بهر چه میل خاطرش بود بجان منت داشته میا نمود چون ممان بے ایمان
 از خدمت میزبان رضا و خوشنود گردیده خواست که بتلافی کرش بر میزبان منتی نهد زبان هرزه
 بیان را کشاد و ادب طینتی و کافر نعتی را داد و گفت اگر چه از لطف و کرم تو روزے و شبے
 بیاموم اما منت خداے را که شرمندہ احسان تو مرا نگردانیده آنچه لطف و احسان از جانب
 تو در حق من بوقوع آمده هزار چندان از طرف من بتو رسیده میزبان گفت که مان نشکی که

۱۴۳۳ یعنی گرد بر شمعین ۱۴۳۳ یعنی آتش و شعله ۱۴۳۳ یعنی کینه و اوجادش ضعیف ۱۴۳۳ یعنی کیم و دفع جامع محنت ۱۴۳۳ یعنی لباس جسد
 ۱۴۳۳ یعنی جمع برکت پس برآمد اولاد و شمل برکت باشد و عقیدتش آنکه برکت شعله بود آتش پرست در آتش خام تو بهار بود پنج بود خدمت آتش
 از و زی بکر و از هیچ خادمان آنکه و عزیز ترین بود و در تاریخ این خدایان آورده که قیدام که اسلام آورده بود یاز و صاحب دینی نوشته که تا آخر
 مسلمان شد و با عیال بجانب دمشق کرد و آنک بنی امیه بوده تو جرم و و قاتل تمام پیش در دولت عباسیه وزیر ابی العباس سفاح شد و بعد از
 خالد بن ولید که بنی نام داشت بدولت رسید و بعد از فضیل که بنی مکی بود بدولت کامیاب گردید و بعد از فضیل را در پیش که جعفر نام داشت
 بر تیره اهل سبیه و در سنجاق و در وقت نظیر نداشت و دولت بر جعفر تمام شد سفاح بالفتح و کشد علی جمعی مرو بیا رطل و تا در سخن فصیح
 و لقب حیدر بن محمد اول خلیفه از خلفای عباسی که بنسب بخواب حضرت عباس عم جناب حضرت رسول خدا اند ۱۴۳۳ یعنی کی و کینه را در پیش

از ایشان این گداسے بینوا برواشته بر لب گداسشته منت بزرگ و احسان سترگ برین ثابت
 نمودن همان بے ایمان گفت غلط مگو و کفران نعمت من مکن اگر تو خدمت کردی من غلامی کرده ام
 اگر تو احسان نان کردی من منت جان و مال و فرزندان بر تو گداسشته ام میزبان متخیر شده
 گفت روشن تر فرمائی تا منت ترا بجان قبول کنم گفت بدل عمر بے بدل فرزند و مقصود از
 خانه و مال آسایش و آرام متعلقان ست و خانه تو خس پوشش و نور دیده گان و جگر گوشه
 گان تو با توابع و لواحق و مال و مثال که مدت العمر بهزاران خون جگر کف آدوده بودی با
 تو دران خانه بودند دران فرصت اگر آتش میزوم هر همه با تو چون خس و خاشاک طعمه شعله
 جواله گردیده اثر سے از تو و آنها باقی نمی ماند و اگر تو بالفرض از ان آتش فروزان و خانه سوزان
 جان سلامت می بردی باقی عمر تو که بدتر از مرگ تو ان شمرده در فرقت فرزندان و خانه و مال
 و مثال مانند دو تیره بسیار بجی میگذشت و من قادر برین کار بودم اما از راه حلال نمکی و
 پاک نهادی که لازمه مردم شریف و نجیب ست خود را باز دادم اما خلافت قول خدمندان
 کردم که گفته اند که هر که فرصت از دست دهد پیشانی و دامت بر د چون جزا سے نیکی بود
 که هل جزاء الا حسن الا لا حسن تو با من احسان نان کردی من منت مال و جان بر تو گذارم
 اما این همه نتیجه کرم تست که البدر اخه البلیات مرد میزبان از استماع این سخن بے متخیر گردیده
 بدرگاه الهی جل جلاله بسجده شکر عافیت خود و آل و عیال و مال و مثال پیشانی خود را نوازی
 ساخته احسان او را قبول کرده که ولا تحسبن الذين ينفون بها التوحيبون ان يمدوا اليهم
 يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب والله عذاب اليه و الباطل و الباطل و الباطل و الباطل
 نمود و نیز حضرت ملوک و سلاطین را باید که در محافظت راه با و بند راه و سر حد با که و اقلع دالهم

نقلیه یعنی جایی یافتن چیزی و محل حصول شے چنانکه ملک اراضی و جاگیر و باغ و زمین و مکان که این همه محل حصول مال و دار اند ۱۲ ع ۱۳ ع ۱۴ ع ۱۵ ع ۱۶ ع ۱۷ ع ۱۸ ع ۱۹ ع ۲۰ ع ۲۱ ع ۲۲ ع ۲۳ ع ۲۴ ع ۲۵ ع ۲۶ ع ۲۷ ع ۲۸ ع ۲۹ ع ۳۰ ع ۳۱ ع ۳۲ ع ۳۳ ع ۳۴ ع ۳۵ ع ۳۶ ع ۳۷ ع ۳۸ ع ۳۹ ع ۴۰ ع ۴۱ ع ۴۲ ع ۴۳ ع ۴۴ ع ۴۵ ع ۴۶ ع ۴۷ ع ۴۸ ع ۴۹ ع ۵۰ ع ۵۱ ع ۵۲ ع ۵۳ ع ۵۴ ع ۵۵ ع ۵۶ ع ۵۷ ع ۵۸ ع ۵۹ ع ۶۰ ع ۶۱ ع ۶۲ ع ۶۳ ع ۶۴ ع ۶۵ ع ۶۶ ع ۶۷ ع ۶۸ ع ۶۹ ع ۷۰ ع ۷۱ ع ۷۲ ع ۷۳ ع ۷۴ ع ۷۵ ع ۷۶ ع ۷۷ ع ۷۸ ع ۷۹ ع ۸۰ ع ۸۱ ع ۸۲ ع ۸۳ ع ۸۴ ع ۸۵ ع ۸۶ ع ۸۷ ع ۸۸ ع ۸۹ ع ۹۰ ع ۹۱ ع ۹۲ ع ۹۳ ع ۹۴ ع ۹۵ ع ۹۶ ع ۹۷ ع ۹۸ ع ۹۹ ع ۱۰۰ ع ۱۰۱ ع ۱۰۲ ع ۱۰۳ ع ۱۰۴ ع ۱۰۵ ع ۱۰۶ ع ۱۰۷ ع ۱۰۸ ع ۱۰۹ ع ۱۱۰ ع ۱۱۱ ع ۱۱۲ ع ۱۱۳ ع ۱۱۴ ع ۱۱۵ ع ۱۱۶ ع ۱۱۷ ع ۱۱۸ ع ۱۱۹ ع ۱۲۰ ع ۱۲۱ ع ۱۲۲ ع ۱۲۳ ع ۱۲۴ ع ۱۲۵ ع ۱۲۶ ع ۱۲۷ ع ۱۲۸ ع ۱۲۹ ع ۱۳۰ ع ۱۳۱ ع ۱۳۲ ع ۱۳۳ ع ۱۳۴ ع ۱۳۵ ع ۱۳۶ ع ۱۳۷ ع ۱۳۸ ع ۱۳۹ ع ۱۴۰ ع ۱۴۱ ع ۱۴۲ ع ۱۴۳ ع ۱۴۴ ع ۱۴۵ ع ۱۴۶ ع ۱۴۷ ع ۱۴۸ ع ۱۴۹ ع ۱۵۰ ع ۱۵۱ ع ۱۵۲ ع ۱۵۳ ع ۱۵۴ ع ۱۵۵ ع ۱۵۶ ع ۱۵۷ ع ۱۵۸ ع ۱۵۹ ع ۱۶۰ ع ۱۶۱ ع ۱۶۲ ع ۱۶۳ ع ۱۶۴ ع ۱۶۵ ع ۱۶۶ ع ۱۶۷ ع ۱۶۸ ع ۱۶۹ ع ۱۷۰ ع ۱۷۱ ع ۱۷۲ ع ۱۷۳ ع ۱۷۴ ع ۱۷۵ ع ۱۷۶ ع ۱۷۷ ع ۱۷۸ ع ۱۷۹ ع ۱۸۰ ع ۱۸۱ ع ۱۸۲ ع ۱۸۳ ع ۱۸۴ ع ۱۸۵ ع ۱۸۶ ع ۱۸۷ ع ۱۸۸ ع ۱۸۹ ع ۱۹۰ ع ۱۹۱ ع ۱۹۲ ع ۱۹۳ ع ۱۹۴ ع ۱۹۵ ع ۱۹۶ ع ۱۹۷ ع ۱۹۸ ع ۱۹۹ ع ۲۰۰ ع ۲۰۱ ع ۲۰۲ ع ۲۰۳ ع ۲۰۴ ع ۲۰۵ ع ۲۰۶ ع ۲۰۷ ع ۲۰۸ ع ۲۰۹ ع ۲۱۰ ع ۲۱۱ ع ۲۱۲ ع ۲۱۳ ع ۲۱۴ ع ۲۱۵ ع ۲۱۶ ع ۲۱۷ ع ۲۱۸ ع ۲۱۹ ع ۲۲۰ ع ۲۲۱ ع ۲۲۲ ع ۲۲۳ ع ۲۲۴ ع ۲۲۵ ع ۲۲۶ ع ۲۲۷ ع ۲۲۸ ع ۲۲۹ ع ۲۳۰ ع ۲۳۱ ع ۲۳۲ ع ۲۳۳ ع ۲۳۴ ع ۲۳۵ ع ۲۳۶ ع ۲۳۷ ع ۲۳۸ ع ۲۳۹ ع ۲۴۰ ع ۲۴۱ ع ۲۴۲ ع ۲۴۳ ع ۲۴۴ ع ۲۴۵ ع ۲۴۶ ع ۲۴۷ ع ۲۴۸ ع ۲۴۹ ع ۲۵۰ ع ۲۵۱ ع ۲۵۲ ع ۲۵۳ ع ۲۵۴ ع ۲۵۵ ع ۲۵۶ ع ۲۵۷ ع ۲۵۸ ع ۲۵۹ ع ۲۶۰ ع ۲۶۱ ع ۲۶۲ ع ۲۶۳ ع ۲۶۴ ع ۲۶۵ ع ۲۶۶ ع ۲۶۷ ع ۲۶۸ ع ۲۶۹ ع ۲۷۰ ع ۲۷۱ ع ۲۷۲ ع ۲۷۳ ع ۲۷۴ ع ۲۷۵ ع ۲۷۶ ع ۲۷۷ ع ۲۷۸ ع ۲۷۹ ع ۲۸۰ ع ۲۸۱ ع ۲۸۲ ع ۲۸۳ ع ۲۸۴ ع ۲۸۵ ع ۲۸۶ ع ۲۸۷ ع ۲۸۸ ع ۲۸۹ ع ۲۹۰ ع ۲۹۱ ع ۲۹۲ ع ۲۹۳ ع ۲۹۴ ع ۲۹۵ ع ۲۹۶ ع ۲۹۷ ع ۲۹۸ ع ۲۹۹ ع ۳۰۰ ع ۳۰۱ ع ۳۰۲ ع ۳۰۳ ع ۳۰۴ ع ۳۰۵ ع ۳۰۶ ع ۳۰۷ ع ۳۰۸ ع ۳۰۹ ع ۳۱۰ ع ۳۱۱ ع ۳۱۲ ع ۳۱۳ ع ۳۱۴ ع ۳۱۵ ع ۳۱۶ ع ۳۱۷ ع ۳۱۸ ع ۳۱۹ ع ۳۲۰ ع ۳۲۱ ع ۳۲۲ ع ۳۲۳ ع ۳۲۴ ع ۳۲۵ ع ۳۲۶ ع ۳۲۷ ع ۳۲۸ ع ۳۲۹ ع ۳۳۰ ع ۳۳۱ ع ۳۳۲ ع ۳۳۳ ع ۳۳۴ ع ۳۳۵ ع ۳۳۶ ع ۳۳۷ ع ۳۳۸ ع ۳۳۹ ع ۳۴۰ ع ۳۴۱ ع ۳۴۲ ع ۳۴۳ ع ۳۴۴ ع ۳۴۵ ع ۳۴۶ ع ۳۴۷ ع ۳۴۸ ع ۳۴۹ ع ۳۵۰ ع ۳۵۱ ع ۳۵۲ ع ۳۵۳ ع ۳۵۴ ع ۳۵۵ ع ۳۵۶ ع ۳۵۷ ع ۳۵۸ ع ۳۵۹ ع ۳۶۰ ع ۳۶۱ ع ۳۶۲ ع ۳۶۳ ع ۳۶۴ ع ۳۶۵ ع ۳۶۶ ع ۳۶۷ ع ۳۶۸ ع ۳۶۹ ع ۳۷۰ ع ۳۷۱ ع ۳۷۲ ع ۳۷۳ ع ۳۷۴ ع ۳۷۵ ع ۳۷۶ ع ۳۷۷ ع ۳۷۸ ع ۳۷۹ ع ۳۸۰ ع ۳۸۱ ع ۳۸۲ ع ۳۸۳ ع ۳۸۴ ع ۳۸۵ ع ۳۸۶ ع ۳۸۷ ع ۳۸۸ ع ۳۸۹ ع ۳۹۰ ع ۳۹۱ ع ۳۹۲ ع ۳۹۳ ع ۳۹۴ ع ۳۹۵ ع ۳۹۶ ع ۳۹۷ ع ۳۹۸ ع ۳۹۹ ع ۴۰۰ ع ۴۰۱ ع ۴۰۲ ع ۴۰۳ ع ۴۰۴ ع ۴۰۵ ع ۴۰۶ ع ۴۰۷ ع ۴۰۸ ع ۴۰۹ ع ۴۱۰ ع ۴۱۱ ع ۴۱۲ ع ۴۱۳ ع ۴۱۴ ع ۴۱۵ ع ۴۱۶ ع ۴۱۷ ع ۴۱۸ ع ۴۱۹ ع ۴۲۰ ع ۴۲۱ ع ۴۲۲ ع ۴۲۳ ع ۴۲۴ ع ۴۲۵ ع ۴۲۶ ع ۴۲۷ ع ۴۲۸ ع ۴۲۹ ع ۴۳۰ ع ۴۳۱ ع ۴۳۲ ع ۴۳۳ ع ۴۳۴ ع ۴۳۵ ع ۴۳۶ ع ۴۳۷ ع ۴۳۸ ع ۴۳۹ ع ۴۴۰ ع ۴۴۱ ع ۴۴۲ ع ۴۴۳ ع ۴۴۴ ع ۴۴۵ ع ۴۴۶ ع ۴۴۷ ع ۴۴۸ ع ۴۴۹ ع ۴۵۰ ع ۴۵۱ ع ۴۵۲ ع ۴۵۳ ع ۴۵۴ ع ۴۵۵ ع ۴۵۶ ع ۴۵۷ ع ۴۵۸ ع ۴۵۹ ع ۴۶۰ ع ۴۶۱ ع ۴۶۲ ع ۴۶۳ ع ۴۶۴ ع ۴۶۵ ع ۴۶۶ ع ۴۶۷ ع ۴۶۸ ع ۴۶۹ ع ۴۷۰ ع ۴۷۱ ع ۴۷۲ ع ۴۷۳ ع ۴۷۴ ع ۴۷۵ ع ۴۷۶ ع ۴۷۷ ع ۴۷۸ ع ۴۷۹ ع ۴۸۰ ع ۴۸۱ ع ۴۸۲ ع ۴۸۳ ع ۴۸۴ ع ۴۸۵ ع ۴۸۶ ع ۴۸۷ ع ۴۸۸ ع ۴۸۹ ع ۴۹۰ ع ۴۹۱ ع ۴۹۲ ع ۴۹۳ ع ۴۹۴ ع ۴۹۵ ع ۴۹۶ ع ۴۹۷ ع ۴۹۸ ع ۴۹۹ ع ۵۰۰ ع ۵۰۱ ع ۵۰۲ ع ۵۰۳ ع ۵۰۴ ع ۵۰۵ ع ۵۰۶ ع ۵۰۷ ع ۵۰۸ ع ۵۰۹ ع ۵۱۰ ع ۵۱۱ ع ۵۱۲ ع ۵۱۳ ع ۵۱۴ ع ۵۱۵ ع ۵۱۶ ع ۵۱۷ ع ۵۱۸ ع ۵۱۹ ع ۵۲۰ ع ۵۲۱ ع ۵۲۲ ع ۵۲۳ ع ۵۲۴ ع ۵۲۵ ع ۵۲۶ ع ۵۲۷ ع ۵۲۸ ع ۵۲۹ ع ۵۳۰ ع ۵۳۱ ع ۵۳۲ ع ۵۳۳ ع ۵۳۴ ع ۵۳۵ ع ۵۳۶ ع ۵۳۷ ع ۵۳۸ ع ۵۳۹ ع ۵۴۰ ع ۵۴۱ ع ۵۴۲ ع ۵۴۳ ع ۵۴۴ ع ۵۴۵ ع ۵۴۶ ع ۵۴۷ ع ۵۴۸ ع ۵۴۹ ع ۵۵۰ ع ۵۵۱ ع ۵۵۲ ع ۵۵۳ ع ۵۵۴ ع ۵۵۵ ع ۵۵۶ ع ۵۵۷ ع ۵۵۸ ع ۵۵۹ ع ۵۶۰ ع ۵۶۱ ع ۵۶۲ ع ۵۶۳ ع ۵۶۴ ع ۵۶۵ ع ۵۶۶ ع ۵۶۷ ع ۵۶۸ ع ۵۶۹ ع ۵۷۰ ع ۵۷۱ ع ۵۷۲ ع ۵۷۳ ع ۵۷۴ ع ۵۷۵ ع ۵۷۶ ع ۵۷۷ ع ۵۷۸ ع ۵۷۹ ع ۵۸۰ ع ۵۸۱ ع ۵۸۲ ع ۵۸۳ ع ۵۸۴ ع ۵۸۵ ع ۵۸۶ ع ۵۸۷ ع ۵۸۸ ع ۵۸۹ ع ۵۹۰ ع ۵۹۱ ع ۵۹۲ ع ۵۹۳ ع ۵۹۴ ع ۵۹۵ ع ۵۹۶ ع ۵۹۷ ع ۵۹۸ ع ۵۹۹ ع ۶۰۰ ع ۶۰۱ ع ۶۰۲ ع ۶۰۳ ع ۶۰۴ ع ۶۰۵ ع ۶۰۶ ع ۶۰۷ ع ۶۰۸ ع ۶۰۹ ع ۶۱۰ ع ۶۱۱ ع ۶۱۲ ع ۶۱۳ ع ۶۱۴ ع ۶۱۵ ع ۶۱۶ ع ۶۱۷ ع ۶۱۸ ع ۶۱۹ ع ۶۲۰ ع ۶۲۱ ع ۶۲۲ ع ۶۲۳ ع ۶۲۴ ع ۶۲۵ ع ۶۲۶ ع ۶۲۷ ع ۶۲۸ ع ۶۲۹ ع ۶۳۰ ع ۶۳۱ ع ۶۳۲ ع ۶۳۳ ع ۶۳۴ ع ۶۳۵ ع ۶۳۶ ع ۶۳۷ ع ۶۳۸ ع ۶۳۹ ع ۶۴۰ ع ۶۴۱ ع ۶۴۲ ع ۶۴۳ ع ۶۴۴ ع ۶۴۵ ع ۶۴۶ ع ۶۴۷ ع ۶۴۸ ع ۶۴۹ ع ۶۵۰ ع ۶۵۱ ع ۶۵۲ ع ۶۵۳ ع ۶۵۴ ع ۶۵۵ ع ۶۵۶ ع ۶۵۷ ع ۶۵۸ ع ۶۵۹ ع ۶۶۰ ع ۶۶۱ ع ۶۶۲ ع ۶۶۳ ع ۶۶۴ ع ۶۶۵ ع ۶۶۶ ع ۶۶۷ ع ۶۶۸ ع ۶۶۹ ع ۶۷۰ ع ۶۷۱ ع ۶۷۲ ع ۶۷۳ ع ۶۷۴ ع ۶۷۵ ع ۶۷۶ ع ۶۷۷ ع ۶۷۸ ع ۶۷۹ ع ۶۸۰ ع ۶۸۱ ع ۶۸۲ ع ۶۸۳ ع ۶۸۴ ع ۶۸۵ ع ۶۸۶ ع ۶۸۷ ع ۶۸۸ ع ۶۸۹ ع ۶۹۰ ع ۶۹۱ ع ۶۹۲ ع ۶۹۳ ع ۶۹۴ ع ۶۹۵ ع ۶۹۶ ع ۶۹۷ ع ۶۹۸ ع ۶۹۹ ع ۷۰۰ ع ۷۰۱ ع ۷۰۲ ع ۷۰۳ ع ۷۰۴ ع ۷۰۵ ع ۷۰۶ ع ۷۰۷ ع ۷۰۸ ع ۷۰۹ ع ۷۱۰ ع ۷۱۱ ع ۷۱۲ ع ۷۱۳ ع ۷۱۴ ع ۷۱۵ ع ۷۱۶ ع ۷۱۷ ع ۷۱۸ ع ۷۱۹ ع ۷۲۰ ع ۷۲۱ ع ۷۲۲ ع ۷۲۳ ع ۷۲۴ ع ۷۲۵ ع ۷۲۶ ع ۷۲۷ ع ۷۲۸ ع ۷۲۹ ع ۷۳۰ ع ۷۳۱ ع ۷۳۲ ع ۷۳۳ ع ۷۳۴ ع ۷۳۵ ع ۷۳۶ ع ۷۳۷ ع ۷۳۸ ع ۷۳۹ ع ۷۴۰ ع ۷۴۱ ع ۷۴۲ ع ۷۴۳ ع ۷۴۴ ع ۷۴۵ ع ۷۴۶ ع ۷۴۷ ع ۷۴۸ ع ۷۴۹ ع ۷۵۰ ع ۷۵۱ ع ۷۵۲ ع ۷۵۳ ع ۷۵۴ ع ۷۵۵ ع ۷۵۶ ع ۷۵۷ ع ۷۵۸ ع ۷۵۹ ع ۷۶۰ ع ۷۶۱ ع ۷۶۲ ع ۷۶۳ ع ۷۶۴ ع ۷۶۵ ع ۷۶۶ ع ۷۶۷ ع ۷۶۸ ع ۷۶۹ ع ۷۷۰ ع ۷۷۱ ع ۷۷۲ ع ۷۷۳ ع ۷۷۴ ع ۷۷۵ ع ۷۷۶ ع ۷۷۷ ع ۷۷۸ ع ۷۷۹ ع ۷۸۰ ع ۷۸۱ ع ۷۸۲ ع ۷۸۳ ع ۷۸۴ ع ۷۸۵ ع ۷۸۶ ع ۷۸۷ ع ۷۸۸ ع ۷۸۹ ع ۷۹۰ ع ۷۹۱ ع ۷۹۲ ع ۷۹۳ ع ۷۹۴ ع ۷۹۵ ع ۷۹۶ ع ۷۹۷ ع ۷۹۸ ع ۷۹۹ ع ۸۰۰ ع ۸۰۱ ع ۸۰۲ ع ۸۰۳ ع ۸۰۴ ع ۸۰۵ ع ۸۰۶ ع ۸۰۷ ع ۸۰۸ ع ۸۰۹ ع ۸۱۰ ع ۸۱۱ ع ۸۱۲ ع ۸۱۳ ع ۸۱۴ ع ۸۱۵ ع ۸۱۶ ع ۸۱۷ ع ۸۱۸ ع ۸۱۹ ع ۸۲۰ ع ۸۲۱ ع ۸۲۲ ع ۸۲۳ ع ۸۲۴ ع ۸۲۵ ع ۸۲۶ ع ۸۲۷ ع ۸۲۸ ع ۸۲۹ ع ۸۳۰ ع ۸۳۱ ع ۸۳۲ ع ۸۳۳ ع ۸۳۴ ع ۸۳۵ ع ۸۳۶ ع ۸۳۷ ع ۸۳۸ ع ۸۳۹ ع ۸۴۰ ع ۸۴۱ ع ۸۴۲ ع ۸۴۳ ع ۸۴۴ ع ۸۴۵ ع ۸۴۶ ع ۸۴۷ ع ۸۴۸ ع ۸۴۹ ع ۸۵۰ ع ۸۵۱ ع ۸۵۲ ع ۸۵۳ ع ۸۵۴ ع ۸۵۵ ع ۸۵۶ ع ۸۵۷ ع ۸۵۸ ع ۸۵۹ ع ۸۶۰ ع ۸۶۱ ع ۸۶۲ ع ۸۶۳ ع ۸۶۴ ع ۸۶۵ ع ۸۶۶ ع ۸۶۷ ع ۸۶۸ ع ۸۶۹ ع ۸۷۰ ع ۸۷۱ ع ۸۷۲ ع ۸۷۳ ع ۸۷۴ ع ۸۷۵ ع ۸۷۶ ع ۸۷۷ ع ۸۷۸ ع ۸۷۹ ع ۸۸۰ ع ۸۸۱ ع ۸۸۲ ع ۸۸۳ ع ۸۸۴ ع ۸۸۵ ع ۸۸۶ ع ۸۸۷ ع ۸۸۸ ع ۸۸۹ ع ۸۹۰ ع ۸۹۱ ع ۸۹۲ ع ۸۹۳ ع ۸۹۴ ع ۸۹۵ ع ۸۹۶ ع ۸۹۷ ع ۸۹۸ ع ۸۹۹ ع ۹۰۰ ع ۹۰۱ ع ۹۰۲ ع ۹۰۳ ع ۹۰۴ ع ۹۰۵ ع ۹۰۶ ع ۹۰۷ ع ۹۰۸ ع ۹۰۹ ع ۹۱۰ ع ۹۱۱ ع ۹۱۲ ع ۹۱۳ ع ۹۱۴ ع ۹۱۵ ع ۹۱۶ ع ۹۱۷ ع ۹۱۸ ع ۹۱۹ ع ۹۲۰ ع ۹۲۱ ع ۹۲۲ ع ۹۲۳ ع ۹۲۴ ع ۹۲۵ ع ۹۲۶ ع ۹۲۷ ع ۹۲۸ ع ۹۲۹ ع ۹۳۰ ع ۹۳۱ ع ۹۳۲ ع ۹۳۳ ع ۹۳۴ ع ۹۳۵ ع ۹۳۶ ع ۹۳۷ ع ۹۳۸ ع ۹۳۹ ع ۹۴۰ ع ۹۴۱ ع ۹۴۲ ع ۹۴۳ ع ۹۴۴ ع ۹۴۵ ع ۹۴۶ ع ۹۴۷ ع ۹۴۸ ع ۹۴۹ ع ۹۵۰ ع ۹۵۱ ع ۹۵۲ ع ۹۵۳ ع ۹۵۴ ع ۹۵۵ ع ۹۵۶ ع ۹۵۷ ع ۹۵۸ ع ۹۵۹ ع ۹۶۰ ع ۹۶۱ ع ۹۶۲ ع ۹۶۳ ع ۹۶۴ ع ۹۶۵ ع ۹۶۶ ع ۹۶۷ ع ۹۶۸ ع ۹۶۹ ع ۹۷۰ ع ۹۷۱ ع ۹۷۲ ع ۹۷۳ ع ۹۷۴ ع ۹۷۵ ع ۹۷۶ ع ۹۷۷ ع ۹۷۸ ع ۹۷۹ ع ۹۸۰ ع ۹۸۱ ع ۹۸۲ ع ۹۸۳ ع ۹۸۴ ع ۹۸۵ ع ۹۸۶ ع ۹۸۷ ع ۹۸۸ ع ۹۸۹ ع ۹۹۰ ع ۹۹۱ ع ۹۹۲ ع ۹۹۳ ع ۹۹۴ ع ۹۹۵ ع ۹۹۶ ع ۹۹۷ ع ۹۹۸ ع ۹۹۹ ع ۱۰۰۰ ع ۱۰۰۱ ع ۱۰۰۲ ع ۱۰۰۳ ع ۱۰۰۴ ع ۱۰۰۵ ع ۱۰۰۶ ع ۱۰۰۷ ع ۱۰۰۸ ع ۱۰۰۹ ع ۱۰۱۰ ع ۱۰۱۱ ع ۱۰۱۲ ع ۱۰۱۳ ع ۱۰۱۴ ع ۱۰۱۵ ع ۱۰۱۶ ع ۱۰۱۷ ع ۱۰۱۸ ع ۱۰۱۹ ع ۱۰۲۰ ع ۱۰۲۱ ع ۱۰۲۲ ع ۱۰۲۳ ع ۱۰۲۴ ع ۱۰۲۵ ع ۱۰۲۶ ع ۱۰۲۷ ع ۱۰۲۸ ع ۱۰۲۹ ع ۱۰۳۰ ع ۱۰۳۱ ع ۱۰۳۲ ع ۱۰۳۳ ع ۱۰۳۴ ع ۱۰۳۵ ع ۱۰۳۶ ع ۱۰۳۷ ع ۱۰۳۸ ع ۱۰۳۹ ع ۱۰۴۰ ع ۱۰۴۱ ع ۱۰۴۲ ع ۱۰۴۳ ع ۱۰۴۴ ع ۱۰۴۵ ع ۱۰۴۶ ع ۱۰۴۷ ع ۱۰۴۸ ع ۱۰۴۹ ع ۱۰۵۰ ع ۱۰۵۱ ع ۱۰۵۲ ع ۱۰۵۳ ع ۱۰۵۴ ع ۱۰۵۵ ع ۱۰۵۶ ع ۱۰۵۷ ع ۱۰۵۸ ع ۱۰۵۹ ع ۱۰۶۰ ع ۱۰۶۱ ع ۱۰۶۲ ع ۱۰۶۳ ع ۱۰۶۴ ع ۱۰۶۵ ع ۱۰۶۶ ع ۱۰۶۷ ع ۱۰۶۸ ع ۱۰۶۹ ع ۱۰۷۰ ع ۱۰۷۱ ع ۱۰۷۲ ع ۱۰۷۳ ع ۱۰۷۴ ع ۱۰۷۵ ع ۱۰۷۶ ع ۱۰۷۷ ع ۱۰۷۸ ع ۱۰۷۹ ع ۱۰۸۰ ع ۱۰۸۱ ع ۱۰۸۲ ع ۱۰۸۳ ع ۱۰۸۴ ع ۱۰۸۵ ع ۱۰۸۶ ع ۱۰۸۷ ع ۱۰۸۸ ع ۱۰۸۹ ع ۱۰۹۰ ع ۱۰۹۱ ع ۱۰۹۲ ع ۱۰۹۳ ع ۱۰۹۴ ع ۱۰۹۵ ع ۱۰۹۶ ع ۱۰۹۷ ع ۱۰۹۸ ع ۱۰۹۹ ع ۱۱۰۰ ع ۱۱۰۱ ع ۱۱۰۲ ع ۱۱۰۳ ع ۱۱۰۴ ع ۱۱۰۵ ع ۱۱۰۶ ع ۱۱۰۷ ع ۱۱۰۸ ع ۱۱۰۹ ع ۱۱۱۰ ع ۱۱۱۱ ع ۱۱۱۲ ع ۱۱۱۳ ع ۱۱۱۴ ع ۱۱۱۵ ع ۱۱۱۶ ع ۱۱۱۷ ع ۱۱۱۸ ع ۱۱۱۹ ع ۱۱۲۰ ع ۱۱۲۱ ع ۱۱۲۲ ع ۱۱۲۳ ع ۱۱۲۴ ع ۱۱۲۵ ع ۱۱۲۶ ع ۱۱۲۷ ع ۱۱۲۸ ع ۱۱۲۹ ع ۱۱۳۰ ع ۱۱۳۱ ع ۱۱۳۲ ع ۱۱۳۳ ع ۱۱۳۴ ع ۱۱۳۵ ع ۱۱۳۶ ع ۱۱۳۷ ع ۱۱۳۸ ع ۱۱۳۹ ع ۱۱۴۰ ع ۱۱۴۱ ع ۱۱۴۲ ع ۱۱۴۳ ع ۱۱۴۴ ع ۱۱۴۵ ع ۱۱۴۶ ع ۱۱۴۷ ع ۱۱۴۸ ع ۱۱۴۹ ع ۱۱۵۰ ع ۱۱۵۱ ع ۱۱۵۲ ع ۱۱۵۳ ع ۱۱۵۴ ع ۱۱۵۵ ع ۱۱۵۶ ع ۱۱۵۷ ع ۱۱۵۸ ع ۱۱۵۹ ع ۱۱۶۰ ع ۱۱۶۱ ع ۱۱۶۲ ع ۱۱۶۳ ع ۱۱۶۴ ع ۱۱۶۵ ع ۱۱۶۶ ع ۱۱۶۷ ع ۱۱۶۸ ع ۱۱۶۹ ع ۱۱۷۰ ع ۱۱۷۱ ع ۱۱۷۲ ع ۱۱۷۳ ع ۱۱۷۴ ع ۱۱۷۵ ع ۱۱۷۶ ع ۱۱۷۷ ع ۱۱۷۸ ع ۱۱۷۹ ع ۱۱۸۰ ع ۱۱۸۱ ع ۱۱۸۲ ع ۱۱۸۳ ع ۱۱۸۴ ع ۱۱۸۵ ع ۱۱۸۶ ع ۱۱۸۷ ع ۱۱۸۸ ع ۱۱۸۹ ع ۱۱۹۰ ع ۱۱۹۱ ع ۱۱۹۲ ع ۱۱۹۳ ع ۱۱۹۴ ع ۱۱۹۵ ع ۱۱۹۶ ع ۱۱۹۷ ع ۱۱۹۸ ع ۱۱۹۹ ع ۱۲۰۰ ع ۱۲۰۱ ع ۱۲۰۲ ع ۱۲۰۳ ع ۱۲۰۴ ع ۱۲۰۵ ع ۱۲۰۶ ع ۱۲۰۷ ع ۱۲۰۸ ع ۱۲۰۹ ع ۱۲۱۰ ع ۱۲۱۱ ع ۱۲۱۲ ع ۱۲۱۳ ع ۱۲۱۴ ع ۱۲۱۵ ع ۱۲۱۶ ع ۱۲۱۷ ع ۱۲۱۸ ع ۱۲۱۹ ع ۱۲۲۰ ع ۱۲۲۱ ع ۱۲۲۲ ع ۱۲۲۳ ع ۱۲۲۴ ع ۱۲۲۵ ع ۱۲۲۶ ع ۱۲۲۷ ع ۱۲۲۸ ع ۱۲۲۹ ع ۱۲۳۰ ع ۱۲۳۱ ع ۱۲۳۲ ع ۱۲۳۳ ع ۱۲۳۴ ع ۱۲۳۵ ع ۱۲۳۶ ع ۱۲۳۷ ع ۱۲۳۸ ع ۱۲۳۹ ع ۱۲۴۰ ع ۱۲۴۱ ع ۱۲۴۲ ع ۱۲۴۳ ع ۱۲۴۴ ع ۱۲۴۵ ع ۱۲۴۶ ع ۱۲۴۷ ع ۱۲۴۸ ع ۱۲۴۹ ع ۱۲۵۰ ع ۱۲۵۱ ع ۱۲۵۲ ع ۱۲۵۳ ع ۱۲۵۴ ع ۱۲۵۵ ع ۱۲۵۶ ع ۱۲۵۷ ع ۱۲۵۸ ع ۱۲۵۹ ع ۱۲۶۰ ع ۱۲۶۱ ع ۱۲۶۲ ع ۱۲۶۳ ع ۱۲۶۴ ع ۱۲۶۵ ع ۱۲۶۶ ع ۱۲۶۷ ع ۱۲۶۸ ع ۱۲۶۹ ع ۱۲۷۰ ع ۱۲۷۱ ع ۱۲۷۲ ع ۱۲۷۳ ع ۱۲۷۴ ع ۱۲۷۵ ع ۱۲۷۶ ع ۱۲۷۷ ع ۱۲۷۸ ع ۱۲۷۹ ع ۱۲۸۰ ع ۱۲۸۱ ع ۱۲۸۲ ع ۱۲۸۳ ع ۱۲۸۴ ع ۱۲۸۵ ع ۱۲۸۶ ع ۱۲۸۷ ع ۱۲۸۸ ع ۱۲۸۹ ع ۱۲۹۰ ع ۱۲۹۱ ع ۱۲۹۲ ع ۱۲۹۳ ع ۱۲۹۴ ع ۱۲۹۵ ع ۱۲۹۶ ع ۱۲۹۷ ع ۱۲۹۸ ع ۱۲۹۹ ع ۱۳۰۰ ع ۱۳۰۱ ع ۱۳۰۲ ع ۱۳۰۳ ع ۱۳۰۴ ع ۱۳۰۵ ع ۱۳۰۶ ع ۱۳۰۷ ع ۱۳۰۸ ع ۱۳۰۹ ع ۱۳۱۰ ع ۱۳۱۱ ع ۱۳۱۲ ع ۱۳۱۳ ع ۱۳۱۴ ع ۱۳۱۵ ع ۱۳۱۶ ع ۱۳۱۷ ع ۱۳۱۸ ع ۱۳۱۹ ع ۱۳۲۰ ع ۱۳۲۱ ع ۱۳۲۲ ع ۱۳۲۳ ع ۱۳۲۴ ع ۱۳۲۵ ع ۱۳۲۶ ع ۱۳۲۷ ع ۱۳۲۸ ع ۱۳۲۹ ع ۱۳۳۰ ع ۱۳۳۱ ع ۱۳۳۲ ع ۱۳۳۳ ع ۱۳۳۴ ع ۱۳۳۵ ع ۱۳۳۶ ع ۱۳۳۷ ع ۱۳۳۸ ع ۱۳۳۹ ع ۱۳۴۰ ع ۱۳۴۱ ع ۱۳۴۲ ع ۱۳۴۳ ع ۱۳۴۴ ع ۱۳۴۵ ع ۱۳۴۶ ع ۱۳۴۷ ع ۱۳۴۸ ع ۱۳۴۹ ع ۱۳۵۰ ع ۱۳۵۱ ع ۱۳۵۲ ع ۱۳۵۳ ع ۱۳۵۴ ع ۱۳۵۵ ع ۱۳۵۶ ع ۱۳۵۷ ع ۱۳۵۸ ع ۱۳۵۹ ع ۱۳۶۰ ع ۱۳۶۱ ع ۱۳۶۲ ع ۱۳۶۳ ع ۱۳۶۴ ع ۱۳۶۵ ع ۱۳۶۶ ع ۱۳۶۷ ع ۱۳۶۸ ع ۱۳۶۹ ع ۱۳۷۰ ع ۱۳۷۱ ع ۱۳۷۲ ع ۱۳۷۳ ع ۱۳۷۴ ع ۱۳۷۵ ع ۱۳۷۶ ع ۱۳۷۷

الغریب ما ریت فی بعض الکتاب ان طایرا کان یبیت فی من الشجرة برجله کل لیلۃ الی الصباح
 ویصیم خوفا من وقوع السماء علیه ونظیره ما ذکر الحافظان الکرمی لا یطاق الارض بقدر
 بل باحدہما فاذا رطہما لم یعتد علیہا خوفا ان تحسف الارض فی ہذین الحکایتین عبرۃ
 لاوی الابصار روم ع ۲۴۰ - بمقتضاے دانش و انشوران و قیقہ سنخ و روشن دلان
 سرے سرخ آنکہ در ایام زندہ کافی بکشاہ پشانی در عیش و کامرانی بودہ کل و خا عشرت
 و عشرت ہمسہ را کاشتہ باغبان حقیقی انگاشتہ کہ قل من ذا الذی یبصکم من اللہ
 ان انوار بکمہ سوء و اراد بکمہ رحمة ولا یجدون لہم من دون اللہ ولیا ولا نصیرا شاکی
 از حق و ساہی فرحت و خوشی ہاے ایام روق و ناسی نعمت ہاے ماسبق نہ بودہ حکمی ان
 خاتمہ انیل روم و جد فی عہد عمر رض و کان علی قصہ اسدان و بینہما رجل یلحسانہ و ذالک
 ان یجت نصر لما تتبع الصیان و قتلہم ولدہ و القتہ امہ فی غیضۃ رجاء ان یجوزہ یقیض
 اللہ سبحانہ اسدا یحفظہ و لبوۃ ترضعہ و ہما یلحسانہ فلما کبر صور ذالک فی خاتمہ
 حتی لا یبسی نعمت اللہ روم ۱۴۸۲ - قالوا العادۃ جاریۃ ان من ارتضع امرأۃ فالغالب
 علیہ اخلاقہا من خیر و شر کما فی المقاصد الحسنۃ للامام السخاوی روم ۹۲۴ ح ۲ - و در
 بہ حال بشکر و صبر کہ ہر یک از انہا شمر حصول نعمت و وصول دولت است گرایند فرو قضا بہ
 تخفی و شیرینی اے پسر رفت است ہ اگر ترش نشینی قضا بہ غم دارد و ہ کل توکل بشام تسلیم
 و رضا ہویند و عن النضر قال عمہ ملا عمر بن ابی السماء بکت الارض من بعدی فنبت
 الاصف من بناتها فلما رجعت قطر عرقی علی الارض فنبت و رداحم اکامن اراد ان ییشہ

لے یعنی در وقت بدست و حآن ۱۲ ح لے یعنی بونگ ۲۰ ح لے یعنی رفتن و پای بر زمین نہادن و پامال کردن ۲۱۲ ح لے خف یعنی فرو بردن
 زمین کے لے ۱۲ ح لے بکدول یعنی کتہ فالیز بانان و دشت بانان کہ بسیار بے نباتات باشد چرا کہ سوچ کنا یہ از سہ و پنج روز است کہ مدت
 قبل است و کن یہ از دنیا نیز باشد ۱۲ ح لے باضم و فاست رجا کہ لفظ کل بلا صافیت باسم درخت مذکور شود خاص کل سرخ مراد باشد کہ لعلی آن راورد
 گویند اگر مصاف باشد سوئی درخت در انصورت عامت چنانچہ کل سون و کل بزرگس و کل لالہ و غیر ذالک ۱۲ ح لے این آیت در روم ۲ بعد از
 روم ۲۱ ح لے لے و حواتی ۱۲ ح لے یعنی در پے چیزے رفتن بطلب ان ۱۲ ح لے بضم یاء موحده و سکون غا نام بادشاہے کہ
 کاخ بود و این مرکب است از کتہ کہ در مہل بوخت بود یعنی پسر و لہ کہ نام بت است چون اوراد حالت طفلی پیش بت یافتہ بود و در تمام پدرش
 معلوم بود و ہذا بان بت منسوب کردند و مشہور بختی منسوب بان بلوفا دست از قاسوس ۱۲ ح لے یعنی مادہ شیر شیر دہندہ ۱۲۵

راحتی فلیشید الورد الاحمر روح ۲۳۹۳ و چنین گوید اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل الرضا والتسلیم واجعلنا من الاجاب ولا تطرونا خارج الباب وبقیم
رضا در عقب قضا پویند و چنین گویند که ذلک تقدیر العزیز العلیم و از چون و چرا چیزی
نگویند که فعلیک تیرک القیل والقال ورفض الاعتزال والجذال فان الرضا والتسلیم سبب
القبول و خلافتی یودی الی غضب الجیب المقبول روح ۲۳۳۱ فرو رضا بداده بدو
وزجین گره بکشای که بر من و تو در اختیار کشت و دست و آورده اند که بزرگے گفت که بشتر
رسیدم و دیوانه را دیدیم که بخود افتاده و موران اندامها سے اورا خورده و مجروح ساخته
بودند سرا و را برداشته در کنار گفتم چون بهوش آمد گفت این فضول کیست که میان من
و محبوب من در میانید قسم بجناب حضرت خداوند جل ذکره که اگر وجود مرا پاره پاره کند من
بهر پاره محبت زیاده کنم بے کار عاشقان صادقان و حال شان چنین است که بقدم صدق
در رضا در عقب قضا پویان و رضا اورا جویان اند - حکایاتی لیلی ملاکرت انما المجنون نقص
ثلاثة ایام من الشوق فقیل ایها المجنون کنت تظن ان لیلی تمکنت فقد کسرت اناءک
فضلاً عن المحبة فقال انما المجنون من لم یقفن بهذا السر روح ۲۴۴۴ فرو چون سرود
در مقام رضا ایستاده ام و آسوده خاطرم ز بار و خزان خویش فانه دقیق و التامل فیہ حقیق
و چون مضمون و در مشحون سخن قسنا بینهم معیشتهم ترا معلوم شد بیقین پس بغیم نشین و در
کارهای حق جل جلاله رضا و تسلیم گزین فرو باید چو برق خنده زنان زسیت در جهان
نے بجو ابر بر سر دنیا گریستن قل ان یصیبنا الا ما کتب الله لنا مصداق همین است فرو
زحکے که آن در ازل رانده به نگر دو قلم زانچه گردانده و آورده اند که آن پلنگ بیشه دغا
و ننگ دریا سے ہیجا جناب حضرت امیر البربره قاتل الکفره الفجره لیث بنی غالب غالب کل غالب

له این آیت در کوع بعد از کوع اول جز ۳۴۳۳ که در دنیا نباشد ۱۲ یعنی سزاوار ۱۳ یعنی این آیت در کوع نصف جز ۲۴

له این آیت در کوع قبل از کوع ثلث جز ۱۰ یعنی شیر ۱۳ ن

جناب حضرت علی بن ابیطالبؑ که مدینه علم را باب و باب او مرطبانان او لوالالباب را کاب
 ست بوقت کارزار که معرکه جنگ را می آراست دلیرانه بصف کفار و ضار و بدکیشان اشرار
 ذهب الله بنورهم و تاخت و سرهای بداندیشان را می برید و سینه های بدکیشان را میزد
 و دست دلیران را می بست و پنجه شیران را می شکست عرض کردند که یا امیرالمؤمنین در وقت
 کارزار و جنگ و جدال از حفظ احوال خود تغافل بنمایند و زیرا که پس از دست رفتن وقت
 کارریشانی ندارد و سود چنانکه گفته اند که بلا اگر چه مقدر است از ابواب دخول آن حذر کردن
 اولی تر با عی رزق هر چند بیگمان برسد به شرط عقل است چنانکه از درگاه در چرخ
 بی اجل نخواهد مرد و قوم و در دمان اثر درگاه جناب حضرت در جواب فرمودند که اگر اجل
 مقدر و مقرر رسیده باشد جز از قدر سود نکند که الحذر لایغنی عن القدر التقدير یضحک
 بالتدبیر و نیز گفته اند که دعم الدیاراتی باینها ان شاء عمرها و ان شاء خربها روح ۲۷ ح ۲۸
 حکمی عن حالتها کاصدم انه قال لقینا التزک و کان بیننا صولة فرهای التزک یوھق فاقلنی
 عن فرسی و نزل عن دابته و قد علی صدری و اخذ بلحیتی و اخرج من خفه سیکناً لیلذجنی
 و اناسک متعبیرا قول سیدی سلمت نفسی الیک ان قضیت علی ان یذجنی هذا فعلی
 الرأس والعین انالک و مملک فینا انا اخطب سیدی و هو قاعد علی صدری اذ ارما
 بعض المسلمين بسهم فما اخطأ حلقه فسقط عنی ففتت انا الیه فاخذت السکین من یدہ
 فلذجتہ بها فیاھتوکا فلتکن قلوبکم عند السید حتی ترون من عجایب لطفہ الا ترد
 من الابعاد الاموات روح ۳۷ ح ۱ و اگر حکم فوت من از دیوان قضا صادر نشده باشد جرئت
 من بمن زبان نمکند که گفته اند دو چیز مخالف عقل است خوردن بیش از رزق منقسم و مردن
 بیش از وقت معلوم و این رباعی فرمودند رباعی ای یومین من الموت افری یوم لا
 یقدر ام یوم قدر یوم لا یقدر لایأتی القضا یوم قد قدر لایغنی الحذر و قال الله تبارک

له آیات در رکوع اول جز ۱۷ معنی جان ۱۷ نه معنی طردن برکے ۱۲ معنی کند ۱۲ نه معنی کار ۱۲ نه

هو الذي خلق من الماء لبشراً فجعله نسباً وصهراً وكان ربك قديراً قال في كشف الاسرار
 ابن سيرين گفته که این آیت در شان مصطفی عمر و علی رضی فر و آمده که مصطفی عمر دختر خویش را
 بزنی بجای داد و علی رضی پس عرش بود و شوهر دخترش هم نسب بود و هم صهر روح ۲۴۲۰-۲۴۲۱- قال في
 انسان العيون كان في السنة الثانية من الهجرة تزويج قاطمة رضي الله عنها عقد عليها في رمضان
 وكان عمرها خمس عشر سنة وكان سن علي رضي الله عنه يومئذ احدى وعشرين سنة وخمسة اشهر
 روح ۲۴۲۱-۲۴۲۰ وكان فراشها اهاب كبش اي جلده وكان قطيفة اذا جعلها بالطول
 انكشفت ظهورها واذا جعلها بالعرض انكشفت رؤسها قالت له عمر في بعض الايام
 يا رسول الله عمر ما لنا فراش الاجلد كبش ننام عليه بالليل ونعلف عليه بالنهار فقال
 لها يا بنيتي اصبري فان موسى ونام مع امرئته عشر سنين ليس لهما الا عبادة قطوانية
 وهي نسبة الى قطون موضع بالكوفة وفاطمة ولدتها خديجة رضي الله عنها قبل النبوة بخمس سنين
 ماتت بالمدينة بعد موت النبي بستة اشهر ولها ثمان وعشرون سنة ومناقبها كثيرة معروفة
 رضي الله عنها وعن اولادها واستشهد علي رضي الله عنه بالكوفة وهو ابن ثلاث وستين سنة وصلى
 عليه الحسن رضي الله عنه ودفن ليلاً وغيب قبره بوصية منه وكان مخفياً في زمن بني امية وصداق
 خلافة بني العباس حتى دل عليه الامام جعفر الصادق رضي الله عنه قال ومعه علي رضي الله عنه فيك رجلان
 محب مطري وكذا اب مفترى كما في انسان العيون روح ۲۴۲۲- يحكي عن عبد الله الثقفي
 ان الحجاج احضر انس بن مالك رضي الله عنه وقال له اريد ان اقتلك شرفقتله فقال له انس رضي الله عنه لو علمت
 ان ذاك بيدك لعبدت لك من دون الله تعالى قال له الحجاج ولم ذاك قال لان رسول الله
 علمني دعاء وقال ومن دعا به في كل صباح لم يكن لاحد عليه سبيلا وقد دعوت به في صباحي
 فقال الحجاج علمت ان معاذ الله ان اعلمه لاحدا وانت حي فقال خلو مسيلة ففعل له في
 ذاك فقال ربيت على عاتقيه اسدين عظيمين فأتين اخاهما ولما حضرتا الوفاة قال لهما

له ابن آيت در روح ۲ بعد از ذكر اول جز ۱۹

انك على حق الخدمة فعمله دعاء المذكورة وقال له قل بسم الله خيرا لاسما بسم الله
 الذي لا يضرهم اسمه شئ في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم ثم ان هذا في
 الدنيا واما في الآخرة فيحفظه من النار والحداب روح ۲ و ۹۱ و جناب حضرت حق جل
 ذكره در كلام در نظام خود حكايه از جناب حضرت يعقوب مريم مضمون را بيان فرموده
 كه قال يا بني لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة والجبهور على الله
 خاف عليهم العيين لجهما لهم و جلالة امرهم ولم يأمرهم في الكثرة الا في لانهم كانوا يجمعون
 فالعين حق عندنا وجوده بان يحدث الله عند النظر الى الشئ والاعجاب به نقصا ثا فيه
 دخلا وكان النبي صلى الله عليه واله يقول اعين كما بكلمات الله التامات من كل هامة
 ومن كل عين لامة وانكر الجبائي العيين وهو مردود بها ذكرنا وقيل احب ان لا يقطن بهم اعداهم
 فلا يحتاجون لاهلاكهم وما اغنى عنكم من الله من شئ اى ان كان الله يريد بكم سوء
 لم ينفعكم ولم يدفع عنكم ما اشرت به عليكم من التفرق وهو مصيبكم لا محالة ان
 الحكم الا الله عليه توكلت وعليه فليتوكل المتوكلون التوكل تفويض الاموال الى الله تعالى
 والاعتماد عليه ولما دخلوا من حيث امرهم ابوهم اى متفرقين ما كان يغنى عنهم من الله
 دخلهم من ابواب متفرقة من شئ اى شيا قط حيث اصابهم ما اساءهم مع تفرقهم
 و اضافة السقفة اليهم واقتضاهم بذلك واخذ اخيه لوجد ان الصواع في رحله
 وتضاعف المصيبة على ابيهم الحاجة استنشاء منقطع اى ولكن حاجة في نفس يعقوب
 قضاهما وهى شفقة وانه لاذ وحلمه يعنى قوله اى وما اغنى عنكم اى علمه بان الحذر
 لا يغنى عن القدر لما علمنا اى لتعليمنا ايا لا ولكن اكثر الناس لا يصلون ذالك ولما
 دخلوا على يوسف ادى اليه اخاه لا ضم اليه بنيا ميم يروى انهم قالوا له هذا اخونا قدنا

له ابن آيت در سورة يوسف و در ج ۱۲ طه قالهم العيين حق وان العيين ليضل الرجل القبر و اكل القدر ۱۲ طه بتشديد ميم معنى جاري يا و صبرة
 زين ۱۲ طه معنى تكوش و سرش كنده ۱۲ طه معنى كذا ناكرونه بدیشان ۱۲ طه در رسوا شدن شان ۱۲

جئناك به فقال لهم جئتم فأنزلهم وكرمهم ثم اضا فهدوا اجلس كل اثنين على ما يذكرون
فبقى بنيامين وحده فبكي وقال لو كان اخي يوسف حيا لا جلست معي فقال بقي اخيك جيد
فاجلسه معه على ما يذكرة وجعل يواكله وقال له اتحب ان اكون اخاك بلدا اخيك الهالك
قال من يجد انما مثلك ولكن لم يلدك يعقوب ولا راحيل فبكي يوسف وعانقه ثم قال
له اني انا اخوك يوسف فلا تبتش فلا تحزن بما كانوا يعملون بنا فيما مضى فان الله قد
احسن الينا وجعنا على خير ولا تغلبهم بما علمتكم وروى انه قال فانا لا افارقك
قال قد علمت اغتمام والدي بي فاذا احببتك ازاد اعننه تفسير مدارك شريف - و علم
ان جميع الجوانب والمجتمعات متساوية بالنسبة الى قدرته تعالى وقهره وسلطانه كالمجمل
ولا ينبغي منه الا اليه فلي الصدا ان يستوى خوفه من الله تعالى في جميع الجوانب حيث كان
ولذا اهل اليقظة والحضور لا يفرقون بين اين واين وبين حال وحال لمشاهدتهم
احاطة الله تعالى فان الله تعالى لو شاء لاهلك من حيث لا يخطر بالبال الا ترى انه اهلك
التمرود بالبعوضة فكان البعوض بالنسبة الى قدرته كالاسد ونحوه في الاهلاك وربما
رئيت من غص ببقية فمات فانظر في ان تلك اللقمة مع انها من اسباب الحيات كانت من مبادئ
المباني فاماته الله من حيث يدارى حياته فيه ولو امتعت النظر لوجدت شئون الله
تعالى في هذا العالم عجيبية روح ٣٤٣ ٢٧ - واذا وقعت الحبة في الارض واثرت فيه
ثم اوتت الارض وبسبب ذلك ينشق اعلاها واسفلها فتخرج من الشق الاعلى الشجر الصاعدة
ومن الشق الاسفل العروق الناقصة في اسفل الارض وهذا من العجائب لان طبيعة
تلك الحبة واحدة وتأثير الطبايع والا فلاك والكواكب فيها واحد ثم انه خرج من
احد جانبي تلك الحبة جرم صاعد الى الهواء ومن الجانب الآخر جرم غايص في الارض

له بنون ١٢٧٢ م معنى درگاه واندن ١٢٧٢ م بنون معني اشكال الله هم فاعل والبنون جمع مبدء كصبيخا هم فاعل مستعملين
جاء اشكاله ١٢٧٢ م احسان بكسر المعني تيز کردن نظر ورفقن دركار معني دركاره غور کردن ١٢٧٢ م جمع شان يعني كانه غور

ومن المحال ان يتولد من طبيعة واحدة طبيعتان متضادتان فلمن ان ذلك انما كان بسبب
 تدبير مدبر حكيم خلاصه يوم ٢٢٢١ هـ وفي جولة الحيوان البازي لا تكون الا انثى وذكرها من
 نوع اخر الحدالة والشاهين ولهم اختلاف اشكالها وهو من اشده الحيوان تكبيراً وحقيقها
 خلقاً يوم ٢٢٨٤ هـ والعجب من ذلك واول فيه على القدرة الباهرة لتعشيش بعض الطير في
 الهواء ومن اجاب المرشدين انه خرج يوماً للصيد فارسل بازا شهياً فلم يزل يعلو حتى غاب في
 الهواء ثم رجع ليعد الياس منه ومعه سمكة فاحضر الرشيد العلماء وسألهم عن ذلك فقال
 مقاتل رويانا عن جدك ابن عباس رثم ان الهواء معمور باسمه مختلفة الخلق وفيه دواب
 بيض ويفرخ فيه شيئاً على هيئة السمك لها اجنحة ليست بذات ريش ومن عجائب الطيور
 الرخ بالضم وهو طير في جزائر الصين يكون جناحه الواحد عشرة الاف باع وكان رجل
 من التجار من سافر في بحر الصين والقسم الرخ الى جزيرة عظيمة فخرج اليها اهل السفينة
 لياخذوا الخطب والماء فراءوا قبة عظيمة اعلى من مائة زراع لها لمعان وبريق فنجسوا منه
 فلما دنسوها اذ هي بيضة الرخ فجعلوا يضربونها بالخشب والفؤوس والحجارة حتى انشقت
 عن فرخ كانه جبل فتعلقوا بريش جناحه فحرقه فمقتض جناحه ثقيت هذه الريشة معه فرخ عليها من جناحه ولم
 يزل بعد خلقه تقتلوه وحملوا ما قدروا عليه من لحم فلما طلعت الشمس اذ الرخ قد قبل في الهواء كالسحابة العظيمة
 وفي رجليه قطعة لحم كالبيت العظيم اكبر من السفينة فلما حاذى السفينة التي ذاك البحر بسرعة فرغم البحر
 في البحر وسبقت السفينة ونجا اهل الله تعالى بفضلهم ورحمته كذا في حيات الحيوان يوم
 ٢٢٣٤ هـ روى ان عيسى عمه لما ادعى النبوة وظهر المعجزات طالبوه بخاق خفاش
 فاخذ طيناً وصورة ثم نفخ فيه فاذا هو يطير بين السماء والارض قال وها هو كان يطير
 ما دام الناس ينظرون اليه فاذا غاب عن اعينهم سقط ميتاً لئلا يبرهن خلق الخلق من فعل الله
 له معنى آياته ما فمن مرغ ١٢ هـ كذا في خلاصه عما يبره ١٢ هـ ابن باز سياه رثم كذا في يدى درنگش غاب باشد ١٢ هـ
 ١٢ هـ بقدر ورا ذكره در دست ١٢ هـ

فصل ۹ در بیان تضایل و فوائد علم و ترک غضب

قبیل الحمد بحجاب الکافات قال قایل مذاقۃ المحلمہ فی الادل لکن اخرہ احلی من العسل و از
اخلاق پسندیدہ حضرت ملوک سلاطین کاساطین کارخانہ دین متین و حامیان شرع شریف مبین
اند اینکہ درکش خلق شان خوار آزاد نرستہ و بردمن ذی سیاسن اشفاق شان غبار آزار
وستم نہ نشستہ باشد و ہر آنکست کہ باز خلق فرمایدہ عدد مملکت ست آن بکشتنش

فرماید که بمبارحه من الله لنت لهد ولو كنت فظا غليظ القلب لا نفصوا من حولك ^{آورد}
 اند که یکی از بزرگان گفته که وقتی بر مایده سلطان متوکل که خلیفه بن متوکل و جمیع اخلاق حسنه شامل
 بود حاضر بودم که طبایخ مایده طعام را حاضر نموده عرض کرد که امروز بطلال سیمون ختم زنبورک بطبخ طعام
 گردیده که دست هوس و آرزو می چسبید بدای وصال چنین نعمت فرحت افزا نرسیده
 و در آن بیچ آفریده چنین نعمت بالذات و حالات غم زدا را نچشیده و آن را بفرموده
 خلیفه حاضر نمود کاسه نان خورش که بحضور خلیفه حاضر نموده نهاده بود گیس در آن ظاهر
 شده بکشیدند گیس و دیگر ظاهر شد آن را نیز بکشیدند و از کثرت حلم و فراست اثر ملالت
 بر جبین خلیفه ظاهر نمیشد و بموجب و ما بجلنا همد جید اکایا کادون الطعام دما کا نوا
 خالدا بن همان نان خورش را تناول می نمود و حسن شیم و شرم حلم و کرم او را رخصت نداده
 که پرده از روی کار بردارد و او را بحضور اهل دربار سزانش داده شرمسار و خجل و
 شغل سازد چون بعد از فراغ تناول مطبخ خواست که مایده طعام را بردارد خلیفه فرمود که
 از برائے من خردا همین نان خورش را بطبخ نمای آنا گیس ازین کمتر اندازی که امروز انداخته
 بودی و این معامله را چشم نتوان داشت مگر از سلاطین که صاحبان حلم و مکارم
 اخلاق و بحکم و اخلاق پسندیده در زمان خود بیگانه و طاق اند که دادا ^{آورد} یا اللعوم و
 کراما - زیرا که رعیت بدین صفت حمیده دعاے صالحه بادشاه را گویند و شکر یان بدین
 خصالت پسندیده در خدمت محوله خود رضاے پادشاه را جویند و قوام سلطنت
 و نظام مملکت از دعاے صالحه رعیت و رضا جوئی شاه باشند چنانکه بلبل شیر از
 حقه آفته فرموده رباعی سپاهی در آسوده گی خوش بدارد که در حالتی سختی آید بکار
 سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه بدارد و دولایت نگاهد و در قورات آمده که هر که
 ترک غضب کرد و بجوار رحمت حق جل علا جا یافت و نیز مذکور است که هر که خواهد که بجناب
 له این آیت در رکوع نصف جزء ۱۱ این آیت در آخر رکوع اول جزء ۱۱ این آیت در رکوع قبل از رکوع ربع جزء ۱۱

حضرت قدس خداوندی عزاسمه قرب یابد عادت ذی سعادت حلم و خشم خوردن و ترک
غضب نمودن و شیوه مرضیه تواضع و عاجزی و کمینگی را از دست نهد و فی الحقیقت
اذا جمع الخلائق يوم القيامة نادى مناد این اهل الفضل فیقوم اناس و هدی یرون فیسطعون
سراعاً الى الجنة و یقولون نحن اهل الفضل فیقال لهم ما کان فضلکم فیقولون کنا اذا
ظلمنا صبرنا و اذا اوسى الینا غفرنا و اذا جهل الینا حلمنا فیقال لهم ادخلوا الجنة فمعهم اجر
لعالمین روح ۲۳۱- آورده اند که بدیده بخت دست جناب حضرت سلیمان مرموع عرض نمود
که یا بنی الله نفیاً ممانی و ضیافت ترا نموده ام اگر از روستی کرم اجابت فرمائی حضرت
فرمود که تنه مرا و یا بالشکر بدیده عرض کرد که شاه با جمیع لشکر و سپاه در فلان جزیره ممان
من اند حضرت با جمیع لشکر بموجب اجابت در آن محل حاضر شده بدیده فی الحال بختن
اسباب معاش ممانان در عقب ملخی بدیده و آن را شکار کرده و در دریای که
متصل آن جزیره بوده انداخته و ممانان را بموجب و ما جعلناهم حبیبا لایاکون
الطعام و ما کانوا خالداً و آورده اند که کلو یا بنی الله من فاته اللحم فانه المرق
یعنی بخورید ای پیغمبر خدا، کسی را که گوشت ملخ نرسد شور با که عبارت از آب دریاست
همه را میرسد سلیمان مرموع با همه لشکر از گفتار خوش رفتار لطیفه وار که از منقار بدیده استماع
فرمودند درخنده و آمده مدته العر که مقال بدیده بیا و نشان آمدی درخنده در آمدند و انتهی و
فی حیاة الحیوان الهدى منقوس الیه طبعاً لانه یبني الخوصه فی الزبل و هذا عام فی جنسه
و اذا اخرج المجنون عرف الهدى هدایه لاله و لمحیه اذا تجربه معقود عن المزة او مسکورا بزده
روح ۲۸۹- و اذا ابتخر انسان بالجراد البری نفعه من عسل البول - قال ابن سینا اذا
اخذ منها اثنا عشر و تزعت رؤسها و اطرافها و جعل معها قليل اس یا بس و شرب للاستقاء
نفعه و اما الجراد البحری فهو من انواع الصدق کثیر بسا حل البحر سبلاً المغرب و یا کلونها

کثیراً مشوياً و مطبوخاً و لحمها نافع للبخذ ام روح ۱۶۷۸۹ و بر حضرات ملوک و سلاطین واجب
 و لازم است که در حاله خشم و رضا جانب حق جل و علا را فرو نگذارند بلکه در حاله غضب بعقوبت
 بهیکس حکم نکنند زیرا که مبادا در عقوبت مغضوب علیه خط نفس خود را خواهند و از آنچه
 که مستحق آن است شاید که بسبب غضب تجاوز نمایند و از اینجا است که جناب حضرت ابیالموئین
 عمره مستی را دیدخواست که دره زند آن مست بے باک زبان ناپاک خود را بدشنام گشاد و جناب
 حضرت ادراسم رعای داد که خذ العفو و أمر بالمعرف و اعرض عن الجاهلین و فرمودند
 که چون او را بسبب دشنام بغضب آورده اگر در آن حال او را میزدیم گویا از برای تسکین
 غضب خود او را میزدیم نه از برای انتفال فرمان حق جل جلاله و نیز آورده اند که یکی از
 اهل جرایم سخنان بلند بحضور عمر بن عبدالعزیز رحم که خلیفه بن عافی و ارجند بوده گفت فرمود
 که اگر من بغضب میآوردی ترا عقوبت میکردم که و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش
 و اذا ما غضبوا هم یغفرون و نیز حضرات ملوک و سلاطین را لازم است که تعظیم قرآن مجید و
 فرقان حمید را حتی المقدور نموده حکم حق سبحانه و تعالی را اولی تر از همه حکمها که الا لله المحکم
 و هو خیر المحکمین انگارند و تخلف و عدول را جایز ندارند قال ابو العباس المرقان
 کله شیان مراعات آداب العبودیة و تعظیم حق الربوبیة طبقات و الترتیب اسم الله
 الاعظم و لذا ان کل اسم قلبته بطل معناه الا لرب فان مقلوبه البر و هو من اسمائه
 تعالی و الیه یشیر ما روی عن الخضر انه قال الا سدا اعظم ما دعا به کل شیء و ولی
 وعد و اشارة الی انه مقدمة الدعوات الانبیاء و من یخون ربنا ظلمنا انفسنا الا الیه و یجوز الصیابة
 نمودینا ما خلقت هذا باطلا الا الیه و الاعداء نمور ربنا ابصرنا و سمعنا فاربعنا فعل صالحاً
 الا الیه روح ۱۶۷۹ - خلیلانم العاقل تعظیم القرآن العظیم لیزداد جاهه و رتبته و لیحذر

له این آیت در رکوع قبل از سوره انفال و قبل از رکوع ثلث جز ۹ و این آیت در رکوع ربع جز ۲۵ و این آیت در رکوع قبل از رکوع
 ثلث جز ۷ و این آیت در رکوع قبل از رکوع ربع جز ۱۳ و این آیت در رکوع نصف جز ۸ و این آیت در رکوع
 ثلث جز ۴ و این آیت در رکوع اول ثلث جز ۲۱ *

تحقیق آنکه لا ینتقص شأنه و هیبتش الا ترى ان السلطان محمد الرابع و احواله لما روضوا
 العمل بالقرآن و اخذوا بالظلم و العدوان سلط الله علیهم و علی الناس بسببهم
 القحط و الخوف فخرج من ایدیهم اکثر القلاع المعمورة الرومية و استولى الکفار الى
 ان طغوا فی القسطنطنیة و اشتد الخوف الى ان قال الناس این المضر کلا لا دزد و کل
 ذالک و قم من القراء الشوافیة یحشون السلطان علی الجریان بخلاف الشیخ رحمه ۳۲۰
 آورده اند که یکی از سلاطین پسر زای را بنجوس نموده بود زالی پریشان حال از درو فرزند
 دل بند نالان و گریان بر دوش کرد که اے امیر فرزند بگریزم را که جس فرموده را کن
 که من طاقت فرقت او را ندارم و قد قبل اضیق السجون مفارقة الاحیاب و معاشره
 الاصدقاء خلیفه فرمود که من حکم کرده ام که تا زنده و خلیفه ام پسر ترا ز و جس را کنم زالی پریشان
 حال سرا سرانده ملال چون از زائی فرزند یایوس و نا امید گردیده آه سوز و دل
 پر سوز و درد بر آورده و روی بطرف آسمان کرده گفت که اے سلطانی که جس و
 اطلاق عالمیان بقیغه قدرت تست خلیفه تو آنچه بفرزند دل بندم کردیدی و حکمی که در
 باب فرزندم بامن گفت شنیدی و تو خداوند قادری که قصور او را باطل و آثار
 قدرت خود را بخلاف آنچه در خیال او میگذرد عاجل ظاهر گردانی که مایفته الله للناس
 من رحمة فلا مسک لها و مایسک فلا مرسل له من بعدا و هو العزیز الحکیم نمیدانم
 که تو چه حکم خواهی کرد چون این سخن جگر سوز در داند زالی بگوش حق بنوش خلیفه رسید
 دل او بغایت نرم شده بسوخت و از سر غضب و رگدشت فرمود که پسر زالی را از جس
 را کرده و خلعت های فاخره پوشانیده و بر اسب قیمتی سوار کرده و در کوچی نهاد

له گویند شهرت که نام آن فرزند بود چون قسطنطین اگر در این آمد پس بنا کرد سواران را و نام آن شهر را جام خود گذاشت و آن دارالملک نام
 شد تا این زمان و نام آن سلطان نیز هست و حکایات در باب فرعی و عظمت غوی آن بسیار است و در این شاه از دربار آمده است که اعطای کرده شد
 شرقی و شمالی را جایش غری و جنوبی در میان آن قسمت و ارتفاع آن سورست و یک ربع است و ذکر است که در آن شهر بسیار باب هست که قریب
 صد باشد از آنکه بابل مذکور و آن از آسمان و در بسیار است بر آن قاطع ۱۲ که این آیت در روضه جزی ۲۹ که این آیت در اول سوره طه که قال انک
 لک جز ۳۲

جس بضم اول و فتح ثالث هم شهرت مشهور از ملک دوم بغایت عظیم نام باقی آن که پسر قتل بادشاه بود و بر آن قاطع

باز از آنکه بغداد گردانند و این ندا هویدا در و نمود که هذا اعطاء الله على رغبة الخليفة
 فرو در جهان حکم میچکس نشود و حکم خداست در عالم و که قل لئن یصیبنا الا ما کتب الله لنا
 الا ینیه و جاء فی بعض الاثار ان الله تعالی يقول یا ابن آدم تریدا و اریدا و لا یكون الا ما یرید
 فان سلمت فی ما یرید اعطیتک ما ترید و ان نازعتنی فیها یرید انتجتک فیما یرید ثم لا یكون
 الا ما یرید فالادب مع الله تعالی ان یستسلم العبد لما اظهره الله تعالی فی الوقت
 و لا یرید احد ان یرید روح ۱۴۲- روی ان شابا کان یأمر و ینهی فحبسه الرشید فی بیت
 دسد المنان فذل لیهلك فبعد ایام روی فی بتان یتخرج فاحضره الرشید فقال من آخر
 قال الذی ادخلنی البتان فقال من ادخلک قال الذی اخرجنی من البیت فتعجب الرشید
 فیکي و امر له بالاحسان و بان یرکب فرسا و ینادی ببنا یدیه هذا رجل اعزّه الله و
 اذ الرشید اهانته فلم یقل را الله الا کرامه و احترامه قال الفقیه ابو الحسن
 دقم القوط ببغداد فرموا قصصهم الی علی بن عیسی الوزیری فکتب علی ظهرها لست
 بسماء اسقیکم و لا بارض فاکفیکم ارجعوا الی بارشکم روح ۲۳۸۴۹ و تا ممکن باشد
 از شیوه مرضیه حلم و قول لعین و سخن ترا گندشته قصد خونریزی و شرانگیزی و قتل خیزی را کنند که
 اخر الحیل السیف فرو زمانه بنه خارا ز درشت خوئی تست به اگر شوی تو ملائم جهان گلستان است
 و تا کار بر بر میاید جان در خطر افکندن نشاید به اگر بالفرض دشمنی پیدا شود باید که او را با انواع
 حیل و احسانها و کجائی و حلم و دجوائی و نرم گوئی اختصاص دهد شاید که دوست گردد و فرو تیغی که
 در نیام برادر دشمنان ز خصم به واثق نموشد باشد که تیغی تحمل است به که عسی الله ان یجلب بینکم
 دین الذین عادیتم من بعد مودة الله قدیر و الله غفور رحیم رباعی اگر اندیشه داری
 ز دشمن گزند به بقوی احسان زربانش به بند و مزن تا توانی بر اچگره به که دشمن اگر چه زبون

لیه بر حرکت یعنی ملاک و خاک آلوده شدن ۱۲۳۵ این آیت در رکوع قبل از رکوع ثلث جز ۱۰

۱۲۳۵ این آیت در رکوع قبل از رکوع نصف جز ۲۸

دوست به به دشمن نرم را در دل اثر است که با خرم نظر بخشد که قولا له قولا لينا لعله يذکراد
 یخشی روی آنکه تکلم رجل فی زمین العابدین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب و
 افتری علیه فقال له زمین العابدین ان کنتم کما قلت فاستغفر الله وان لم اکن کما قلت
 فغفر الله لك فقام الرجل الیه وقبل رأسه وقل جلست فذاك لست کما قلت فاعفونی
 قال غفر الله لك روح ۲۷۱۰ - آورده اند که ماسی را پرسیدند که چون افسون گر بدر سورخ خان
 تو میاید یا آنکه در میان بغض و عناد و ذابته قیدی و دشمنی و عداوت صمیمی است چون نرم نرم چرس
 میگوید تو بجفته دشمن عمل نموده و فریب قول دشمن را خورده از خیالات نفسانی و همزات شیطان
 از سورخ خان خود بر سیاهی تا ترا بدست کرده هلاک می سازد و هذا اضلال بواح و خسر بام
 در یغ صراح و وقوع فی طعن الزمام مار در جواب گفت که این مرد است نباشد که یکم بد خان
 من آید اگر چه دشمن باشد و بطف و مدارا در می و چرب زبانی گوید که برون آشی و من برون
 نیایم فرو رفتن با دوستان نمیگویم به رفیق کن یا کسی که دشمن تست به و یقال فلان
 امر من حیة لانها لا تموت الا قتلًا و فلان امر من الفراء و ذالك انها تعیش
 سبعًا سنة و یقال فلان امر من النسل و انه تعیش ثلاث مائة سنة روح ۲۷۹
 قال الله تعالى لا یستوی الحسن و لا البیئة ای الکلمة الحسنة و الکلمة البیئة اذ فی البیئة
 هی حسن ای اذ فی الکلمة البیئة یا الکلمة اللتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ
 عدا و لا کانه ولی حمیم یعنی اذ فعلت ذالك صار عد و ک صد یقال ک مثل القریب
 و قد قیل الحکم یورث الخلد و اما کار یخن نرم و آهسته ساخته شود کلام زشت و غضب
 آلود و زشت بر زبان نباید راند زیرا که سبب نفرت بنده گان خداوند جل ذکره

ملک این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جز ۱۷۱ این آیت در رکوع قبل رکوع آخر جز ۲۷۹ -

ملک با لکسر معنی آهستگی و برده باری ۱۲ ح

ملک با لکسر معنی دوست و مصاحب ۱۲ ح

همین است و بس فرو زمانه بخارا ز درشت خوئی تست نه اگر شوی تو لایم جهان گلسان
 قیل الحمد حجاب الکافات و قیل الحمد مله الاخلاق چنانکه آورده اند که نوشیروان از بزرگوار
 حکیم پرسید که علم چیست گفت نمک خوان اخلاق زیرا که چون علم را قلب غائی ملح گردد چنانکه
 طعمی بے ملح ذایقه دل پذیرد بالکمال نیارد و همچنین خلق بے علم جمال ندارد و فردی که
 در نیام بر اردنغان و خصم و اثنی نموش باش که تیغی تحمل است و حکمی ان ابراهیم عم
 لما را ملکوت السموات و الارض را عاصیا فی معینه فقال اللهم اهلكه فاهلكه الله
 ثم را اخر فد عا علیه فاهلكه الله ثم را ثالثا فد عا علیه فاهلكه الله ثم را رابعا
 فد عا علیه فادحی الله تعالی علیه ان قف یا ابراهیم عم فادعوا هلكنا کل عاصی ثناء
 لم یبق احد من المخلوق و لكننا جلمنا لا تعد یهدیل نهلمه فاما ان یتوبوا و اما ان یصیرا
 فلا یفوا انتا شیء روح ۳۷۷ و جناب حضرت حق عز اسمہ مجیب خود را میفرماید
 که فیما رحمت من الله لنت لهم و لو كنت قظا غلیظ القلب لا نفضوا من حولك
 رباعی کس بیند که تشنگان حجاز به برب آب شور گرد آیند و هر کجا چشمه بود شیرین
 مردم و مور و ملح گرد آیند و مثل رسول الله و من عن حلیة ابراهیم عم فقال مردم
 فوالله انه لا شبه الناس لی خلقا و خلقا روح ۳۷۸ و مع امر من برجل قد
 صلیبه انما قال یا رب ان حملک علی الظالمین اثر بالمظلومین فرائی فی
 منامه ان الیمة قد قامت و کافه دخل الجنة فرائی المصلوب فیها فی اعلی علیین
 فاذا منادینادی حلی علی الظالمین احل المظلومین فی اعلی علیین روح ۳۷۹
 الحق که علم صفت است از صفات حمیده خداوند عزیز رحمن و خلقی است از اخلاق پسندیده
 پیغمبران ذی شان و بیاید دانست که غضب در بسیار مواضع از عفو بهتر است زیرا که

لکن لغتین بمعنی بادشاہ و پروردگار و صرف و عالم فرشتگان و عالم معنی و عالم ارواح و بمعنی عالم غیب بمعنی مقام عبارت فرشتگان است که در ان
 عبادت به تصور و تصور محل شود ۱۲۷۸ این آیت در ذکر نصف جزم شد بالکسر معنی خلق و صورت و صفت چنانکه ۱۲

غضبه که از برای اعلام معالم دین متین و اجراء رسم حدود شرع شریف مبین باشد
 ستوده و محمودست و آنچه از صحابه کبار رحمهم الله الملك الغفار از غضب و تشنج و تحنن و آبریزش
 و آبریزش و تنایش و آفرین که کرده اند چون همه حسنه بشود جمله در طاعات و عبادات
 شان محبوب گشته اما غضبه که از جهت حرص و خویش رنج داری باشد مذمومست و آن
 شعله ایست از آتش شیطان و شجره یست که شمش بجز ملالت و ملامت و پشیمانی
 نباشد چه غضب خوئی است از خوئی یا زشت زشت سگمان و شیوه ایست از
 شیوه های زشت شیطان و فی الخبر خلق الغضب من النار التي خلق منها ابليس و
 فی الحدیث الغضب من نار الشیطان الا ترى انی حمزة عینه و انتقام او داجه روم ۲۴۲
 قال الشیخ رسلان الله مشقی الغضب یقیمت مقام ذل الا اعتد اربطقات و بیاید
 دانست که عا طفت ذوالجلالی و عنایت لایزالی طایفه را از بدایت فطرت بعلم و درجات
 برنام کشی و سبق الذین التقوا برجاوه و اما من عا خاف مقام ربّه بقدیم و نهی المض
 عن الهوی بمعافان الجنه هی المادی رسانید و عزت متعانی از سطوت لایبالی طایفه
 را از مسیده خلقت برجهت در کائنات بنازبان قهر و شوق الذین کفروا برجاوه فاما
 من طغی بقدیم و انرا حیوة الدنیا بمعافان المحمده هی المادی و و ایند که هتولا فی الجنة
 و لا ابالی و هتولا فی النار و لا ابالی قال الشیخ علی الخاص فی اذا حقت العناية
 لالاهیه عبد اصار کل ذرة من حمرة تقا و مالف سنة من عمر غیره و اذا تخلفت العناية
 لالاهیه من عبد صار کل الف سنة من عمره کانتا دی ذرة من عمر غیره طبقات و اگر
 زعنایت بی علت او سر بگریبان جان برآورد از کند قهر و سلاسل بگراو چگونه توان جنت و بند

۱۳۸ یعنی زشت گفتن بجهت ۱۳۸ یعنی زشت و محبوب گردانیدن ۱۳۸ یعنی آن است که مادر او کنیز و پدر او آزاد باشد و معنی ناکس در و مایه ۱۳۸
 ۱۳۸ این آیت در کعبه قبل از رکوع رابع جزء ۴۴ ۱۳۸ این آیت در سوره و التا طان جزء ۳۰ ۱۳۸ بلفظ معنی سخت گرفتار و محروم
 ۱۳۸ یعنی زمین فراخ ۱۳۸ یعنی متداول و در ۱۳۸ این آیت در رکوع قبل از رکوع رابع جزء ۴۴ ۱۳۸ این آیت
 در سوره و ان زحافات جزء ۳۰

ظلمات اعظم اور البقام قوت توان شکست که و اذا ائتیت به الجبال طابوا و اذا ائتیت به الجبال فابوا
آن را که گوش ارادت که آفریده اند چون کند بشنود و آن را که کند سعادت می برد چون کند
که زود ۲

فصل اول در بیان عفو و فضایل و فواید آن

علم گفته اند که گناه اگر چه بزرگ باشد اما فضیلت عفو کننده بزرگ تر از آن است که و انکما ظنن النیظ
و العاقین عن الناس و الله یحب المحسنین - آورده اند که جناب حضرت امام الملقب قایل الحق
بیر الحلیه امام عظم صوفی کوفی و راسه بر خواره مبارکش بطیایچه زده حضرت فرمود که من هم میتوانم
که ترا بطیایچه زنم اما زنم و قادرم که بنزد خلیفه از تو شکایت برم اما بنرم و میتوانم که در سحرگاه بانان
جان سوز و آه جان کاه بارگاه جناب حضرت آله جل جلاله بنالم اما بنالم و نیز مرا میسر است که فردا
قیامت بحضور بادشاه با جلال و عظمت بکخصومت بر بنم و دادخواه از تو بستانم و این را نیز نکنم و
بجزرت و جلال خداوند کریم عز اسمع با تو عهد کردم که اگر مرا در روز قیامت از فضل و رحمت جناب
حضرت خداوند جل جلاله رسته گاری نصیب و شفاعت من در معرض قبولی قریب باشد
بیت و در بهشت قدم نه نم قال الله تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین - روی
از عیسی نزلت هذه الآية فقال النبی ص ما تفسیرها فقال له جبرئیل ان الله یأمرک ان تصل
من قطعک و تعطي من حرمک و تعفو من ظلمک قال عمر ما من عبد یطلبه بظلمة فیعفو
عنها ابتغاء لمضات الله تعالی الا زاده الله تعالی بها عزاً و نیز عفو از جمله اخلاق پسندیده فایق و
صفات مرغیه جناب حضرت خالق و از خصال حمیده ال جنت که قول رسول مقبول بران گواه
و تا من است که قال مع من اخلاق اهل الجنة لا یجد الا فی الکرم العفو عن ظلمک و البذل لمن
حرمک و الاحسان لمن اساء الیک قال عینی بن معاذ رضما طابت الدنیا الا بذلک و الاخرة

له این آیت در رکوع بعد از رکوع رابع جزء ۴۴ به این آیت در رکوع قبل از سوره انفال و قبل از رکوع ثلث جزء ۹

ص کبریا که اخلاصات مومنین و کمال محبت در نظر میاید و نیز شکل و صورتی که به واسطه خدای تعالی کشته ۱۲ ع

اَلَا بَعْدُ وَلَكِنَّ الْجَنَّةَ اَلَا بَلَّغْتُ اَنْتَ قَالَ السَّبِيحُ اَلَا لَمْ يَسْمَعْ وَصَفَ دَلِي فِي جَبَلٍ قَبْتَ عِنْدَ بَابِ
 صَوْمَعْتِهِ بَيْلَةً سَمِعَتْ يَقُولُ اَللهُمَّ اِنْ بَعْضَ عِبَادِكَ طَلَبَ مَنَّاكَ تَخْيِيرَ الْخَلْقِ فَاَعْطَيْتَهُ مَرَادَهُ وَاَنَا
 اَرِيدُ اَنْ لَا يَحْسِنُوْا مَا لَمْ يَتَقَرَّرْ حَتَّى اَتِيَّ اَلَا اِلَى حَضْرَتِكَ ۲۸ م ۲- آورده اند که کعب بن
 زبیر بنه که از جمله فصحا و از زمره بلغاسے عرب بوده پیش از آنکه بشرف سعادت اسلام فایض و
 مشرف گردد زبان باز بیان هرزه بیان بگوید از خدام عتیقه رسالت و عاقلان کعبه جلالت ملوث
 کرده بود و جناب حضرت ختمی مآب خون او را بدر و مباح فرموده بودند چون کعب ازین
 خبر وحشت اثر آگاه و مطلع گردیده از همیت جلالت آنحضرت عقب و در چپ و راست
 میگرفت و عرق ندامت و فحالت از وجود معصیت آلودش میرنجست و دانسته بود که از
 آسیب قدر آنحضرت جز بظلال بے زوال مالامال رحمت او که دما از سنگان آزارده
 للعالمین که ذرات عالم و عالمیان را شامل و غرقای بخور عصیان را تسکین ست پناه نتوان
 بروقال بعضی حکماء ان الله تعالى خلق محمد و جعل رأسه من البركة و عينيه من الحياء
 و اذنيه من العبرة و لونه من الذکر و شفتيه من السبيح و وجهه من الرضی و صدره من
 الاخلاص و قلبه من الرحمة و فؤاده من الشفقة و كفيه من السخاوة و شعره من نبات الجنة
 و ريقه من غسل الجنة فلما اكمل بهذه الصفات ارسله الى هذه الاممة فقال هذا هديي
 اليكم فاعرفوا قدر هديي و عظمه كذا في زهرة الريا من روم عرعر ۱ و قصيدة غزله
 نعت و کمال جناب حضرت ختمی مآب محلی و آراسته و پیراسته بوده ترتیب نموده برسم مردم
 عرب برآشتر سوار شده طے فیانی و مراحل و قلع بیابانها و منازل را نموده و این بیت قصیده
 موصوفه را مکرر خوانده که فالیت لا ارسى لها من كلاله و لا من حقی حتى ملاتی محمدا تا اینکه
 محو و رابستان ملک آشیان جناب حضرت بانصرت و الانتم رسانیده اقتراح با تشا و قصیده

۱- یعنی: کسے رائے حق ۲۸ م یعنی خوب پایان در کہ بران یاسے میگذا راندم ۲۸ م یعنی میقیم شوند مکان ۱۳ م یعنی آیت در
 رکوع قبل از رکوع اقصی جز ۱۴ م یعنی بیابانها ۱۵ م یعنی اعیان و ذرات قوت ۱۳ م یعنی سوده شدن ۱۶ م یعنی بیشتر خواندن ۱۷

موصوفه نموده و در ضمن آن استغفای آثم و استغفار جرایم که در آن مندرج بود ادا نموده
 بایسته عفو التجا بدرگاه ذی جاه عالم پناه و خلق عظیم کریم و حلیم بنی ریب و شتابه و انک علی
 خلق عظیم آورده و چون جناب حضرت رسالت تأیید کلام در دوز و ناله های جگر سوز و
 آه های پر سوز جان سوز اورا استماع فرمودند رقم عفو بر بیوده گوئی او کشیده که ولا تر ال
 تطعم علی خانیة منهم الا قلیلا منهم فاعف عنهم و اصم ان الله یحب المحسنین بر رویانی
 که بمن آن استنجاح امانی توان نمود از تن روح پرور و جسد مبارک مطهر کشیده بدو حواله
 نموده اورا در سلک بنده گان خاص اختصاص نموده مقید و منخرط گردانیده رباعی
 زابتدای دور عالم تابعید بادشاه به از بزرگان عفو بود و از گناه گاران گناه دوست
 دارد عفو را پروردگار به آنچه ایزد دوست دارد دوست دارد که انک عفو و عجب العفو
 حکایت الحجاج اراد قتل شخص فقال له لی ایلت حاجه قال ما علی قال ارید ان امشی
 معك ثلاث خطوات نفعل الحجاج فقال الشخص انت هذه الصبیبة ان تعفونی فنعافک
 روح ۳۰۴ ح ۴ و روی عن عمر بن عبد العزیز انه قال احب الامور لی الله ثلاثة
 العفو عند القدرة والقصد فی المحادة والوفق لعباد الله وما رفق احد بعباد الله تعالی الا
 رفق الله به فروش نموده از انیم که در روز مکافات به اندر عفو تو نکریم گناهی به قال
 الشیخ رسلان الدمشقی مکامرا الاخلاق العفو عند القدرة والتواضع فی العزاة والعطاء بغير
 المنة بطقات - آورده اند که روزی آن نو باده بستان ولایت با کورم باغستان هدایت
 سبط بنی نخل ولی ریحان رسول الثقلین جناب حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی را که
 پشمرده گی و افسرده گی شان سویمان روح و روان و کامش جسم و جان آنحضرت عمر بوده باهمی
 همانان بر سر خوانی نشسته بودند خادش با کاسه آتش گرم مجلس در آمده و از غایت بیست و هشت

له این آیت در کوع اول سوره نون قبل از کوع ریح جز ۲۹ که این آیت در کوع ۲ بعد از کوع ریح جز ۲۷ بالغیم معنی جانم محظوظ ۳
 عه تجاح بالغیم معنی فی روی و بر آمد حاجت ۱۲ م عه بالغیم معنی میان رفتن و میان بودن ۱۳ م عه به تشدید دال معنی تیز کا دندنی نمودن
 عه معنی سوره تازه و نو رسیده ۱۳ م عه معنی میوه در رسیده ۱۴ م عه معنی شل ۱۵ م

پایش بجاشیه بساط بند شده کاسه آتش گرم بر شا هزاره کونین افتاده و آتش با سگرم بر سار
 مبارکش ریخته تمام گردید جناب حضرت از روی تادیب نه از روی تعذیب دروئے محبت
 در حال بزبان خادم جاری شد که والکاکا ظهیر الخیظ جناب حضرت فرمود که خشم خود را خوردم خادم
 گفت که والله یحب المہین جناب حضرت فرمود که مؤمنت معیشت ترا بدینہ خود لازم گردانیدم
 و از مال خودت آزاد کردم که من عقی داصلح فاجزه علی الله اما عفو در جائے است که حد
 از حد و شرعی در آن نباشد بلکه در محل حد شرعی قهر و غضب از جمله لوازم و امور بیست که در
 تاخذ کہ بهما رافعة فی دین الله اکایه رباعی اگر آن جرم را حدیست شرعی + نباید داشت
 آنجا عفو شرعی + که عفو او در آن اجرا سے حدست + بلاراد شرعی بمجموع حدست + و بمقتضائے
 مقولہ محقوله مقبولہ اخذک من ذلک حلی الخیر سخن ناصحان و شفیعان کہ در باب عفو و تجاوز از کارگان
 مجرمان گویند کہ والعا فین عن الناس والله یحب المحسنین راشن و ن عادت اہل سعادت است
 و عفو نمودن نشان رفعت و بلندی هست است فرومند بر آتش اندیشہ بگینا مان را + باب عفو
 بشو نامه گنہ گاران + قال الشیخ علی الخواص رحمہم انما اخبر الله تعالی انه اقرب جار لنا بشارۃ
 لنا باضافۃ فضله و رحمته علینا قبل کل احد من المخلوقین اقرب الی عفوہ و مغفرۃ و مسامحتہ
 لانه ادنی من و فی بحق الجاد وان کینا نحن لہ نوف طبقات - آورده اند کہ روزے مامون شاه
 بیمار گاہ عام فرمود کہ اگر اہل جرایم بدانند کہ مراد عفو فرحت و مسرت و خوشی تا بچہ حدست ہر آئینہ
 جرایم را بہ تحفہ نذر من آوردندی زیرا کہ مراد بیچ نعمتہ از نعمائے اللہ جل جلالہ آن قدر لذت
 و فرحت حاصل نمیشود کہ در عفو جرایم کہ العفو زکوۃ المظفر سکندر را پر سید ند کہ عفو در کدام وقت
 نیکوست گفت در وقت قدرت و نظیر بر خصم تا بدان عفو شکر گزاری کرده باشی قال الشیخ
 رسلان الدامشقی اذا قدرت علی عداوک فاجعل العفو عنہ شکرا لعدوتک علیہ طبقات و

لہ این آیت در کورع بعد از کورع ریح جزم ۴۰ یعنی ما یحتاج از لطف و توکل و سفر و ریح و محنت ۳۰ ۴۰ این آیت در کورع ریح جزم

۴۰ این آیت در اول سوره قودد کہ کورع قبل از کورع نصف جزم ۱۸

تیز شفاعت و اجرائے حدود شرعی مدخلے ندارد که ولا تاخذ کد بهما رافه فی دین الله لایه زیر که
 شفاعت در حدود مقررہ شرع شریف از اہل ایمان و امانت و دین و دیانت نیاید فرد
 اگر شرع فتوے دهد بر ہلاک و الا تا نفاذی ز کشتنش پاک و من بلاغات الزمخشری -
 شیان شینان فی الاسلام الشفاعت فی المدا و دال رشو لا فی الاحکام روح ۸ و ۶ م ۱ - و در حدیث
 است کہ اے امت عالی تمت و الامت سالی رتبت مرحومہ اگر شما گناہ نکنید جناب حضرت خداوند
 جل فرکہ طایفہ دیگر بیا فریند کہ آنها گناہ کنند و او تعالیٰ عفو کند فرد و شرمندہ از اینیم کہ از بہر مکافات
 اندر عفو تو نکردیم گناہے کہ تار حمت بے علت و ظہیرت او در مرآت عفو بجای نموده تشنگان
 بادیه ذلت و معصیت را باب ذلال رحمت بے منتہای سیراب و مہابی گرداند فرد و شافی همچون
 جرم بخشی چون آله و گرتبر سدا ز گناہ روی گناہان سیاہ فرد چون بدیدم عفو تو عاصی طلب و
 عرصہ عصیان گرفتہ زمین مسبب و

فصل ۱۱ - در بیان صلح و فضیلت آن

بیاید و انت کہ در طلب صلح بدل اموال و استعمال مکاید و جیل ضرر درست فرد و نفع این بازار
 نتوان یافت بے جنس فریب و اگر تو سود اندیشہ سرمایہ کن تذویر را و اگر دشمن میل صلح را
 داشتہ طلب صلح کند ابا بنایہ کرو کہ دان جھو اللہ لایہ فاجعہ لها و توکل علی اللہ انه هو السميع
 العلیمہ ایسات اگر صلح جوید عدو پیش رو و اگر جنگ بجوید غمان بر میخ و چون نہار خواهد کرم پیشہ کن
 بہ تجتہائے و ز کمیش اندیشہ کن و اگر پیل زوری و گرشہ جنگ و بنزدیک من صلح بہتر کہ جنگ
 و اگر دشمن در طلب صلح ارادہ کرد و خیال فریب داشتہ باشد کہ دان یومید و ان یخدا عوک فات
 حسبک اللہ باید کہ از صلح و گروانی بکنند و اعتماد بقول قابل و لا یحقق المکر السیئ الابلہ کہ و فرار

لے این آیت در رکوع اول سوره نور در رکوع قبل از رکوع نصف جز ۱۸ س ۱۸ بلفظ یعنی عیب فشتی ۲۲ س ۲۲ این آیت در رکوع
 ۲ بعد از رکوع اول جز ۱۰ س ۱۰ این آیت در رکوع قبل از رکوع ربع جز ۱۰ س ۱۰ این آیت در رکوع قبل از رکوع یاسین جز ۲۲

ان كنتم مؤمنين حقا قوله تعالى ذات بينكم ما بينكم بالموعدة وتترك النزاع جلاليين
 ونيز فرموده جل جلاله كه دان طایفتان من المؤمنين نزلت فی قصة وهي ان النبى ودر كج حمار او
 مر عبد الله بن ابى قبال الحمار فسد ابن ابى انفه فقال ابن رواحه رن لبول حماره اطيبر يحيا
 من مسكك فكان بين قوميها ضرب بالاكيدى والنعال والعسف اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان
 بعثت لعدت احديهما على الاخرى فقالوا اللتى تبغى حتى تقيى ترجع الى امر الله الحق فان فانت
 فاصلحوا بينهما بالعدل بالاكضاف واقسطوا اعداوا ان الله يحب المقسطين انما المؤمنون
 اخوة فى الدنيا فاصلحوا بين اخيك اذا تنازعا واتقوا الله لعلكم ترحمون جلاليين وكذا ورد
 كوفاتى الله اخوناى فى طريق الرحمان لا فى طريق الشيطان روم ۸۰۵ ح ۲ - قوله تولى بعثت البغى
 الاسطالة والنظير وزوال الشخا قوله تعالى واقسطوا وهو امر باستعمال القسط على طريق السم
 بعد ما امر به فى اصلاح ذات البين قوله تعالى واتقوا الله فالتقوى تحاكم على التوا صل والابتلا
 وكان عند فعلكم ذلك وصول رحمت الله تعالى اليكم مرجوا مدارك شريف

فصل ۱۲ - در بيان سياست فوايد آن

بايد دانست كه سياست سلطان بمنزله آب است كه وجعلنا من الماء كل شىء حى اما در محل كه
 استحقاق آن داسته باشد رباعى خوش آن شهر يار است كه از روى دانش و تامل كنه در
 كتاب سياست به سر تن او گلشن سلطنت را به تروتازه دارد و آب سياست به دعوى
 اردشير كى سلطان الا برجال ولا رجال الا بعمال ولا مال الا بماراة ولا عماراة الا بعدلى
 و حسن سياست و قيل السياسة اساس الرياسة روم ۶۹۹ ح ۲ - و ديگر ملوك و سلاطين را بايد
 كه تا بتوانند راز خود را بر مردم نآزموده و تا محرم و خاين در ميان نه نشند كه انام را كه توهب

له اين آيت در ركوع قبل از ركوع ثلث جز ۲۷۰ معنى شاهان و عوام ۴۰۰ معنى شهنشاهين و انى الفرقا بينه معنى چيزى كه سخت و محكم باشد ۱۲
 معنى الفخ موعده معنى آنچه مقدور و معاند كه ميان دو كس باشد معنى بيان چي نيز آمده ۱۳ معنى سياست معنى پاس داشتن ملك و حكم راندن
 عربيت و فكر كردن و بهيت نمودن و ضبط ساقين مردم از فتنه بترسانيدن ۱۴ معنى اين آيت در ركوع ۲ قبل از ركوع رابع جز ۱۵۰

الا لانا من الله والافان لا يفيض الا على الادباء روم ۳۷۱ و اعلم ان في قوله تعالى ولا توتوا
 السفها الآية اشارة اخرى وهي ان اموال العلوم وكنوز المعارف لا تاتي بغير اهلها من
 العوام ولا تنفذ كوكما حكى ان بعض الكبار ذكر بعض الكرامات لولي قنقل ذالك بعض السامعين
 في مجلس اخر وازكروا رجل فلما رجع الى الاصل قال لا يباع الا بل في سوق الدجاج روم ۳۷۲
 واعلم ان افشاء السلايس من المروعة خصوصاً افشاء اسرار السلاطين القنورية والنعوية
 لا يفتي وكل سر اذا جاوز اثنين شاع اي المستر المسلية او الشفتين روم ۳۷۳ و عذراكم
 ناهض من راجم ازخوسا فتن ورازخو را بر روم روز اند فتن وروم اربا عيار با فتن و
 و دست خود از براسه خود اسباب زوال مملكت وسلطنت فتن داسپ جور و جفارا
 بر خود فتن ست كه الس اذا جاوز اثنين شاء حكيمه گفت كان ووجز ووب نيت چه محرم
 راز در جهان كتر پس هر روم كه واري مخفي بهتر آورده اند كه كسي بنو شيردان گفت كه فلان كس
 از دماي خاص مرهنيان ترا تشكارا كردنو شيردان فرمود كه همان شخص راسيسته در خاك پنهان
 سازيد كه لا مذك لا بالعدل ولا عدل الا بالسياسة چنان گفته اند كه سر چيزي سر چيزي ايدار
 نماند مال بے تجارت و علم بے بحث و ملك بے سياست پس سلاطين را لازم است كه ترك
 عقوبت نكنند و ر حق كسي كه سر او را آن باشد و تا ممكن قصد خون ريزي و فتنه انگيزي رانند
 كه اخراجيل السيف و قد روى ات داود مراد بنيان بيت القدس فتنه مراد فكلما فرغ منه
 فقام فشكا الى الله تعالى فاوحى الله تعالى اليه ان يتي هذا يقوم على يد من بسفك الدماء
 فقال داود ميا رب العيبك ذالك القتل في سبيلك قال بلى ولكن هذا يسوا من عبادي فقال
 يا رب ما فعل بنينا على بيما من فاوحى الله تعالى اليه ان ادمر ابنك سليمان و عمره مائة و الفرض
 من هذا الحكاية سواعث هذه الفتنة الانسانية وان اقامتها اوتي من هدمها الا ترى الى اعداء
 الدين انه قد فرض الله في ختمهم الجزية والصلح عليهم روم ۳۷۴ و كما ان في العالم الكبير
 ارضنا و جبالا و محادن و مجارا و انهارا و جداول و سواقي فذا لك في الانسان الذي هو العالم

الصغیر مثله فجدسه کالارض وعظامه کالجبال وحمته کالمعادن وجوفه کالبی وامعاشه
 کالانهار وعروقہ کالجذول وشمسه کالطین وشمع کالنبات ومنبت الشعر کالتوبۃ الطیبۃ وشمه
 کالمران وظہرہ کالمقاوڑ وحثہ کالخواب وتنفسہ کالویام وکلامہ کالوعده واصواتہ
 کالصواعق ویکامہ کالمطر وسورہ کضم والنهار وخرنہ کظلمۃ اللیل ونومہ کالموت ویقظتہ
 کالحیاء وکلامتہ کبد وسفرہ وایام صباہ کالویم وشیایہ کالصیف وکھولتہ کالخلف وشیخوۃ
 کالشتاء وموتہ کالنقضاء مدۃ السفر والنون من عمرہ کالبلدان والشہور کالمنازل والاسامی
 کالافراسم دایامہ کالامیال وانفاسہ کالخطی وکلما تنفس نفسا کان یخطو خطوۃ الی اجلہ فلاید
 من التفکر فی هذا الا سورہ دوم ۲۳۱-۲ آورده اند کہ سلطان سکندر بعد از ظفر بریل شهر کرم قتل
 فرمود و از سلطان اسکندر حکیم از براسے و سے کتاب قتل بر عتاب نوشتہ مضمون در حکمت کشوشتش انید
 اگر قبل از ظفر و قتل و شہان معذور بودے بعد از ظفر ترا در قتل زیر دستان چه عذر و چه محبت
 چه در قتل بنی نوع انسان تخریب بنیان رب الارباب است و این امر است پس شکل
 و ناصواب فرداے قیامت بحضور رب العزت از عہدہ جواب نخواہی برآمد آن ترمید آکا
 ان تكون جبارا فی الارض وما ترمیدان تكون من المصلحين باید کہ مفروضات این
 احقر الناس را کوش و خود را فی و خود پسندی خود را فراموش و شربت عذب فواید سخن شتوی را
 بحکم دل نوش کن تا به بیچ عارضه در نمائی و اگر از نصیحتی کہ کردم ابر و ترش کرده سر کہ بر رومانی و
 از بیان حق کہ کردم نالی و ما علی الرسول آکا البلاغ انکنت ذکیا کفاک هذا و آکا فالبلید
 لایکفیه التطویل ولونلت علیہ التورات و آکا بخیل سکندر بعد از مطالبہ کتاب سراسر توبیخ
 و عتاب از کرد و خود ناوم و از خون و قتل شان گذشتن را عازم گردیده و از سر قتل و خون شان
 گذشتہ سر بسجده نهادہ از خداوند غم فضلہ و رحمہ عذر تقصیر خواست قال مجاہد ارحم اربابک الدنیا

لے بختین نام و در سلطان سکندر و در سلطو مخفف بین است و این لفظ یونانی ۷۰ آیت در کوع رنج جز ۲۰-

آیت در کوع بعد از کوع ثلث جز ۲۰

باسمها آلهة اربعة مسلمان وكافران فالمسلمان سليمان وذو القرنين والكافران نمرود وخنزير
 نصر وهو شدا بن عاد الذي بنى ارم في بعض صحارى عدن ثم هجرته على من منم ايتاء
 الله الملك للكافر وهم المعتزلة لان مذهبهم وجوب دعايت الاسلام للحيث على الله وايتاء
 الملك للكافر تسليم له على المؤمنين وذلك ليس باصلح لحال المؤمنين قلنا انما ملكه استماله و
 اعباده روح ٢٤٨ هـ ١ - واهلك الله بخت نصر بجوعه دخلت دماغه روح ٢٨٠ هـ ١ - وعلم ان
 ذو القرنين الاكبر واسمه اسكندر بن فيلقوس اليوناني ملك الدنيا باسمها كما قال مجاهد رح
 ملك الارض اربعة مؤمنان وكافران فالمؤمنان سليمان وذو القرنين والكافران نمرود وخنزير نصر في
 مشكوة الانوار شدا بن عاد بدل بخت نصر وكان ذو القرنين بعد نمرود في عهد ابراهيم عليه السلام على
 ما ياتي ولكنه عاش طويلاً الف وتسائة سنة وفي تفسير الشيخ روح وكان الخضر على مقدمة جيشه
 بمنزلة المستشار الذي هو بمنزلة الوزير للملك قال البيهقي في الاوائل اول من لبس العمامة ذو القرنين
 وذلك انه طعم له في رأسه قرنان كان لظفين يتحركان فلبسها من اجل ذلك ثم انه دخل
 الحمام دمه كاتبه فوضع العمامة وقال لكاتبه هذا امر لم يطعم عليه غيرك فان سمعت به من
 احدي قتلته فخرج الكاتب من الحمام فاخذ كهيئة الموت فاقى الصمغ فوضع فيه بالارض ثم
 نادى الا ان للملك قرنين فانبت الله من كاتمه قصبتين فربهما راى فقطعهما واتخذهما قرناً
 را فكان اذا اخرج من القصبتين آيات للملك قرنين فانتشر ذلك في المدينة فقال
 ذو القرنين هذا امر اراد الله ان يبدي به روح ٢٨٣ هـ ٢ - واما ذو القرنين الثاني وهو اسكندر
 الرومي الذي يورخ بايامه الروم فكان متأخرا عن الاول بدهر طويل اكثر من الف سنة كان
 مضي قبل المسيح و كان وزيره ارسطاطاليس الفيلسوف وهذا الذي حارب دارا واذل ملوك

صلح بغيره في سنة ٢٢٣ هـ بضم باء موحدة وسكون خاء معجمة وبعده فو قاني وفتح ذون وصاد موحدة وسقوط وراء موحدة تمام
 بادشاه كافر و ابن مركب ست از بخت که در اصل بخت بود یعنی پسر و نصر که تمام ست ست چون او را در حالت طفلی پیش پادشاه
 بودند و تمام پیش معلوم بود لهذا بان بت منسوب کردند و شتر بختی منسوب بان بادشاه ست از تمام ٢٢٣ هـ ست بختی تمام
 وزیر سلطان سکندر و ارسطاطاليس همین است و این لفظ یونانی است ١٢

الفرس ووطی اراقیه وکان کافرا عاش ستا وثلثین سنة فالمراد بذی القرنین فی القرآن
 هو الاول دون الثاني وقد غلط كثير من العلماء فی الفرق بينهما فظنوا ان المذکور فی الآية هو المرحوم
 صاحبهم الله تعالى روح ۱۳۸۴ هـ فقد ذکر العلماء باخبار القداماء ان العیص بن اسحاق ومرتوج
 بنت عیسا سمعیل ومرتوج ولد له الروم روح ۸۹۸ هـ - روى ان التمدد لما عتقوا کبیرا والقی
 ابراهیم عمر فی النار بعد هذه الحاجة سلط الله علی قومه البعوض فاکلت لحمهم وشربت دما
 هم فلم یبق الا العظام والنیر وکما هو لم یصبه شیئ بعث الله بعوضة فدخلت فی منخه فمکثت
 اربعائة سنة تضرب لاسه بالمطارق فعذبه الله اربعائة سنة کما ملک اربعائة سنة وهو الذی
 بنی صرحا الی السماء یابل فالی الله بنیاهم من القواعد فنجی علیهم السقف من فوقهم روح
 ۱۶۲۹ هـ - وزیر آفرده اندک باوشاه بزرگوار از حکیم دانای کار در باب سیاست جو یا گوید
 حکیم فرمود که در قتل و کشتن آدمی تجمل مناسی که خرابی بدن انسان کار نیست بس شکل و ناصواب
 زیرا که در آن تخریب بنیان رب النان رست و آن را آسان بدان مگر کشتن سه طایفه اول
 جابر که از ظلم و جبر آن رعایا سخط بجان آمده و بسبب ظلم و جبر آن شب و روز از حسد او اند
 جل ذکره خرابی ملک و زوال مملکت تر اخوان باشند دوم عالمی که مال بیت المال را میزد
 و خیانت در آن میور و سیم غایب که سر تر آشکارا می کند و قتل این سه طایفه سیاستا نماندن و کمال
 نیاید نمود که فکلا اخذ نماندیم زیرا که اگر ضبط سیاست در عالم امکان تقرر و تنهایی نه پذیرد مهمات جهان
 بر نسق و نظام انجام نیاخته راه بطلان و تباهی گیرد و اگر قانون تأویب و تقذیب نبود کار
 عالم با انجام نارسیده روح تخریب آر و محار و الجدان کادما لغو ذبا لله من المحور بعد الکور
 روح ۲۹۴۲ هـ - رباعی از سیاست نظام یا بد ملک بجه سیاست خلل پذیر بود و نسق
 کار را س عالم را و از سیاست ناگزیر بود و هر باوشا هست که از مقتضای س افة الربایة

له این آیت در کورج اول ۱۹۴۲ هـ معنی تخریب و شک و تباه عالمی ۱۳۸۴ هـ این آیت در کورج اول ۱۹۴۲ هـ
 جزء ۱۳۸۴ هـ این آیت در کورج آخر جو ۳۰ هـ پس نقصان کردند ۱۳۸۴ هـ بعد از آنکه در کورج اول ۱۳۸۴ هـ با لغو یعنی زیاده فی و بسیاری ۳
 هـ معنی پارس و کشتن ملک و حکم را ندان بر زمین و تخریب کردن و نیست نمودن و ضبط ساختن مردم از حقوق مترسانیدن و زدن ۱۳۸۴ هـ

ضعف التیاسه بے خبر بود ارکان دولتش متزلزل و اساس سلطنتش مختل و باطل بود زیرا که هیچ
حق بر کز خود بدون شریعت قوام نگیرد و بے ضابطه سیاست امور است شرعی انتظام نه پذیرد
پس سیاست ملوک و سلاطین مقتوی شرع شریف و دین متین و احکام شرع شریف مروج
سلطنت سلاطین باشد فردا اگر نه هیبت شمیر بادشاه بودی به چه شورا که یکدم ز شهر برخیزد

فصل در بیان فضایل و فائده عهد و وفایند

باید دانست که بقای مملکت و جهان داری را بحسن عهد و وفای و عدل بنده اند که دشمن او فی
بیاعه الله علیه الله فیوئته اجلا عظیمه لان الخوی الذین اکتف المسلمین فی جمیع انحاء المسکونه
و تسلط العد و علیهم انما من شأنه نقض العهد و صد اقا قوله تعالی فمن مکث فانما ینکث علی نفسه
الا ین و اهون الخلق عند الله من استیمان با و امره جل جلاله فرد گرفته اند گلاب تمام گلها را
نداشت بوسه و فایر گله که بو کردم نه زیرا که مدار عالم بسلطنت و بسلطنت بشکرش بان عالم که
خزائن خود را بشکر و خدم و وفای خود را ببسک و چشم حریف بینانید بامید آنکه بوقت حاجت
و خروج دشمن پاس نعمت شان را به نظر ساخته شیده مرضیه پسندیده حلال نمکی و وفای عهد و
را از دست ندهند که الحاکم یرید لا ینقض العهد القدید و اذا وعدتک نفسك الی نقض عهد
مولای فقل لهما معا ذلله انه ربی احسن من ذلک ۲۱۸- فرد نمک و سوده الماس قرین
اند بهم ببلند هر که نمک خورد نمک گیر شود و اگر امید و فایز بودی هیچ بادشاه بسکرت و بشکر چشم و خدم
اعتماد نه نمودی و ارکان مملکتش خلل پذیر شدی فلما قضی الامر و مست الحاجة اذا هم ینکثون
آورد و اند که بفریفت کمر بهت خود را بسته و از توده خاکی که آدمی را قل آن دشوار بودی فرد
ذره می برود بدگر طرف نیز تخم مرغی بر گذر کرد و دید که شخص ضعیف بفرحت تمام و خوشی بالا کلام

له این آیت در سوره انفجرت ۲۱۸ که با کسر و بلیه نفاذ و در سوره انفجرت ۲۱۸ که با کسر و بلیه نفاذ و در سوره انفجرت ۲۱۸ که با کسر و بلیه نفاذ
ت یعنی شکستن ۲۱۸ که با کسر و بلیه نفاذ و در سوره انفجرت ۲۱۸ که با کسر و بلیه نفاذ و در سوره انفجرت ۲۱۸ که با کسر و بلیه نفاذ
در کوع بعد از کوع شکست جز ۱۲ که این آیت در کوع ۲ اول جز ۹

در بردن خاک توده موصوفه دست و پامیزه از مور پر سید کلسه ضعیف این چه کارست که پیش
 رو گرفته دور امری که محال است قوم نهاده مور ضعیف زبان بیان کشاده گفت که مرا با یکی
 از قوم من سروستی و محبت بحدیست که مام بواسه و عاشق در سر دآتش عشق و محبتش در
 جگر و از سوز فراقش آناء اللیل و اطراف النهار آب دیده از دیده میریزیم و یکدم زبان محبت بیان
 من از یادش خاموش و از دل تشبیل بنه غل و دست منزل من غم عشقش فراموش نشد لسان
 العشق لسان القصر و الحکایه کلا لسان الجزع و الشکایه روح ۲۰۱ هـ - و همواره تخم صداقت
 و محبتش در دل و دست منزل میکارم و فرمان آن مروت و وسوید ای دیده را از لوازم می نیارم
 فعلی العاشق المجهولان یکی من المذی الفراق و یالغ فی الوحده و الاشیاق لعل الله تعالی یزید البین
 من البین و یجمله بعد غمه و همه قریب العین و یرضی عنه کما رضی عن الابرار و المقربین و لا یستخط
 علیه ابدا الا بدین روح ۱۴۳۸ هـ - که من عاشق زار و شیدا به بقیر و پانابه بامید وصال و یار
 اویم بشایه که محبتش دل قبل و دست منزل مرا که قد شغفها جفا شکافته و در گ و ریشته آن ریشته
 و وابنده و یافته و او را بدین کار داشته و عهد محبت را بدین امر و شرط مشروط و بجای آوردن
 این امر محال بر جوط و سوط نموده حکمی ان عجزنا حضرت السوق قطعه غزل و قالت الکتونی من
 مشتری یوسف عصر حتی یوجد اسمی فی دفتر العشاق اللهم لا تقبضنا عن جمالك و عنک و اجعلنا من
 القایون بنو ال و صالک منك روح ۱۲۰ هـ او من شرط المحبة فنام المحب فی المحبة و بقاءه فی
 المحبوب قبل عجزون بنی علمها اسمک قال لیلی روح ۱۴۴ هـ امرغ گفت که گدانه که برده بقدر
 آرزو تو گدانه که سیکشی باندازه قوت بازو تو نیست بوگفت که اسے مرغ زیرک و آگاه
 و رین امر محبت گواه من ست و در راه محبت بقم اول و از خان و مان و روح و روان با بید

که این آیت در کور آنر جز ۱۴۴ هـ معنی بسیار چشم که کل بعزت و مروت و کلسه آن ست و در کلسه بیای کو چاک که در بیان سیا چشم میباش
 و در ک آن را به ان گویند که صورت کو چاک شکل آبی دران مینایه و زین جنت در روی آن را ان با کلسه گویند و در کلسه چشم را زان آیت
 گویند که بیننده را و دران شکل ان در لفظ بسیار ۱۳۳ هـ شام با فتح معنی اند و کلین و شیفه و معنی عاشق و در جوش شدن ۱۴۴ هـ معنی
 خنکی چشم معنی شادمان شدن ۱۴۴ هـ این آیت در ابتدا کور ۲ بعد از کور شمش جز ۱۲ هـ معنی چیز سبزه شده ۱۲ هـ معنی چیز س
 او بخت شده ۱۴۴ هـ با فتح معنی روشن و شادمان ۱۴۴ هـ معنی فی دزدی یا بنده گمان و بخوبی رسیده گمان ۱۴۴ هـ معنی عاف ۱۴۴ هـ

برداشت تناسر و برین امر بنایم دکام که دارم حاصل منازم تا کام بگیرم یا بدستش آرم طرب کنم
 و یا عمر عزیز خویش را صرف طلب کنم و در حصول آمال از وصول اموال اندیشه نباید کرد که دع
 نفسك و تعالی اگر دست برامن مطلوب ساخت فقد فاز خزا عظیمی و اگر عمر عزیز را درین امر
 باخت فقد و تم اجره علی الله ذالک تقدیر العزیز العلیه آرس در زلف یلی شکنی ست که جز
 دل مجنون تاب آن ندارد و بر عذر اعدا خطیست که جز جان دامن طلبکاری ندارد و در بے
 شیرین نکی ست که سینه فرهاد را خسته و در صیحه ایا از حلقه ایست که حلق محمود را بسته و مقصود من
 آن ست که جان شیرین را بجهنم در بازم و خاک توده را طویا چشم تر خود سازم و من
 بوفاسے و عذر و قیام عهد خویش عزم جزم نموده ام که عمر عزیز خویش را درین امر بسر برم که از
 احدی الخنین بروں نخواهد بود اگر دامن مقصود بچنگ آمد فوالمرد و الا ان از لطف و کرمش
 انید و ارم که بدین ناتوانی و زاری و خاک کشی و خواری بوجو ضعیف محنت آمو و خساره گردد و در
 من دیده شاید که ترحم و شفقت نموده از جمله جان نثاران مقبولان و زمره دوستان مخلصان
 و محبان جان فشان خود شمرده معذورم دارد و انتی روی ان داود عم دخل فی محابه فراد و دة
 صغیرة فتفکر فی خلقها و قال ما یعبا الله خلق هذه فانطقها الله تعالی فقالت یا داود و د عم
 اتعجبك نفسك و انا علی ما انا و الله اذکر الله و اشکره اکثر منک علی ما اتاک الله و د ۹ ۹ ۲
 قال ابو العباس و هو من كبار مشايخ القوم و علمائهم کنت اوی الی مسجد فیہ شجرة قد کنت
 یا و ی علیها بلبلان فقد احدهما صاحبه و بقی الاخر علی غصن ثلاثة ايام لا یزل لیرعی
 ولا یلتقط من الارض شیئا فلما کان اخر یوم الثالث مر به بلبل اخر فصاح علیه فذکر حاجه
 فخر من الغصن مبتئا فكان عند الشیخ رح اربعین نفر من التلامذة فخر و اموقی عند سماع هذه
 الحکایة طبقات و منها انه لو کان للطالب الصادق والمرید الحاذق شیخ یقتدی به وله شان

له این آیت در کوع بصافه کوع ۲۲ هـ این آیت در کوع ۲ قبل از کوع ثلث جز ۵ هـ این در کوع اول جز ۲۳ هـ که
 جاس گرفته بودند در آن ۱۲ هـ یعنی شش درخت ۱۲ هـ بالغ بمی می غول و باضم خط است و غول بوزن مقبول یعنی مجده ۱۲

١٤٣

مع الله ثم استعد لخدمة شيخه كامل اهدى الى الله منه وجب عليه اتباعه والتمسك
 بذيل ارادته حتى يمتد امره ولو تجدد له في انشاء السلوك هذه الاستعداد لشيوخه
 اكل من الاول والثاني وهلم جرا يجب عليه اتباعه الى ان يظفر بالمقصود الحقيقي
 وهو الوصول الى الحضرة بلا اتصال ولا انفصال ولا يهتدي احد الى الله بغير هدى
 من الله كما ان ينسأ مع كمال قدره في النبوة والرسالة احتاج في الاهتداء الى تالفة
 الانبياء عمر كما قال الله تعالى اولئك هدى الله فيهم اقتدا روح ٢٩٣ و
 نیز مطابق حکایت گذشته روی ان طیارا فی عهد سلیمان عمر کان له صوة حسن وصوره
 حسنة اشتراه رجل بالثمن درهم وجاءه طیارا اخر فصاح صیحة فوق قفصه وطأ فکت
 الطیر وشکى الرجل الى سلیمان عمر فقال احضروه فلما حضر قال له سلیمان عمر صا حید
 عليك حق حتى اشتراك بشئ غالی فلیم سکت فقال یا بنی الله قل له حتى یرقم قلبه عنی
 انی لا اصیحه ابد اما دمت فی القفص قال عمر لان صیاحی کان من الجزع الى الوطن والا ولا
 وقال فی ذالک الطیر انما حسبک لاجل صوتک فاسکت حتى ینجو فقال عمر للرجل ما قال
 فقال الرجل ارسله یا بنی الله فانی کنت اجسه لصوته فاعطاه سلیمان عمر الف درهم
 ثم ارسل الطیر ثم طار و صاح سبحان من صورنی وفي الهواء طیر فی ثم فی القفص
 صبر فی ثم قال سلیمان عمر ان الطیر ما دام فی الجزع لم یقیم عنه فلما صبر فرج عنه
 روح ١٤٤ وايضه حکى ان بعض الناس کان یهوى شابا یلقب ببدر الدین فاتفق
 انه توفى فی ليلة البدر فلما قبل اللیل وتکمل البدر لم یتمالك حجه رؤيته من شدة
 الحزن وانشده یحاطب البدر شقیقک غیب فی الحدا وتظلم یا بدر من یعد فی هذا
 خفت وکان المحسوف لیباس الحداد علی فقد فحف القمر من ساعته فانظر الى صدق

له این آیت در رکوع بعد از رکوع ثلث جز ٢٥ معنی گران ١٢ سه فرت بغتتین یعنی کشایش و سایش و بضم اول و فتح را
 یعنی شکار ١٣ علمه و شعر خوانی کرد ١٢ سه بانگس یعنی جارس یا سه سیاه و کبر و کرد و تلمیذ و جارس یا تلمیذ ١٣

۱۴۴

الحجة و تأثیرها فی القصر روح ۱۹۱ ح ۲ - و نیز در تجارت و زراعات و غیره معاملات بی
 عهود و عقود است که اگر بمقتضای آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و نیز فرموده
 جل جلاله که اوفوا بالعقود ^{عبره} اذاعاهدتکم ولا تنقضوا الیمان بعد توکیدها و قد
 جعلتکم الله علیہ کفیلًا بوفای نرسیدی نظام عالم بتباه و بی انجام شری چه وفای و
 پیشه جوان مردی صاحب کمال و حسن عہد شیوہ بزرگان ستوده خصال است قال
 الشیخ نصر بن ابی زید رحمہ للفتی علامات اربع حفظ الحدود و بذل الجہود و الوفاء بالعہود
 و القناعة بالموجود روح ۱۴۵ ح ۱ در خسارہ ہر عہدے کہ آرایش از دانه خال و فایا بدرغ
 دل بیکس گردن از رشتہ دام محبتش برتا بد و در روز واپسین کہ حق ست و یقین از وفا
 و عہد حسن عہد پر سیدہ خواہید شد کہ واد تو با العہد ان العہد کان مسئولا زیر کہ
 نکث و نقض عہد و خلاف و عہد بمقتضای صداقت اسمای آیت و من عہد من عاہد
 الله لئن اتانا من فضله لمصدقن و لنکونن من الصالحین فلما اتاهم من فضلہ بخلوا
 بہ و تو او دہم معرہون فاعقبہم نفاقا فی قلوبہم الی یوم یلقونہ بما اخلفوا الله
 ما وعدوا و بما کانوا یکن یون و نیز فرمودہ جل جلالہ کہ و من ینکث فاما ینکث علی نفسه من
 اد فی بما عاہد علیہ الله فیو تہ اجر اعظیما و حدیث مرویہ عید الشہاب بن مسعود کہ انہ قال
 اعتبروا المنافق ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا عاہد غدر از نفاق و غدر
 و علامت آنہا گفتہ اند بہیت نقض میثاق و شکست توہما موجب لعنت شود و در انتہا چکی
 ان شایا عقد مع الله عقد ان لا یظفر فی شی من المستحسرات الدنیا فی یومک بسوق فی منطقه
 مرصعہ بالدار و ابھاہر فنظر الیہما فاعجبہ فمضی عنہا و قد نظر الیہ صاحبہا ذہب عتہ
 افتقد ہا صاحبہا فلم یجد ہا فوشب مسحا معنی تعلق بالثواب و قال یا عیار انت ساری نطق

سلم این آیت در کور ربع جز سلم این آیت در کور بعد از کور شک جز سلم این آیت در کور قبل از کور ربع جز سلم این آیت در کور بعد از کور شک جز سلم این آیت در کور قبل از کور نصف جز سلم این آیت در کور بعد از کور شک جز سلم این آیت در کور قبل از کور

فحمله السلطان فلما نظر اليه قال ليس هذا من اهل السراقات فقال بل هو سارق منطقتي
 وصفتهما كذا وكذا فامرت بقتله فوجدوها على وسطه فقال له السلطان يا فتى اما تسميتي
 تلبس لباس الاكخيار وتعمل عمل الفجار فنظر الفتى الى المنطقة فقال مولاي الا قاله الا قاله الله
 لا اعود الى مثلهما فامر السلطان ان يضرب فحج دولا ليضربوه فاذا هم بصوت يسمع ولا يرى
 دعوته ولا تضر بوجهه انما اردنا تاديبه فوثب السلطان الى الفتى وقبله بين عينيه ثم قال
 اخبرني عن قصتك فاخبره فتعجب من ذلك ثم قرء والموقون ليعهد هذا اذا عاهدوا
 فقال صاحب المنطقة سالتك بالله الا ما قبلتها مني واجلست في حل فقال اليك عنى ليس
 هذا من ضحكك انما الصنع لصاحب الصنع ولا مؤثر في الوجود غير الحق وليس في الدنيا غير
 ديار ١٣٣٨ و١٣٣٩ و١٣٤٠ و١٣٤١ و١٣٤٢ و١٣٤٣ و١٣٤٤ و١٣٤٥ و١٣٤٦ و١٣٤٧ و١٣٤٨ و١٣٤٩ و١٣٥٠
 هرسلان لازم و برحضرات ملوك و سلاطين لازم ترزير كه حسن عهدشان بهر مسلم شفقته و
 بيان وفاسه و عهدشان در هر مجامع گفته شود و امالي مملكت را بر حسن عهد و وفاسه و عهد
 شان اعتماد كلي حاصل آيد فردا اگر بعد و محبت و فاكني با خلق زر و لطف و كرامت و فاكند
 بتو كه الكريهه اذا وعدا و فاداز جمله اخلاق محمود كه موجب رضا ايز و محبوبست اينكه
 اگر يك از خدمتگاران سپاه و ملازمان درگاه بسبب ضعف و پيري و مرض سالخورده گي و غيره
 عارضه از خدمت محوله مقرر شود باز ماند بايد كه حقوق سوابق خدمت سالهاست خدمتگار و مخلص
 جان شارقيري را ملحوظ داشته شيو و حسن مرضيه و فارا از دست نداد و اصلا از جریده خيال
 محبت خيال نياست بنگر و انيده بلوا حق اكرامات و انعامات و احسانات تلافی فرموده بر حجت
 پيري و غيره ريش كه بهان سبب از خدمت خویش باز مانده مرهم راحت و مرحمت و شفقت و احسان
 يابند و انحصار طایفه كه در ايام محنت و اوقات ذلت و شدت هوا داري دولت

١٣٤٠ اين آيت در ركوع ربيع جز ٢ ش ١٣٤٠ بفتح اول و ضم زون و سکون تا به نفي شين در ١٣٤٠ ش ١٣٤٠ يعني دفتر ١٣٤٠

١٣٤٠ اين آيت در ركوع ربيع جز ١٤ ش ١٣٤٠

کرده بر جاوه عبودیت ثابت قدم بود و ندقیل قوم کذب و انبیا اما همه مخصوصه فی بکر و حقیقه
 و قد عوا علی راس البئر صخرة عظيمة لا یقدر علی حملها الا جماعة من الناس و قد کان امن
 به من الجیم عبد اسود و کان العبد یأتی الجبل فیمتطب و یجمل علی ظهره و یبیم الخمر
 و یشتري بشئها طعاما ثم یأتی البئر فیلقی الیه الطعام من خروق الصخرة و کان علی ذالک
 سنین و قوا لا الله تعالی و استخراج من البئر فاحی الله تعالی ان ذالک النبی ان رقیقه
 فی الجنة و فی الحدیث ان اول الناس دخولا فی الجنة لعبد اسود م روح ۲۸۰۹ و نیز ان
 حکایت بزبان فارسی از منتخب نقل شده و آن اینکه آدوده اند که پیغمبر را امتاناش در چاه انداخته
 بودند عبود نام اسود غلام سیاه پنهان از قوم بآب و نان و غیره مایحتاج خبر او را میگرفت و
 بسبب همین شیوه حشر مرئی و فاکه نمود جناب حضرت حق جل جلاله او را اول بفضل خود
 به بهشت خواهر رسانید این ست پاداش و فاداران انتی که تا در جمیع انانی محالک محروم بشیوه
 مرئی حق شناسی طاق و طریق حشر و فاداری شمره آفاق گرد که فلا تنسوا الفضل بیدنکه
 الله تعالی بما تعلمون بصیر رباعی چو خستگاریت گرد و کن حق سالهایش فراموش کن و اگر
 او را هر دم دست قدرت به بست و ترا همچنان بر کرم دست هست و برشته یاس و نا
 امیدی او را بسته و به تیغ بیدریغ حق ناشناسی او را خسته و بنجر تغافل او را گشته بنای نمود و فرد
 که پرورده کشتن نمرودی بود و ستم در پی واد سردی بود *

فصل در بیان فضیلت سخاوت و فواید آن و مذمت بخل و مضرت آن

چون چایه توفیق سایه دولت برفق کاسکاری انگند و پس لایق حال او آن ست که صحایف احوال
 خویش را با قلم احسنتم احسنتم لا نفسک و ان اسألت فلها الا لایة زریب و زینت داده کرهل

۱۵۰ بفتح بیهنگ چیز ۶۱۲ عه بالسم یعنی پسته و دسته بهیم و علف ۱۲ ج ۱۵۰ این آیت در رکوع بعد از رکوع ثلث جز ۲ -
 ۱۵۰ یعنی بری ۱۲ ج ۱۵۰ بفتح بیهنگ خراب و زخمی و شکسته و بیمار ۱۲ ج ۱۵۰ این آیت در رکوع جز ۱۴ *

جزاء الاحسان الا احسان عمر عزیز خویش را در مصالح بنده گان خداوند جل ذکره و تعمیر مساجد
 و مدارس و خانه قاه و پل و دریا و حوض و راه فروزان کس که خیر باند روان و دواوم رسد
 رحمتش بر روان و که بالباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیراملاً صرف نموده گذرانند
 وفق الحديث سبع مجری للعبد اجر هن وهن قبرة بعد موته من ثلثه علماً او کری نقرا و
 حفراً و ادرس نخللاً او بنی مسجد او ورث مصحفاً او ترک ولد ایستغفر له بعد موته روح
 ۸۷۸ هـ که تا آوازه نیکنامی و خجسته سرانجامی آن باطراف و اکناف عالم رسیده در هر آنی
 و زمانه برزبانی تخمین و آفرین او ساری و جاری باشد که للذین احسنوا فی هذه الدنیا
 حنة و ارض الله و اوسع النای فی النصابون اجرهم بغير حساب فرو دین رواق زبرجد
 نوشته اند بزر که جز بگوئی اهل کرم نخواهد ماند و آورده اند که در آن روز که جناب حضرت
 افضل الصدیقین حضرت ابابکر الصدیق الذی لقبه رسول الله عمر بالعتیق و قال عمر فی حقه
 انت عتیق من النار و هو خلیفة الاول بین الصما یة الکبار و ثانی اثین اذ هما فی الغار
 رضی الله تعالی عنه و ارضاه آنچه مال و متاع دنیوی که در خانه ملک آشیانه داشت همه
 را در راه رفناے جناب حضرت عذا ندعم رزق صرف فقرا و غریبا و محتاجان و مسکینان شد
 و هیچ چیز از مال دنیوی از براسے نماند و چهل هزار دینار نثار بارگاه ذی جاه جناب
 حضرت بانصرت والا نمت سامی رتبت رسالت مآب نموده و گلیم پوشیده و میخ و دوزیده
 و بخدمت جناب رسالت مآب در آن لباس رسیده و سحران مال جبرائیل امین بلباس
 جناب حضرت افضل الصدیقین از نزد جناب حضرت رب العالمین در رسید جناب حضرت
 رسالت مآب رسیده که اسے انی جبرائیل امین چه لباس ست که پوشیده در جواب عرض کرد که
 یا رسول الله امره و جمع علیه علی را بموا فقست جناب حضرت افضل الصدیقین فرمان شده که

این آیت در رکوع آخر سورة الرحمان جزء ۴۷ آیت دوسرده کف در رکوع ۲ بعد از رکوع ۱۵ آیت در رکوع قبل از
 رکوع آخر جزء ۳ آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جزء ۱۰ آیت بالضم یعنی همت و قصد چیزی کردن ۱۲ آیت یعنی گروه نوشته گان
 در عالم علوی ۱۲

گلیچه پوشند و بخیه دو زندانستی چه مال دنیوی که خیرت مال و غم زو است و متاع دنیوی که
 کثیر الاستفعا و فرحت افزاست آن است که در راه رضا شے جناب حضرت حق جل و علاه بے
 من و اذا صدقة محتاجان و نفقة مسکینان گردد که و من یوق شمه نفسه فادلک هم المفلحون که تا
 از خرمن ذی میاسن شان خوشه و از خوان نوال و احسان شان توشه و از مائده انعام عام
 شان فایده برداشته با جور و مسرور گردند و هذ اثاستی لاهل الحق و البصر لا تقلید الا عی و
 الا عور و لفظ الصدقة اربعة احرف کل منها اشارة الى معنی اما الصادق الصدای الصدقة
 تصد و تمتع عن صاحبها مکروه الدنیا و الاخرة و اما المال فالدلیل لانهما تدل صاحبها
 الی الجنة و اما القات فقربة الی الله تعالی و اما لهما فهدایة الله تعالی روح ۲۸۴ ح ۱ و
 صدوقه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله لشد لا یتبعون ما انفقوا منا فاذ الله اجر
 هم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یخزنون شاهد این حال و سنین این اجمال است قال لقمان
 خدمت اربعة الاف بنی و اخترت من کلامهم ثمانی کلها ان کنت فی الصلوة فاحفظ
 قلبک و انکنت فی بیت الخیر فاحفظ عینیک و انکنت بین الناس فاحفظ لسانک و اذکر
 اشیین و انس اشیین و اما اللذان تذاکرهما فالدنیا و الموت و اما اللذان تنساهما ما احسانک
 فی حق الخیر و اساءة الخیر فی حقک روح ۲۸۵ ح ۲ نه آنکه شب و روز در فکر فراهم آوردن
 و اندیشه جمع نمودن مال و دنیا عمر عزیز خویش را در بازو که و احضر الشیخ و نفس نفیس
 خویش را بطع مال دنیا که بنایت خیس است در خاری دنیا و زاری عیبه انداز و روزی از بار و
 زمین و کسب خود و انداز خداوند عمر زرقه نداند آورده اند که روزی حاتم بهم بر نیت سفر جهاد
 عمر خویش را مسمی نموده زن خود را گفت که من چهار ماهه نیت سفر جهاد را دارم نفقه تو چند می شود که

سلم بالفتح و لشد یلون بمعنی منت نهادن ۲۸۴ ح ۲ معنی چیزی که در رخ کند ۲۸۵ ح ۱ این آیت در رکوع رابع جز ۲۸ -
 ۲۸۵ ح ۱ این آیت در رکوع قبل از رکوع رابع جز ۳۰ معنی یاد دارد چیزی را ۲۸۵ ح ۱ و فراموش کن در جز ۱۲
 این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جز ۴ معنی تمام کن از او یا به اکل
 است غیر از عاظم طاقی ۶۱۲

منه فيجتم البعوض فيانتقمه الى ان يثبت ريشه فعند ذالك تعود الاحراليه ولهذ قيل
 يا رازق الغاب في عشه روح ۱۰ اقال ابو تراب روح ديت غلامايشي في البادية بلا
 زاد ققلت ان لم يكن معه يقين فقد هلك ققلت يا غلام اتمشي في مثل هذه الموضع
 بلا زاد فقال يا شيخم ارفع رأسك هل ترى غير الله ققلت الآن فاذهب اين شئت روح
 ۱۶۲۹ واحسرتا برطن نافر جام وخیال خام وقياس بے اساس على رؤوس الناس اهل دنیا که دنیا
 را بهزاران ریخ و قصب جمع نمون و به بخل و تشویش و اساک نگمداشتن که قلتمو انتم تملکون
 خزائن رحمة ربی اذا لامستم خشية الانفاق وكان الانسان تتورا وخورا سرگردان
 و پریشان دنیا و هلاک عقبی ساختن و این نیست مگر خورا با خفتیا رخو و خسران ابدی دیزان
 سرمدی انداختن بلکه بحقیقت خاکستر سفا هست بجنت و خون انصاف ریختن و ضحکه رفتن
 و محو به اولی الابصار گردیدن ست نعوذ بالله من ذالک و اتوب الیه من الممالک
 قائلان فی حقہ جمیع ما حکي فی التنزیل عن مالک الذین یکتزون الذهب والفضة
 ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعد اب الیوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها
 جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لا نفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون این
 آیت مصداق حال ذی بال سراسر ملال شان خواهد بود و یضحاک علیهم النوحی بل النحلی و انما
 یذوق وبالہ وعد ابیه فی الآخرة لانهم فی الدنیا فی منام الغفلة عن الآخرة و التایم
 لا ینذرون فی النوم و انما ینذرون عند الانتباه و الناس نیام اذا ما توا انتبهوا
 روح ذییر که علم و سخاوت بهترین خصایص انسان ست و بخل و جہالت بدترین و سادش سلطان
 ست الاغری ان ابراهیم و اعطى ماله للضیفان و بدله للنیران و ولده للقربان و
 قلبه للرحمان حتی تعجبت الملائكة من سخاوتہ فاکرمه الله تعالی بالخلعة روح ۲۱۳

له بمعنی چوچه نارغ ۱۲ له در آشیان آن ۱۳ استه این آیت در رکوع نصف جز ۱۵ استه این آیت در رکوع نصف جز ۱۰

و بمعنی احمق ۱۳ بمعنی نادان ۱۲ بمعنی سرده ۱۴ بمعنی زن بچه سرده ۱۵ در دو واغ را در خواب ۱۳

و فی الحدیث النخالة شجرة اصلها فی الجنة و اغصانها مند الیات فی دارالدنیا فمن
 تعلق بنس منها یوقه الی الجنة و النخل شجرة اصلها فی النار و اغصانها مند الیات فی
 دارالدنیا فمن تعلق بنس منها یوقه الی النار سر ۲۸۳۳ آردہ اند کہ بلاشاپے را
 وزیر سے بس و بغایت متفق بودہ کہ ہمارے مواید انعام عام او برائے خاص و عام نہادہ
 و خواہد اگر امش بجهت محتاجان و در ماندہ گان آمادہ و نام کرم او بر زبانہ مذکور و صفت جود و
 سخاے وے در اطراف و اکناف عالم مشہور بودہ روزے بادشاہ بوزیر موصوف فرمود
 کہ این چه اسراف و مبذری و اضاعت مال است کہ بیشیہ خو ساختہ و عمر عزیز را درین
 امر مخطور باختہ کہ ان المیزرین کا نواخوان الشیاطین و کان الشیطان لربہ کفوراً
 اگر مال را دوست نہاری باید کہ زمام اختیار خرج آن را بمن سپاری کہ تا آن را صرف
 امور ضروری سلطنت و سپاہ و حشم نایم و زیر عرض کرد کہ اے خداوند روے ترین
 شما مال خود را دوست میدارم میخوام کہ در آن عالم با خود ببرم فرد آنچه در ویش را
 را وہی امروزہ در رہے گور حشر توشہ تست حکمی عن بعضہم انہ دخل علیہ
 بعض الفقراء و لم یجد فی بیتہ شیئاً من المتاع فقال اما لکم شیء قال بلی لنا داران
 احدهما دارا من و الاخری دار خوف فما یکون لنا من الاموال ند خرة فی دارا لمن
 یعنی تقدماہ للدار الاخری فقال له انہ لا ید لهذا المنزل من متاع فقال ان
 صاحب هذا المنزل لا ید عنا فیہ و ذالک ان الدنیا عاریة و لا ید للمعیر ان یرجع
 فی عاریتہ فحاقبة الدار انما هی للاخیرا کالبوا الذین عملوا لله فی لیلہم
 و نہار و لم یبقوا عن التوجه الیہ حال سکونہم و قرأ روح ۱۶۸۷- زیرا کہ
 چون ناگاہ امیر اجل کین بر کشاید کہ وجاءت سکرۃ الموت بالحق ذالک ما کنت منه
 تخید و ملک را از سر تخت مملکت بر باید و رنج برو چندین سالہ او را بدشمنان سپارد

و فی الحديث موت الفجأة اخذت اسيف یعنی اثر غضب الله علی العبد و هی بالمذنب و یضرب
 و بالقصر و الفقه البغیة بدون تقدم مرض و کاسب و انما کره ذالک لتلا یلقى المؤمن
 ربه علی غفلة من غیر ان یقدم لنفسه عذرا و یجدد توبة و یرد مظلمه و
 روی الله ابراهیم و دادود و سلیمان عمر ما تواخا فاجئة و یقال انه موت الصالحین
 و حل الجبهور کادل علی من له تعلقات یحتاج الی الایصال و اما المنقطعون المستعدون
 فانه تخفیف و رفق بهم خلاصه روح ۲۶۲۱۴- قال حاتم الاصبهری ما من
 صباح الا و یقول الشیطان فی ماتا کلي و ما تلبس و این تسکن فاقول له اکل الموت
 و البس الکفن و اسکن القبر روح ۱۰۱ ح ۳- و آنچه از اعمال صالح و طالح کردار و رفتار
 و گفتار که در مین حیات خود بدان شغل داشتند بر همه در آن حال بزبانش آمده ظاهر
 سازند جناب حضرت و الدماجد جمیع این حروف رحمہ الله رحمة واسعة که در اوایل
 حال در علوم فلاسفه صارت تام و اشتغال مالا کلام داشتند حکایت میفرمودند
 که ضعیفه چند فرو ماده گا و های شیرے داشت که بدام گرفتار تربیت شان بوده از
 شیر و روشن شان قوت یومیة اولاده ایتام خود را حاصل میداشت روزی با یکی از دوستان
 حق جل ذکره در موسم قوت بکنار چشمه که در حوالی آن اشجار توسط مغروس بود بنظر
 و فکر و مراقبه مشغول بودیم که ضعیفه موصوفه بدستختی جهته تناول قوت برشته قضا را شانه
 زیر پایش شکسته بشدت تمام بر زمین خورده بدست سر از مراقبه برداشتم دیدم که
 ضعیفه موصوفه در حال نزع روح از بدنت بدن ایس ایس و شوگ شوگ گویان بے
 ستر افتاده بسرعتی تمام برخاسته و در داسه که با من بود بروے انداختم و مرویة
 کما تعیشون تموتون را مصداق حالش یا فتم از ان پس ترک تدریس علوم فلاسفه را بجای
 نمودم که مبادا در حال نزع شیطان اوله باطله فلاسفه را در نظرم زیب و زینت داده از

نعمت با حلاوت سراسر راحت معتقدات خویش محروم مانم اذ لا یصل من الجلالة الا انما
 واذ ان پس شب و روز بتدریس علوم دینی و ذکر کلمه طیب و حفظ مصحف شریف مشغول نموده
 و در اندک زمان مصحف شریف را حفظ نمودم انتهی کلامه و اعلى الله مقامه تدوی عن
 بعض الاخیار من اهل التلاوة القرآن الکریم لما احضرتة الوفات کان کلماته قیل له
 قل لا اله الا الله قال بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا عليك القرآن لتشی
 الی قوله الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى فلم یزل یعیدها کما اعدا و اعلیه حتی
 مات علی هذه الایة الکریمه و کان حرفة رجل بیع الحشیش و هو غافل عن الله فلما
 حضرته الوفات کان کما قیل له قل لا اله الا الله قال خزمة لفس فظهر ان
 الموت علی ما عاش علیه الشخص فسل الله تعالی التوفیق علی الاسلام روح ۹۳
 پس حضرات ملوک و سلاطین را باید که فرصت عمر عزیز را غنیمت شمرده شب و روز
 سخاوت و کرم و غیره اعمال صالحه از کردار گفتار و رفت و راپیشه و براسه احراز
 سعادت و اربین خود و توشه سازند ازین واقعه جگر سوز و سازنده درو اندوز و قصه
 سراپا غم و غصه آتش حسرت و ندامت در جان او چنان مشعل گردد که نایره آن
 به هیچ آب منطفی نگیرد و از حسرت آنکه دشمن را به تخت مملکت او بنشانند و وزر و
 مظلمه جان بگردان او بماند و کان ابو العباس رقی یقول یا اخی هب ان الدنیا کلها
 فی یدیک فانظر ما ذافی یدیک منها عند الموت طبقات یعنی همه ملک دنیا را و قبض
 آورده گیر عاقبت شوی بنجاک پس ای سرور دنیای بوال منکر و نکیر و گردی طعمه کرمان حقیر
 و از شدت عقوبت براری هزاران هزار نفیر و هیچ چیز نگر و ترا دست گیر بجز فضل
 خداوند قدیر پس چرا اے نادان این حال غافل و بی تدبیر اعلی ان اصناف العذاب

له بالفتح یعنی دلیر شدن ۱۲۳ عه بالفتح یعنی بگای و گمراهی و زیان ۱۲۴ عه این آیت در رکوع نصف جز ۱۲۵ عه استعمال این
 لفظ در تلموز مقدمات ناپسندیده و وحشت است ۱۲۶ عه یعنی گن ۱۲۷ عه بفتح نیم و سکون ظا و کسر طام یعنی تم کردن و داد و اسی کردن ۱۲۸ عه

۱۴۴

الودحانی فی الآخرۃ ثلاثۃ فرقۃ فرقة المشتمیات وحزن نجلة الفاضحات و
 حسرة فوت المحبوبات روح ۴۰۸ ح ۴۰۹ پس بویل وثور باید گریست و مسرور و مغرور
 نباید زیست و جاسے آن داشت که خاک حسرت و ندامت بر مفارق خود نریزند
 و از سر بخل او اساک و تم بر خیزند و فی الحدیث ثلاثۃ لا یجبهہم اللہ در سولہ و ہم
 فی لعنة اللہ و الملائکة و الناس اجمعین البخیل و المتکبر و الاکول روح ۹۲۷ ۱۷۷
 ان الآخرۃ خیر من الدنیا لان نعم الدنیا قليلة و نعم الآخرۃ کثیرۃ و نعم الدنیا
 منقطعة و نعم الآخرۃ مؤبدۃ و نعم الدنیا مشوبة بالغموم و الغوم و المکارہ و
 نعم الآخرۃ صافیة عن الکد و رات و نعم الدنیا مشکوكة فان اعظم الناس تنعملاً
 یعرف کیف تكون عاقبتہ فی الیوم الثانی و نعم الآخرۃ یقینۃ فعلی العاقل ان
 یختار ما هو خیر من کل وجه و هو الآخرۃ علی ما هو شر من کل وجه و هو الدنیا روح
 ۱۷۷ ۴۰۲ که تا مصداق آیه دانی یدایہ استبد لون الذی ہوا دانی بالذی ہو خیر نگرود
 آورده اند کہ حول نام زنی بخیلہ مادہ سکے داشت کہ اورا بشب ۱۷ و روز ۱۸ گرسنہ میشد
 و آن سنگ شب ۱۷ را در بسبب شیوہ حسنہ وفا کہ در نداد اصلی خود داشت پاس
 خانہ آن بخیلہ را میداشت عاقبت از بس گرسنہ گی دم خود را خورده در میان عرب
 این مثل گذاشت کہ فلان اجوع من کلبۃ حول شیوہ بخل و وفاے شان بصفیہ روزگار
 تا حال یاد نگار و باقی ماندہ کہ ضوان من مسیح سایلہ و من منعم نائلہ و من
 ابیات بسکہ آورد چرخ شاه و وزیر ملک شان داد و گنج و تاج و سرخس کار مارا بجام
 ایشان کرد و خلق را بجلہ رام ایشان کرد و نایوان مرومایہ دارشد نڈہمہ ظلام روزگار شدند

لہ بالفتح یعنی واسے و سختی و عذاب ۱۷۷ ح ۱۷۸ بالفتح یعنی بکاک ۱۷۸ ح ۱۷۹ جمع ہم بالفتح یعنی انزود ۱۷۹ ح ۱۸۰ این آیت در ذکر قبل از
 رکوع نصف جز اول کہ بالکسر یعنی برادران مادری و پدر سے درخت ہائے کہ از یک تنج با ہم برآمدہ باشند ۱۸۰ ح ۱۸۱ یعنی
 منت نہاد ۱۸۱ ح ۱۸۲ یعنی علما کنندہ ۱۸۲ ح ۱۸۳ کسر ضا د معجم و کشیدہ فون یعنی بخیل کردن ۱۸۳

خون درویش کان کیندند میخیزد بیچاره گان کشیدند همه مغرور سال و ماه شدند
 همه مسرور مال و جواهر شده ناگهان تند باد قمر و زری از سر تخت شان به تخته کشیدند شان
 را بنجاک امین داد ملک شان را بدست دشمن داد و وزیر اینها بدان جهان بروند مال شان
 دیگران هم بخوروندان هذالا خضر براح و زیغ صراح و صلال بواج و وقوع فی طعن الزمان
 و آن کس را که حق بلطف نواخت نیک و بد را بنور حق بشناخت باز دانست نار را
 از نور دل نه بست اندرین سراسر غرور باقی عمر خویشتن دریافت بصلاح معاود خویش
 شتافت غم آن خرد کو ازین منزل چون کند کوچ شادمان خوشدل هر چه از مال و گنج
 و شاهی داشت برو با خویشتن جوئے نگذاشت لاجرم چون رسید کار بکار رفت با صد
 هزار استظهار و هذاتاسی لاهل الحق و البصر لا تقبیل الا عجمی و الا عور شنیده ام که
 بوقت برون شدن ز جهان سوال کرد ز لقمان نهفته عزرائیل چنانکه رسم خردمند نمک و آن
 باشد که اے حکیم زمانه بدین حیات طویل چرا نساختی کاشانه که در دوسه پای و راز
 کرده توانست و انگاه رحیل جواب داد که کش تو در قفا باشد چگونه باز درین
 مقام رحیل و قیل لابی یزید رح بعد وفاته کیف کان حالک مع منکر و نکیر فقال رح لما قال
 فی من ربک قلت لهما استلاری فان قال هو عیدی یکنی و الا فلو قلت انا عیده مرا
 الا یفید بلا قبوله روح ۳۸۹ ح او سئل الشیخ شمس الدین ضیروی رح بعد موته فی
 المنام کیف حالک مع منکر و نکیر فقال رح کلما فی بکلام ملک و اجبت لهما بلسان فصیح - حکي انه
 حمل الى بعض الملوك قد ح من ذیروز مرصع بالجواهر لیدرله نظیر و فرح به الملك فرحاً
 شدیداً فقال الملك لمن عندک من الحکما کیف تری هذال قال اراک فقرا حاضراً و

له کبر اول و ثالث یعنی بے ترس ۴۱۲ عه یعنی آشکارا ۴۱۳ عه بالغت یعنی میل کردن از حق ۴۱۴ عه یعنی بسخنی ظاهر
 عه یعنی یک چشم و کند فهم و بے خبر ۴۱۵ عه یعنی نکین ۴۱۶ عه یعنی صاد و مشدود یعنی آنچه که دران جواهرات
 بر نشاندہ باشند ۴۱۷ عه

مصیبه عاجله قال وكيف ذالك قال ان انكس كان مصیبه كاجبر لها وان سرق
 صرت فقیراً اليه وقد كنت قبل ان يحل اليك في امن من المصیبه والفقر فالتقي انه
 انكس القدر يوماً فعظمت المصیبه على الملك وقال صدق الحكيمه ليت له يحل اليها
 وقد جعل الله الدنيا محلاً للاختيار ومعدناً لوجود الكد ارسوه ۲۴۲۴۲ هرگز اوريد
 بصيرت بنور الهی منورست اورا گزشتن از مال و جاه اين جهان مصورست - که
 والباقيات الصالحات خير عند ربك الا لیه کدام دولت از ان بهتر و خوشتر که بنده
 و رگور خفته و از عمل مانده و در ان مقام کالنور فی الظلام هر لحظه بطنها نور و نعمت
 و رحمت و کرامت بیدا و هویدا گردد و دیده از جانب جناب حضرت عزت بتوسط ملائکه
 مقرب بدو میرسد که این ثواب لقمه ایست که در مدرسه و خانقاه تو بدویشان میرسد
 و یا ثواب استراحت و آسایشیست که از بقاع خیرات تو بفلان بنده رسیده و یا بفلان
 پل گذشته و یا در فلان رباط بسایه دیوار نهشته و یا در فلان مسجد در کعبه نماز
 فلان کس گذارده و بر هر بادشاه لازم که درین دار مرگ زار که شدا یدش بسیار و فوایدش
 ناپایدارست باید که در ایام دولت خویش فرصت را فوت نکند و خیرات باقیه را از
 خود دریغ ندارد و روی ان زین العابدین رحه لقیه رحه فتاوت الیه العبد و
 الموالی فقال رحمه الله علی الرجل ثم اقبل علیه وقال ما ستؤمن امرنا اکثر الله حاجه
 نعتك اليها فاستجيب الرجل فالق عليه خميصه كانت عليه وهي كساء اسود صرعه له علم
 فان لم يكن معلماً فليس بخميصه معلمه و امر باللف درهم فكان الرجل بعد ذالك يقول اللهم
 انك من اولاد الوسل ولا يتوهم مغرور انهم كانوا اهل الدنيا ينفقون منها الاموال انما

له یعنی بگانه گان ۱۲ له یعنی تیره گان ۱۳ له یعنی نون یعنی مکان بودن مشاوع و درویشان معرب خانه گاه مرکب از خانه
 و گاه عمارت از عالم منزله گاه ۱۴ له یعنی مسافر خانه ۱۵ له یعنی یعنی معیت دادن و موافقت مدد گاه ۱۶ له یعنی دشنام داد و اول
 له یعنی بلبلی تمام شد نه بسو ۱۷ له یعنی یعنی یاران و خداوندان جمع مولى ۱۸ له یعنی آهست یا ش ۱۹ له یعنی گنجینه گاه ۲۰ له یعنی گنجینه گاه ۲۱ له

کاذا اهل سجناء و مروءة كانت تأتيمهم الدنيا فيخرجونها في العاجل روح ۴۹ ۳۶ ۲ عیسی
 ابن مریم ابنة عمران من بنی مائتان الذین هم یمنی اسلمیل و فی ذکرہ دلیل علی ان الذیة
 تتناول اولاد البنات فیکون الحسن رضی و الحسین رضی من ذریة سید المرسلین محمد و معهما انتسابهما
 الیه بالام و من اذا هما فقد اذی ذریته و یرقیول التقییر فاذا کان النسب من طرف الام
 صحیحاً معتبراً فالذی كانت سیادته من طرفها مقبول كما هو من طرف الاب اذ المعتبر
 انتهاء السلسلة الی الحسین رضی من اتی جانب کان روح ۲۶ ۴۷ ۱ و زینهار زینهار که فرصت
 عمر از دست ندهد و عمر عزیز را بغفلت نگذارند که تا چون الناس نیامد اذ اما اتوا انتبهوا ۱ ز
 خواب غفلت بیدار شود ببیند که مال و ثروت و دوست نمائند و بنیاد کار و دولتش منهدم و ارکان
 و دعائم سلطنتش منهدم گردیده آنچه بر نعم خویش آفاده بکار برده بود پاش پاش دراز نهانی که
 بسبب حرص و آرزو برای استغنا خود بدل داشت بطالت آن برنامه خویش و بیگانه
 فاش گردیده از کثرت غفلت عمر عزیز را باخت و هر همه مواعیظ و نصائح قرآنی را مصداق القوله
 تعالی فنبذوه و راء ظهورهم کانهما کل یعلمون بر قفا انداخته و فرصت عمر عزیز از دست رفته
 و از خوابید ملک محروم مانده فرو غافل مشو که عمری زین تازه تر نیابی به دادش بده که چون شد
 عمر دیگر نیابی فرو بنگذارد جهان بسیار گشتم جستجو کردم به نیم بیوفای آمد از هر گل که بو کردم و لاچار
 بار خاست بگردن نهاده با هزاران حسرت سر در زیر گل کشیده نخل نخل گران گران روی بجناب
 حضرت حق عم فاضله و رحمة آورده رباعی اے خاک بجوئے خسروان را به من خاک زبون کننده
 ام چیرگان را به من گرسنه بسکه خورده ام سیران را به من گور بے گرفته ام شیران را به من نظم الشیخ
 علی بنیتنی و مالی لا اثم علی خطائی و قد بارزت جبار السماءی قرأت کتابه و حصیت سراجظم
 بلیتی و شتم را بی بلائی لا یقاس به بلاء و اخالی تدل علی شقائی فی اذی اذا ما قال ربی الی

۱ به بالغ یعنی بیاری مال ۱۳ ع به بالغ یعنی ستون فقرات و غیره ۱۲ ع به یعنی فیض گرفتن ۱۱ ع این آیت در کوع قبل از کوع ثلث جز ۱۰ ع این
 آیت در کوع قبل از کوع ثلث جز اول ع به بالغ یعنی بگو و گراهی در میان ۱۲ ع به یعنی غالب و برکش ۱۱ ع به یعنی زود کردن ۱۳ ع به یعنی
 جنگ کردن ۱۲ ع به یعنی صورت یعنی به نالی و او این لفظ نالی از جمله است و فارسیان میگویند نخوس که نه مصداق یعنی آن مفعول ۱۳ ع

النيران سوتوا ذالمراى فلهذا كان يعصني مرارا ويزعد انه من اولياى تصلى للعباد ولم يردنى
 وكان يريد بالمعنى سوائى قياربى عبيدك مستجير ويرجى العفو من رب السماى حقير شهر
 مسكين فقير غيتيت اقام على الرياى على باسبه فى الناس يعرف وما يدارى اسمه حال ابتلاى
 فائسه اذا مى وحيد ارضين اللحد فى رمش البلاى طبقات سبحان الله اين همه رنج
 و محنت و بارشقت باوشاى بچه بايد كشيد و عهده صلاح و فساد جهانى بگردن دے بچه بايد
 رسيد و خود را در معرض چندين هزار درخواست و بازخواست دو جهانے چرا بايد انداخت
 اين همه از براے يك شك طعم و يك شير جامه كه كتر كس با بادشاه بے اين همه رنج و محنت
 درين امر شريك اند. اگر عقلاے عالم براے نوحه و ماتم برخيزند و ريگ بيابان بره خارق
 خویش ريزند محل استبعاد نخواهد بود و قال الشيخ محمد المغربي الشاذلى رح تفاء العنى و الفقير فقال
 العنى انا و صف الرب الكبير فمن انت يا حقير فقال له الفقير لو كاد صفى ما تبين و صفك
 ولو كاد صفى ما دفع قدرك وان و صفى و سته بذل العبودية و صفك نازع الربوبية
 طبقات - آورده اند كه در ويثے دل ريشے بر سر راهے نشسته بود و بسوے كله آدمى كه
 در پيش روداشت هزاران تحير و تحسر نگاه ميكرد و چوبے نيز بدست داشت باوشاے برو
 گذر كرد و گفت كه اے درويش سبب در پيش رو نهادن كله و بجزرت نگاه كردن و چوب
 بدست داشتن چيست درويش عرض كرد كه اے شاه اين كلام را ازان در تحير و تفكر افكند كه
 از چون تو شاى و يا از چون من گداے خواهد بود چنانكه مثل حقيقت نوازي معنى طرازي شيخ
 مصلح الدين بن شيخ عبد الله سعدى شيرازى رح در كتاب گلستان خود فرموده رباعى فرق شاى
 و بنده گى برخواست به چون قصائے نوشته آمد پيش به گر كسے قبر مرده باز كند به نشاند تو انگو
 از درويش به و مقتضائے و منها خلقنا كم و فيها نفيد كم جاے ما دشما در زير زمين است

له معنى روشن نيكو كردن از خود ۱۲ ع به بضم هم و كسر جيم معنى پناه جوينده ۱۳ ع سله بكون معنى محبت و نگرند ۱۴ ع بالفتح معنى
 گرد كرده شد ۱۵ ع معنى خاك گور دفن كردن ۱۶ ع معنى نشان كردن و دروغ كردن ۱۷ ع اين آيت در كوكبه ۲۲ به از كوكبه نفع ۱۸

چوب را از براس اندازد جاس خود و از تو گرفته ام معلوم کردم که برادرست نجی السلطان بکاء
 شدیدا و نزل من الفاس و تعظیم تمام در پیش آورده و از دراهم و دنانیر که با خود
 داشت نذرانه در پیش گذاشت درویش گفت که لے شاه من و تو عیال آن خداوندم
 که از براس هر یک از روزی خواران و طیفه روزی روزینه مقدر و مقرر نموده که بدون
 کم و کاست میرساند و این گمان برخداوند غایت محقق است که ترا یاد و مرا فراموش کند
 روی ان موسی عمر عند نزول الوحي عليه بالذهاب الى فرعون للدعوة الى الايمان
 تغلق قلبه باحوال اهله قائل يا رب من يقوم بامر عیالی فامر الله تعالى ان يضرب
 بعضا صخرة فاضربها فانشقت وخرج منها صخرة ثانية ثم ضرب بعضا عليها فانشقت
 وخرجت منها صخرة ثالثة ثم ضرب بها بعضا فخرجت منها دودة دفي فيها شئ يجرى مجرى
 الغذاء لها ورفح الحجاب عن سمع موسی عمر فسمع من الدودة تقول سبحان من يراني وسمع
 كل ذي دبر عرف مكانی وینا كرتی وکلا ينساقی روح ۴ ع ۲ - بادشاه فرمود که اگر نذرانه قبول
 نه نمودی بطریق قرض حسنستان که تا جانین ماجر گردیم درویش گفت که این نیز محقق فناوانی
 است که دین عالمی بزمه تو که اداسی آن بزمه تو فرض و آن را ادا نکرده بمن قرض
 میدهد اول مظهر عالمی که بزمه تست ادا کن و بعد از فراغ ذمه خود بدگره قرض ده بادشاه
 از گفته درویش پس متاثر شده بر حال فکار خود زار زار چون ابر بهار از شرمساری کردار خود گرفته
 تا یاب گردیده سر بسجده نموده از خداوند غم فضا و رحمته عذر تقصیر خواست قال الشيخ صالح رحم
 من مد ید لا لاخذ من مال الوكالات قصرت ید لا عند هم في الشفاعات قال رضيهم
 لا تقطع مع نفسك ابدا بتعد عن حضرت ربك قهر عليك قال الشيخ ابو العباس
 ان ملك من الملوك قال لبعض العارفين اتين على فقال العارف لي عبد ان ملكتهما
 له بالفخ وضمین معنی سنگ بزرگ ۱۲ ح ۳ باضم معنی کرم ۱۲ ح ۳ ولات بضم داو و تخفیف لام و تاسه فوقانی معنی حاکمان و
 دوستان جمع دانی و تیر شد ید لام خطاست بمعنی قضات تخفیف ضا و مجوز جمع قاضی ۱۲ ح ۳ بفتح ط و تشدید ی معنی شود حرص ۱۲ ح

و ملکات و قهر تهما دقهر ال و هما الشهوره و اساس فانت عبد عبدی فکیف اتخی
 عليك طبقات و حکى انه جاء جماعة من فقهاء اليمن الى الشيخ العارف يا الله ابى المغيث
 ابن جليل رح یتمخونه فی شئی فلما دقونه قال رح مرجأ بعبد عبدی فاستعظمو اذ انک تطحق
 الشيخ الطریقین و امام الفریقین ابا الذبیح اسمعیل بن محمد الحضری رح و الحضری منسوب
 الحضریة اللقی فی القبيلة و البلیة یا یمن رح ۱۴۹۰ فاخبروه بما قاله الشيخ ابو المغيث
 فضحك و قال صدق الشيخ انت عبد عبدی الهوی عبده رح ۲۴۸۶ پس حضرات
 ملوک و سلاطین را باید که فرصت عمر عزیز را غنیمت شمرده شب و روز سخاوت و کرم و غیره اعمال
 صالحه از کردار و رفتار و گفتار را پیشه و براسه احراز سعادت دارین خود را توشه سازند آورده اند
 که جناب حضرت موسی مد البیس را دیده پرسیده که کدام کس را دوست داری گفت جان بخیل
 و کراوشن داری گفت عالم سخی چه دولت جاودانی را به تمهید قواعد خیر و احسان بسته اند الحق
 که عمارت دنیا که الانسان عبید الاحسان و حسن زاد عقبه که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
 دران سست و از پی داود و دیش که بکس کرده باشند از گردیدن استبعا دو حکم آیه وانی بدایه یا
 ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الا ذی را تلقی بقبول نموده انقیاد باید نمود و مقتضا
 صداقت انما یأ تل اولو الفضل و السعة ان یؤ تو اولی القربی و المساکین و المجاجین
 فی سبیل الله و العفو و الصفو الا تخبون ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم و علمای و
 اشراف میهن و نجش که بکس کرده باشند بسبب بے پاسی و کم خدمتی و بے ادبی معطل نموده
 و استر و انبای نمود که العاید فی هبه کالعاید فی قیه - آورده اند که نوشیروان عادل سگے راجل
 اطلس پوشانیده در شکار کا هاش حاضر نموده و آن سگ دران روز در شکار کا ملی کرده سگے از
 سگان دیگر مبادرت نموده شکار را بچنگ آورده سگ با نان عرض کردند که جل اطلس را از ان

لک یعنی چیه و غالب شدن ۲۱۳ سله بالغ یعنی آرزو و شوق نفس بطرف حصول لذت و منفعت ۴۳ سله ابن آیت در آخر سوره انعام در ذکر قبل از
 رکوع نصف جز ۸ سله ابن آیت در رکوع قبل از رکوع سله جز ۳ سله ابن آیت در رکوع نصف جز ۱۸ سله صغ یعنی در گذشتن از شکار
 در در و اندوه ۲۱۳ سله یعنی پیوسته بخشش کردن ۲۱۳

سگ کشیده بدین سگ پوسانیده شود نو شیر و آن مضمون حدیث مرویه راجع الی آورده تلقی قبول
و انقیاد و از امر شیع استرداد استبعاد نموده فرمود که معاذا الله که سگ را جامه بخشیده و از تن
و س باز پس کشیده بدیگر سگ پوشانم و از اینجا است که گفته اند صید وحشی بدام و از آدمی با حسان
و انعام و جوان مردان محبوب خاص عام که بهار ذکرشان بر یاسین حمد و ثنا و آخرین آراسته و
چمن نیکنای شان بفرچه های ستایش و تحسین پیراسته است آورده اند که روز
حاتم طائی دعوتی عام ساخته و امراد محنتان عرب را جهت تناول خواسته ناگاه
فقیر برهنه دوش زنده پوش از در و رانده حاتم دست او را گرفته بالا سیم تقدیم
نموده بمقدم نشاند گفتند که ای حاتم چه کردی گفت شما را قدر و منزلت شما که دارید
بدین محل نشانیده و این فقیر سر و پا برهنه را کرم باین منزل رسانیده اللهم احفظ
من البخل و الکسل الی زمان حلول الایام ۱۲۷۶ هـ

فصل ۱۰ در بیان سلوک ملوک سلاطین طوایف عایا و جناب و غیره

شفقت و محنت نمودن بر رعایا و قاطبه برای بد آنکه با و شاه بشا به دل ست در بدن از رو
صلاح و فساد چون پادشاه بصلاح خویش باز آید جمیع الی ممالک محروسه بصلاح باشند و
اگر در حکومت خویش تصرفات فاسد کند جهان و اهل جهان بفساد آیند چنانکه جناب حضرت
رسول مقبول عمر فرموده که ان فی جسد ابن آدم مضغۃ اذا صلیحت صلح بها سائر الجسد
و اذا فسدت فسدت بها سائر الجسد الا و هی القلب و هم از اینجا است که فرموده اند که
الناس علی دین ملوکهم یقول الفقیر سمعت من حضرت شیخی رحمه الله قال السلطان
و الوزیر بالنسبة الی العساکر الاسلامیة کالقلب بالنسبة الی الاعضاء و الجوارح الانسانیة
منه یعنی اول و بالاسی هر چیز ۱۲۷۶ هـ بالفقه یعنی افواج و لشکر جمع چند ۱۲۷۵ هـ بمعنی همه ۱۲۷۶ هـ بمعنی
پاره گوشت ۱۲۷۶ هـ

عدم تشرب حتی مائت و جاء ان ابنته مرفاطة رخصت علیها و فی حیوة الحیوان اذا
 احرق و برأجل و ذر علی الدمار السائل قطعه و قرأه ۹۴ یربط فی کبد العاشق فیزول عشقه و
 لمح یزید فی الباءة ای الجماع و یقال لامرأة للبعیر ای لاجساره له ۹۵ و هو موبک هو و معالیه
 و شعیب و محمد و مخلصه روح ۳۲۸ و فی الحدیث ثلاثة همد الخرباء فی الدنیا القرآن
 فی جوف الظالم و الرجل الصالح فی قوم سوء و المصحف فی بیت لا یقر منه روح ۳۳۰
 و اگر بالفرض از مخلصی خورده و وجود آید که غفل دولت و نقصان سلطنت در آن نباشد باید که
 عفو شایسته را کار فرماید لان فیہ شفاء للعلیل و ارداء للغلیل قال الشیخ رسلان الدمشقی
 من حکام الاخلاق العفو عند القدرة و التواضع فی العزاة و العطاء بغير منة طبقات
 و بهر چیز در شتم نشود و لفظ شیخ و کلام قطع ترا ند و دام تحمل را شعار خود ساز و قزو تیغ که در نام
 بر اردوغان در خصم و واشت خروش باشد که تیغ تحمل است بدو سیاست ماسه مفرد نماید نگ
 بمصاحت ضروری و اگر جرمی باشد که نتوان گذاشت آیه و جزاء سیئة سیئة مثلها را عمل نماید
 و آیه و الکاظمین الغیظ را پیوسته نصب العین و اردامان چند آنکه بصفت سست مزاجی
 و سهل جان مشهور و معروف و بدان صفت در اطراف و کناف ولایت ممالک خویش
 شایع و ذالک و موصوف گردد و اهل فتنه و فساد و لیر و در دماغ شان فتنه و فساد بحدی
 مستحکم گردد که هر ارشان بران امر سست موصوف و از برایین خلاف مکشوف بلکه موصوف
 بنا بران باید که با و شاد بسیار است و انتقام و رجولیت و حییت مشهور باشد و اگر از شخصی جرم
 بنظیر رسد که موجب قصاص باشد و با خیانتی که بخل ملک و دولت تعلق داشته و شمن
 بادشاه در ساز و دو قصد و یی از ملک کند بحق و اهل مال بنا بد و زید و

له بفتحین معنی شتر ۱۲ له بالضم دال معنی کن و سر پتان و مضرب سبب ۳ له بالفتح معنی اندوگین کردن و برگردن و بالضم معنی اندوه و
 بی ۱۲ له معنی سیراب ۱۳ له معنی تشنه ۱۴ له بالکسر معنی غضب ۱۵ له معنی درشت ۱۶ له معنی عظیم بنده الشیخ که طاقت
 برداشت آن نباشد ۱۷ له این آیت در کورع مدح جز ۱۸ له این آیت در کورع بعد از کورع مدح جز ۱۹ له معنی اطراف و کنه ۲۰ و
 بنا ۲۱ له معنی شایع و فاش ۲۲ له معنی استوار گردد و شد ۲۳ له بالکسر معنی پاس داشتن و نگه داشتن بر عیت ۲۴ له بالفتح و تشبیه یا معنی فرستادن

بی تیج وجه از ان نبایک شدت المیته و بال امره و بقران شرع شریف و یقین صادق تیج
 بیدریغ را کار باید فرمود که قطع و ابر القوم^۱ الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین فان لا انتقام
 من الاعلاء نعمه علی الاحباب فلذا اورد الحمد عقبیه روح ۲۰۲ ح ۴ زیرا که این معنی چون
 علت آکله باشد که چون در غصه پدید آید آن عضو را بلا توقف بر تیج جدا باید ساخت که تا علت
 بعضی دیگر سرایت نکند که لیس العاقل الذی یحتمل الامرا ذوقه فیه و لکن العاقل الذی
 یحتمل الامور حذر آن یقع فیها لان الحکمة تقتضی ما یغلب خیره فان ترک خیر الکثیر و الشر
 العضو الذی فیه الکلة مشرقین و سلامة جیم البدن خیر کثیر فلو لم یقطع ذالک العضو
 سرت تلك الافه الى جميع البدن و ادت الى الهلاك الذی هو شر کثیر روح ۴ ح ۱-
 و در امور سیاستی توسط اختیار کند که خیر اهورا وسطها و آن اینکه در سیاست چندان بباله
 نکند که مردم هر اسان و نفرت بر طبایع شان مستولی گردیده موجب تشویش مملکت گردد و نه
 چندان علم و زور که بهیبت سلطنت از دلها بر خیزد و فسادان و ارازل و ظلمه مستولی گردد و کار
 بر مخلصان و مصلحان و غریبایحده تنگ آید که ندای و صداقت علی الارض بهما رجبت از هر
 یک برخاسته دیده شان از بس آب دیده چون بحر و خاموش زن و سینه ها از شدت التهام
 آتش فظلم و تم چون گلشن و جگر ما غیرت گلزار و دلهار شک اقراسه لاله داغدار گردیده در بر ریه
 خود مایسته و بکج حزن دلال نشسته از بیوفائی این غداران راه زن و بد عهدی این ظالمان
 و تم گلزاران خانه گلی بجان رسیده از اطراف و اکناف و جواب خلل عظیم تولد کند و سرود
 بگلزار جهان بسیار شتم جتو کروم به نسیم بیوفای آمد از هر گل که بو کردم به دور سخاوت چندان
 غلو کند که با سراف و املات و بتذیر انجامد که آن شرعاً مذموم است که ان المیزدین کاذا

۱ یعنی این آیت در رکوع ۲ اول جزء ۸ یعنی پس از ۱۲ آیه این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جزء ۷ یعنی این آیت در رکوع
 ربع جزء ۱۱ یعنی بالفتح و تشدید خا یعنی دریا لاله مال که آب آن از ساجش بگذرد ۱۲ ح ۳ یعنی آتش گاه و آن نوبه از آتش دان
 است که در آن برنگ گرم غلبریان کنند و معنی ترکیب این لفظ آتش خانه باشد ۱۳ ح ۳ یعنی کاف یعنی خانه ویران کننده و تا خلف ۱۴
 ۱۵ ح ۱ یعنی جوانب ۱۲ ح ۱ یعنی این آیت در رکوع ۳ اول جزء ۱۵ +

اخوان الشياطين الاله و نیز فرموده که انکه لا یجب المسرفین و باید دانست که اسراف
 و تبذیر در اخراجات و نیویست و هر چه در کار دین صرف کنند آن را اسراف و تبذیر
 نگویند و در حفظ مال نیز محمد صلی الله علیه و آله فرمود که باید که به بخل و خشت منسوب گردد. قال النضران
 اربع قبایح و هی فی اربع اقسام البخل فی الملوك و الکذاب فی القضاة و الخیلة فی العلماء
 ای شدت الغضب و الوقاحت فی النساء روح ۲۴ ح ۲۴ و زینهار زینهار که دیده همت
 با شجاردانها رجمان فانی نکشاید و تن در طلب حیاض و ریاض آن نفرساید که تا در مجلس
 راستان بدون همت و در محفل صادقان به میر دست منسوب نگردد و روی آنکه قدم علی الا
 ستاذ ابی علی الدقاق فقیر و علیه السلام و قلنسوة فقال له بعض اصحابه علی وجه المطایبة
 بکما اشتریت هذا المسم فقال اشتریت به بالدنیا فطلب منی بالآخرة فله ابعه قال ابوبکر الورق
 طوبی للفقراء فی الدنیا و الآخرة فسلوا عنه فقال لا یطلب السلطان منه فی الدنیا الخراج
 ولا الجبار فی الآخرة الحساب روح ۳۰۹ ح ۹ که نعوذ بالله من الخور بعد الکور زیرا که مال لغت
 فضل خداست از خلق خدا و ریغ نباید داشت بلکه بخیل تحقیقت فضل خدا را از خود دریغ
 میدارد و بجای مانده که بساطل و ریاسه زخار و بجر ناپیدا کنار بوصف خشک لبه تفسیده
 زبانی روزگار بسیر بر وجه آنچه بدیگران دهد از دست و آنچه ندهد از دیگران که ولا تخشع
 الذین یخادون بما اتاهم الله من فضله هو خیر لهم بل هو شر لهم سیطون ما یخادونه
 یوم القيمة و از سعادت ملوک و سلاطین آن است که در اعیان خیرات گذشته گان
 کوشند زینهار زینهار خود را در معرض شقاوت ابطال خیرات گذشته گان نه اندازند زیرا که
 شاید که یک بقعه خیر مقبول افتاده روح بانی آن خیر و حضرت عزت بدان ویلت قریب و
 در جبهه داشت پیوسته و ران حضرت مظلمه خویش عرضه دارد که خداوند امن مال خود را

له این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جزء ۸ که بالکسر و تشدید نون یعنی بخل ۱۲ ح ۱۲ بالفتح یعنی به شرم و عیانی و بیداری ۱۲ ح
 ع بالکسر یعنی پاس ۱۲ ح ۱۲ بضم هم و فتح تحتانی یعنی پاکه خوش طبعی و مزاج کردن ۱۲ ح ۱۲ یعنی کمی و نقصان ۱۲ ح ۱۲ یعنی افزونی و زیاده
 له این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جزء ۴

از نفس خود و فرزندان خود گرفته بر اے رضاے تو صرف نمودم و فلان ظالم آن خیر مرا باطل و
 بنده گان ترا محروم و محال و خیر مرا مضل میگردد اند و بحضرت تو این دلیری میتابد و هر بادشاهی که
 در ایام خیر گذشته گان سخی نماید جناب حضرت حق سبحانه و تعالیٰ اورا ثواب بشل بانی خیر عطاء
 فرماید و اگر این مهم دینی را حمل گذارد و بال آن بزم بادشاه وقت باشد و نیز بادشاه را باید
 که حاجت و قصه داری معتمدی دینداری جهت عرض حال مظلومان و حاجتمندان مقرر نماید که بقصه
 و پیغام بحضور حضرت عرضه داشته قضاے حاجتشان از جهات و واجبات و غیبت
 بزرگ شمرده ساعی و جاهد باشد و نیز حضرات ملوک و سلاطین را لازم که از بهر شکر و حفظ انوار
 که عبارت از سرحدات که میان ملک کفر و اسلام است امیر شجاع کار آزموده مصاف و دیده جبار
 دیندار باحمیت و غیرت را با لشکر عدت تمام از نان تنخواه و قطع و جایدا و نیکو بحسب
 و نحوه داده و فرموده که شب و روز نیا ساند و بتاقتن و جاهد شاعل بوده فرمان در اے جهان
 آراے صاحب دولت را بر سر چشم گذاشته بر اے قتال اعداے دین برخاسته که تا البصار مخالفین
 از ماینه برین و لعان تغیش خیره و قلوب اعدا دین از اوراک آن تنگ و تیره گردد که الملائک
 لمن غلب و السیف لمن قرب و اگر محتاج کهک و مد و گرد و ند بلا تعطیل خورد و فرستد که تا قوی دست و
 بشماست و دلیری منظور گردد و ید مساعی شان در استیصال اهل کفر و طغیان و خدا را در ذهاب الله
 بنور محمد مشکور گردد و بهر فتحی که دست دهد خلعت داشته تازه و عطا باو نموده اے بنده انداز
 خستاده بواجید غلب و بحسب خواست شان موعود گرداند که یا ایها النبی عرض المؤمنین علی اقبال
 که تا بدان هیبه واری جان فدا کرده در فتح و قرا اعداے دین که شند و حق الجهاد ان بنوی نصر
 الدین بقهر اعداء الله تعالیٰ ببذل النفوس فی رضا تعالیٰ و یکثر ذکره تعالیٰ و یکف عن ذکر
 النساء و الاکال و الاحوال و الوطن فهو یفتو فی الجهاد و هذه الوجهه افضل الاعمال فان البرکات

له یعنی بقی ۱۱ هجری باضم یعنی روز ۱۲ هجری جمادی الثانی در کربلا ۱۲ هجری یعنی اطراف زمین ۱۲ هجری یعنی باکسر
 یعنی نموده شکر و یاری و مدد گردان ۱۲ هجری یعنی این آیت در کربلا اول جز اول ۱۲ هجری یعنی این آیت در کربلا قبل از کربلا ۱۲ هجری یعنی خوار گردانیدن و تروان

فی الحركات السفیة والحضیة والسفر علی نوعین سفر الدنیا وسفر الآخرة وفی کلیهما
 شقة والکات الثانی اشق وفی الحدیث السفر قطعة من العذاب روح ۸۹۹ ح ۱- وشیء
 غفلت ورزیده مهمل گذارسته تا کفار ضار را شرار ذهب الله بنورهم ویر شده بر بلا د اسلام
 بناختن گیرند و از اهل و عیال و اطفال مسلمانان ببرد و برون در چنان حالتی را از ظلم و تعدی
 پیش رو گیرند که چشمهای ناظرین از دیدن آن پر آب و دلها بے سامعین از ادراک آن
 کباب گردیده و خونا ب ریزند و عمده این جمله بدمه بادشاه وقت باشد که فردا از عمده خوا
 بنزد رب الارباب فی یوم تقویم الحساب خواهد برآمد فاین الدلیل و این البرهان نعوذ بالله
 من هزات الشیطان و بادشاه باید که نیک عهد و با وفا و بے عذر و مکدر باشد و حقوق موبق
 و فزشتکاران قدیمی را بمواحق اکرامات و احسانات و انعامات تلافی فرماید خصوصاً کسانیک
 در ایام محنت و اوقات شدت هواداری دولت کرده بر جاده عبودیت و خدمت ثابت
 قدم باشند فی الجمله چون بادشاه تمتع احوال هر طایفه را بکند که فاشگوار اهل الذکر انکنته کاتعم
 که ناز معاملات هر صاحب عمل و صاحب حکم با خبر باشد و سوز و درد مسلمانان و بن جان
 او را گرفته با خلق خدا نکوز ننگانی کند هیچکس را بپای هیچ وجه از دست و زبان خود آزاری
 نرساند چنانچه خواه عالم مد فرموده که عدل السلطان الصداق مع الحق و الخلق مع الخلق
 که تا در ممالک محروسه آن جیفه و ظلمه دستے زود و کار با زود و بصلاح باز آید و نا اهلان
 اهل گروند که الناس علی دین ملوکهمه و اگر عمر بغفلت گذرانند و ور بند هوا و شهوات و
 لذات و قوت خویش باشند و در جمع خزاین کوشند و غم رعیت نخورند و محال که اعمال
 و حیل جوئی نشان مخالف و مضاد حکم جناب حضرت باری عز اسمه و از حلیه صفت داد و عدل
 معطل و عاری بود و بداد و فریاد و تهدید و گان و نصیحت ناصحان خیر اندیش صلاحیت کیش

له این آیت در کروع اول جز اول ۱۲ له یعنی اشارت ۱۳ ح ۱۲ یعنی یکدیگر در یافتن ۱۴ ح ۱۵ این آیت در کروع

خال دنیا فیها و مسکن طیبه فی جنت عدن و رضوان من الله اکبر ذالک هو الفوز العظیم و
 از محنت های دنیا رسته در چهار بالش تاز راضیه مرضیه بنشته و آواز بشارت از سهفت
 آسمان در زمین بر خاسته که اولتک هم الفی مومن حق الهی در جات عند ربهم و مغفرة و و ز
 کریم و نیز فرموده جل جلاله که اولتک سیدهم الله ان الله عزیز حکیم و زو نیا میرود
 خسرو بزرگ بلب همگیوید و دلم بگرفت از غیبت منای وطن دارم و فان العشاق المبحورین
 الطالبین السالکین سبیل الوصال فی فوق و سکر من حرارت عشقهم لا یقاس به فوق فطوبی للذائقین
 و یا حسرتا للمحرمین رباعی یاد داری که وقت زادن تو به همه خندان بدند و تو گریان به آبخش
 زری که وقت مردن تو به همه گریان بوند و تو خندان به

فصل عا - در بیان رعایت حقوق الدین و استاد معلم و ذوالقربی و مسایه

بدانکه رعایت نمودن حقوق والدین و شفقت نمودن شان را از اهم امور حسب الطاق المقصود
 باید دانست چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام در نظام خود احسان و الذین را در سلک عبادت
 او تعالی و نهی از ارتکاب بانیگ زدن برایشان و امر بسخنان عجز این تذلل انگیز و علی حرم نمودن
 در حق شان بار بار فرموده که و قضی ربک ان لا تقبذوا کالات ایاة و بالوالدین احسانا اما یبلغنی
 عندک الکبر احد هما اد کلاهما فلا تقفل لهما اف و کاتفرهما و قتل رب ارحمهما کما ریا فی صغیر
 و نیز فرموده که و وضی انک انکسان بالذیة حملته امه و هنا علی و هن و فصلا فی عامین ان
 اشکری و لوالدیک الی المصیر و اکا جاهدک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما
 فی ذالک فانه کاطاعة لمخلوق فی محصیه الخالق کما ورد فی الحدیث ویدخل فیہ الاکستاذ و اکامیر
 اذا امر بعیو معروف و هو ما انکره الشارح روح ۴۹۴ و نیز فرموده جل جلاله که قل تعالوا اتل ما

له این آیت در آخر سوره بقره نصف جز ۳۰ و این آیت در کوع ثلث جز ۹ و این در کوع بشارت جز ۱۰ و این در کوع بشارت جز ۱۰
 و این در کوع بشارت جز ۱۰ و این در کوع بشارت جز ۱۰ و این در کوع بشارت جز ۱۰ و این در کوع بشارت جز ۱۰

حرم ربکم علیکم ان لا تشکوا به شیئا رب الوالدین احسانا ای بان تحسنوا بهما احسانا لانهما السبب الظاهری
 للوجود والتعیش والله تعالی هو السبب الحقیقی لثما تتبعه بتعظیم السبب الظاهری فاهم الواجبات
 بعد التزجید احسانهما و فی الحديث بر الوالدین افضل من الصلوة والصوم والحج والعمرة والجهاد
 فی سبیل الله تعالی ذکره الامام وقال ابن عباس رضی عنهما مع الوالدین کالعبد المذنب الذلیل
 الضعیف للسید القط الغلیظ ایما فی التواضع والقلق من فرط رحمتک علیهما لا تنقارهما الیوم
 ان من کان اقرب خلق الله الیهما قالوا ینظر الیهما بنظر المحبة والشفقة والتزحم و فی الحديث
 ما من ولد ینظر الی الوالد والی والدته نظر مرحمة الا کان له بها حجة وحرمة قیل وان نظر
 فی الیوم الف مرة قال وان نظر فی الیوم مائة الف مرة ویقبل الرجل امه تواضعا حکى ان
 رجلا جاء الی الاستاذ ابی اسحاق رحمه فقال ربیت الباریة فی المنام ان لم یکن مریض بالجوهر
 والیواقیت فقال رحمه صدقت فانی الباریة مسلحت لجنی قحت قدم والدیتی قبل ان تلت
 فهذا من ذلک نعم الله علی العباد کثیرة واجلهم بخایة الاولاد ۱۶۹۷ م ۲۷ ویشاش
 خدمة الوالدین بیده ولا یفوضها الی غیره لانه لیس بعامل للرجل ان یخدمه معلمه والویه
 وسلطانة و ضیفه ولا یؤممه للصلوة والیکان افقه منه ای اعلم بالفقه من الاب لا یشتی
 اما مهما الا ان یكون لا مأطمة الاذی عن الطریق ولا یتصد علیهما فی المجلس ولا یسبق علیهما
 فی شیئی ای فی الاکل والشرب والجلوس فالکلام وغیر ذلک و فی الحديث اذا ترک العبد للدهاء
 للوالدین ینقطع عنه الرزق فی الدنیا و فی الحديث من زار البویة او احد هما فی کل جمعة کان بارا
 قیل اذا تعد مرعات حق الوالدین بجمیع ما بان یتأذی احد هما بمرعات الاخر یرجم حق الاب
 فیما یرجم الی التعظیم والاحترام لان السبب منه یرجم حق الامر فیما یرجم الی الخدمة والالزام
 سطرین آیت در ابتدا رکوع ۲ بعد از رکوع رابع جز ۸ سطر با کلمه یعنی بخشش و یکی در سقی و طاعت و قبول کردن حج و طاعت و خوشنود و اشتن
 مود و بعد ۱۲ سطر یعنی بدو خدمت دل ۱۲ سطر یعنی طبر و دوست ۱۲ سطر یعنی شب گذشت ۱۲ سطر یعنی آنچه که در آن جواهرات را
 بر داشتند باشند ۱۲ سطر دور کردن ۱۲ سطر یعنی بالانشین کند ۱۲ م

حتى لو دخل عليه يقوم للاب ولو سئل عنه شيئا يبدا في الاعطاء بالامام كما في منبع الاداب
 روح ۲۶۴۲۰ ونيز فرموده جل جلاله كه دو صبينا الانسان بالديه حملته امه كرها ووضعتة كرها
 چو جناب حضرت حق جل علاه درين آيت شريف والدين را در احسان شريك و هم وقى رحمت
 برداشت حل و وضع آن را خاص در حق والده فرموده درين اشارت با بشارت ست بانيك
 حق مادر بالا سه فرزند افزون تر از حق پدرست لهذا دعائى مادر در حق فرزند زيارده و زود
 تر از دعائى پدر ثمر اثر دارد نتيجه بيجد و عدل بخشد و بچيب في صلوة الغافلة دعاء امه دون
 ندا ام بيه اى يقطع و يقول لبيك مثلاً و ذالك لان مشقة الام و تحملها التعب من الولد
 اكثر و لذا در الجنة تحت اقدام الامهات معناه ان التواضع للامهات سبب دخول الجنة
 روح ۸۳۴۶ و غير اللسان على رجل بسبب العقوق ناولته والدته فلم يجيبها فصار اخر ساء
 روح ۲۶۲۲۹ قال بعض الاولياء كنت في نية بغا اسرايل فاذا رجل يما شيق فتجيت منه
 والمهمت انه الخضر فقلت له بحق الحق من انت قال اخوك الخضر فقلت باقى وسيلة رايتك
 قال برك امك روح ۹۵۹۱ روى ان رجلا قال يا رسول الله ان اى هربت عندي فاطعها بيدي
 واسقيها بيدي و اوضيها بيدي و احمليها على ما تقى فهل جازيت حقها قال لا ولا واحد امن مائة
 قال و ليه يا رسول الله قال لا تلاعنك في وقت ضعفك مريدة حياتك وانت تخذلها
 مريدا امهاتها و لكذلك احسنت والله يثيبك على القليل كثيرا روح ۱۸۴۸ و من الانفاق الواجب
 الانفاق على الابوين اذا كانا فقيرين قال الفقهاء تقدم الام على الاب في النفقة اذا لم يكن
 عند الولد الكفاية احدهما لكثرة نعبها عليه و شفقتها و خلا متها و معانات المشاق في حملها
 ثم وضعه ثم ارضاعه ثم تربيته و خلا منته و معالجة او ساعته و تربيته و غير ذلك روح ۲۳۸

على اين آيت در كور ۱ اول بر ۳۵۰ با كنسرى بيا بانيك موسى مهربا و دوا زده سبط بنى اسرائيل كه در هر سبط پنجاه هزار مردم
 بودند چهل سال سرگردان و حيران و محبوس ماندند و نتوانستند كه برون آينه ۱۲۷۳ معنى در دل انگندن و آنچه در دل انگند خداى تعالى
 خير باشد يا شرا اما اكثر استعمال آن در خير باشد ۱۲۷۳ معنى بعبث و بيش و بكي و طاعت و در سقي ۱۲۷۳

وقالت الحكماء حق الولد على البويه ثلاثة ان يسيبها باسم حسن عند الولادة وان يعلمها القرآن
والادب والعلم وان يختار روحه روحا حيا قال بعض الكبار من علامة اتباع الهوا والمسايرة الى
نوافل الخيرات والتكاسل عن القيام بحقوق الواجبات وهذا حال غالب الخلق ترى واحد منهم
يقوم بالايراد الكثير والنوافل العديدة لا الثقيلة ولا يقوم بفرض واحد على وجهه حتى عن
ابي محمد المرتضى رحمه الله قال حججت حجات على قدم التجديد فسالته اى ليلة ان استقى لها جرّة
فثقل ذلك على فعلت ان مطاردة نفسى في الحجات كانت مشوبة بحظ النفس اذ لو كانت نفسى
فانية لم يصعب عليها ما هو حق في المشرع روحه وسئل المرتضى رحمه الله عن سبب
قطع رجليه قال امسكت عصفورا في صباى وربطته بخيط في رجليه داخلته من يدي ودخل في
خرق فحذبتة فانقطعت رجليه فتألمت والدق وقالت قطع الله رجليك كما قطعت رجليه فلما حلت
الى بنارى لطلب العلم سقطت من الذلة فانكسرت رجلي روحه ٢٠٤٠ ويزفر موده جل جلاله كذا عبد
والله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وچون حق سبحانه وتعالى شرك ومراعات نانوون حقوق
شفقت والدين راورسلك واحد منتظم گردانیده اشارت ست باينكه حكم هر دو واحدست وني
الحديث برالوالدين يزيد في العمر والكذب ينقص الرزق والدعاء يرد القضاء روحه ٣٠٢٤
قدم الشرك لانه راس المحرمات ولا يقبل الله تعالى معه شيئا من الطاعات وانما ذكر بعد
التحريم الشرك تحريم العقوق لان الوالدين سببان قربيات اجدوده كما ان الله تعالى محبة
فالتقاعده عن اداء حقوقهما عقوب فهو اكبر الكبار بعد الشرك روحه ١٠٤٠ وشكا رجل الى
رسول مراباه وانه ياخذ ماله فدعا به فاذا شئتم بيوكا على عصا فساءله فقال انه ضعیف
انا قوی و فقیرا وانا غنی فكنتم لا امنعه شيئا من مالي واليوم انا ضعيف وهو قوی وانا فقیر
هو غنی ويخيل على بما له فبكي ثم قال مر ما من حجر ولا مد ريسهم هذا الا بكى ثم قال ومم للولد انت
ومالك لا يميك روحه ٢٠٢٠ قال الحسن البصري رحمه الله من عقل الرجل ان لا يتزوج والباة في الجبلة

طه اين غایت ١٢ من سه بافخ یعنی سراج ١٢ ح سه اين آیت در رکوع ٢ بعد از رکوع اول جزء ٥ *

فانه ربما لا يرضى احدهما عنه بسبب زوجته فيقع في الاثم روح ۴۹ ع ۳ و نیز فرموده صلوات
 که و یستأنک ماذا اینفقون قل ما انفقتهم فلولوا الدین والاقربین الایه آورده اند که عمر ابن
 جرح شخصه ذامال مهر و سفید بوده بخدمت جناب حضرت بانصرت رسول مقبول و مشرف فایض
 گردیده عرض نمود که چه چیز در راه رضائے خداوند جل و ذکرة نفقه کنم و بکدام کس حرت غایم حق سبحان تو
 در جواب او مر حبیب خود را فرمود که آنچه مال خود را از کم و بیش هر کس بقدر توان برائے زاد
 راه آخرت خویش در راه رضائے جناب حضرت حق جل و ذکرة نفقه میکند فلولوا الدین والاقربین
 و درین آیت اشارت با بشارت ست باینکه آنچه نکوئی و احسان که از دست انسان بیاید
 اول و اولی مصرف آن والدین را دانسته بریشان صرف نمایند و نیز جناب حضرت رسول
 مقبول و فرموده که لودع الله شیئا من العقوق ادنی من ان لنهی عن ذالک فلیعمل العاق
 ماشاء ان یعمل من الخسرات فلن یدخل الجنة و الیعمل الباء ماشاء ان یعمل من البیات فلن یدخل
 النار و نیز جناب حضرت حق سبحان و تعالی در حدیث قدسی رضائے خود را بر رضائے الدین
 باز بسته و فرموده که من رضی عنه والداه فاناداض عنه و نیز در حدیث شریف وارد شده که
 هر که والدین را خدمت کند حق شفقت اوست شان را بجا آرد به بهشت رسد و جنت که
 رضائے مادران ست پندرت پائے مردان ست و از عبد الله ابن عمر روایت شده که
 شخصی بخدمت جناب حضرت رسول مقبول و مفايض و مشرف گردیده عرض کرد که انی ارید الجهاد
 جناب حضرت و فرمود که مادر و پدر زنده داری عرض کرد که آری دارم یا رسول الله جناب حضرت
 فرمود که بر تو باد خدمت شان و درین خبر اشارت ست باینکه خدمت والدین افضل است از جهاد
 و هکذا نقول انه لا یجوز للرجل ان یمخر الی الجهاد فی سبیل الله اذالم یأذن له ابواه -
 تنبیه و بر مردم اشرف اگر چه امر اسلامین باشد لازم ست که ننگ نکنند و عار نداشتند از خدمت

صلوات این آیت در ذکر ع بعد از رکوع نصف جز ۲ یعنی سرکش با مادر و پدر ۱۲۲ ع بر تشدید یعنی نکو کار ۱۳۲ نیز بمعنی
 طاعت و خوشنود و شستن مادر و پدر ۱۲۲ ع *

نمودن والدین و قیام نمودن در خواستن در مجلس حکومت بجهت تعظیم شان و از فرقد سخی در دولت
 شده که قریب نمودم در بعضی کتب اینکد لا ینبغی للولد ان یتکلم اذا شهد والداه الا باذنهما ولا
 یشی بین یدیهما ولا عن یمینهما ولا عن شمالهما الا ان یدعوا فیحبیبهما و لکن یشی خلفهما
 کما یشی العبد خلف مولاه تنبیه و کان عجل بن سیرین رح اذا کلمه امه لا یکنها بلسانه کلمه
 اجلالها طبقات حکمی عن بعض العرفاء انه قال ان لی ابنا منذ ثلاثین سنة ما امرته بامر
 مخافة ان یخصینی فیحی علیه العذاب یقول الفقیر قدس الزمان و تغیر الاخوان والبنک علی
 انفسنا من سوا الاخلاق وقد کانت الصحابة و هم یمیکون و ما من اخلاق السوء فبالنا
 لا ینبغی و نحن منغمسون فی بحر الخطایا و الذنوب متورطون فی بحر القبایم و العیوب لا انصاف لنا
 فی حق انفسنا و لا فی حق الغیر و روح ۲۴۲۱ ح ۲ و نیز توضع و عزت و احترام نمودن ملوک و سلاطین
 در باره اشراف و اغره انام چون علمای اعلام و سادات عظام و مشایخ کرام موجب ارتفاع
 دولت و استحکام اساس سلطنت است مخصوص استاذ معلّم که ازان علم آموخته باشد قال المشایخ
 عقوب الا تشا ذین لا توبة منه روح ۳۳۴ ح ۱ - و لا ینبغی للشریف ان یتألف من اربعة و ان کان
 امیر قیامه من مجلسه لوالدیه و خدا منته لضعفه و قیامه علی فرسه و خدا منته لمودیه الذی یاخذ
 العلم عنه تنبیه باب فضل الرعی و الركوب قال الشیخ علی و فاذ ما دامت السلاطین مطیعون
 للارلیاء الذین هم علماء الحق و امرهم بینهم قایمه ناقده فامرهم فالح و نظامهم صالح و دور
 و اخر و منی العکس الامور تنسوا طبقات آورده اند که امام محمد بن الحسن بنز و مارون رشید براسه
 حاجتم آده بود مارون رسید اورا عزت و حرمت و تعظیم فوق الحد نمود چنانچه در پیش او برخواست
 و اورا ب تعظیم بسیار و تکریم بیشمار در جاسه خود نشاند و وقت رخصت با فیه مشایخت نمود و یک
 از خواص ملک را گفت که اگر خلیفه با هر کس چنین تواضع کند مهابت خلافت نمائند خلیفه ازین سخن بهم

له العباس یعنی فردی و رتب ۱۲ سه و رط و ریطای او و قد فی الوطیة فتورط و حوینها ۱۳ سه یعنی برپا ۱۲ سه یعنی سر و کشته

که یعنی با کسی چنانچه در متن و معنی پروری کردن ۱۲ ح *

برآمده و برترش رومی جواب داده فرمود که سبب عزت و حرمت بزرگان کاهن بادشاهان
 و انشاید که من جالس العلماء و قراء من صاحب الاذنان حقیر و نیز حقوق ذوالقربی را رعایت
 باید نمود چنانکه حق سبحانه تعالی در کلام در نظام خود بار بار مرخصی خود را فرموده که یسئلونک
 ما اذا یففقون قل ما انفقتمہ فلولو الدین و الاقرابین و نیز فرموده جل جلالہ کہ فات ذالقربی حقہ
 و المساکین الاله و نیز فرموده جل جلالہ کہ قل لا استکبر علیہ اجرا الا المودة فی القربی و فی الحدیث
 الرحیمہ تجتنب من الله تعالی روى عن رسول الله ^{صلى الله عليه وآله} انه قال ما من حنة اعجل ثوابا من صلة
 الرحمه و ما من ذنب اجدر ان يعجل الله لصاحبه العقوبة فی الدنيا مع ما يدخره فی الآخرة
 من البغی و قطیعة الرحم تنبیه و فی الحدیث البر و الصلة الرحمه یطیلان الاعمار و یمران
 الدیار و ینکثران الاموال و انکان القوم فجراوات البر و الصلة لیخففان الحساب یوم القيامة و
 ینهبان الادنار روح ۲۱ ح ۲ و نیز رعایت نمودن حقوق جار و همسایه که منازل شان درجا
 قصر و باغ و درگاه و بارگاه واقع شده باشد باید نمود زیرا که سعید سیب روایت کرده که ان
 النبئی ^ص قال حرمة الجار کحرمة امه روى البوهری برة رضى عن النبئی ^ص انه قال لا یزال جبریل ^ع
 یوصینى بالجوار حتى ظننت انه سیورثه تنبیه و فی الحدیث من اذى جارة ورثه الله تعالی جاره
 قال زحشر عماره فی الکشاف و لقد عاینیت هذه فی سدة قریبة کان لی خال یظلمه عظیم القربة
 التی انما منها ویؤذینى فیہ فمات ذالک العظیم و ملکنى الله ضیعة فنظرت یوما الى ابنا
 خالی یترددون فیها و یدخلون فی داره و یخرجون و یأمرون و ینهون فذکرت قول رسول الله ^ص
 من اذى جارة ورثه الله تعالی داره و حدیثهم و سجدنا شکر الله تعالی روح ۲۴ ح ۲ و عند
 الجیران ثلاثة فجار له ثلاثة حقوق حق الجار و حق القرابة و حق الاسلام و جاره حقان حق الجوار
 له این آیت در رکوع بعد از رکوع نصف جز ۲ ^ح این یک رکوع در رکوع ربع جز ۲۴ ^ح بمعنی قرابت و خویشی بقایت پیوسته ^ح بمعنی
 بالفتح بمعنی ستم کردن و از حق گرفتن و کردن کردن و دفع گفتن ۱۲ ^ح صلة الرحمه بکامل و فتح لام و لای همل و کسر ما بمعنی محبت
 سلوک داشتن با خویش و اقربا ۱۲ ^ح بالکسر بمعنی خوشنود داشتن مادر و پدر ۱۳ ^ح جمع و ذر بالکسر بمعنی گناه ۱۳ ^ح

حق الاسلام و جلاله حق واحد هو حق الجوار و هو الجار من اهل الکتاب روح ۱۲۴۰ *

فصل اول در بیان وزراء و صفات ایشان

بدانکه پادشاه را از وزیر صاحب راسه مشفق کافی این صلاح عالم عاقل مینر یک مقتدا
صاحب بهمت ناصح نیکو خلق کریم طبع شریف ذات بامروت کاروان جهان دیده واقف کارکن
صاحب تجربه مهربان ناگزیرست و حضرات انبیاء و نیز محتاج وزیر و مشیر بودند چنانکه موسی و
از جناب حضرت خداوند جل جلاله درخواست نموده بود که وجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخي
اشد دبه از دی وانشا که فی اموی الا یه و جناب حضرت مجیب الدعوات درخواست اورا اجابت
نموده بوزارت جناب حضرت هارون عمر برومنت نهاد و فرمود که سنشد عضدک
باخیک و بجعل لکما سلطان فلا یصل الیکما انتما و من ابتعکما الغالبون و نیز خبر داده
جل جلاله و فرموده که و لقد اتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا و جناب
حضرت خواجه عالم عمر فرموده که جعل الله لی وزیرا فی السماء جبرائیل و میکائیل و
وزیران فی الارض ابوبکر و عمر و کان نقش خاتمه ابی بکر و نعم القادر هو الله و کان
نقش خاتمه عمر کفی بالموت و اعطایا عمر و کان نقش خاتمه علی بن ابی طالب و کان
نقش خاتمه ابی عبیدة الجراح بن المجد لله روح ۱۲۸۹ بدانکه مملکت و سلطنت را اهل
خرد و دانش خیمه تشبیه نموده اند و ستون خیمه وزیر صاحب راسه و دیانت و طباطبای آن
امرا و نواب و عمال و سایر اجناد اند علی قدر درجهت هم خرد و بزرگ و شیخ و شمس آن عدل
و انصاف پادشاه باشد زیرا که وزرا و امرا و اجناد اگر چه بسیار و قوت و شوکت و آلت و عدت
بیشمارا مملکت و سلطنت بجز از عدل و انصاف قرار نگیرد چنانکه خیمه اگر چه ستون و طباطبای

له این آیت در کوع ۲ بعد از کوع نصف جز ۱ که این آیت در کوع ۱ قبل از کوع نصف جز ۲ که این آیت در کوع ۲ اول جز ۲

بسیار باشند بجز پنج قرار نگیرد و اگر در گوشه یک میخ نباشد خلل آن در نیمه ظاهر گردد چنانکه
 خواجه عالم عمر فرموده که الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلمه و چون در بر پیش ستون
 آند نیمه مملکت را پس چند آنکه ستون با رفعت و عالی مرتبت بود نیمه مملکت با زیب و شکوه و
 زینت تر بود و کان النوش و ان یقول لا یتغنی اجد السیوف عن الصیقل و لا اکرم اللآ
 عن الموط و لا اعلم الملوك عن الوزیر روح ۳ ۴ ۵ ۶ پس وزیر باید که چون ستون نیمه چهار صفت
 داشته باشد اول راستی ۲ بلندی ۳ ثبات ۴ عم تقبل و وزیر را سه حالت اول میان
 او و خداوند جل جلاله حالت ۲ میان او و پادشاه حالت ۳ میان او و رعایا و غیره اجفاد و
 در هر حالت همان چه خصلت را کار بند و چنانکه در حال اول که میان او و خداوند است باید که
 راستی را پیشه خود کند که فاستقمه کما اموت و بر جاده شریعت که صراط مستقیم است که در آن خدا
 صراطی مستقیما فاتبعه الایه ثابت قدم بوده جانب حق را فرو نگذارد و اگر جانب خلق را گذارد
 غم ندارد که من کان لله کان الله له و نیز فرموده جل جلاله که لا تخافوه و خافون یحیی
 ان ابن السکیت جلس مع المتوکل یوما فجاء المعتز و المویید ابنا المتوکل فقال ایما احب الیك
 ابنا ای الحسن و الحسین رنه قال رحم و الله ان قنبر خدام علی رنه خید منک و من ابنیک فقال
 سلوا سانه من قفاه ففعلوا فمات روح ۱۰ ۱۱ ۱۲ و خصلت ۲ بلندی است و آن را بدان معنی
 رعایت کند که بلند نیست و عزیز نفس بوده بر خوارت مموده و ملغ جاهد و مال دنیا فریفته باشد
 سر بجهت دنیا فرو نیا در ده بے ثباتی و بے محلی و نا چیز آن را نظر عبرت و حقیقت مشاهده
 کند که و فرها بالجمیة الدنیا و بما الحیوة الدنیا فی الآخرة الامتاع و فی الخبر ان النبی عمر
 قال ان الله تعالی قال قل للفقوی لا یفجیتک قوتک فان اعجبتک قوتک ادقم الموت عن
 له این آیت در رکوع قبل از رکوع نصف جزء ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ربع جزء ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ این آیت در رکوع بعد
 از رکوع نصف جزء ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸

نفسك وقل للعالم لا يعجبك علمك فان اعجبك فاجبرني متى اجلك وقل للغني لا يعجبك
غناك فان اعجبك فاطعمه خلقى عند اعداءه احد ۱ رد ۸۶۳ م اقطع حیات دنیا سے دن کی قیامت
خاک دانی پر از سگب و مردار نه هست چوں مار گر زده و ولت دهر نه نرم و رنگین و از درون
پرزهر نه در غورشش تو انگر و درویش نه شاد و همچون خیال کج اندیش قال الشیخ محمد المغربي
الشاخی رح ان اهل الدنيا یقبلون علیها و هم یرحلون عنها فی کل نفس لانهم عموما عن
شهود ما الیه صائر و طبقاته بد آنکه مال و جاه دنیا چون زاد و راحله اند و استلزام ایام عمر
چون اشهرج و اجل مقدر شل روز و قوف و خور و اقاصد بیت الله و کعبه الله و اند پس
اورا هوا و هوس گلگشت گذار و گلها سے متنوع خوش بوے آبدار شب بو و ناز بو و پتونی و
عباسی و یاسمین و سنبل و ریحان و زنگس و دود و دمی همیشه بهار و صنوف گلها سے متلون
لاله و اغدار و فضلای فرحت افزای سبزه های زمردین سبزه زار و آب شار های
زمان خوش و موسم و نکش بهار کسار خطه و لپیذیر کشمیر جنت نذیر دامن گیر خیال
گردیده و از شراب شادمانی مال و جاه و زنان سیه با و اتم گل اندام نازک بدن و دختران بین
ساق رشک افزای نسیمین و نشترن که شمره جمال و حسن شان قلوب عاشقان را
خراشیده و لذت آوازه صباحت و ملاحت شان بمساح جهانیان رسیده و بدان سبب
نور مست غفلت گردانیده از آت و عدت سفر با ظفر تجملات حضر با خطر ساز و قال
بعض العلماء انا اخاف من النساء ما لا اخاف من الشیطان فانه تعالی یقول ان
کید الشیطان کان ضعیفا و قال للنساء ان کید کن عظیم رد ۸۶۹ ج ۲ و علی کر الشهور و

له بتم قاف فارسی و سکون رای مملد فتح زای بجمه معنی ما کفیه ۱۲ م له لال منسوب بلال بمعنی سرخ و آن چند قسم میباشد لاله
گوئی لاله صحرائی لاله نعمانی لاله شقایق لاله دلسوخت لاله ولسوز و لاله خکائی و لاله خودردی و لاله سفید و لاله زرد
و لاله عباسی و لاله پیکانی و لاله مقراضی و لاله دختر و در واقعات باری نوشته که قریب پنجاه و نه قسم لاله در بعضی
از اطراف کابل بملاحظ رسیده ۱۲ م له معشوق ۱۲ م له بمعنی چشم ۱۲ م له این آیت در رکوع قبل
از رکوع نصف جزه ۱۲ م له این آیت در رکوع بعد از رکوع ثلث جزه ۱۲ م

مراد بود چشم بمال و اعمال دیگران دوخته و خرمین عدل انصاف حال خود را سوخته در خواب
 غفلت و مستی هستی مانده رباعی آتش بد دوست خویش در خرمین خویش به سن خور و دام
 چه نالم از دشمن خویش و کس دشمن نیست منم دشمن خویش ای دای من و دست من و دلم
 خویش و نظر عمر بن الخطاب را به الی شاب فقال یا شاب ان دقیت شرثا لثة فقد دقیت نشر
 الشیطان ان دقیت لقلک و قبقبک و ذبذباک قال الا صبی الا لقلک اللسان القبقب
 البطن و الذبذبا الفرج فرد چرا ز غیر شکایت کنم که بچو جباب و همیشه خانه خراب بجای
 خویشتم روح ۷۷ ح ۱ ناگاه که چون وقت موسم برسد دیگران حج مراد و مقصود را دریابند
 و او از خواب غرور و غفلت بیدار و از مستی تکبر و جهالت الناس نیامد اما تو انتبهوا
 همش پیار گردیده و در دست خنبا و حرمان رسیدن و بر سر خاک خجالت پاشیدن -
 و از دیده ما آب حسرت باریدن و دل را با آتش ندامت سوزانیدن نه بیش که امر قاصر
 علیه احلامهم بهذا المهر قوم طاعون - روی ان ابراهیم الا دهم در اراد ان
 یدخل المحمام فتنعه الحماحی و قال لا تدخل الا باجرة فکی ابراهیم در و قال
 لا یؤذن لی ان ادخل بیت الشیاطین مجائنا فکیف بالدخول فی بیت النبیین و الصالحین
 مجائنا روح ۸ ح ۱ - قال فی فتح الرحمن اراد سلیمان و مر تدرج بلفیسی فکره شعریاتها
 فقال الشیاطین ما یدهب هذا فقالوا اختال لك حتى تصبر کالفضة البیضاء فاختلوا
 النورة و المحمام من یومئذ و انة اول حمام بنی علی وجه الارض خلاصه روح ۹۰۲ ح ۲
 و این حال گفته است که مال و جاه دنیا را وسیله در جاست و قربات حق نسا و وزاد
 و احواله سفر شد و نشان با خسر و زیان خیالات نصافی و همز آت شیطان ساختن هرگز
 جمال کعبه وصال را نه بیند و در مرتبه اولی که کالانعام بل هم ضل فرما نده نصیبه شان
 ۱۰ این آیت در کوع ۲ بعد از کوع اول جز ۲۷ جمع حلم بفتحین معنی خواب دیدن و آنچه بخواب دیده شود ۱۲ ح ۱۰
 جمع همز معنی اشارت بچشم کردن ۱۲ ح ۱۰ این آیت در کوع بعد از کوع نصف جز ۹

13.

سید شرافت الدین

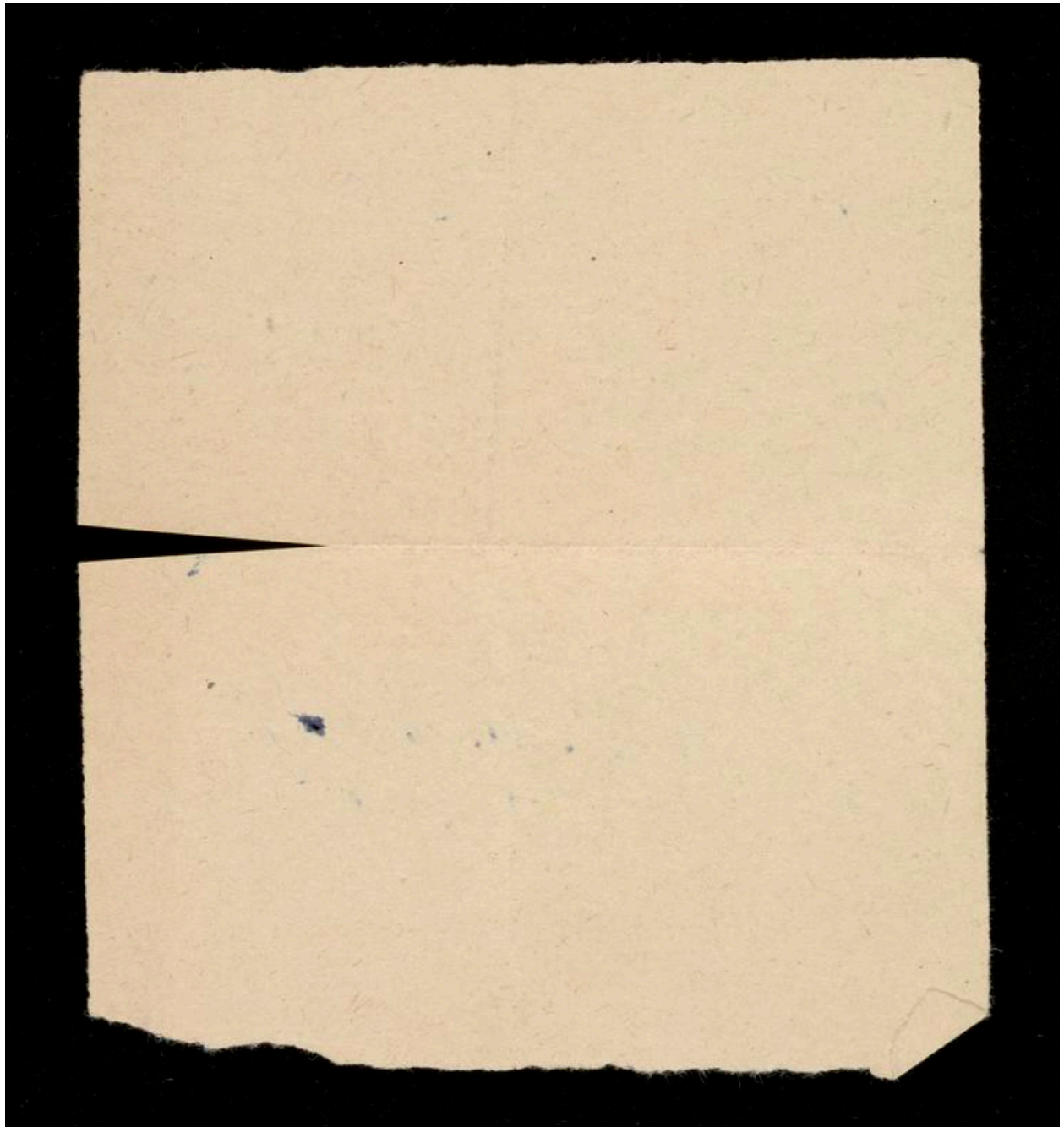
25. 11. 38

Lab: Calcium fundos + 1/4

ووزن در کربن

Dr. M. Vadi

موسس وادی



آید که بدتا آنکه او را به بدسیرتی و نادانی و ظالمی در زبان مردم اندازد و نام بد او را در افواه
عالم شلغ و ذلت سازد و یا خواهد که از بهر طمع نفس خویش در مملکت قلمی کند بهمانه کار خود پادشاه
را ساخته که او فرموده و خود را در نزد خلق بری الذمه سازد و بدین سبب آنچه نام نیک
که پادشاه در مدت العمر حاصل نموده همه در پاز و و این همه ناراستی و نفاق و خیانت و دراز
طریقه آینه امانت باشد اما اخلاصی که مفید خلاص است آن است که آنچه صلاح وقت
در اسم صائب اقتضا کند بتواضع و تعظیم تمام بعبارت لطیف و شیرین بالا کلام بعد از
رعایت آداب سلطنت بوقت فرصت عرضه دارد و قال محمد المغربي الشاذلی مر اذ اجالست
الملوک فاضرهم بسيرة اهل العدل و سياسة العقل مع حفظ الاکدب معهم طبقات
قال بعضهم الزم الاکدب ظاهرا و باطنا فما اساء احد الاکدب في الظاهر الا عوقب
ظاهرا و لا اساء احد الاکدب في الباطن الا عوقب باطنا و من قبح الاکدب فهم بعيد
من حيث يقطن القرب و مردود من حيث يقطن القبول و قال الودیه ر کلا بن الخفیف دم
اجل عملک و ادبک دقیقار و ۹۴۹ ۶۲۸ من لا ادب له مع الخلق لا ادب له مع الحق
و من لا ادب له مع الحق فانه انشد و حرم و من یهن الله فانه من مکرم فتادی غیریه
۱۷۱۷ قال الله تعالی فقلنا لهم کونوا قردة فاسئین و اعلم ان هذا السب و کفر
جزاء من لم یعرف قدر الاحسان و من یکاء فی المنعم بالکفران برد من عزه الوصال
الی ذل الهجان و کان عقوبة الامم بالخف و المسهم علی الاجساد و عقوبة هذه الامم
علی القلوب و عقوبات القلوب اشد من عقوبات النفوس قال الله تعالی و نقرب افسد

له یعنی شایع ۲۱۲ نه فتح هنوز کرون یعنی خوب و عجیب ۲۱۲ نه سیاست با کسر یعنی پاس داشتن
ملک و حکم راندن بر رعیت و قهر کردن و همیت نمودن و ضبط ساختن مردم از فوق بترسانیدن و زدن
۲۱۲ نه ادب بفتحین یعنی طور پندیده و نگه داشت حد هر چیز ۲۱۲ نه این آیت در رکوع نصف جز ۱۷
نه این آیت در رکوع قبل از رکوع نصف جز اول *

انفسهم وابعادهم كما لم يؤمنوا به اول مرة الاية وهكذا حال من لم يتأدب
 في خدمة الملوك ويحترط في اثناء السلوك ومن لم يتخط بساط القرية بقدام الحرمة
 يستوجب الحرمان ويستقبل بخسار ويمتلي سياسة السلطان ثم علامة من القلوب
 مثل الخنزير ان يأكل العذرات ومن اكل الحام فقلبه مسوخ ويقال علامة من القلوب
 ثلاثة اشياء لا يجحد حلاوة الطاعة ولا يخاف من المعصية ولا يعتبر بهوت احد البصير
 ادغب في الدنيا كل يوم كذا في لَهْزَةُ الرِياض روح ۱۰۴۱ ثم لم يكن ابتداء القرية من
 هتولا بل كانت قبلهم فردت وهتولا حولوا الى صورتها لبقمها جزاً لبقم اعما لهم
 واخا لهم وما لبعد ثلاثة ايام ولم يتولدوا والقرية التي في الدنيا هي نسل فردة
 كانت قبلهم روح ۱۰۴۱ ومستم بعضهم فردة في زمن داود مصر بدعائه عليه
 حين اعتدا وفي السبت واستحلوا ومستم بعضهم خنازير في زمن عيسى ؑ بعد اكل
 المائدة وقيل كلا المستخين في اصحاب السبت مسخت شيا بهم فردة وشيوخهم
 خنازير روح ۱۰۴۱ اما في رعايت فرصت رانموده كوقت طالت وغضب
 نباشد رباعي حراش بود غمت بادشاه كه بهنگام فرصت نداد نگاه به مجال سخن تانيني
 زبش به بهيوده گفتن مير قدر خویش به چه غضب حجاب نظر حق بين وگوش حق نبوش حقيقت
 گزين ست قال الشيخ رسلان الدمشقي رح الغضب يقيم مقام ذل الاعتذار طبقات
 خصلت ۲ - بلندی ست يعني بخدمت بادشاه به بلند بهمتي وعزير النفس وقناعت زنده گاني
 كنند از ركائت وخت طبع وطمعها به بهجائے فاسده والتاسات پرانده بغايته بتجذب وبتحرز
 باشد قال الشيخ ابو بكر الوراق في لوقيل للظمع من ابوك لقال الشك في المقد ورو لوقيل
 ما حرقك لقال الكسب الذل و لوقيل له ما غايتك لقال الحرمان طبقات كه تا سلطان
 له اين آيت در آيه كور آخر جزء ۱۰۴۱ بالفتح بمعنى سستی وضعيفي و بايكي و به عزق ۱۰۴۱ عه باكر
 بمعنى پيشه وكسب ۱۰۴۱

بفرست شایسته اخلاق حسنه او را دیده و دانسته در نظرش مقبول و محبوب و مرغوب گردیده
 در عزت و احترام او با حسن الوجه افزوده نیکم گردد و حتی آن سلطاناً کان یحب واحداً
 من وزرائه اکثر من غیره فسد و طعن و آیه فاراد السلطان ان ینظر حاله فی الحب
 فاضاً فهم فی دار مزینة باذاع الزینة ثم قال لیاخذ کل منکم ما عجبه فی الدار
 فاخذ کل منهم ما عجبه من الجواهر و اللثام و اخذ الوزير المحسود السلطان و قال ما عجبی
 الا انت روح ۲۸ ۴۲۸ - خصلت ۳ - ثبات است باید که بخدمت بادشاه و فادار و نیک عهد
 و ثبات قدم بنهی بوده که اگر خدایین و وفایین و سلطنت روسی زمین را بر عرشه کنند از شیوه
 حسن و فادار دیده قبول دارند و خصلت عم - ثبات است باید که چنان حمل دبرده بار باشد که
 آنچه بادشاه در حال غضب و خشم و سورت و یا خوت شاهی با او دیا بدگرسی نندی نماید
 و یا کند باید که بطف و مدارا و سکون پیش آمده کلماتی گوید که آتش غضب بادشاه را فرو نشاند
 و از کلمات خشم آئیز خفتد آنگیز که جگر اهل عقل را خاشد و نمک بر جراحت شان پاشد پس بقتاب
 و احترام نماید و بلطایف اهل آنچه تفتنی دقت و رصلاح دین و دولت و رعیت باشد برو عزم کند
 و بامور خیر او را دلالت و اعانت نماید و کائناتی ما قیل ان الامین من الوزراء من یصحب الملوك
 بالصدق فی المتاح و الخات من یصحب الملوك بالمدا ارات و المدا هنة و خدا حدیث
 ینتک را یدانی منها ج و طایفه فهم حیث قال و ما اذا اراد الله بملك خیر اجل له وزیر
 صدق ان کسی ذکره و ان ذکر عاقبه و ان اراد شر اجل له وزیر سومان نسئ لم یذکره
 و ان ذکر لم یعنه کما قیل ان رجلاً وزیراً لا سکند رزماً طویلاً و لم یبینه علی عیث قال
 له یا هذا انی انسان لا بدان انسی او اخطاه و انت معی فی المدا الطویلة و لم تذکر فی
 اذا نسیت و لم توقفی اذا اخطأت فانکنت امسکت نفسک عن ذالک لجهل فانت جاهل

که بر میانست کرد ایشان را ۱۳ سن بسطولی و نشاید فال بنی نندی وزیر کاندون ۱۲ سن به بنی غضب و نری و سخت سلطان ۱۲ سن بافت
 بسنی برنگی حکمران ۱۲ سن باکسر بنی غم و بنی غضب و خشم بکنده و خورده آمده برگرفته اقوی است روح که بکسر سدر و خج به تمثال این کلمات از روی است
 و چند پایه ۱۰۰ م

وان كنت اسكت نفسك لغرض فانت خائض ديس لنا حاجة بمن التصقت به احد الزيليين
 او اتصفت بكنتي النقيصين فامره بملازمة حتى يتوب من جنائنه وسوته انتهى كلامه
 واعلى الله مقامه و چون وزير بدین آداب و اوصاف آراسته و باخلاق حسن موصوفه پیراسته
 باشد پشت بادشاه بدوقوی و بازوی سلطنت بدو محکم باشند چنانکه جناب حضرت حق جل جلاله
 بالا سر حضرت موسی عم لوزارت هارون عمر سنت نهاده فرموده که قد آتیت سئک یا موسی
 و نیز جل جلاله که سلسله عضدک باخیمک و بجعل لکما سلطانا الایه و کان موسی مرد رجلا
 آدم طوا که کثیرالشعر مع صلابته لو کان علیه قبیصان لنفذ الشعر منه و کان
 اذا غضب یخرج شعر راسه من قلسوته و ربما اشتعلت قلسوته لشداده غضبه دوم
 ۳۹۹-۲ اما حاله ۳ که میان وزیر و سایر رعایا و اجناد دست نیز بهمان چهار خصلت را
 کار باید نمود اول راستی و آن اینکه با رعیت و محکم بانصاف و عدلت و شفقت زنده نگانی کند و
 پیوسته در بند آبادانی ولایت و آسایش رعیت و غمخواره گی و تیار نمودن نشان باید بود که تا
 مملکت برقرار و ملک بر حال بوده همه جهان خزانه بادشاه گردونه اینکه از بهر تقرب بادشاه
 در ملک بدعت مانند که آن نشان دوستداری بادشاه نیست بلکه بادشاه را در معرض دعائے
 بد رعیت انداختن و نام نیک یافتن و بدنام ساختن و در عذاب های آخرت و عظم خدائی
 انداختن است چه یک از اہم مقامات و امور محظرات و زیر آن ست که از برای بادشاه
 لشکر دعائے صلح اندوزد و تریراک قوت و اعانت لشکر روز که اجناد اند به سپر دعائے لشکر شب
 ست هر تیر دعا که در دل شب از کیمین دل شکسته برون آید آن کار کند که هزاران تیر و تبر که از کمان
 و بازو در دست آید نکند و فرود آید یک پیر زن کند بسحر و جادو صد هزار تیر و تبر و پیوسته از بهر دعا
 در آسایش و تخفیف رعایا و رسانیدن وافر و دون ادرارات و وظائف معاش و صدقات بادشا

۱۰۰ بالغ یعنی ختم زشت دکار به ۱۲ ع این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع نصف جزء ۱۰ این آیت در رکوع قبل از
 رکوع نصف جزء ۲۰ یعنی گندم گون ۱۲ ع افروخته می شد با تش ۱۲ ع با کسر یعنی پیوسته بخشش کردن ۱۲ ع

انبرائے صا ورو دارد و آئیمہ و علما و سادات و زما و عباد و متصوف و اہل دل و خدمت
 نمودن شان باشد کہ تا موجب استظہار ملکوت و استقامت سلطنت کہ و اما مایشغف الناس
 فی کث فی الارض و سبب ارتفاع برکات و درجات آخرت و قربات حق گردد کہ تحفظ قلوب
 المشائخ و ترک الخلاف علیہم سبب للترقی الی المطالب العالیۃ و باعث للاحترام و الاکرام
 قال رسول اللہ ص ما اکرم شاب شیخا لسنہ الا قیض اللہ له من یکرمہ عند ستہ روح ۳۳۳
 قال الشیخ ابو عبد اللہ رضی اللہ عنہ اخدم کل لیحصل المراد ولا یفوتک المقصود و ما ریتنا احدا
 خدم الفقراء الا و لحقته برکات تھم و رشح مال العزفی الدینا قبل الاخرۃ قال الشیخ محمد بن
 رضی ینبغی للفقیر ان لا یطلب الظہور فی ہذہ الدار عند الامراء و الملوک و کان رضی لا یقبل
 شیئا من ہدایا الناس من العمال و المباشرین و ارباب الدولۃ و یقول من شرط الداعی
 الی اللہ عز و جل ان یطعم الناس و لا یطعموہ طبقات - حکم ان خادم الشیخ ابی یزید
 البسطامی رح کان رجلا مغربیا فخری المحدث عندہ فی سوال منکر و تکبیر فقال المغربی
 و اللہ ان یستلذنی لا قولک لہما فقالوا لہ من این یباعد الذک فقال اتحد و اعلى قبری
 تسعونی فلما انتقل المغربی جلسوا علی قبرہ فسمعوا المسئلۃ و سبحوہ یقول اتسلونی و قد
 حملت فروعہ ابی یزید علی عنقی فوضوا و ترکوہ روحہ ۱ ح و نیز باید کہ در گاہ خود را بر صحت
 حوائج کشادہ داشتہ بخلق خوش با خلق خدامی زندہ گانی کند و خصصت ۲ بلندی ست و آن
 اینکہ با رعیت و شتم بہ بلند ہمتی تعیش کند و طبع بخت و رشوت ایشان نداد و کہ العبد حر اذ اقم
 و الجہد اذ اطعم و آثار لطف و کرم و مروت راحتی المقدور و ممول داشتہ در حق شان مبدول
 دارد و خصصت ۳ شہادت است و آن اینکہ چون کسی را شغل یا منصبی دہد باید کہ احتیاطا تمام در
 استحقاق آن شخص فرماید چہ بسے خلل ہائے دینی و دنیاوی ازان سبب پدید آمد کہ اشغال و منصب
 را بنا اہلان سبب رشوت و یا ملازمت و در گاہ و یا ابرام در اہلی و نا اہلی نا کردہ سپردند و تمکین
 لہ این آیت در کورہ قبل از ذکر نصف جز ۱۳۵۵ بالفتح یعنی عرض اندام ۱۳۵۵ یعنی کسانیکہ خود را بکار در شدہ اند ۱۳۵۵ یعنی تحقیق ۱۲ ح

و مناصب بدست ناهندان افتاده و اهل استحقاق محروم مانده و این همه از تقصیر و زرا و حجاب
 و نواب باشد که احتیاط تمام در استحقاق و اهلیت ناکرده بسبب اطماع فاسده هنرمندان
 و مستحقان را در گوشه باضائع گذارند و اعمال و مناصب بناهندان سپارند و این بدان ماند که قلاوه
 جواهر زو اهرار زیب اخلاق حمر که اخس و اذل حیوانات اند نمایند خصلت ۴ تحمل است باید که
 وزیر چون ستون خیمه بار حمله رعیت و حشم را بدوش همت خود کشد و بنظر شفقت و رحمت در ایشان
 نگردد و اگر از ایشان غرور در باره و سبب وجود آید در نظر بنیاد و دره تغافل نماید و کان الشیخ
 فضیل بن عیاض رحمه الله یقول من طلب احبا بلا عیب صاریلا اخ طبعات فرد پر در مقام تجربه
 با دوستان سبب ۴ صایب دین زمانه تو میدوست میشود ۴ و بذیل عفو پوشیده شیده حسن تحمل
 را مرعی وارد قال الشیخ رسلان الدمشقی رحمه الله احسن المکام عفو المقتدر عند وجود المفتقر
 فرو تیغ که در نیام برارد فغان ز خصم ۴ و اثن خموش باش که تیغ تحمل است ۴ و آنچه تحمل ملک
 و دولت و سلطنت باشد که تدارک آن واجب است و پیوسته علی کرا الشهور و مرالد هور متفحص
 خلل دینی و دنیائی بوده که تا قبل الوقوع بتدارک آن مشغول شده که بعد الحمد و ست بدشواری تدارک
 دست و پد و پیوسته در بند عزت و تقویت کار دین و اهل دین بوده که سعادت و جهانی
 دران اهل ظلم و فسق و ستم را خوار و منکوب و ذلیل داشته که صلاح دین و دنیا بدان است
 و بتقین شناسد که اگر بدین خصال که گفته شد با خدا و ندادشاه در عیت و حشم زنده گانی
 کند و رعایت بجانب حق جل جلاله را داشته در تحقیق رعایا کوشد و عزم جزم بدان دارد که
 این همه خدمت را براسه رضای خداوند و تقرب بجانب حضرت حق عز اسمه میکند و در آن
 میگویند که رعایت مصالح بنده گان او تعالی را کنم در احسن بدل شکسته رسام و دفع ظلم از
 مظلومی کنم و ظالم را از ظلم بازدارم و بدان تقرب بجانب حضرت حق تعالی را جویم که جناب
 حضرت خواجه عالم عمر فرموده که انصرا خالك ظالما او مظلوما قبل یا رسول الله انظر مظلوما
 له بمعنی حق رسیده و بد حال ۱۲ ح

فكيف انصرا ظالما فقال تمنعه من الظلم فذاك نصرك اياه ۲ تنبيه وروح ۸۶۴ ح ۱ فمختار
الظالم ان تنصه على ابليس الذي يوسوس في صدره بما يقع منه في الظلم فنصرتة على دوما
وسوس اليه الشيطان بالكلام الذي تستحيله النفوس وتنقاد اليه روح ۳۳۷ ح ۳ - ابن حله
که گفته شد موجب قربت و رفعت و در حقیقت بجانب حضرت حق جل و علا بمثابة گرو که زبان قلم
از بیان بندی ازان اکبر بکاف قطع و اجزاست همچنین دیگر حکام و عمال و نواب و کتابت چون کار
خویش برمس دیانت و امانت بجا آورد و خود را بقدر درجه حال خویش بدین خصال و سیرت که گفته شد
متملی گردانیده و می از یاد او لغای در اعمال و افعال و احوال غافل نباشد قال الشيخ
ذوالمون المصری رحمه الله ليس يعاقل من نسى الله في طاعته وذكر الله في مواضع الحاجة اليه
قال الشيخ ابو الحسن النشاخى رحمه الله تعالى لا يعذب العبد على ما رجليه مع استصحاب
التواضع للاستراحة من التعب والتعب لا يعذب به على تعب يصعبه التكبر طبقات بله وجميع امور
رعایت جانب حق جل جلاله را پاس داشته و مواز رعایت جانب حق عز اسمه تخلف و
عدول را جایز نداشته شب و روز در تحقیق حال رعایا کوشد و از آلائش متابعت هوا و کبر
و نخوت خواجگی و کلمات مستحسن بجاصل لا طائل که چکار اهل عقل خراشد و نمک بر جر جوش
پاشد و موسی مخلصین از تصور زشتی آن بر بدن میخیزد و دو آه از دلهای سرپاچن شان
بر می آید و مجتنب و محترز بوده تا قبول حق سبحانه و تعالی را شاید که ان الله طيب لا يقبل الا
الطيب و هر آینه موجب درجات و قربات گردد *

فصل ۱ - و بیان جلسا و مذاحم حضرت ملوک و سلاطین و ایشا

ومن بلاغات الزمخشري لا ترض لجاستك الا اهل بجانتك روح ۳۳۷ ح ۲ فلزم ان يكون
مصاحب الانسان اهل خيرات الصالحة مؤثرة وان واحد من الصالحاء اذا اغفر الله له

له باضم قشيره معنى فريده محان ۱۲ ص ۳۳۷ معنى بيقا ۱۲ ع

نگیند باز زبان آوران را بتوبان نیست چه که با مشعل گنج را کار نیست و من هذا اقبل صدور
 الا برار قبور اکسار روح عده عده که تا آنچه شاه از ایشان پیرسد از روی دانستگی از جواب
 معقول و منقول مقبول فرو نموده مطابق و موافق طبع اشرف اعلا احوال اسلاف از بزرگان
 و بادشاهان و عجب ديار و غرایب امصار و غیره امور مملکت فرو نموده حقیقت کمای را
 بمعرض عرض رسانیده مطابق سوال جواب با صواب ادا نموده از خیانت و ملامت
 و نفاق متجنب و محترز باشند نه اینکه شاهان زمان و ملوک و سلاطین وقت و آن را
 بدینچه که در ایشان نباشد بنفاق و خیانت ستایش کرده مدح و فضل گویند و بهر باطل که
 ایشان کنند و گویند صدق الامیر زنند و اشخاص قوال مهمل و بهیوده گفتار و دیوانه رفتار که اکثر
 هم از سزاوار مصاحبت و جدیر متادست و حقیق مجالست نباشند و کانتس ماقبل ان
 الامین من الندما من یصحب الملوك بالصدق فی المناصحة و الخائن من یصحب
 الملوك بالکذبات و المداھنة قال ذوالنون رحم لا تعصب مع الله الا بالموافقة و لا مع
 النفس الا بالمخالفة و لا مع المشیطان الا بالعداوة فیلسا مع العبد الی تحصیل حسن الخلق
 و توطین النفس علی الصبر بالمکاره حق یعوز مع الفایزین قال بعضهم کنت بکلمة فریئت
 فقیر اطاف بالبعیت و اخرج من جیبیه رقعة و نظرفیها و مز فلما کان بالغدا فعل مثل
 ذلک فترقبته ایاماً و هو یفعل مثله فیمام من الايام طاف و نظرفی الرقعة و تباعد
 قلیلاً و سقط میناً فاخرجت الرقعة من جیبیه و اذا فیها و اصبحت حکم ربک فانت
 با عیننا فیا ایها الصالحان الاشرار متسلطون علی الاخیار بالطعن و قصد الاضرار
 و لکن المتقی فی حصن الله الملک الجبار روح ۲ ج ۳ ح ۱ و چون بادشاه بایک از ایشان

شاه بفرستد و فتح نامون یعنی ظا هر کون بخلاف آنچه در دل باشد و بمنی نفاق و دروغ گفتن و بمنی چرب زبانی و خوشامد
 نیز آمده ۱۲ ع ۱۳ یعنی سخت بهیوده گفتار و بسیار گو ۱۳ ع ۱۴ یعنی بسیار گو ۱۴ ع ۱۵ یعنی
 بهیمنی و نیت کردن و در کلام فارسی گاهی تا میافشد و در عربی نامستعمل است بچنین محابا و ماسا ۱۴ ع ۱۵ اینک در کلام ۱۶ ع ۱۷

سخن گوید و یا چیزے پرسد باید که از روی دانستگی و احتیاط دل و جان و عقل و هوش و
 عامه جوارح و چشم و گوش را بجای متوجه نمود و به بنایه که حرفی از کلمات در آیتش از روی فوت و
 قراموش نشود و قال الشیخ ابو العباس رحه تائده اصحابنا فی البادیة فورد علی عین فاذا
 علیها جادیة کالقم فوقف عندها فقالت ایک عینی فقال اشتغل کلی یك فقالت
 فی تلك العین جادیة اخرى لا اصلح ان اکون خادمه لها فالتفت الی ورائه
 فقالت ما احسن الصداق و اقیم الکذب رحمت ان الکل منک مشغول فی وانت تلتفت
 الی غیری فلا تلیق للمصاحبة لثم التفت فلم یرا صدا طبقات وکان للحارث بن عصفه
 ندامه لا یفارقه وکان شیدا الحبه لیه فخرج فی بعض منتزهاته دمه ملا مائه
 فتخلف منه و احد و دخل علی زوجته واکلا وشر با ثمر اضطجعا فوثب الکلب علیهم
 فقتلهم فلهما رجع الحارث الی منزله فوجد هما قتلین عرت بالامرفا نشد یقول و ما
 زال یرعی ذمتی و یحیطنی و یحفظ عرسی و الخلیل یخون فیا عجب الفحل تحلیل حرمتی و یا عجب
 للکلب کیف یصون روح ۲۲۴۱ و بحضور مبارک شان رازگوئی و سرگوشی با کس نمکند زیرا که
 در مجلس سلطان چون دو کس با هم رازگویند سلطان را بعلمت عدم اطلاع بحقیقت آن خیالات
 بسیار و گمانهای بی شمار رود و بد که گویند راجع به آفت باکنتی چندین مخافت با نیک
 طوایر طوایر و وفاتر مالا مال به تحریر آن وفا کنند و در و فرود می آیدانی چه گوید ماسه در گوش تفنگ
 حرف سرگوشی جانے را بکشتن بمیدد

فصل ۹ در بیان امر آسکر و سرکرده گان لشکر و صفات ایشان

بدانکه منصب و الارتب سالانه عسکر و قایدی و امیری لشکر که راست و مقر و نمودنش بجا است
 به معنی گاه ویران ۱۷ شفه بمعنی صحرا و بیابان ۱۲ شفه با کسر و تشدید را بمعنی راز و آنچه پوشیده شود ۱۲ ح معنی
 همزه بمعنی لشکر کشی و سرداری فوج ۱۲ ع

که شخصی نخته مقدم دیده جنگ آزموده و پاسبان ثبات و مکارک دشمنان فشرده و در تهور
 و شجاعت قصبات سبق از اشغال و اقران خود برده و باشتیاق محبوبی قابل ان الله یحب
 الذین یقاتلون فی سبیلہ صفًا کانهم بنیان مرصع و در میدان معرکه راسخ و محکم و بملوک
 یا ایها الذین امنوا اذا لقیتمہ فته فاثبتوا عامل و ثابت قدم باشد حکم ان الاستکد
 استعرض له جند و تققدم الیه رجل بفرس اعرج فامر باسقاطه فضحك الرجل
 فاستعظم ضحك فی ذالک المقام فقال له ما اضحك وقد اسقطتک فقال العجب منک
 قال کیف قال تحتک الاله المهرج و تحق الاله الثبات ثم تسقطنی فاجب بقوله و اثبتہ
 روح ۱۸۴۸ صاحب قنوع و دیانت تجنب و محترزا مناصی و ذلت و خیانت و اقوام
 دیده و دست و بلند مقدمه و انور دیده و ملکه راسخه و دربارت حاصل نموده و دام سپر صبر و
 سکون و ثبات بر کشیده سرد گرم جہان را چشیده و کشیده و صفت تهور و شجاعت در میدان معرکه
 بار بار از و بظهور رسیده و بکمال امتحان سنجیده شده و در فزون مکیا و در مخارج محاربه جری
 و در صنوف و قیام جل کارزار و اناسے کار باشد عن البقیة الکذیب لایصلہم الا فی ثلاث
 فی الحرب لان الحب خداعة والرجل یصلہم به بین الاثنين والرجل یصلہم به بینه و
 بین اسرأته کہ تمام عصمه مطلق و قایل و الله یعصمک من الناس برحق و اراثر
 دشمنان و حفظ و امان جلیل خویش صیانت نموده کہ فایدا نا الذین امنوا علی عدد و هدی فاجابوا
 ظاهریں و اراوید و نظفر و منصور و بطنها سے بیحد و منتها کہ در باره و سے بطور رسیده و منتخرو

لے ہنوز بقیہ اول و ثانی تشدید و او معصوم یعنی مردانگی و بقول حکما یعنی افراط قوت یعنی و آن مذموم است ۱۲ ع ۱۳ یعنی آیت
 و عصمه صفت در درک و عطف جز ۲۸ ع ۲۹ صوص بالفتح در درک و عطف یعنی استوار کردہ شدہ و بنا بر این بر آوردہ شدہ ۶
 ع ۱۱ این آیت در درک و بعد از رکوع اول جز ۱۰ ع ۱۱ یعنی ننگ ۱۲ ع ۱۳ یعنی بقیہ و با سے موصوفہ یعنی قرار کردن و
 گرفتن ۱۳ ع ۱۴ یعنی بقیہ و ثلث یعنی قوت حصول شدہ در زمین و قدرت کردن بکار یک شکان گردد در طبیعت کجای
 شدہ بالفتح و تشدید راستہ مملہ اول یعنی بسو شدہ خود کشندہ و بمعنی لشکر بسیار داندہ کہ از بسیاری مردم آہستہ
 روانہ ۱۴ ع ۱۵ این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جز ۱۰ ع ۱۱ این آیت در سوره صفت در رکوع بعد
 از رکوع نصف جز ۲۵ ع ۲۶ سیادت بتقدیم رای مملہ مفتوح بر زائے فتح مفتوح یعنی جنگ و کارزار ۱۲ ع ۱۳ یعنی
 جنگ و کارزار ۱۳ ع ۱۴

و مشکور گرداند و ذکر عن لقمان الحکیم انه قال یا بنی لا تعرف ثلاث الا فی ثلاثه لا تعرف
 الحکیم الا عند الغضب ولا تعرف الشجاع الا عند الحرب ولا تعرف الاخر الا عند الحاجة
 سعدی در فرموده سپه را مکن پیش رو جز کسی که در جنگ با بوده باشد بے بهر یکا دشمن
 دلیران فرست بهر بران بناد و شیران فرست بهر دشمنان گفته اند که هر که در تیر باران
 کارزار حواش و واقعات سپهر و سکون و ثبات در سر کشد زود باشد که خدنگ امیشت
 بهد ف مراد برسد آرد و اندک بادشاه با امیر عسکر در محله مشاورت میکرد و عقرب در
 پیراهن امیر خزید و هر ساعت او را بنیش زهر آلود میگذید و بیج تغییر در وجود امیر ظاهر نمیشد و
 دشمنش از قانون فراست و قاعده حکمت باخبران کشید چون از خدمت حضور رخص شده
 بخانه رسید عقرب را کشیده و این ماجرا بادشاه رسید بے تعجب نموده روز دیگر چون امیر حاضر
 گردید بادشاه از دوسه پرسید که دفع ضرر از نفس خود واجب و تو دیروز چرا نکردی در جواب
 عرض کرد که امروز بحضور چو نتو شاهی بزخم بنیش عقرب صبر کنم فردا در معرکه زرم به تیغ زهر آلود
 و بنیش سهم دستان دشمن تهراند و چگونه صبر توان نمود که قل کن ینفعکم الفرادان فرارند من
 الموت ادا القتل و اذا کانتون کما هیللا شاه را جواب امیر خوش آمده خلعت و نعت از زانی
 داشت و شخصی خور و سامه سایه پروردی که هرگز در معرکه نماند و روی گرفتار زخم و در دوسه
 نگر و دیده در عد کوس و لادوان و سر بازان بجوشش نرسیده و از برق شمشیر میان بازان جان بازان
 جان شیرینش گرفتار و دوسه نگر و دیده فردا گرت مملکت باید آراسته به ده کار معظم بنو خاسته
 مصرع خامی ساده دلی شیوه جان بازان نیست و الا شمره نمش بجز زوال دولت و حرمان
 وزیران سلطنت و نقصان مملکت نخواهد بود و ندامت و پشیمانی پس از دست رفتن کار ندارد

سله بفتح اول و سکون ثانی یعنی جنگ و جدل ۱۲ آید هم بتقدیم سله جمله مفتوح بر زله معجزه کن یعنی جنگ و کارزار آید هم بفتح زای
 معجزه سکون سله بفتح معنی و آشتی ۱۳ سله این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جز ۲۱ سله بفتح و او یعنی جنگ و جدال
 در افتق ۱۲ سله بضم اول و تقدیم سله جمله بر زای معجزه کن یعنی جنگ و جدال آید ۱۴ سله

سود و از باد بمشت پیودن و آهن سر و با گشت نرم نمودن بیش نخواهد بود الا آن قدرندامت
 و لم یمنع النمام و مقرر نمودن چنین کس بدان ماند که قلاوه جواهر زوهر رازیب اعناق مهر که
 اخس و اذل حیوانات اند نمایند و چون دنیا محل حوادث است که کل ایوم هوفی شان و هیچکس
 نداند که حادثه چه وقت زاید و فتنه از کدام طرف آید و حاسدان بدخواهان در کین و دشمنان
 دنیا و دین و کین اند باید که بمقتضای آیه وافی هدایه و التیاخذ واحدا دهده و اسلحتهم
 و الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیملون علیکم میله و احدا را
 منظور نظر چشم عبرت بین و مدبصر خبرت گزین ساخته و از روی تحقیق بعمل آورده جهت تهی
 سباب لشکر قتال از برای استیصال اهل کفر و رست و بقی و جدال امرای لشکر و رؤسای
 عسکر با خبر باید که پیوسته عسکر نظریک سلطان را با جمیع اسباب و آلات مایحتاج برارے
 قتال دشمن آماده و مهیا و آماده داشته فرصت و وقت را غنیمت بے بهای بلکه بجد و مستمدا
 فرو من نگویم زبان کن یا فکر سود باش و لے از فرصت بجز در هر چه باشی زود باش فرد و جشی
 فرصت چو تیر از چشم بیرون جسته است به تا تو زه مے سازی اے غافل کبان خویش راه
 از تسلیف و تشاؤم و بهتری دور و از تکاسل و تطیر و نهادن و غفلت مجور باشنده و مقول معقول
 لهلك المستوفون و یقولون انتوب عند الکبر و الشیب و دبما یفجا اهل الموت فبقوا فی حرة الموت
 مصداق این مقال و بین این اجمال است و تشاؤم بشهر صفر و محاق شهر و یا بقر و عقرب و یا
 بنکاح و تزوج در شهر شوال و یا بر روز از روزها مثل بوم اربعه و ایام عجایز نگیرند و این جمله را
 از جنس طیره منعی عنها و اندک آن هجده سده الایام از تفعت عن المؤمنین بشرف نبیناءه قالت
 عائشة رضی الله عنہا رسول الله عمر فی شوال و بنی بی فی شوال فای نسائه کان اطلقن هذا نسی
 فتخصص الشوم بزمان دون زمان کصف و غیره غیر صحیح و انما الزمان کله خلق الله تعالی
 لعل این آیت در سوره الرحمن در کورع بعد از کورع نصف جزء ۴۷ عله این آیت در کورع ۲ قبل از کورع ثلث جزء ۴ عله باهم معنی نوب
 چیزی و معنی آرام یافتن و جنت دادن و معنی موقوفت روزگار ۱۲ عله شوم باهم و سکون بزم معنی بزی فی فیض من دعا و این لغظ بدل از نهوت و تریان
 معنی مخفی آرزو معنی اسم معقول و محاربه معنی غلبه و تسلیم معنی ۱۳ ع

وفيه تقع اعمال بني آدم فكل زمان اشتغل فيه المؤمن بطاعة الله تعالى فهو زمان مبارك
 عليه وكل زمان اشتغل فيه بمعصية الله تعالى فهو مشؤم عليه فالشؤم في الحقيقة هو
 المعصية حكى ان بعض الاعراب اراد السفر في اول السنة فقال ان سافرت في المحرم كنت
 جديرا ان احرم وان رحلت في سفر خشيت على يدي ان تقصر فاخر السفر الى شهر ربيع الاول
 فلما سافر مرض ولم يحظ بطائل فقال ظننته من ربيع الرياض فاذا هو من ربيع الامراض خلاصه
 روح ٨٩٨ ح ١ وفي الحديث الشؤم في ثلاث في المرأة والدار والفرس وتفسير الشؤم المرة
 اذا كانت غدر ولود وشؤم الدار جارا لسوفان المريتاذي به وشؤم الفرس اذا لم
 يفر عليه روح ٨٩٨ ح ١ وقد سئل عمر عن يوم السبت فقال يوم مكر وخدايعة ولا يقطع
 اللباس يوم السبت والاخذ والثلاثاء الملايس اذا فصلت وخبطت في وقت روى الفصل بها عن
 ردية وسئل عمر عن يوم الاحد فقال يوم عرس وعمارة لان الله تعالى ابتداء فيه خلق الدنيا
 وعمارتها وفي رواية بنيت الجنة فيه وغرست وسئل عمر عن يوم الاثنين فقال يوم سفر وتجارت
 لان فيه سافر شعيب وزنم في تجارت وسئل عمر عن يوم الثلاثاء فقال يوم دم كان فيه
 حاصت حواء وقتل ابن ادم اخاه وقتل فيه جرجيس وذكرى ويحيى ومذحجة فرعون وابنة
 امرئ فرعون ونهى عمر اسند النهي عن الجمجمة والفصد يوم الثلاثاء وسئل عمر عن يوم الاربعاء
 قال يوم خسر ونهى فيه عن قص الاظفار لانه يورث البصر وذكره بعضهم عيادة الربيع
 يوم الاربعاء وسئل عمر عن يوم الخميس فقال يوم قضاء الحوائج والدخول على السلطان
 لانه فيه دخل ابراهيم على ملك مصر فقضى حاجته واهدى اليه هاجر وسئل عمر عن يوم
 الجمعة فقال يوم تكلم فيه ادم عمر حواء ويوسف ومزينا وموسى وعزبت شعيب و
 سليمان وعمر بليس وتكلم عمر خديجة وعائشة وعون ابن مسعود ومن فلهما اظفاره يوم الجمعة

له يظن وسكون يمزجني جفاني فقبض بين ١٢ ح ٢٥ بالفتح يعني سزاوار ان ملك صفير بالكسر يعني قتي ١٢ ح ٢٥ وهو ومنه نشد ٢٤
 ح ٢٥ يعني فائمه وفروني وتواناني وتوالمري وفراخي ١٢ ح ٢٥ بالكسر يعني مرغرا ١٢ ح ٢٤

اخرج الله منه داعود دخل فيه الشفاء روح ع م مخلصا وكان من عادة الجاهلية قبل الاسلام
 تزيين جارية حسناء والباسها احسن ثيابها والقائها في النيل حتى يطعم ثم قطع الله تعالى سنة
 الجاهلية على يدى من اخاف الجن وقد ظهر لك من هذا كله ان احراق البخور والقاء ماء الورد
 ورشهم وذبح شئ من مكان يتوهم فيه الجن كله شرك يجب ان يتحرر عنه وكذا امن ذبح
 دجاجة لتصويتها مثل الديك اذ ذبح ديكاً لتصويته قبل الوقت والقائها في مكان نقد
 ذنمه ذلك للجن في اعتقادهم لانه اراد به صيانة نفسه داخله وادلاها وماله من اصابة
 الجن والبلاء ولو كان الله تعالى لاكلها بل لو كان مخلصا لما فعل مثل هذا روح ع م م -
 ونيز حضرات ملوك وسلاطين را بايد که خود را بجهت شغل فرايم آوردن مال از جمع نمودن
 رجال باورمانند که بوقت وقوع حادثه ندامت و پشيماني برند ويقال الندامة البع ندامة
 ييم وهي ان يخرج الرجل من منزله قبل ان يتقدي وندامة سنة وهي ترك الزراعة
 في وقتها وندامة محر وهي ان يتزوج امرئة غير موافقة وندامة الا بد وهي ان يترك امر
 الله تعالى روح ١٢٣٨ ح ١٢٣٨ سلطان را مال وبيته جمع نمودن رجال ست پس جمع نمودن
 رجال بوقت فرصت بمال ميسر و اطراف وجوانب ممالک و بلاد برجال مسخر گردد - که
 لا مملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ووجد في سريرا نو شير وان مکتوبا المملک لا يکون
 الا بالامارة والامارة لا تكون الا بالرجال ولا تكون الرجال الا بالاموال ولا تكون الاموال
 الا بالعمارة ولا تكون العمارة الا بالعدل بين الرعايا والسلطان شريك رعايا في كل خير
 عملوه روح ١٢٤٤ ح ١٢٤٤ و هر چند جوهر ديانت و امانت در خلقت انسان عزيزي و بجلي و
 از کرامات و عنايات ازلي ست اما انصاف ملوک و سلاطين را نیز اثره و دخله ست
 که سپاه را از وجه معاش بقدر رايته و احوال مرفه الحال و فارغ البال داشته تا ضروريات تعلقات
 له يعني طبيعت ١٢ يعني سرشتي ١٢ يعني خلق ١٢ يعني ثابت و يکجا استاده و قرار گرفته متثبت
 از رقيب بغيرتين يعني ثابت و ساکن شدن ١٢ ع

عالم ظل انداز اعتقاد و نشود چنانکه ابیات کتاب بوستان نخلبند بهارستان شیراز مصداق این بیاق
 ست مثنوی نواحی ملک از کف بد سگال بلشکر نگذار و لشکر بمال به سپاه که کارش نباشد بهر گنج
 دل نهد روز پیچا بمرگ به ملک را بود بر عدو دست چیر به چو لشکر دل آسوده باشد و سیر به بهار
 خوشتن میخورند نه انصاف باشد که سختی برند به کنون دست مردان جنگی بپوش به نه آنکه که دشمن فرد
 کوفت کوس به و غرض اصلی شان از جاه و منصب امارت دریاست که دارند نه عزت خویش و
 استرضای باو شاه بازار خلق خدا باشد بلکه مطلب اعلی و مقصد انار عایت جانب حق جل و علا
 بیاس خاطر عباد و بقائے ملک و عمارت مملکت و بلاد باشد عجب به سختی که برائے رضائے
 مخلوق خود را بخشم خالق گرفتار و بسبب خوشی و فرحت بنده چندین مظهر های خلق را بگردن
 خود بار که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله و صورت نیکو دهن تقویم خود را میخ و عزمه عیش
 های عمر جاودانی خود را سلخ و نفس شریف و عزیز خود را هیئت آتش دوزخ سازد و دهنه بقدر احوال
 و افعال و اقوال خود پیرا زد و لغو ذبا لله من ذالک و التوب الیه من الممالک قاتلا فی حق
 جمیع ما حکى فی التنزیل عن مالک الم یأت للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله ان کنتم
 ذلیلاً کفاک هذا و الا فالبلید لا یکفیه التطویل و لتولیت علیه التوراة و الا بخیل قال الشیخ
 ذوالنون المصری رضی الله عنہ بعاقل من نسی الله تعالی فی طاعته و ذکر الله تعالی فی مواضع
 الحاجة الیه طبقات طذهب الحمار لیحصل القران فاب و ماله من اذنان و چون کی از
 منصب داران لشکر و سرکرده گان عسکر که خداوند شهور و شجاعت و فهم و فراست و تقوی
 و خرد و عقل و هوش بوده قاید جیوش بخدمت مقدمه که نقد حال و پیش رو بوده مقرر گردیده
 باید که بحال توجه و احتیاط تمام شیوه حسن صداقت و حلال نمکی و با خبری کلی از حال دشمن را از دست

له بالفتح به هزه و به هزه یعنی کارزار ۱۳ ح ۱۳ این آیت در رکوع آخر ۲۳ ح ۱۳ این آیت در سوره واثقین جز ۳۰ ح ۱۳ یعنی برگردان
 معترضه به تراز صورت نخستین ۱۳ ح ۱۳ بالکسر و یاء مجهول یعنی بهیم سوختن و فتح نیز آمده ۱۲ ح ۱۳ این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع
 ثلث جز ۲۴ ح ۱۳ یعنی اول و ثانی و ثلثیه و او معزم یعنی مردانگی و بقول حکما یعنی افراط قوت غضبی ۱۲ ح

نداده آنچه علم و داناتی که در فنون محاربه و صنوف مقاتله در چو هر ذاتی خود دارد و هر چه را بحال
ولیری و مردانگی و شیرازی و فرزانی و صلحه اطاعت و فرمانبرداری سلطان زمان را در گوش و
خاشاکه استنشال و جانفشاری را بر دوش نهاده بصدق نیت و خلوص عقیدت و اضمحاط تمام را
بکار برده شیوه حسن تقوی و دیانت و پرستشکاری که دانستند چنانکه الغالبون را حتی المقدور
و حسب الطاق از دست نهاده بر لشکر دشمن تازند و دعائے الله و سلطان الطالین بالظالمین
و اخراجا عنهم سالیین و غنائمین را در زبان سازند و در کشف الاسرار آورده که سوره و الیل و باره
و کس است یکی اتقی که پیش رو صدیقان است یعنی جناب حضرت افضل الصلحین ابو بکر صدیق
دویم اتقی که پیش رو زیدقیان است یعنی ابو جهل و کان عمر بن الخطاب یقول بلای سیدنا و مولی
سیدنا خاندن الوالی مشرف المتقوی کیف اذ حل الموالی فی الکشاف و لا تقاربوا النیب المجرم
فانه خارج عن حد الانصاف روح امدح عا که تا لشکر بدخواه را بضرب تیغ بیدریغ وطن
ستان جان ستان ره نورد بیا باین عدم و پیون شمل شان را بنات النعش بلکه منعهم گردد انبیه
و یلان فوج دشمن را بر خاک اجل غلطانیده که کان کدیکن شتیانذ کورا ساخته مصداق دان
یقالتوا که یو لو که ادا بار شده که انصرون فرار را برقرار نموده از هم دیگر گریزان گردند
چه تقوی و چه پرستشکاری افضل و اتم عده و اکمل و اهم مکیده است و در حرب دشمن چنانچه جناب
حضرت جل جلاله فرموده که قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه و اعلموا ان الله مع المتقین
نیز فرموده که یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یلوونکم من الکفار و الیحد و افیکه غلظه

له یعنی نین پوش ۱۲ عه این آیت در رکوع نعت جز ۳۳ عه زمین و آنکه قایل بدو صالح باشد از هر دو بنور
و حکمت و یزدان و اهرمن تعبیر کند و آنکه ایمان حق تعالی و آخرت نداشته باشد و آنکه ایمان اظهار کند و باطن کافر باشد
و صحیح آیت که معرب زندی است یعنی آنکه اعتقاد بزند کتاب و زرتشت دارد که قایل بیزدان و اهرمن بود ۱۲ عه بفتح لام یعنی آید
کرده شد و غلام و آزاد کننده ۱۳ عه بنات النعش و آن سواره اند قریب بآتش شرق و شمالی و هم سواره دارد و بصورت چهار پایی
و بنات النعش مجروح هفت سواره اند قریب قلب شمالی و آن همه گرد قلب میگردد ۱۴ عه زمین آیت در رکوع بعد از رکوع شمس
جز ۲۹ عه این آیت در رکوع قبل از رکوع ریح جز ۳۰ عه بالضم و تشدید دال یعنی ساز و ساخت و آماده گی ۱۲ عه یعنی
بر اندیشه ۱۳ عه این آیت در اول رکوع نعت جز ۱۰ عه این آیت در اول رکوع ریح جز ۱۱ +

واعلموا ان الله مع المتقين وباشد خور ايسار نگاه دارند از معاصي و توبه فان ذلوا
 الجيش اخوف عليهم من عدوهم حتى عن الاصمعي رحمه الله قال ان فتى جميلاً خرج في
 سفر له فوقع في خلافة من الارض وصاحته امرأة فغشقتة فقالت ايها الفقي هل تحسن شيئاً
 من الغش قال نعم قالت قل فانشد ولست من النساء ولن مني ولا ابغى الفجور الى الموات
 فان الله يصرف فوق عرشه ويغضب للفعال الموبقات قالت دعنا من شعرك هل تقر شيئاً
 من القرآن قال نعم قالت قل فقرأ قول الله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما
 مائة جلدة قالت دعني من قرأتك هذه فرجعت وهي خائفة فانظر الى حال الفتى و
 توقيه عن شهوته كيف صبر عن المعصية فان الله يحب الصابرين روح ۳۷۷ وعزم جزم
 بدين عقيدته حميده داشته که بدو اجل مقرر مقدر مرگ نیست و چون اجل مقرر مقدر برسد بهر چه گوید
 از من خلاص و گرنه نخواهد بود که ايستادگي يابد که الموت ولو کنته في بروج مشيدة
 و معصم مطلق و نمره از نه برحق او سبحانه و تعالی را دانسته که والله يعصمك من الناس
 و نير فرموده حل مباله که من ذا الذي يعصمك من الله ان اراد بكم سوءاً او اراد بكم
 رحمة ولا يجدون من دون الله ولياً ولا نصيراً که تا قایل ان ينصركم الله فلا غالب لكم
 وان يخذلكم فبن ذا الذي ينصركم من بعدنا و على الله فليست كل المؤمنون صدق نيت
 و خلوص عقيدت او را منظور نموده که ان الله لا ينظر الى صوركم و افعالكم بل ينظر الى
 قلوبكم و نياتكم مقدمه نه بوجه را بفتح و غير ذري انجام داد که ولو فاتكم الذین کفرتم
 الموالا دبار الله لا یجدون ولياً ولا نصیراً او را منظور و منظور و بشجاعت و تنور و لا وری
 در میان هم چشم و اقران انگشت نما و نیکام و مشهور و بعثا یات گوناگون شانه و لطافت

له یعنی بیابان ۱۸ که پس هر خوانی کرد ۱۲ که این آیت در اول سوره نور در رکوع قبل از رکوع نصف جزء ۱۸ -
 که یعنی فرمید ۱۲ که این آیت در رکوع قبل از رکوع نصف جزء ۱۸ که این آیت در رکوع نصف جزء ۱۸ -
 که این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جزء ۱۸ که این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ثلث جزء ۲۱۱ که این آیت در
 رکوع نصف جزء ۱۸ که این آیت در سوره انفجر در رکوع نصف جزء ۲۸ -

بوقلمون ملو کانه مباہی و مفتخر و مسرور گردانند که تا موجب غلبت دیگران گردد و دلاوری باری
 نتور نمود و بباہر بمقدارش اندر فرود و اگر شہود منہیہ ادبار و غفلت و حرام نمکی و بخبری
 و جہانت و بیہی جہلی کہ در نہاد و صلی خود و استغناء بر روی کار آورده از انہا بطور رسید کہ
 کل اداء پتر شہم باقیہ و صاحبان دولت و امرای مملکت ہر ہمہ را با تہور و جسارت و
 دلاوری و شجاعت انگاشتنہ در خون محاربت و قتال و صنف معارکہ و جدال یگانہ زمانہ سے
 پنداشتند تضار ہر ہمہ درین محرکہ سپر انداختند و مرکب صدق و اخلاص را نتاختند و ہر ہمہ
 بیکبارگی رد بتافتند و مصداق شہنہم الجمع و دیوتون الد بد خود را ظاہر و باہر ساختند و در براہ
 فرار نہادہ و پوست سگ بر و کشیدہ از خرگوش و روباہ در فرار پیش دستی کردند کافہہ جسٹم تنفر
 خرت من قسودہ باید کہ انہا را بزجر و توبیخ سرزنش مانے و جانے را کہ راس صاحب دولت
 بیان رسد گرفتار گردانند کہ تا در میان ہم چشمت و اقراں خوار و در میان خویش و قوم و تبار اہل دیار
 خود را بے اعتبار و شرمسار گردیدہ موجب عبرت دیگران گردد کہ یا ایہا الذین امنوا اذا لقیتمہ
 الذین کفر و اذحقا فلا تقاتلوہم لادبار و من یولہم یومئذ برہ الا ملحق بالقتال و متخذ
 الی قتہ فقد باء بغضب من اللہ و ما وایہ جہنمہ و بئس المصیر قطعہ یکے را کہ یعنی تو در
 جنگ پشت و بخش گرد و در صافش نکشت و سوائے کہ بخود در جنگ پشت و نہ خود را کہ
 نام آوران را بجشت و منشت بہ از مرد و شمشیر زن و کہ روز و فاسر بتا بہ چوزن و و چون گناہ
 و یا تقصیر خدمت از اعداد ملازمان حضرت بطور رسید و از فعل قبیح و کردار فحش خود نادام و
 پشیمان گردیدہ کہ الندم توبہ و خود را دران معذور دانستہ کہ بحالت و نادانی از سن سرفردہ
 و محنت دل پسندہ دل پذیر محقول باثبات مدعائے بیگناہی خود آوردہ کہ قبول رای خداوندان
 عقل و ہوش و خرد و خردمندان حق نبوش گردیدہ کہ المعذورات بتیمہ المحظورات کہ از فعل قبیح و کردہ

۱۱۱ ہا کہ بر بعضی پشت دادن ۱۲ ح ۱۳ یعنی بیدلی ۱۲ ح ۱۳ بکسر جیم و با و تشدید لام یعنی خلق ۱۲ ح ۱۳ ترشح یعنی ترا دیدن ۱۱
 کہ این آیت در کوع قبل از کوع یصف جز ۲۴ ح ۱۳ این آیت در کوع ثلث جز ۲۹ ح ۱۳ یعنی تقدیر و سرزنش ۱۲ ح ۱۳
 یعنی خانہ دان و اولاد ۱۲ ح ۱۳ این آیت در کوع بعد از کوع ثلث جز ۲۹

فقیح گناه و تقصیر خدمت بصدق بدون نفاق دست بردار شده بسلوک راه مستوی صدق و
 اخلاص و دو قافی که از غوایل آشاک گناه و تقصیر پاک ست رو آورده عذرش را قبول و گناه و
 تقصیر سے که از وسع سر زده و بظهور رسیده معفو و مغفور گردانند که هنوز در توبه بنیابت نبردی
 باز و شاه و خاور بطور مشرقی انباز ست که لا یعلق باب التوبة علی العباد حتی تطعم المشرس من
 مغریها و نیز جناب حضرت حق جل و جلاله در قرآن مجید و فرقان حمید خود فرموده که انما التوبة
 علی الله للذین یعلمون السوء بحمالة الله یتوبون من قریب اولئک یتوب الله علیهم
 و کان الله علیما علیماد نیز فرموده جل جلاله که من یعمل سوءا او یظلم نفسه الله یتنفر الله
 یجد الله غفورا رحیماد نیز فرموده جل و جلاله که کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل
 منکم سوءا بحمالة الله تاب من بعد و اصلح فانه غفور رحیم و نیز فرموده هم فصل که
 ثم ان ربکم للذین یعلمون السوء بحمالة الله تابوا من بعد ذالک و اصلحوا ان ربکم
 من بعد ما غفورا رحیم و اگر خلاص محال ست زین گناه که مراست و بدان کرم که تودای
 امید واری هست و دهر گاه بار و مجر گناه و یا تقصیر خدمت از وسع بظهور رسیده و از فعل قبیح
 عزیز و جلی که در نهاد اصلی خود داشتند نگریده پندش را سیاست به بند باید داد و از جاهد
 منجبه که داشت مغزول و با انواع لغز پاست و محن و مصایب و عقوبات او را مبتلا و مشغول
 گردانند که الاونی لك و الثاني علیك و در شکتش سرعت که شمر چندین پیشانی و ندامت ست
 بناید کرد که لو یأخذ الله الناس بظلمهم ما ترك علیهم من دابة و لكن یؤخرهم الی
 اجل مسمى و نیز فرموده جل جلاله که لو یأخذ الله الناس بما کسبوا ما ترك علی ظلمهم من دابة
 و لكن یؤخرهم الی اجل مسمى فاذا اجاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیرا - قال الشیخ

شاه معنی سختیها و بدیهه و بلا ۱۳۷ هـ بالکسر بمعنی پشیمانی و درشت و غیر آن و بالفتح بمعنی قار و جمع شوک ۱۳۷ هـ این
 آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جزء ۴ هـ این آیت در رکوع قبل از رکوع ثلث جزء ۴ هـ این آیت در رکوع ۲ بعد از
 رکوع نصف جزء ۴ هـ این آیت در رکوع قبل از رکوع آخر جزء ۴ هـ این آیت در آیه ۴ رکوع ۲ بعد از رکوع
 نصف جزء ۴ هـ این آیت در رکوع آخر سوره تنقل سوره یاسین جزء ۲۳ هـ

رسول الله مشفق ربه الخذلان مفتاح کل شر طبقات و بعد از استاذ زمان کشیدن بخت با جزشت
 و در نمودن پیشانی ما و انگشت ناگردیدن به بدکرداری در اهل دیار و هدفت ناوک طمن گردیدن
 در میان قوم و خویش و تبار بے شرسار و بجهان جهان حیرت و ندامت گرفتار گردیده کلیشه
 شریض استغفار را شب در و در گو بیان و عفو تقصیر خود را بدان جویان و از فعل بدی که از من
 بظهور رسیده تائب و از امید عفو غایب و از زشتی و دشوی اعمال و افعال خود تائب زبان
 عذربیان نشکند و لال گردیده که واکذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکر و الله
 فاستغفروا الذنوب یهد و من یعف الذنوب الا الله ولیه یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون
 اولئک جزاءهم مغفرات من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و بعد
 اجماع العالمین که علم صاحب دولت بدان رسیده باید که شیوه حسنه ضعیفه و آن تقفو و تصفحوا
 و تغفروا فان الله غفور رحیم را پیش نهاد خود ساخته مرهم عفو در راحت را بر جرات
 تقصیرش نهاده جراتش را بزیل عفو پوششده و بتدارک جاه و منصب که داشت کوشند و فرد
 شرمند از انیم که در روز مکافات به اندر خود عفو تو نکردیم گناه است به که و انکم انتم الغیظ و الغالین
 عن الناس و الله یحب المحسنین قطع یکے راز مغرول کردی ز جا به و چون بی برآمد به بخشش
 گناه به بفرمان بران برشته و اگر به پدر و ار ختم آرد و بر پسر به گمش میزند تا شود در دنیا کاش
 گم میکند آتش از دیده پاک به که و علی الثلاثة الذین خلقوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض
 بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا الا ملجاء من الله الا الیه ثم تاب علیهم
 لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم بدانکه عمل نمودن بشر لعلیت محمدی و در و طریقه فرموده
 احمدی و در عین عدالت و انصاف و در از اعتساف ست که اذا حکمتهم بین الناس ان تھکوا

له بالکسر و تشدید و الی معنی یزی و تنیدی نمودن ۱۲ ح معنی فایز و ان و اولاد ۱۲ ع کسر همزه معنی ناهید و یابوس و به معنی
 معنی ترسان ۱۳ ن که در زبان ترکی معنی گناک و زبان گرفته ۱۲ ع این آیت در رکوع بعد از رکوع رابع جزء ۱۱ ع این آیت
 در رکوع ثانی جزء ۲۸ ع این آیت در رکوع بعد از رکوع رابع جزء ۱۱ ع این آیت در رکوع ثانی

بالعدل زیر که خوردن آب که در جمیع ادیان مباح است چون در راه مبارک رمضان شرع شریف
 نبی فرموده خوردنش عصیان و خطا و موجب عتاب و عقاب است و ریختن خون انسان که در
 جمیع ادیان ممنوع و مذموم و ناصواب که در آن بهم بنیان رب الارباب است چون شرع
 شریف در جهاد و غیره حکم نموده مبادرت بدان موجب اجر و ثواب و طریق رسته نیست بلکه
 عین ثواب است پس کسیکه حکم شرع شریف کشته شود و در دوستان و خانه و انش زن و فرزند غیر
 وارث و قریب گشته باشد که از روی لطف و رحم سینه را از کینه برینه کشد پر دازند و بازمانده
 گانش را مشمول عنایات و عواطف سازند و با خواست بدعلی و بدفعلی او را از ایشان نکنند و بگناه
 یکی دیگر را مواضع نمایند که و لا تزدوا ذرّة و لا تزدوا ذرّة و لا تزدوا مثقالاً من حملها کاینها
 منه شیء ذلک کان ذاق ربی فرو گند بود مرد و سنگاره راه چه تمامان زن و طفل بیچاره را بقال
 الله تعالی لا وادعه کن لیتیم کالای الوحید و اعلم انک کما تزرع تحصد روح ۱۲
 قال رسول الله ما تتمنوا القاعد و اواسلوا الله العاصیة فاذا القیتهم فابشروا و اکثروا
 ذکر الله تعالی و عن عوف بن مالک الا شجاعی رضانه قال من اراد ان یكون غازیاً یحتاج
 فی سبیل الله بالسنة فلیحاف علی عشر خصال اولها ان لا یخرج الا برضا الوالدین و الثانی
 ان یؤدی امانات الله تعالی الّتی فی عنقه من الصلوة و الزکات و الحج و الکفارة ثم
 یؤدی امانات الناس الّتی فی عنقه من المطالم و الغیبة و قول الذور و الثالث ان یدع
 لاهله من النفقة ما یکفیمهم قدر اقامته و الرابع ان تكون نفقته من وجه کسب حلال
 فان الله تعالی لا یقبل الا الطیب و الخامس ان یرسم و یطعم کامیره و ان یرکب عبداً حبشیاً
 بعد اما کان امیراً علیه و السادس ان یؤدی حق رفیقہ و یتسمی فی وجهه کما لقیه
 و ینفق اکثرهما هو ینفق فی صحته و مرضه و یقیم فی حوائجه و السابع ان لا یؤدی فی طریق سماً
 له یعنی خاندان ۱۳ عه این آیت در کون شمس جز ۲۲ عه مظالم بقیه میم و کسر لام یعنی ستمگران حج مظلم خویش هست بقیه میم و
 کسر لام یعنی ستم باشد یعنی با دیگر ظالمان را در آن ستمایرسانند ۱۴

ولا معا هذا والثامن ان لا يفر من الزحف والتراجع ان لا يفتل من الغنمة شيئا لقوله تعالى
 من يغفل يات بما تل به يوم القيمة والعاشر ان يس يد بغزوة اعزاز الدين ونصرة
 المؤمنين ويقال ينبغي للغازی ان يكون له عشر خصال اولها ان يكون في قلب استدلا
 يحبب وفي كبره لا يتواضع لعدوه وفي شجاعة الدب يقا تل بجميع جوارحه وفي حملة حنيز
 لا يوالى دبره اذا حمل عليه وفي اغارة الذئب اذا ايش من وجه اغار من وجه اخرو
 في حمل الثقيل كالنملة تحمل اضعاف وزنها وفي ثباته كالجبل لا يزول من مكانه وفي صبره
 كالحماس اذا اثقله نضول السهام وضرب السيوف وفي وفاء الكلب لو دخل سيدة النار
 لا تتبع اثره وفي التماس الفرس والظفر كالديك وفي الهزيمة كالثعلب وهذا الكتاب
 ابين فص عمره الى قايد جيوشه سعد ابن ابى وقاص فليأخذ القارى منه جدا اكثر
 خط الادب فاسم الكتاب يحسن معناه ودقائق مبناه اوردته في هذه الرسالة تيمنا وتبركا
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور الصلوة
 على محمد الصادق الغيور وعلى اله واصحابه الذين ابداهم الله تعالى بالظهور اما بعد
 فاني امرك ومن معك من الاجفاد بتقوى الله تعالى على كل حال فان تقوى الله تعالى افضل
 العدة واخو المكيمة في الحرب وامرك ومن معك ان تاكلوا الشدا احذوا من المعاصي
 منكم من عدوكم فان ذنوب الجبش اخوف عليهم من عدوهم انما ينصر المسلمون بمعصية
 عدوهم الله ولو لا ذالك لم تكن لنا بهم قوة لان عدوهم ليس كعدوهم ولا عدونا كعدوهم
 فان استوينا في المعصية كان لهم الفضل علينا في القوة وان لا نصر عليهم بفضلنا لم يقبلهم

له بالفتح بمعنى شكر رويته بسوكه وشم ۱۳ ع غلول لغتين بمعنى خيانت كردن وغشيت ۱۴ ع كنه اين آيت در كوع نصف جزم ۱۵ ع
 بديل شود ۱۶ ع كنه بمعنى پايگ ۱۷ ع كنه بالضم بمعنى خرس ۱۸ ع كنه بمعنى غارت كردن ۱۹ ع كنه اي الغازی ۲۰ ع
 بمعنى بيك ناسه تيرا ۲۱ ع كنه بمعنى درسيه آن ۲۲ ع كنه بالفتح بمعنى بريدن وشكافتن ودریدن ورسیدن نرم برگ گود ۲۳
 كنه بمعنى لشكر كش ۲۴ ع كنه بمعنى بهره ومنت ۲۵ ع كنه اين آيت در كوع بعد از كوع ثلث ۲۶ ع كنه بالفتح بمعنى
 لشكرا و افواج جمع ۲۷ ع كنه بمعنى ساز و ساخت واما ده گي ۲۸ ع كنه بمعنى بداندیشي ۲۹ ع كنه بمعنى خود را از چيز
 ۳۰ ع در شتن ۳۱ ع كنه بمعنى آماو گي ۳۲ ع *

بقوتنا فاعلموا ان عليكم في سائركم هذا احفظه من الله تعالى يعلمون ما تفعلون فاستجبوا
 منهم ولا تفعلوا بمعاصي الله تعالى في سبيل الله تعالى ولا تقولوا ان عدونا شر منا فلن
 يسلط علينا فرب قوم سلط عليهم شتمهم كما سلط على بني اسرائيل لما عملوا باسسا خط الله
 تعالى كفارا لمحوس نجاسوا خلا لالديار وكان وعد امشعوكا واستلوا الله العون على انفسكم
 كما تستلون النصر على عدوكم اسئل الله تعالى ذالك لنا ولكم وترفق المسلمين في سيرهم و
 تجشدهم مشيرا بآيهم ولا تقصر بهم عن منزل يوفق بهم حتى يبلغوا عدوهم والسفر لم
 ينقص قوتهم فانهم ساروا الى عدوهم حامي الكف والنفس والكرام واقدم بين معاك في كل
 جمعة يوما وليلة حتى تكون لهم راحة يجتوبون فيها انفسهم ويومون السليمة وامتنعهم ونحو
 منازلتهم من قري اهل الصلح والذمة فلا يد غاها من اصحابك الا من تثق بدينه ولا
 يرزأ احد من اهلها شيئا فانه له حرمة وذمة ابتليت بالوفاء بها كما ابتلوا بالصبر علينا
 فيما صبروا اليك فصبهم خيرا ولا تستضر واعلى اهل الحرب بظلم اهل الصلح واذا وطئت
 ارض العدو فئاؤك العيون بينك وبينهم ولا يخف عليك امرهم وليكن عندك من اهل
 العرب او من اهل الارض من تطمئن الى نصحه وصدقه فان الكذب لا ينفك خبيرة و
 ان صدقت في بعضه والعاش عين عليك وليس عين لك وليكن منك عند ذك من ارض العدو
 ان تكثر الظلال يوم تدب السرايا بينك وبينهم فتقطع السرايا امدادهم ومراقبتهم تتبع الظلال يوم تدب

١٤ در نقش شاه ١٣ شله پس جيا كند ١٤ شله بحه مولا باضم وضمين وضمين يعني ختم گرفتند وناخوش بودند ١٥ شله پس جيتون بودند وديان
 سراج وغانه ١٦ شله اين آيت واول ركوع جزا الله يعني رنج وشدت ١٧ شله يعني رنج وناجك كدر قسيب وشدت انه از د
 ايشان را ١٨ شله يعني نگاه دارند ١٩ شله يعني يكسو كنند ٢٠ شله يعني برزاسه جگر يعني در صيدت افكند
 فتند واهي از اهل آن ٢١ شله بالغه يعني رفتن وپا بر زمين نهادن وپا مال كردن ٢٢ شله يعني راه ناكی چشم دارايي جو ايسين را ٢٣
 شله جمع بين يعني جاسوس ٢٤ شله وپوشيده نباشد ٢٥ شله يعني خيانت كند وظاير كند وخطا آيد در دل دارد ٢٦ شله يعني جاسوس
 شله يعني پس روان فكر كند براه فكر رفتن حال دشمن پيش تر روان شوند ٢٧ شله يعني فوجها لشكر كويجند فرستند ٢٨ شله سرايا جمع سر به افش
 اول وكرشاني وشدت يعني لشكر كيد زياده از قشكس تا چهار صد كس و باصطلاح اهل حديث يعني لشكر كيه حضرت وهر وقت مقدس خود
 در آن نباشد وهر كره كني كيه از مهابت فرستاده باشد ٢٩ شله بالغه يعني رفته باشد نصف لشكر وحصار كرازان هم بهراس باشد ٣٠ شله

و تنقی الطالیم من اهل الرائی والبأس من اصحابك و تخیر لهم سوابق الخیل فان
لقواعدوا كان اول ما یلقاهم القوة من رائك و اجعل امر السریا الی اهل الجهاد و الصبر
على الجلاء و لا تخص بها احد فهو افتضع من رائك و امرک اکثر ما یجاء به اهل
حاضنتك و لا تتبع طلیعة دلاسیة فی وجه تخوف فیہ غلبة او ضیعة و نكابة و اذا
عایت العدو و فاضهم الیک اقا صیك و طلا یك و سلا یك و اجهم الیک مكیدك
و قوتك ثم لا تعاجلهم المناجزة عالم یتكرهك قتال حتی تبصر عورة عدوك و
مقاتلتك و تعرف الارض کلها معرفة اهلها فتضع بعدوك كضعة لك ثم ادك
احرا سل على عسكوك و تیقظ من البیات جهلك و لا توت باسیرین له عقد الا صیرت
عنقه لثوب له به عدا و الله و عدا و الله و لی امرک و من معك و ولی النصرا لکم على
عدوكم و الله المستعان و علیه التكلان و الحمد لله رب العالمین انقی كلامه و على
الله مقامه

فصل ۲- در بیان عالمات و صفت ایشان

بدانکه حضرات ملوک و سلاطین را لازمست که چون کے راجت علی اذ علمهای ریاست و تقدیم
و سرکردگی قوم و غیره عالمی و کار داری مقرر مینمایند باید که از روی تامل و فکر بسیار و آزمودن
و تجارب بے شمار باشد و تا بار بار بگذشتن شهر و مرور و مرور نیازموده و بحکام امتحان و بنجیده

عالم یعنی باکے شمشیر زدن ۱۲ ح ۱۳ یعنی عطیت ۱۲ ح ۱۳ یعنی چیزی که مخصوص چیزی باشد ۱۳ ح ۱۴ بالفق یعنی ضایع و
پاک شدن ۱۳ ح ۱۴ یعنی مردم در این خود را ۱۲ ح ۱۳ یعنی بدانند ایشان و بدین گالان و کید کننده گان خود را ۱۳ ح ۱۴ یعنی غن
صف لشکر و حصار که از آن بیم و هراس باشد ۱۲ ح ۱۳ یعنی بیدار و خبردار و برنگردان ۱۲ ح ۱۳ یعنی یاس بانان و گلبانان خود
را ۱۳ ح ۱۴ و بیدار گردان ۱۴ ح ۱۵ بالفق و انهم یعنی توانائی و کوشش در رخ ۱۲ ح ۱۳ یعنی از بر ۱۴ ح ۱۵ یعنی بترسانی
..... ۱۳ ح ۱۴ بالفق یعنی اعتماد و توکل ۱۲ ح ۱۳ بالفق و کسر نیم یعنی کار گذار و عمل دار ۱۳ ح ۱۴ بالفق کاف عربی
یعنی سر کرده و سردار ۱۲ ح ۱۳ یعنی پیش رو لشکر که برائے جر و رفتن حال دشمن فرستند ۱۲ ح ۱۳ ح ۱۴ ح ۱۵ ح ۱۶ ح ۱۷ ح ۱۸ ح ۱۹ ح ۲۰ ح ۲۱ ح ۲۲ ح ۲۳ ح ۲۴ ح ۲۵ ح ۲۶ ح ۲۷ ح ۲۸ ح ۲۹ ح ۳۰ ح ۳۱ ح ۳۲ ح ۳۳ ح ۳۴ ح ۳۵ ح ۳۶ ح ۳۷ ح ۳۸ ح ۳۹ ح ۴۰ ح ۴۱ ح ۴۲ ح ۴۳ ح ۴۴ ح ۴۵ ح ۴۶ ح ۴۷ ح ۴۸ ح ۴۹ ح ۵۰ ح ۵۱ ح ۵۲ ح ۵۳ ح ۵۴ ح ۵۵ ح ۵۶ ح ۵۷ ح ۵۸ ح ۵۹ ح ۶۰ ح ۶۱ ح ۶۲ ح ۶۳ ح ۶۴ ح ۶۵ ح ۶۶ ح ۶۷ ح ۶۸ ح ۶۹ ح ۷۰ ح ۷۱ ح ۷۲ ح ۷۳ ح ۷۴ ح ۷۵ ح ۷۶ ح ۷۷ ح ۷۸ ح ۷۹ ح ۸۰ ح ۸۱ ح ۸۲ ح ۸۳ ح ۸۴ ح ۸۵ ح ۸۶ ح ۸۷ ح ۸۸ ح ۸۹ ح ۹۰ ح ۹۱ ح ۹۲ ح ۹۳ ح ۹۴ ح ۹۵ ح ۹۶ ح ۹۷ ح ۹۸ ح ۹۹ ح ۱۰۰ ح ۱۰۱ ح ۱۰۲ ح ۱۰۳ ح ۱۰۴ ح ۱۰۵ ح ۱۰۶ ح ۱۰۷ ح ۱۰۸ ح ۱۰۹ ح ۱۱۰ ح ۱۱۱ ح ۱۱۲ ح ۱۱۳ ح ۱۱۴ ح ۱۱۵ ح ۱۱۶ ح ۱۱۷ ح ۱۱۸ ح ۱۱۹ ح ۱۲۰ ح ۱۲۱ ح ۱۲۲ ح ۱۲۳ ح ۱۲۴ ح ۱۲۵ ح ۱۲۶ ح ۱۲۷ ح ۱۲۸ ح ۱۲۹ ح ۱۳۰ ح ۱۳۱ ح ۱۳۲ ح ۱۳۳ ح ۱۳۴ ح ۱۳۵ ح ۱۳۶ ح ۱۳۷ ح ۱۳۸ ح ۱۳۹ ح ۱۴۰ ح ۱۴۱ ح ۱۴۲ ح ۱۴۳ ح ۱۴۴ ح ۱۴۵ ح ۱۴۶ ح ۱۴۷ ح ۱۴۸ ح ۱۴۹ ح ۱۵۰ ح ۱۵۱ ح ۱۵۲ ح ۱۵۳ ح ۱۵۴ ح ۱۵۵ ح ۱۵۶ ح ۱۵۷ ح ۱۵۸ ح ۱۵۹ ح ۱۶۰ ح ۱۶۱ ح ۱۶۲ ح ۱۶۳ ح ۱۶۴ ح ۱۶۵ ح ۱۶۶ ح ۱۶۷ ح ۱۶۸ ح ۱۶۹ ح ۱۷۰ ح ۱۷۱ ح ۱۷۲ ح ۱۷۳ ح ۱۷۴ ح ۱۷۵ ح ۱۷۶ ح ۱۷۷ ح ۱۷۸ ح ۱۷۹ ح ۱۸۰ ح ۱۸۱ ح ۱۸۲ ح ۱۸۳ ح ۱۸۴ ح ۱۸۵ ح ۱۸۶ ح ۱۸۷ ح ۱۸۸ ح ۱۸۹ ح ۱۹۰ ح ۱۹۱ ح ۱۹۲ ح ۱۹۳ ح ۱۹۴ ح ۱۹۵ ح ۱۹۶ ح ۱۹۷ ح ۱۹۸ ح ۱۹۹ ح ۲۰۰ ح ۲۰۱ ح ۲۰۲ ح ۲۰۳ ح ۲۰۴ ح ۲۰۵ ح ۲۰۶ ح ۲۰۷ ح ۲۰۸ ح ۲۰۹ ح ۲۱۰ ح ۲۱۱ ح ۲۱۲ ح ۲۱۳ ح ۲۱۴ ح ۲۱۵ ح ۲۱۶ ح ۲۱۷ ح ۲۱۸ ح ۲۱۹ ح ۲۲۰ ح ۲۲۱ ح ۲۲۲ ح ۲۲۳ ح ۲۲۴ ح ۲۲۵ ح ۲۲۶ ح ۲۲۷ ح ۲۲۸ ح ۲۲۹ ح ۲۳۰ ح ۲۳۱ ح ۲۳۲ ح ۲۳۳ ح ۲۳۴ ح ۲۳۵ ح ۲۳۶ ح ۲۳۷ ح ۲۳۸ ح ۲۳۹ ح ۲۴۰ ح ۲۴۱ ح ۲۴۲ ح ۲۴۳ ح ۲۴۴ ح ۲۴۵ ح ۲۴۶ ح ۲۴۷ ح ۲۴۸ ح ۲۴۹ ح ۲۵۰ ح ۲۵۱ ح ۲۵۲ ح ۲۵۳ ح ۲۵۴ ح ۲۵۵ ح ۲۵۶ ح ۲۵۷ ح ۲۵۸ ح ۲۵۹ ح ۲۶۰ ح ۲۶۱ ح ۲۶۲ ح ۲۶۳ ح ۲۶۴ ح ۲۶۵ ح ۲۶۶ ح ۲۶۷ ح ۲۶۸ ح ۲۶۹ ح ۲۷۰ ح ۲۷۱ ح ۲۷۲ ح ۲۷۳ ح ۲۷۴ ح ۲۷۵ ح ۲۷۶ ح ۲۷۷ ح ۲۷۸ ح ۲۷۹ ح ۲۸۰ ح ۲۸۱ ح ۲۸۲ ح ۲۸۳ ح ۲۸۴ ح ۲۸۵ ح ۲۸۶ ح ۲۸۷ ح ۲۸۸ ح ۲۸۹ ح ۲۹۰ ح ۲۹۱ ح ۲۹۲ ح ۲۹۳ ح ۲۹۴ ح ۲۹۵ ح ۲۹۶ ح ۲۹۷ ح ۲۹۸ ح ۲۹۹ ح ۳۰۰ ح ۳۰۱ ح ۳۰۲ ح ۳۰۳ ح ۳۰۴ ح ۳۰۵ ح ۳۰۶ ح ۳۰۷ ح ۳۰۸ ح ۳۰۹ ح ۳۱۰ ح ۳۱۱ ح ۳۱۲ ح ۳۱۳ ح ۳۱۴ ح ۳۱۵ ح ۳۱۶ ح ۳۱۷ ح ۳۱۸ ح ۳۱۹ ح ۳۲۰ ح ۳۲۱ ح ۳۲۲ ح ۳۲۳ ح ۳۲۴ ح ۳۲۵ ح ۳۲۶ ح ۳۲۷ ح ۳۲۸ ح ۳۲۹ ح ۳۳۰ ح ۳۳۱ ح ۳۳۲ ح ۳۳۳ ح ۳۳۴ ح ۳۳۵ ح ۳۳۶ ح ۳۳۷ ح ۳۳۸ ح ۳۳۹ ح ۳۴۰ ح ۳۴۱ ح ۳۴۲ ح ۳۴۳ ح ۳۴۴ ح ۳۴۵ ح ۳۴۶ ح ۳۴۷ ح ۳۴۸ ح ۳۴۹ ح ۳۵۰ ح ۳۵۱ ح ۳۵۲ ح ۳۵۳ ح ۳۵۴ ح ۳۵۵ ح ۳۵۶ ح ۳۵۷ ح ۳۵۸ ح ۳۵۹ ح ۳۶۰ ح ۳۶۱ ح ۳۶۲ ح ۳۶۳ ح ۳۶۴ ح ۳۶۵ ح ۳۶۶ ح ۳۶۷ ح ۳۶۸ ح ۳۶۹ ح ۳۷۰ ح ۳۷۱ ح ۳۷۲ ح ۳۷۳ ح ۳۷۴ ح ۳۷۵ ح ۳۷۶ ح ۳۷۷ ح ۳۷۸ ح ۳۷۹ ح ۳۸۰ ح ۳۸۱ ح ۳۸۲ ح ۳۸۳ ح ۳۸۴ ح ۳۸۵ ح ۳۸۶ ح ۳۸۷ ح ۳۸۸ ح ۳۸۹ ح ۳۹۰ ح ۳۹۱ ح ۳۹۲ ح ۳۹۳ ح ۳۹۴ ح ۳۹۵ ح ۳۹۶ ح ۳۹۷ ح ۳۹۸ ح ۳۹۹ ح ۴۰۰ ح ۴۰۱ ح ۴۰۲ ح ۴۰۳ ح ۴۰۴ ح ۴۰۵ ح ۴۰۶ ح ۴۰۷ ح ۴۰۸ ح ۴۰۹ ح ۴۱۰ ح ۴۱۱ ح ۴۱۲ ح ۴۱۳ ح ۴۱۴ ح ۴۱۵ ح ۴۱۶ ح ۴۱۷ ح ۴۱۸ ح ۴۱۹ ح ۴۲۰ ح ۴۲۱ ح ۴۲۲ ح ۴۲۳ ح ۴۲۴ ح ۴۲۵ ح ۴۲۶ ح ۴۲۷ ح ۴۲۸ ح ۴۲۹ ح ۴۳۰ ح ۴۳۱ ح ۴۳۲ ح ۴۳۳ ح ۴۳۴ ح ۴۳۵ ح ۴۳۶ ح ۴۳۷ ح ۴۳۸ ح ۴۳۹ ح ۴۴۰ ح ۴۴۱ ح ۴۴۲ ح ۴۴۳ ح ۴۴۴ ح ۴۴۵ ح ۴۴۶ ح ۴۴۷ ح ۴۴۸ ح ۴۴۹ ح ۴۵۰ ح ۴۵۱ ح ۴۵۲ ح ۴۵۳ ح ۴۵۴ ح ۴۵۵ ح ۴۵۶ ح ۴۵۷ ح ۴۵۸ ح ۴۵۹ ح ۴۶۰ ح ۴۶۱ ح ۴۶۲ ح ۴۶۳ ح ۴۶۴ ح ۴۶۵ ح ۴۶۶ ح ۴۶۷ ح ۴۶۸ ح ۴۶۹ ح ۴۷۰ ح ۴۷۱ ح ۴۷۲ ح ۴۷۳ ح ۴۷۴ ح ۴۷۵ ح ۴۷۶ ح ۴۷۷ ح ۴۷۸ ح ۴۷۹ ح ۴۸۰ ح ۴۸۱ ح ۴۸۲ ح ۴۸۳ ح ۴۸۴ ح ۴۸۵ ح ۴۸۶ ح ۴۸۷ ح ۴۸۸ ح ۴۸۹ ح ۴۹۰ ح ۴۹۱ ح ۴۹۲ ح ۴۹۳ ح ۴۹۴ ح ۴۹۵ ح ۴۹۶ ح ۴۹۷ ح ۴۹۸ ح ۴۹۹ ح ۵۰۰ ح ۵۰۱ ح ۵۰۲ ح ۵۰۳ ح ۵۰۴ ح ۵۰۵ ح ۵۰۶ ح ۵۰۷ ح ۵۰۸ ح ۵۰۹ ح ۵۱۰ ح ۵۱۱ ح ۵۱۲ ح ۵۱۳ ح ۵۱۴ ح ۵۱۵ ح ۵۱۶ ح ۵۱۷ ح ۵۱۸ ح ۵۱۹ ح ۵۲۰ ح ۵۲۱ ح ۵۲۲ ح ۵۲۳ ح ۵۲۴ ح ۵۲۵ ح ۵۲۶ ح ۵۲۷ ح ۵۲۸ ح ۵۲۹ ح ۵۳۰ ح ۵۳۱ ح ۵۳۲ ح ۵۳۳ ح ۵۳۴ ح ۵۳۵ ح ۵۳۶ ح ۵۳۷ ح ۵۳۸ ح ۵۳۹ ح ۵۴۰ ح ۵۴۱ ح ۵۴۲ ح ۵۴۳ ح ۵۴۴ ح ۵۴۵ ح ۵۴۶ ح ۵۴۷ ح ۵۴۸ ح ۵۴۹ ح ۵۵۰ ح ۵۵۱ ح ۵۵۲ ح ۵۵۳ ح ۵۵۴ ح ۵۵۵ ح ۵۵۶ ح ۵۵۷ ح ۵۵۸ ح ۵۵۹ ح ۵۶۰ ح ۵۶۱ ح ۵۶۲ ح ۵۶۳ ح ۵۶۴ ح ۵۶۵ ح ۵۶۶ ح ۵۶۷ ح ۵۶۸ ح ۵۶۹ ح ۵۷۰ ح ۵۷۱ ح ۵۷۲ ح ۵۷۳ ح ۵۷۴ ح ۵۷۵ ح ۵۷۶ ح ۵۷۷ ح ۵۷۸ ح ۵۷۹ ح ۵۸۰ ح ۵۸۱ ح ۵۸۲ ح ۵۸۳ ح ۵۸۴ ح ۵۸۵ ح ۵۸۶ ح ۵۸۷ ح ۵۸۸ ح ۵۸۹ ح ۵۹۰ ح ۵۹۱ ح ۵۹۲ ح ۵۹۳ ح ۵۹۴ ح ۵۹۵ ح ۵۹۶ ح ۵۹۷ ح ۵۹۸ ح ۵۹۹ ح ۶۰۰ ح ۶۰۱ ح ۶۰۲ ح ۶۰۳ ح ۶۰۴ ح ۶۰۵ ح ۶۰۶ ح ۶۰۷ ح ۶۰۸ ح ۶۰۹ ح ۶۱۰ ح ۶۱۱ ح ۶۱۲ ح ۶۱۳ ح ۶۱۴ ح ۶۱۵ ح ۶۱۶ ح ۶۱۷ ح ۶۱۸ ح ۶۱۹ ح ۶۲۰ ح ۶۲۱ ح ۶۲۲ ح ۶۲۳ ح ۶۲۴ ح ۶۲۵ ح ۶۲۶ ح ۶۲۷ ح ۶۲۸ ح ۶۲۹ ح ۶۳۰ ح ۶۳۱ ح ۶۳۲ ح ۶۳۳ ح ۶۳۴ ح ۶۳۵ ح ۶۳۶ ح ۶۳۷ ح ۶۳۸ ح ۶۳۹ ح ۶۴۰ ح ۶۴۱ ح ۶۴۲ ح ۶۴۳ ح ۶۴۴ ح ۶۴۵ ح ۶۴۶ ح ۶۴۷ ح ۶۴۸ ح ۶۴۹ ح ۶۵۰ ح ۶۵۱ ح ۶۵۲ ح ۶۵۳ ح ۶۵۴ ح ۶۵۵ ح ۶۵۶ ح ۶۵۷ ح ۶۵۸ ح ۶۵۹ ح ۶۶۰ ح ۶۶۱ ح ۶۶۲ ح ۶۶۳ ح ۶۶۴ ح ۶۶۵ ح ۶۶۶ ح ۶۶۷ ح ۶۶۸ ح ۶۶۹ ح ۶۷۰ ح ۶۷۱ ح ۶۷۲ ح ۶۷۳ ح ۶۷۴ ح ۶۷۵ ح ۶۷۶ ح ۶۷۷ ح ۶۷۸ ح ۶۷۹ ح ۶۸۰ ح ۶۸۱ ح ۶۸۲ ح ۶۸۳ ح ۶۸۴ ح ۶۸۵ ح ۶۸۶ ح ۶۸۷ ح ۶۸۸ ح ۶۸۹ ح ۶۹۰ ح ۶۹۱ ح ۶۹۲ ح ۶۹۳ ح ۶۹۴ ح ۶۹۵ ح ۶۹۶ ح ۶۹۷ ح ۶۹۸ ح ۶۹۹ ح ۷۰۰ ح ۷۰۱ ح ۷۰۲ ح ۷۰۳ ح ۷۰۴ ح ۷۰۵ ح ۷۰۶ ح ۷۰۷ ح ۷۰۸ ح ۷۰۹ ح ۷۱۰ ح ۷۱۱ ح ۷۱۲ ح ۷۱۳ ح ۷۱۴ ح ۷۱۵ ح ۷۱۶ ح ۷۱۷ ح ۷۱۸ ح ۷۱۹ ح ۷۲۰ ح ۷۲۱ ح ۷۲۲ ح ۷۲۳ ح ۷۲۴ ح ۷۲۵ ح ۷۲۶ ح ۷۲۷ ح ۷۲۸ ح ۷۲۹ ح ۷۳۰ ح ۷۳۱ ح ۷۳۲ ح ۷۳۳ ح ۷۳۴ ح ۷۳۵ ح ۷۳۶ ح ۷۳۷ ح ۷۳۸ ح ۷۳۹ ح ۷۴۰ ح ۷۴۱ ح ۷۴۲ ح ۷۴۳ ح ۷۴۴ ح ۷۴۵ ح ۷۴۶ ح ۷۴۷ ح ۷۴۸ ح ۷۴۹ ح ۷۵۰ ح ۷۵۱ ح ۷۵۲ ح ۷۵۳ ح ۷۵۴ ح ۷۵۵ ح ۷۵۶ ح ۷۵۷ ح ۷۵۸ ح ۷۵۹ ح ۷۶۰ ح ۷۶۱ ح ۷۶۲ ح ۷۶۳ ح ۷۶۴ ح ۷۶۵ ح ۷۶۶ ح ۷۶۷ ح ۷۶۸ ح ۷۶۹ ح ۷۷۰ ح ۷۷۱ ح ۷۷۲ ح ۷۷۳ ح ۷۷۴ ح ۷۷۵ ح ۷۷۶ ح ۷۷۷ ح ۷۷۸ ح ۷۷۹ ح ۷۸۰ ح ۷۸۱ ح ۷۸۲ ح ۷۸۳ ح ۷۸۴ ح ۷۸۵ ح ۷۸۶ ح ۷۸۷ ح ۷۸۸ ح ۷۸۹ ح ۷۹۰ ح ۷۹۱ ح ۷۹۲ ح ۷۹۳ ح ۷۹۴ ح ۷۹۵ ح ۷۹۶ ح ۷۹۷ ح ۷۹۸ ح ۷۹۹ ح ۸۰۰ ح ۸۰۱ ح ۸۰۲ ح ۸۰۳ ح ۸۰۴ ح ۸۰۵ ح ۸۰۶ ح ۸۰۷ ح ۸۰۸ ح ۸۰۹ ح ۸۱۰ ح ۸۱۱ ح ۸۱۲ ح ۸۱۳ ح ۸۱۴ ح ۸۱۵ ح ۸۱۶ ح ۸۱۷ ح ۸۱۸ ح ۸۱۹ ح ۸۲۰ ح ۸۲۱ ح ۸۲۲ ح ۸۲۳ ح ۸۲۴ ح ۸۲۵ ح ۸۲۶ ح ۸۲۷ ح ۸۲۸ ح ۸۲۹ ح ۸۳۰ ح ۸۳۱ ح ۸۳۲ ح ۸۳۳ ح ۸۳۴ ح ۸۳۵ ح ۸۳۶ ح ۸۳۷ ح ۸۳۸ ح ۸۳۹ ح ۸۴۰ ح ۸۴۱ ح ۸۴۲ ح ۸۴۳ ح ۸۴۴ ح ۸۴۵ ح ۸۴۶ ح ۸۴۷ ح ۸۴۸ ح ۸۴۹ ح ۸۵۰ ح ۸۵۱ ح ۸۵۲ ح ۸۵۳ ح ۸۵۴ ح ۸۵۵ ح ۸۵۶ ح ۸۵۷ ح ۸۵۸ ح ۸۵۹ ح ۸۶۰ ح ۸۶۱ ح ۸۶۲ ح ۸۶۳ ح ۸۶۴ ح ۸۶۵ ح ۸۶۶ ح ۸۶۷ ح ۸۶۸ ح ۸۶۹ ح ۸۷۰ ح ۸۷۱ ح ۸۷۲ ح ۸۷۳ ح ۸۷۴ ح ۸۷۵ ح ۸۷۶ ح ۸۷۷ ح ۸۷۸ ح ۸۷۹ ح ۸۸۰ ح ۸۸۱ ح ۸۸۲ ح ۸۸۳ ح ۸۸۴ ح ۸۸۵ ح ۸۸۶ ح ۸۸۷ ح ۸۸۸ ح ۸۸۹ ح ۸۹۰ ح ۸۹۱ ح ۸۹۲ ح ۸۹۳ ح ۸۹۴ ح ۸۹۵ ح ۸۹۶ ح ۸۹۷ ح ۸۹۸ ح ۸۹۹ ح ۹۰۰ ح ۹۰۱ ح ۹۰۲ ح ۹۰۳ ح ۹۰۴ ح ۹۰۵ ح ۹۰۶ ح ۹۰۷ ح ۹۰۸ ح ۹۰۹ ح ۹۱۰ ح ۹۱۱ ح ۹۱۲ ح ۹۱۳ ح ۹۱۴ ح ۹۱۵ ح ۹۱۶ ح ۹۱۷ ح ۹۱۸ ح ۹۱۹ ح ۹۲۰ ح ۹۲۱ ح ۹۲۲ ح ۹۲۳ ح ۹۲۴ ح ۹۲۵ ح ۹۲۶ ح ۹۲۷ ح ۹۲۸ ح ۹۲۹ ح ۹۳۰ ح ۹۳۱ ح ۹۳۲ ح ۹۳۳ ح ۹۳۴ ح ۹۳۵ ح ۹۳۶ ح ۹۳۷ ح ۹۳۸ ح ۹۳۹ ح ۹۴۰ ح ۹۴۱ ح ۹۴۲ ح ۹۴۳ ح ۹۴۴ ح ۹۴۵ ح ۹۴۶ ح ۹۴۷ ح ۹۴۸ ح ۹۴۹ ح ۹۵۰ ح ۹۵۱ ح ۹۵۲ ح ۹۵۳ ح ۹۵۴ ح ۹۵۵ ح ۹۵۶ ح ۹۵۷ ح ۹۵۸ ح ۹۵۹ ح ۹۶۰ ح ۹۶۱ ح ۹۶۲ ح ۹۶۳ ح ۹۶۴ ح ۹۶۵ ح ۹۶۶ ح ۹۶۷ ح ۹۶۸ ح ۹۶۹ ح ۹۷۰ ح ۹۷۱ ح ۹۷۲ ح ۹۷۳ ح ۹۷۴ ح ۹۷۵ ح ۹۷۶ ح ۹۷۷ ح ۹۷۸ ح ۹۷۹ ح ۹۸۰ ح ۹۸۱ ح ۹۸۲ ح ۹۸۳ ح ۹۸۴ ح ۹۸۵ ح ۹۸۶ ح ۹۸۷ ح ۹۸۸ ح ۹۸۹ ح ۹۹۰ ح ۹۹۱ ح ۹۹۲ ح ۹۹۳ ح ۹۹۴ ح ۹۹۵ ح ۹۹۶ ح ۹۹۷ ح ۹۹۸ ح ۹۹۹ ح ۱۰۰۰ ح ۱۰۰۱ ح ۱۰۰۲ ح ۱۰۰۳ ح ۱۰۰۴ ح ۱۰۰۵ ح ۱۰۰۶ ح ۱۰۰۷ ح ۱۰۰۸ ح ۱۰۰۹ ح ۱۰۱۰ ح ۱۰۱۱ ح ۱۰۱۲ ح ۱۰۱۳ ح ۱۰۱۴ ح ۱۰۱۵ ح ۱۰۱۶ ح ۱۰۱۷ ح ۱۰۱۸ ح ۱۰۱۹ ح ۱۰۲۰ ح ۱۰۲۱ ح ۱۰۲۲ ح ۱۰۲۳ ح ۱۰۲۴ ح ۱۰۲۵ ح ۱۰۲۶ ح ۱۰۲۷ ح ۱۰۲۸ ح ۱۰۲۹ ح ۱۰۳۰ ح ۱۰۳۱ ح ۱۰۳۲ ح ۱۰۳۳ ح ۱۰۳۴ ح ۱۰۳۵ ح ۱۰۳۶ ح ۱۰۳۷ ح ۱۰۳۸ ح ۱۰۳۹ ح ۱۰۴۰ ح ۱۰۴۱ ح ۱۰۴۲ ح ۱۰۴۳ ح ۱۰۴۴ ح ۱۰۴۵ ح ۱۰۴۶ ح ۱۰۴۷ ح ۱۰۴۸ ح ۱۰۴۹ ح ۱۰۵۰ ح ۱۰۵۱ ح ۱۰۵۲ ح ۱۰۵۳ ح ۱۰۵۴ ح ۱۰۵۵ ح ۱۰۵۶ ح ۱۰۵۷ ح ۱۰۵۸ ح ۱۰۵۹ ح ۱۰۶۰ ح ۱۰۶۱ ح ۱۰۶۲ ح ۱۰۶۳ ح ۱۰۶۴ ح ۱۰۶۵ ح ۱۰۶۶ ح ۱۰۶۷ ح ۱۰۶۸ ح ۱۰۶۹ ح ۱۰۷۰ ح ۱۰۷۱ ح ۱۰۷۲ ح ۱۰۷۳ ح ۱۰۷۴ ح ۱۰۷۵ ح ۱۰۷۶ ح ۱۰۷۷ ح ۱۰۷۸ ح ۱۰۷۹ ح ۱۰۸۰ ح ۱۰۸۱ ح ۱۰۸۲ ح ۱۰۸۳ ح ۱۰۸۴ ح ۱۰۸۵ ح ۱۰۸۶ ح ۱۰۸۷ ح ۱۰۸۸ ح ۱۰۸۹ ح ۱۰۹۰ ح ۱۰۹۱ ح ۱۰۹۲ ح ۱۰۹۳ ح ۱۰۹۴ ح ۱۰۹۵ ح ۱۰۹۶ ح ۱۰۹۷ ح ۱۰۹۸ ح ۱۰۹۹ ح ۱۱۰۰ ح ۱۱۰۱ ح ۱۱۰۲ ح ۱۱۰۳ ح ۱۱۰۴ ح ۱۱۰۵ ح ۱۱۰۶ ح ۱۱۰۷ ح ۱۱۰۸ ح ۱۱۰۹ ح ۱۱۱۰ ح ۱۱۱۱ ح ۱۱۱۲ ح ۱۱۱۳ ح ۱۱۱۴ ح ۱۱۱۵ ح ۱۱۱۶ ح ۱۱۱۷ ح ۱۱۱۸ ح ۱۱۱۹ ح ۱۱۲۰ ح ۱۱۲۱ ح ۱۱۲۲ ح ۱۱۲۳ ح ۱۱۲۴ ح ۱۱۲۵ ح ۱۱۲۶ ح ۱۱۲۷ ح ۱۱۲۸ ح ۱۱۲۹ ح ۱۱۳۰ ح ۱۱۳۱ ح ۱۱۳۲ ح ۱۱۳۳ ح ۱۱۳۴ ح ۱۱۳۵ ح ۱۱۳۶ ح ۱۱۳۷ ح ۱۱۳۸ ح ۱۱۳۹ ح ۱۱۴۰ ح ۱۱۴۱ ح ۱۱۴۲ ح ۱۱۴۳ ح ۱۱۴۴ ح ۱۱۴۵ ح ۱۱۴۶ ح ۱۱۴۷ ح ۱۱۴۸ ح ۱۱۴۹ ح ۱۱۵۰ ح ۱۱۵۱ ح ۱۱۵۲ ح ۱۱۵۳ ح ۱۱۵۴ ح ۱۱۵۵ ح ۱۱۵۶ ح ۱۱۵۷ ح ۱۱۵۸ ح ۱۱۵۹ ح ۱۱۶۰ ح ۱۱۶۱ ح ۱۱۶۲ ح ۱۱۶۳ ح ۱۱۶۴ ح ۱۱۶۵ ح ۱۱۶۶ ح ۱۱۶۷ ح ۱۱۶۸ ح ۱۱۶۹ ح ۱۱۷۰ ح ۱۱۷۱ ح ۱۱۷۲ ح ۱۱۷۳ ح ۱۱۷۴ ح ۱۱۷۵ ح ۱۱۷۶ ح ۱۱۷۷ ح ۱۱۷۸ ح ۱۱۷۹ ح ۱۱۸۰ ح ۱۱۸۱ ح ۱۱۸۲ ح ۱۱۸۳ ح ۱۱۸۴ ح ۱۱۸۵ ح ۱۱۸۶ ح ۱۱۸۷ ح ۱۱۸۸ ح ۱۱۸۹ ح ۱۱۹۰ ح ۱۱۹۱ ح ۱۱۹۲ ح ۱۱۹۳ ح ۱۱۹۴ ح ۱۱۹۵ ح ۱۱۹۶ ح ۱۱۹۷ ح ۱۱۹۸ ح ۱۱۹۹ ح ۱۲۰۰ ح ۱۲۰۱ ح ۱۲۰۲ ح ۱۲۰۳ ح ۱۲۰۴ ح ۱۲۰۵ ح ۱۲۰۶ ح ۱۲۰۷ ح ۱۲۰۸ ح ۱۲۰۹ ح ۱۲۱۰ ح ۱۲۱۱ ح ۱۲۱۲ ح ۱۲۱۳ ح ۱۲۱۴ ح ۱۲۱۵ ح ۱۲۱۶ ح ۱۲۱۷ ح ۱۲۱۸ ح ۱۲۱۹ ح ۱۲۲۰ ح ۱۲۲۱ ح ۱۲۲۲ ح ۱۲۲۳ ح ۱۲۲۴ ح ۱۲۲۵ ح ۱۲۲۶ ح ۱۲۲۷ ح ۱۲۲۸ ح ۱۲۲۹ ح ۱۲۳۰ ح ۱۲۳۱ ح ۱۲۳۲ ح ۱۲۳۳ ح ۱۲۳۴ ح ۱۲۳۵ ح ۱۲۳۶ ح ۱۲۳۷ ح ۱۲۳۸ ح ۱۲۳۹ ح ۱۲۴۰ ح ۱۲۴۱ ح ۱۲۴۲ ح ۱۲۴۳ ح ۱۲۴۴ ح ۱۲۴۵ ح ۱۲۴۶ ح ۱۲۴۷ ح ۱۲۴۸ ح ۱۲۴۹ ح ۱۲۵۰ ح ۱۲۵۱ ح ۱۲۵۲ ح ۱۲۵۳ ح ۱۲۵۴ ح ۱۲۵۵ ح ۱۲۵۶ ح ۱۲۵۷ ح ۱۲۵۸ ح ۱۲۵۹ ح ۱۲۶۰ ح ۱۲۶۱ ح ۱۲۶۲ ح ۱۲۶۳ ح ۱۲۶۴ ح ۱۲۶۵ ح ۱۲۶۶ ح ۱۲۶۷ ح ۱۲۶۸ ح ۱۲۶۹ ح ۱۲۷۰ ح ۱۲۷۱ ح ۱۲۷۲ ح ۱۲۷۳ ح ۱۲۷۴ ح ۱۲۷۵ ح ۱۲۷۶ ح ۱۲۷۷ ح ۱۲۷۸ ح ۱۲۷۹ ح ۱۲۸۰ ح ۱۲۸۱ ح ۱۲۸۲ ح ۱۲۸۳ ح ۱۲۸۴ ح ۱۲۸۵ ح ۱۲۸۶ ح ۱۲۸۷ ح ۱۲۸۸ ح ۱۲۸۹ ح ۱۲۹۰ ح ۱۲۹۱ ح ۱۲۹۲ ح ۱۲۹۳ ح ۱۲۹۴ ح ۱۲۹۵ ح ۱۲۹۶ ح ۱۲۹۷ ح ۱۲۹۸ ح ۱۲۹۹ ح ۱۳۰۰ ح ۱۳۰۱ ح ۱۳۰۲ ح ۱۳۰۳ ح ۱۳۰۴ ح ۱۳۰۵ ح ۱۳۰۶ ح ۱۳۰۷ ح ۱۳۰۸ ح ۱۳۰۹ ح ۱۳۱۰ ح ۱۳۱۱ ح ۱۳۱۲ ح ۱۳۱۳ ح ۱۳۱۴ ح ۱۳۱۵ ح ۱۳۱۶ ح ۱۳۱۷ ح ۱۳۱۸ ح ۱۳۱۹ ح ۱۳۲۰ ح ۱۳۲۱ ح ۱۳۲۲ ح ۱۳۲۳ ح ۱۳۲۴ ح ۱۳۲۵ ح ۱۳۲۶ ح ۱۳۲۷ ح ۱۳۲۸ ح ۱۳۲۹ ح ۱۳۳۰ ح ۱۳۳۱ ح ۱۳۳۲ ح ۱۳۳۳ ح ۱۳۳۴ ح ۱۳۳۵ ح ۱۳۳۶ ح ۱۳۳۷ ح ۱۳۳۸ ح ۱۳۳۹ ح ۱۳۴۰ ح ۱۳۴۱ ح ۱۳۴۲ ح ۱۳۴۳ ح ۱۳۴۴ ح ۱۳۴۵ ح ۱۳۴۶ ح ۱۳۴۷ ح ۱۳۴۸ ح ۱۳۴۹ ح ۱۳۵۰ ح ۱۳۵۱ ح ۱۳۵۲ ح ۱۳۵۳ ح ۱۳۵۴ ح ۱۳۵۵ ح

و عهد نامه نو که بایمان غلیظ از دگر گرفته باشد بروا عطا و نمکند که تا دامن دیانتش بلوث خیانت
آلوده نگردد و که گفته اند و یاخذ منهم العهد بتقوى الله تعالى والعدل والاحسان والموا
ونصرة المظلوم واعانت الملهوف ومطابقة اعمالهم واحكامهم باحكام کتاب
الله وسنت رسول الله صرحت باین فواحش الکافات و رزایل البیئات و نیک
ملاحظه شروط ذیل را نموده بعد ازان مقرر نمایند - شرط اول آنکه خود آن شخص طالب مقتضی
و مرید آن عمل نباشد چه مقرر نمودن شخصی که مقتضی و مرید آن عمل باشد مقرر نمودنش موجب
آثام و خلافات فرموده جناب حضرت خیر الانام علیه الصلوٰة والسلام باشد و عن ابی موسی
الاشعری ربه قال خرجت الی رسول الله و قد صجبتی رجلاً فقلت ادخلنا علی رسول الله
قال یرسل الله عمر استعملنا علی بعض اعمالک فقال النبی عمر انا لاستعمل علی عملنا
من اراده طلبه تنبیه باب مخالطة السلطان و فی الحدیث رحمہ الله تعالی اخي
یوسف و لم یقل اجعلنی علی خزائن الارض لاستعمله من ساعته ولكنه اخذ لنا الک
روح ۲۱۸۴ - شرط ۲ - آنکه تحقیق تمام و تفتیش مالا کلام نمایند که شخصی ایمنه صاوتی خود از
پرهیزگار صاحب دیانت و سیاست و امانت و طیب الاصل و نکو کار باشد کما قیل اذا
طاب اصل المرء طابت فرده روح سورۃ النوح که تا انا لی علاقه حکومتی آن آرام و برقرار
بوده از فیض نیک کرداری و نیک رفتاری آن مهور و بعالیه ریاست آن رضا مند
و مسرور و مشکور بوده ریاست و حکومت او را مستقیم شمرده و رزق و خاص و عام عزیز و محترم بشمار
چنانکه گفته اند که من کان تقياً فهو عند الله مکرم و عند الناس معظّم چه مدام مردم نکو کار
منتقی و مستدین معظّم و مکرم و در نظر ممکنان عزیز و محترم باشند ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت
خلق الله که و دایم بدایع بارگاه صمدیت اند چو رخ راه سالکان طریق ریاست و جهانبانی گردان
بمنه و کرمه که و تعالوا با لبر و التقوی رباعی نکو کار پرور نه بیند بدی چه بد پروری خصم
له یعنی یاری کردن و بمال دتن با کف غنای دل کردن ۲۱۸۵ - معنی منظوم ۱۲۳ - این آیت در کرم و رزق جز ع

جان خودی خدا ترس را بر رعیت گمارد که مکار ملک ست پر بهر کار و نه شمس خایینی
 ظالمی از زلی کافر نعمتی اسافنی ستم پیشه بدر داری شب و روز باندیشه خون خواری خلق
 گرفتاری که دلاقت و انواعی اکاشه و العدا و ان الحق که اگر بادشاه عامل ظالم را بالائے
 رعایای ضعیفا که و دایع بدایع جناب حضرت خالق البرایا اند بعل فرستد و مهمات امور
 رعیت را بجبار ستمگار حواله نماید این عین خیانت سلطان ست و برادر رعیت که یثا
 ایها الذین امنوا لا تخذوا الله الاله ان هذا الاخصا براح و صلال بواج و ذیغ صراح
 و وقوع فی طعن الرماح و خابین را جناب حضرت حق عز اسمه از محبت خود بی بهره نموده که
 ان الله یدافع عن الذین امنوا و عوایل المشرکین ان الله لا یحب کل خوان کفور جلالین
 زیر که جبار ستمگار را بالائے رعایای ستمگره مستولی ساختن و ذواتی بدایع بارگاه صهریت
 را در خار زار ظلم و ستم گذاشتن چنان باشد که ضامی گو سفندان را بگرگ دادن خان کان
 المنصف و الانصاف هذا اقل ظلم و الاحتساف ما ذ او محاسبان حقیقی ظلم چین عمال را بنام
 سلطان می نویسد چه یکم از اسماء بادشاه را می العبا و بمعنی نگهبان بنده گان خداوند جل
 جلال است پس باید که جزا عمل راح و النسته بنحواره گی رعایای ضعیفا و ارسلد کان الشیخ
 شقیق رضیقول اذا کان الراعی هو الذی یمن یرعی الغنم طبعات و نیز رمة رعیت را از
 قوچ باقرن که عبارت از امراء و اجناد و وولات و عمال و گماشته گان حضرت و اصحاب
 دیوان که این طوائف ظالمان قوی دست اند که چون فرصت یابند مناسب قوت و شوکت
 و عدت غلبش در بند ستم و ایدای رعایای ضعیفا باشند قطع این نویسنده گان دفتر ریو و
 در نظر آدمی بصورت دیو و می ستانند هر چه می یابند از کم و بیش رونمائی باشند بکین کس چون
 له این آیت در کرع ربع جزع ۱۰ له این آیت در کرع ۴ قبل از کرع آخر جزع ۹ له یعنی آشکارا ۱۲ له یعنی ظاهر ۱۳ له یعنی
 سیل کردن از حق ۱۴ له یعنی زدن نیزه ۱۵ له این آیت در کرع ثلث جزع ۱۵ له یعنی بهر و نختها و بلا ۱۶ له یعنی جزع یعنی نشکر و پناه
 تلخیم و او تخفیف لام و وفائی صحی و مالی یعنی حکامان و دستان به تشدید لام خطاست همچنین قضات به تخفیف ضا و محمد صح قاضی ۱۲ ع

بدل رقم کردند و کار شمشیر با قلم کردند و هر یک زین گرده بر تزییر و اخذ و جبرانیکنند تقصیر
 بستم نقد خواهش و لهاریزه مطمح کند منہاج و خرچش اگر تو و اینی رقم محنت و جفا بینی گر کنی در
 ادار جہ نظری یا بے از ظلم و جور شان خبر سہ غرض اینہا ہمہ و مل با زند ہمہ جیلہ گردند و
 غمازند ہمہ بد کیش و بد معاملہ اند چون زنان از نفاق حاملہ اند رسم ہر دو فاسخ دانند
 غیر جور و جہانمیلہ نہ متبغ ست و کف اینہا پے قطع علوقہ غر با مہر آغاز شان حسین زنہار پڑند
 باش ہزار آفر کا و پس بادشاہ را لازم کہ بیکے ازین طوائف اعتماد کلی نکند و رعایا بے ضعف را
 بجلی با ایشان نباید گذاشت و پیوستہ از عامل خاین و متمکار غافل بنودہ بتفحص احوال و تحسین
 اعمال شان شاغل بودہ ظالمان مردم آزار و متمکاران جفا کار و غافلان کہ بمصلح رعایا
 شاغل ناستند مہمل گذارند باید کہ چنین طوائف را بالاسے رعایا بے عجزہ مسلط نگردانند کہ تا
 دامن دیانتش بلوث خیانت آلودہ نگر و دکان الخیانت سبب للعار فی الدنیا و للدار
 فی العقبی روح ۳۸۲ ح اکفروا بادشاہ بنقیر و قظیمیر ازوزات احوال شان پرسیدہ خواہید
 شد کہ الامیر راع علی رعیتہ و هو مسئول عنہ فرب السدا و الارض انہ الحق مثل انکم
 تنطقون قال ہارون الرشید لشیعہ بھلول المجنون عطفی فقال بما اعطاک ہذا قصور
 و ہذا قبور ہم لستہ قال کیف حالک یا امیر المؤمنین اذا اقامک الحق لخالق
 بین ید یہ فسالك عن النقییر و الغیبیل و العظیمیر وانت عطشان جیعان عربان و اهل
 الموقف ينظرون الیک و یضحکون علیک فحققتہ العبرۃ و کان ابراہیمہ الادھمہ یقول
 ان العید یحاسب یوم القیمۃ تجزئۃ من بعرفہ لیكون ابلغ فی فضیحتہ طبقات و چون ازیکے
 از ایشان جور و تم ظاہر گردد باید کہ اورا بقوبستہ کہ سزاوار آن باشد گرفتار و بنظر خویش و
 بیگانہ خوار و بے اعتبار گردانند کہ کلاً اخذ ناید نہ تا موجب عبرت دیگران گردد و در سیاست ظلمہ گز

لہ ہمتین و فامین خوردنی و خوراک ۱۲۷ عین کیت و کافر کو قبل از کوع آخر جز ۲۷ عین معنی مخاک و چاک و از خرما ۱۲۷
 عین باطن معنی رشتہ و از خرما ۱۲۷ عین قظیمیر یا کسر معنی پوست تنگ خرما و یا نقطہ سفیدی کہ بر پشت داند خرما بود و خرما ازان روید
 دیا شگاف داند خرما یا رشتہ کہ در میان شگاف بود ۱۲۷ عین این آیت در کرع ۲ خرما ۲۰ +

سأله جاز نذر دو متحق سیاست کسے است که آزار پیشه و بداندیش بود چون مار و کژدم
گزنده و چون سگ و پلنگ و گرگ درنده که ضررشان بخورد و بزرگ رسد است سیاست
شان اول بوعید و وعید و تهدید آنگاه بضرب پس ازان بجس و آخر کار قتل که فلنگ یقته
من العذاب الا فی دون العذاب الا کبیر علیهم یرجعون چنانکه جناب حضرت شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی رحم فرموده قطع بداندیش تست آن و خون خوار خلق پاک لفع
توجید در آزار خلق نه ترسی که پاک اندرونی شنبه و برادر سوز جگر یار بے پاک ناله ز ظلم
که در دورشت و همه جور کو میکنند جورشت و سرگر می باید اول برید و نه چون گوسفند
مردم درید که قل گایستی الخبیث والطیب ولوا عجبک کثرة الخبیث و در بعضی کتب فقہ از
نظر گذشت که اما العمال الذین لایأخذون الحقوق علی فہم الشریعة لایقبل شہادۃ تہمل بل
یحل قتلہم شرط سوم آنکہ فقر و غنا و دارندگی و ناداری اور انیک ملاحظہ نماید کہ تا اگر بالفرض
خیانتی از وی ظاہر گردد تمارکش ممکن باشد و مال بیت المال تلف نشود چہ گرسنه را عمل و
کار و خدمت فرمودن عین رعایا بے ضعف و راکشتن و باز پری آخرت را بحضور خداوند
عزیز جبار حل جب الہ بدمه گرفتن است رباعی عمل گرد ہی مرد نعم شناس پاک مفسس ندارد و سلطان
ہراس و چو مفسس فرو برد گردن بدوش و ازو بر نیاید و اگر جز خردش شرط عم آنکہ اگر صفت
ہائے مذکور در شخص مذکور موجود باشد با وجود آن ہم باید کہ شخص خردمند ہو شیاء جبار عاقل عالم و
دالستہ دران کار باشد زیرا کہ ہر کہ نادانستہ و نا آزمودہ کاری را کار فرماید ندامت برد و بنسرو
خردمندان بخت رای منسوب گرد و چنانکہ بلبل حقیقت نوازی معنی طرازی جناب حضرت شیخ
مصلح الدین سعدی بن شیخ عبداللہ شیرازی رحم در کتاب گلستان خود حکایت فرمودہ کہ مرد کے رادرو
چشم خواست پیش بیٹاری رفت بیطار از آنچہ در چشم چار پایان میکرد در دیدہ او کشید کور شد حکومت پیش

لے بمعنی آسان گرفتن ۱۲ ۱۱ این آیت در رکوع ثلث جز ۲۱ ۱۱ این آیت در آیت لے رکوع قبل از رکوع ربع جز ۱

۱۱ بمعنی در یافتن چیزے رفتہ ۱۲ ۱۱ بالفق و طے مملد و اے بمعنی طیب چار پایان ۱۲ ع *

فابداه فان لم يفعل لا دخلها شرا ولا تخرجها ولدرك لنقطتها ولما بها بالجلس
 السوء ثم عن ابي موسى ان رسول الله عليه السلام قال انما مثل المجلس الصالح وجليس السوء كالم
 المسك فانغم الكبر فخا من المسك اما ان يمتد بك ولما ان يتبع منه ما يجذب منه رجا طيبة و
 فانغم الكبر اما ان يخرق ثيابك ولما ان يجذب منه رجا خبيثة ثم عن ابي هريرة رضي الله عنه عن ابي سعيد
 دین خليله فلينظر احدكم من الخالدات عن ابي سعيد رضي
 مرفوعا لا تضاحبا لا مؤمنا ولا ياكل طعامك الا تقيت عن سيرة بن جندب مرفوعا لا تسكنوا المشركين ولا
 تجامعوهم فمن ساكنهم او جامعهم فهو منهم ومنهم فتم الفم عند التثائب عدم دفعه عن ابي سعيد
 مرفوعا اذا تناوب احدكم فليتمسك بيده على وجهه وفي رواية فليكظم ما استطاع فان الشيطان
 يدخل ومنه بالجلس في الطريق اذا لم يعط حقه ثم عن ابي هريرة مرفوعا اياكم والجلوس في الطرقات
 فقالوا يا رسول الله تعف ما لنا من محاسننا يتجدد فيها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا اقيمتم الى المجلس فاعطوا
 الطريق حقه قالوا وما حق الطريق يا رسول الله قال غصن النخيل وكف الاذى وحذو السلام ولا مبالغة
 والنهي عن المنكر واداء في بعية ابي هريرة وارشاد السبيل وفي رواية عن ابي سعيد مرفوعا
 الضاحية فتم بالجلوس بين الظل والشمس حد عن رجل من اصحاب النبي عليه السلام فتم بالجلس
 الرجل بين الضم والظل وقال عليه السلام مجلس الشيطان ومنه القعود وسط الحلقة وعن
 حذيفة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجلس وسط الحلقة ومنه بالجلوس مكان غيرة والتقريب
 بين اثنين ثم عن ابن عمر رضي الله عنهما قال لا يقبل من احدكم رجلا عن مجلسه ثم يجلس
 ولكن توسعوا وتفسحوا عنه انه جاء رجلا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له رجل اخبرني مجلسه
 فذهب الى مجلس فيه فمهاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ثم رجعت اليه فهو الحق به عن جابر بن عبد الله انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 احدا حيث ينتهي عن عمر بن شبيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تجلس بين رجلين
 الا باذنها وفي رواية لا يجلس الرجلان يفرق بين اثنين الا باذنها ومنها القعود في المسجد للمصيبة فانه
 مكروه ولكن اللقاة والكسب حتى الكتابة بالاجرة وفي الخلاصة وينبغي ان يكون للقاء هذا الحكم
 ومنها الا يخطأ في السلامات عن انس رضي الله عنه قال سمعت رجلا يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم الرجل منا
 يلقي اخاه وصديقه في حفرة لا قال في حفرة ويقبله قال لا قال لا ياخذ بيده ويصافحه قال نعم
 اتقول ويطعن الحديث قال الفقهاء بكرة الا يخطأ فيه ومنها السبي فهو حرام فان اعتقد التاثير فهو

الصغار وكسوتهم وتعليمهم فناديهم قال الله تعالى انفسكم واهليكم نادوا وان لا يلبسوا الحرير
 ولا ينجس ايدي الزكوة وادخلهم بالحلة ولا يفيد قوله امهم فعلت وانا غير راض لان الرجال
 قوامون على النساء والنهي عن المنكر فرض وضيق الخلوقة مع الاجنبية فانها حرام خرم عن
 ابن عباس رضي الله عنهما ان يخلون احدكم بالمرأة الا مع ذات محرم وفيها تشبه الرجل بالمرأة وبالعكس
 خرم عن ابن عباس رضي الله عنهما ان يخلوا رسول الله صلى الله عليه وسلم المختفين من الرجال والمتبرجات من النساء
 فقال لخرجوهم من بيوتكم فاخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا نة واخرج عمر رضي الله عنه فداونا وقد روي عن
 الله عز وجل المتشبهين من الرجال بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال فقمها بالملوك و
 عصيانها لولاها من جبريهم فوعا ايما عبد ابن فقد برئ من الزمعة ورواية ابن العبد
 في قيل لصلوة حلط عن ابي هريرة رضي الله عنه فوعا اول سابق الى الجنة مملوك اطاع الله واطاع امره
 ومنها سؤل الملكة عن ابي بكر فوعا لا يدخل الجنة حتى الملكة عن ابن عمر رضي الله عنهما جازي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال يا رسول الله كم اعفون الخادم فقال اعف عنه كل يوم سبعين مرة ثم عن ابي هريرة
 رضي الله عنه فوعا اذا اتى احدكم خادم بطعام فان لم يجلسه معه فليأكله فليأكله او
 اكلتين فانه ولي حره ولا يجهر عندهم فوعا للملوك طعام وكسوتهم ولا يكلف من العمل الا ما
 يطيق اعلم انه يجب على المولى تعليم مملوكه القرآن بقدر ما يقدر في الصلوة وسائر ما وجب ان
 كان مسلما ويأمره بالصلوة والصوم ولا يستخذم زمان اذا احتاجه قالوا يجب على المولى
 ان يوفيه عبدا وجارتيه اذا مضى ولم يقدر على الوضوء بنفسهما ومنها اذا لم يجازيهم
 عن عائشة رضي الله عنها فوعا ما زال جبريل عليه السلام يوصيني بالجارية فقلت اني سيورتها
 خرم عن ابي هريرة رضي الله عنه فوعا والله لا يؤمن ثلثا قيل من يارسل الله قال الذي
 لا يؤمن جارية بوائقه من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤمن جارية ولا يمنع احدكم جارية
 ان يغرز خشبة في جداره يشتم عن انفسهم فوعا من اذ في جداره فقد اذ في ومن اذ في فقد
 اذ في الله تعالى طب وعن انس رضي الله عنه فوعا ما من بي من بات شبعان وجارية جايعة الى جنبه
 وهو يعلم خرب ابطي عمر بن شعيب عن ابيه عن جده فوعا انك ما حق الجار اذا استعاضك
 اعنته واذا استقر عندك اقضه واذا افتقر عدت عليه بالصدقة واذا هم من عدته واذا اصاب
 خير فهاذ واذا اصابته مصيبة عزيت له واذا مات استعنت بجارته ولا تستطيل عليه بالبذاء
 فتعجب عن الرجم الا باذنه ولا تؤذ به بقتاريه قدرك الا ان تعرف به منها ومن اشترى منكم

خرايط

داود بردند گفت برویچ تا وان نیست اگر خبر بودی پیش بیچاره زرقی قطعه ندید هوشمند روشن بماند
 بفرمایید کارهای خطیر و بوریایان گرچه یافتند است به نرسندش بکارگاه حریر قطعه پند
 اگر بشنوی اسے بادشاه و در همه دفتر به ازین پند نیست به جز بحر و مندر ما عمل به گرچه عمل
 کار خردمند نیست به زیرا که مقتضای عزالت که عبارت که از بعد دوری از ارباب دولت
 و بازداشتن نفس است از آرزوهای آن که مقتضی هزاران هزار ذلت است و مما امن در
 طلب شخصه که وجودش را بیاید نکورات در آن شخص اولی و اہم داود فردا علی و اتم و اکثر باشد می باید بود
 چه مقرر نمودن شخصه غیر اولی با وجود شخصه اولی در رعیت موجب اثم است لقوله علیہ السلام
 من قلل انسا ناعلاً فی رعیتہ من هو اولی فقد خان الله ورسوله وجماعة المسلمین و
 هذا لا یدل علی ان ذالک مستحب فان الحدیث یدل علی انہ التسلط بتولية غیر الاولی
 رد مختار ۳۰ ج ۴ و روح ۳۸۳۴ و اعلم ان الحیانة علی الفاعل الفایض والسنن اعمال
 ائمتن الله تعالی عبادہ لیمافظوا علی ادائہا فی اوقاتها برعاية حدودها وحقوقها فمن
 ضیعها فقد خان الله تعالی فیها والوجود وما یتبعہ من الاعضاء والقوی امانات والاهل
 والاولاد والاموال امانات والاماء والعبيد وسایر الخدم امانات والتسلطة والوزارة
 والامارة والقضاء والفتوی وما یمحقها امانات و فی الحدیث انا ثالث الشریکین مالہ یخفی
 احدہما صاحبه فاذا خان خرجت من بینہما وجاء الشیطان ففی کل ذالک یلزم العبد ان یکون
 امیناً غیر خائن والا فقد تعرض لخطیئة الله تعالی نعوذ بالله منه روح ۳۸۳۶- اگرچه درین اخبار از
 در چنین جین و وقت و آن وجود چنین شخصه که بصفت مذکورات معلوم و معروف باشد چه عنقا بجز از
 بیش نخواهد بود بشاید که اگر برق سرعت پیشه نیز گام را در رنگ و پورا حله و پای و ہم و اندیشه علوی
 خرام را در جنتو جو آبله سازی اثر سے ازان نخواهی یافت فرد عنقا شکار کس نشود دام باز چین

لے تقلید معنی کار و عہدہ کے کردن ۱۲ گام معنی پیش آمدن ۱۲ گام بالعمد متین و محبتیں معنی ختم گرفتن و ناخوشنودن ۱۲ گام و آن مرغیست
 در آذگون کہ نزد بعضی وجود فرضی دارد کہ بفارسی آنرا سیرغ گویند ۱۳ گام بفتح اول دچام و پائے موحدہ این لفظ بکلمے تشبیہ
 آید و معنی مدور تیرہ مشتمل ہے شود ۱۲ ع

کما نجا همیشه باد بدست دام را به آورده اند که یکے از اکابر بعد از فراغ وظایف دست دعا برداشته
 در دعا بے امتداد نمود و یکے از زندا پرسید که کدام آرزو باقی ست فرمود که آدم خوب الحق که
 حرف خوب بیان فرمود چه آدم خوب چون طلایه احمد بنش ست فرو آنچه بر جستم کم دیدیم
 و بسیارست و نیست جز انسان درین عالم که بسیارست و نیست هذا کتاب رسول الله
 صلی الله علیه وسلم الذی دفعه الی العلاء الحضرمی حین قلده امر الولاية علی المسلمين
 لیعلم القایمون بالامر کیف یتوجه المولات والحکام للتصرف فی شئون الرعیة او
 ردتہ فی هذه الرسالة یتیمنا و تبرکاً لیسیم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول
 الله صلی الله علیه وسلم الذی دفعه الی العلاء الحضرمی ومن معه من المسلمين عهد اعهد به بنی الله
 الیهم حین بعثه الی الیوم ینبغی ایها المسلمون اتقوا الله ما استطعتم واسمعوا و اطیعوا للعلاء
 الحضرمی فانی استعملته علیکم وامرته بتقوی الله الذی لا اله الا هو وحده لا شریک
 له وان یلین لکم الجناح وان یحسن فیکم السیرة بالحق وان یحسن ولا یتکم و یشارکم فی
 الامور کلها وان یحکم بینکم و بین من لقی من الناس بها انزل الله تعالی فی کتابه من العدل
 فاذا حکم و عدل واقط واسترحم فرحم فاسمعوا و اطیعوا واحسنوا موازرتہ و معاونتہ
 فمن اعتصم بالطاعة و عظم حق اهلها و لزم امر الله تعالی و ما امرنا به من ولاية ^{المسلمین}
 فان له علی المسلمين حقاً واجباً و طاعة و اعلوا عباد الله تعالی ان فی الطاعة درکاً کل خیر
 یتبعی و نجاتاً من کل شر یتقی و انما نشهد الله تعالی علی من ولینا شیئاً من امر المسلمين قتل او کثر
 ولم یعدل فلا طاعة له و هو خلیع محم و ولینا فان اصابنا العلاء الحضرمی مصیبة الموت
 فخلد ابن الولید رض خلیفة منه و سیف الله تعالی علی المسلمين فلیسمعوا و لیطیعوا ما امرنا

۱۲۰۰ هـ و الحرقی شوب الی حضرت الموت التي هی القبلة لوالیة بالین روح ۱۲۰۰ هـ تقلید کار در عهدہ کے کردن ۱۲۰۰
 ۱۲۰۰ هـ یعنی حاکم شدن ۱۲۰۰ هـ یعنی روز دین بسوے چیزے و تیکو بیان کردن ۱۲۰۰ هـ یعنی در حال دکاراے رعیت ۱۲
 ۱۲۰۰ هـ نام شهر معروف ۱۲۰۰ هـ یعنی وزیر کر دن و یاری دادن ۱۲۰۰ هـ یعنی جنگ زدن و شان دادن از گناه ۱۲۰۰ هـ
 یعنی در یافتن ۱۲۰۰ هـ یعنی برون کرده شده ۱۲۰۰ هـ

انه على الحق حتى يخالف الحق الى غيره انتهى كلامه وعلى الصلوة والسلام عليه ختامه

فصل ۳ در بیان سلوک و سایر کرده گان قوم و غیره صفت ایشان

بدانکه رؤس جمع راس است بمعنی سر و مثل است بر چشم و زبان و گوش و گوش را دو گونه گفته اند یکی شکافیه
کاف - ۳ شرفا بفتح چنانکه گفته اند که کل شکاف و بیض و کل شرفاء تلذ یعنی هر چه انیکه گوش او اندرون
باشد بیضه میباید و هر چه انیکه گوش آن دراز و برآمده و بدون باشد می زاید است اما آنچه تعلق بچشم
ست باید که رؤسا و سر کرده گان قوم پیوسته نظر باحوال رعیت داشته که بیکدیگر ظلم و ستم نکنند و
میان و شیخ و شریف و قوی و ضعیف سویت اعتدال را منظور دارند و اگر از افراد رعیت
فضولی و نسا و بیند او را بقدر آن زجر و تادیب کرده توبه دهند و پیوسته امر معرفت و نهی منکر و
تقویت دین و اهل دین را لازم شمرده و در آن ساعی و جاهد باشند و بچشم شفقت و مرحمت در
ایشان ننگند و شر خود را از ایشان مندفع و از ملک و مال و آب زمین شان طمع خود را منقطع گردانند
و بار خود را بر ایشان نه نهند و افزونی از ایشان طلب نکنند و از بهفت و زلات شان چشم پوشند
و بطمع ثروت و خدمت و غیره تکالیف در کار شان نگویند و آنچه تعلق بگوش است باید که پیوسته در
معاضات و مدد رسانی رعایا بوده گوش خود را نهاده که بنفس مال شان شهنه گان و مقطاعان و صفا
و دیوان و غیره ظلم دست و رازی ناکرده که آسیب به مال و جان و شان نرسانند و بر یقین دانند که
آنچه امروز از نیک و بد و صلاح و فساد بر رعیت شان رود فردا مورد بازخواست ایشان گردند
که کلکمر راع و کلکمر مسئول عن رعیتته اما آنچه تعلق بزبان دارد آنکه پیوسته رعیت خود را با نیکی
و زبان خوش یاد کرده و عدایه نیک دهند و از بدی شان محض و محترز بوده و در نزد ملوک سلطان

له یعنی فرومایه و ناکس ۱۲ یعنی آنکه ببالا یعنی مشغول شود و خود سری کند ۱۳ یعنی خطا ۱۴ یعنی لغزش
و گناه ۱۵ یعنی بکسر شین و بفتح غلط است بمعنی نگهبانان شهر که بعرف آنرا کوتوال و حاکم گویند ۱۶ یعنی قطع کننده

معاملات و دعای مردم را ۱۳ ع

و حکام و عمال مدام زبان قوم بوده و بپایه گی نشان را عرضه دارند حسب الطاعت و بقدر قدرت
 دفع ظلم ظالمین را از ایشان نموده رعیت را مرفه الحال و فارغ البال و آسوده داشته اند و در رخ
 و بخش و بهتان و کجوبش و غیبت و مذمت و دشنام و عوآنی و سعا پیرشان خود را دور دارند
 که من حضرت را خلیفه اوقعه الله تعالی فیہ قریبا و آنچه تعلق به نفس دارد اینکه زنده گانی
 بصلاح کند و خدمت صادق و در ان خصوص از طایفه علمای و صالحی را نیکو کند قال الشیخ ابو عبد الله
 اخذم الکلی لیحصل لك المراد ولا یفوتك المقصود و ما را ایندا احد اخذ من الفقهاء الا و لحقته
 بر کانه در به مال العز فی الدنیا قبل الاخره طبقات از محاورات مبرکات کلمات قرآنی
 و آیات بینات کتاب مستطاب قرآنی ظاهر و باهرست اینکه کثرت خوف و خشیت دلیل
 مزید علم و معرفت است مصداقا لقول الله عز وجل که انما یخشی الله من عباده العلماء پس
 چنین کسان را خدمت نمودن موجب درجات و قربات است و از فتنه و فساد و ظلم و نحو شقا
 و کبر و میل در عوشت در پاشیت نفس خود را پاک دارد و ریاست بغرض نصانی و طمع و نیای فانی
 نمکند که من گمان برید حث الاخره نزد الله فی حوضه یعنی هر که در مزرعه دنیا تخم بنده گی و طاعت و عبادت
 حق جل و علا اندازد و ثمره آن ثواب آخرت طلب کند آن ثمره ثواب آخرت او را کرامت کنیم و گاه دنیا بقدر
 ما یحتاج برنجیت دانه او را بدیم و فرمود جل جلاله که من لکم کان برید حث الدنیا و ثمره منها و ماله فی
 الاخره من نصیب یعنی هر که در مزرعه دنیا تخم هوا و شیطنیت و غفلت اندازد و ثمره شغل و عمل خویش جاه و
 مال و نعمت و ثروت و نیای سازد و چشم بال و جاه و نیای فانی دزد و طمع بر خازن موه و ثمن آن
 در کانون سینه افروز دوی او نیای حکم و فرمان و استیلا و ظلم و فساد و تحصیل مرادات و شهوات و لذات
 نفسانی باشد ازین جمله و را خیر بر بدیم و از سعادات و کمالات و نعمات اخروی او را نصیبی نباشد پس

منه یعنی و تشدید و اوجی سخت گیری ظلم و جور ۱۲ شک به اول یعنی غازی و بدگویی ۱۳ شک یعنی آینه و رونده ۱۴ شک یعنی به کلامی ۱۵ شک این
 آیت در رکوع بعد از رکوع ثمت جز ۲۲ شک به اول یعنی تکبر و بزرگی ۲۳ شک بالفتح یعنی جوهر کردن ۲۴ شک یعنی نادانی و خود را بی درایت ۲۵ شک به کسر
 یعنی متری ۲۶ شک این آیت در رکوع قبل از رکوع ۲۷ شک این بقیه در رکوع قبل از رکوع جز ۲۸ شک بالفتح یعنی بسیار و کمال و بسیاری مردم ۲۹
 شک یعنی آتش دادن ۳۰ شک یعنی دست یا فتن ۳۱ شک

رؤسا و متقدمان و غیره کاروران و عاملان سروری و پیشانی از بهر آسایش رعیت کنند و ازین آقا
نفس خود را پاک دارند و نیست آن کنند که رعایت حقوق رعیت را مطلق از برای تقرب بجناب
حضرت حق جل و ذره میکنم تا ما را دران حضرت وسیلتی باشد به طاعت و صلاح و خیر و عبادت که از ان رعیت
در وجود آید و بهر راستی و امن و فراغت و جمعیتی که رعیت بسبب رؤسا و متقدمان و غیره عاملان کاروران
یافتند هر چه حنات و رعیت او در دیوان اعمال ایشان نویسد :

فصل ۲۲ - در بیان خاتمه رساله

الحمد لله ثم الحمد لله که جناب حضرت بانصرت والا نعمت ساعی فرزت امام السلیین برج الملة والدين اطال الله
عمره و عمر اولاده و جعل الجنة المخلدة مسکن ابائه الکرام و اجدادهم و اجمع اخلاق حسنة و شایا پسندیده که درین
رساله ذکر شده حاصل ذات کبریا بدایع معارج مدایج اندک علی خلق عظیمه زیمنده و وصل است الحمد لله
الله الذی هدانا لهذا لما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون این رساله مجموعه سخی به تحفة الامیر
فی بیان سلوک المملوک و التذییر که محلی است بزیور آیات قرآنی و محلی است باعادیث جناب حضرت
رسول مقبول یزدانی که تعقل آن بنای دیگر از علما و فضلاء متجدد انکار آن نشاید مگر آیات قرآنی و احادیث رسول
مستقبل ابانی را منکر و مثل است بحکایات لطیف و شیرین و از مؤلفات متقدمین و متاخرین و با مثال اوشا
پیشگان آراسته و بقیص و سیر و اخلاق ملوک ابرار گذشته گان رحیم الله تعالی پیراسته که
خواننده گان را از ان تسلی و شبات دل حاصل دهد و داننده گان و عاملان آن به تشفی قلب و صل
گردند که کل نقص علیه انبناء الرسل ما نثبت به فؤادك و جادك فی هذه الحق و موعظة و ذكری
للمؤمنین و محتوی است بمواعظ و نصائح فوائده حمیده و مطوی است سیر و اخلاق و مضایح لواج

له بالفتح بمعنی است یستن و تصد و ارا در کردن و بمعنی مراد ۱۲۰ بمعنی پایه ۱۲۱ و بمعنی ماه ۱۲۲ بمعنی زرد یا بنام ۱۲۳ بمعنی تایش
۱۲۴ این آیت در سوره نون در رکوع ۲ اول جزء ۲۹ ۱۲۵ این آیت در رکوع قبل از رکوع ۱۲۶ جزء ۱۲۷ بمعنی شفا جستن و دل خوش شدن
و از کینه و غضب رستن ۱۲۸ ۱۲۹ این آیت در رکوع قبل از رکوع اول سوره در یوسف و در جزء ۱۳ ۱۳۰ بمعنی گردیده و احاطه کننده و ۱۳۱
جمع فروع معنی دیدن و متشرف شدن بوجه مشک و هر چه خوش ۱۳۲ بمعنی پیچیده شده ۱۳۳

پسندیده که در نقاب پرده های هر لفظش دقیقه استور و در تحت استار هر معنی حقیقت است
 مذکور و دستور و این بنده نالایق کمینه خلایق غریق بحر فضل طامعی و رحمت سامی چشم
 آن دارد که چون ناظرین این رساله و سامعین این مقاله که بطلان آن خورسند و ناقد بصیر
 مستقیم خیر را کافی و بلند و معاصرین راسته کاری و متاخرین رایا دگاری گردیده منراوار
 احسن گردد و بتوفیق خداوند بچون فیض فضل فیاض کن فیکون و بمن توجه موجه و بهمت
 بهایون با و شاه جهان پناه دین دارد دین پرور عالم منصف میزداد آر عدل گستر محیط دامن
 دانش و ذکا ابر کرم و بحر عطا بادشاه جوان بخت پیر صفت سلطان دین پرور بنده سریت
 شمس و ارضیا رسم که شجاعت و شیر سپه لار میدان بسالت و دیری امام المسلمین جناب حضرت
 سراج الملة والدین امیر حمید الله خان بادشاه دولت علیه افضالتان و امت سلطنت
 الی آخر الزمان و لا ذالت رایات حشمته موفوعة و عبارات دولة اعدائه مقلوعة و صف
 الله فی الدارین جلالة دابد فی الخافقین ظلاله و خفف الله اثقاله و اوزاره و
 کثر سابقیه و النصارة و اعلى فی الدارین اعلام دولته و نثر فی الخافقین جناح سلطنته
 و اعطاه ما یتمناه و جعل فرادیس الجنان مآدا و صارا اخره خیر من اولاه که قدر اهل
 حق داند و حق اهل فضل شناسد و عمر عزیز خویش را در بنا مساجد و مدارس و جوامع و خانقاه
 و تعمیر رباط و بیمارستان و غیره مواضع خیر و راه و توقیر و تربیت علماء و عباد و تبرک اعزاز
 سلی و زما و در رحمت و رافت بر عاتقه شفقت و عطا و کثرت بر کافه برایا و بانواع اعمال خیر
 تقرب جستن بجناب حضرت کبریا صرف نموده و این معنی مثل ظهور گلهاے چین در موسم بهار و
 نور آفتاب در رالعه النهار و یا مانند طلوع صبح تابان بکماند آفتاب التاب بنده و درخشان و
 اعلی و اظهر من الشمس و امین و ابر من الشمس عجیث لایحویه کتاب و لایحصیه حساب و لایضینه

لے معنی دریائی ۱۲ شے معنی سوز کهنه ۱۲ شے در فارسی تناس و قوفه معنی تحقین و آفرین شمل کنند ۱۲ شے معنی جمله انجوهی لشکر و مردم
 ۱۲ شے معنی شجاعت ۱۲ شے معنی مشرق و غرب ۱۲ شے معنی نون معنی مکان بودن شیخ و روحشان ۱۲ شے معنی مسافر خانه ۱۲ شے معنی مهربانی ۱۲

عقاب که بقید بیان بنان حاجت آفته و زبان بریده قلم در سلک عبارت کشد بحد الله که لعل
و برین تیج بیدریش عالم را فرا گرفته که موجب فرحت و بصیرت و عز و جلال دولت
خواهان اولی الابصار و باعث کعبت و سرزنش بلکه استیصال بدخواهان رودگار گردید
مصدق القول تعالی و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اوثرنا الاصل نتبوء من
الجنة حیث نشاء فنعمه اجر العالمین گردیده و ازینجاست که پیوسته زبانهای امالی
ممالک محروسه اسلامیه از صغیر و کبیر و برنا و پیر بر او حیه صالحه و اثنیۀ فاتحه فایحه این خانه
و ان مبارک وصل است و از عنایات ایزدی امید موثف دارم که با جاست و قبول حق
موافق و مطابق آفته الله تبارک و تعالی عافیت و رحمت و شفقت و رأفت شان را
وسیله درجیات و موجب قربات گردانیده برکات دین پروری و خلق عدل
گستری را درین خانه دان مبارک تا انقراض عالم و قیام قیامت باقی دار و پیمنه وجوده و
کرمه و دعا گوئی این خانه دان مبارک این اذل الخلیفه بل لاشی فی الحقیقه را از آباء و
اجداد و رافقه رسیده و حقوق نعم شان بزمه این کمینه و جمیع اهل اسلام ثابت و لازم بوده
و جامع این اوراق که خود را اذل و احسن نفس و آفاق میدانند با قلت بضاعت و عدم
استطاعت و دین صناعت و سرگشته گی بادیه نادانی و جهالت مسکین بے تشکیک عقیدت
آیین خادم علماء و اهل دین محمد تاج الدین افغان صافی احمد زائی تکالی این ملا محمد طیب
عزیزهم الله تعالی بحصول المطالب و المار ب غفر الله لهما ذنوبهما و مله من ذلال العفو
ذنوبهما و صانها عما شانهما فی یوم الجمعة عزه شهرا لله تعالی الا کبر عظمه الله تعالی قدر
و بارک علینا هلاله و بدره فی سنة ثمانیة و عشرين و ثلاث مائة بعد الانفا بالتوا
عولایق و نکاسر علایق و سواحه طوایح به نبی که یومیه تعویقات و تعلیقات گوناگون و و امیت

له بجمعین یعنی نوحه و دشواری و به حالی ۱۲ شله یعنی ازین رکعتن ۱۲ شله این آیت در رکوع قبل از رکوع رابع جزء عاشره جمع
ذنب بالفتح یعنی گناه ۱۲ شله بالفتح یعنی دلو ۱۲ شله بالفتح یعنی غریزه و غیب کردن مذکرین ۱۲ شله این دو لفظ بمعنی ظاهرین
حوادث و قاطع ۱۲ شله جمع تعویق یعنی بازداشتن ۱۲ شله جمع تعلیق یعنی درآویختن چاره را ۱۲ شله یعنی حوادث و غیبهها ۱۲ 2

و بیایات بوقلمون رومی نمود مخصوص از دست برادر بزرگواران محنت و رنج با اجتماع این گنج
 گهر رخ مشغول گردیده از هر گوشه توشه و از هر خرمن توشه و بر جو من الله فضله و رحمته
 فیما یکتب و یجمل له مخرجاً و یزقه من حیث لا یحسب جمع نموده گشتانی ست سر پائین
 بگلهای نواید و فخر نانی ست مملو از در و فرایند می نماید که قد جاءکم بصائر ربکمه فمن
 ابصر فلنفسه و من عمی فلیها و ما انا علیکم بحفیظ فطوبی لکم ایها المشتاقون الی تفصیله
 لیؤتی لکم الحکمة و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً من فایزیه فاذا الی المقام المرام من
 دار السلام و من حرم عنه حرماً الخیر کله الی قیام یوم القیام امید از عنایت بے علت
 شایسته و عاطفت بے غایت ملوکانه اینکه این تحفه درویشان را که چون خرقة درویشان
 پاره پاره از هر جلای اندوخته و برشته مناسبت و رابطه ملائمت بر یک دیگر دوخته که
 یا ایها العزیز متنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة منجات فاوف لنا الکیل و تصدق علينا
 ان الله یجزی المتصدقین بعین الانصاف و الرضا لم یحفظ عموده باصلاح و اجبا التکرار
 که در طایفه کلمات این احقر کاینات استعمال یافته باشد بگوشت و زلات اقدام و بیفوات قیام
 را رقم عفو کشیده بذیل سفح بپوشند و پیرده درمی و سر زلفش نخر و شد که ان ادبنا الا الاصلاح ما
 استطعت ما توفیق الا با الله علیه توکلنا و الیه انیبنا غلطة جاءت برجل من جراد
 توسیلمانی کن لیس عالمی نهاد این فقر تحفه را بپذیرا زو و مرتفع کن و بهشت و تشویرا زو و لا
 ادعی الصواب فی هذا الکتاب من کل باب فان الانسان ملازم السهو و النیاب و الصواب
 کله لیس الا من شان الله العزیز الرحمان فانی ما ابرئ نفسی عن الخلل و ما انزه امری
 عن الزلل و این بیچ میدان بیچ میرزا بهره اندوز و محظوظ گردانیده در حضرت سلطان منظور
 گردیده نه مجبور و نواید آن بحالم و عالمیان سو فور و این بنده کمینه که از کثرت محاصی سرافکنده ست بدین

له این آیت در سوره طلاق در کوع بعد از کوع ثمت ۲۸ یعنی پر کرده شده ۱۲ سله یعنی شافع و نواید ۱۲ سله این آیت در کوع
 آخر جز ۴ سله این آیت در کوع قبل از کوع ربع جز ۳ سله بالغه یعنی مراد ۱۲ سله در ویش بنف و ال که یک از ویشی مراد
 ویش که در ویش دیش بود مرید علیه که کله و تشبیهت یعنی مانده و کس از اول لغت این وجه را توشه فقیرانه به غلظت ویشان از قوتین فارسیه خارج نموده

له این آیت در سوره یوسف در کوع قبل از کوع ربع جز ۳ سله جمع مطوی یعنی پیچیده که مانده و در ۱۲

توسل و تقرب با جور گردیده نه مجبور و در حضرت سلطان حقیقی که بحض فضل مرحمت خود مختص
 فرماید نماز ریاض رضوان است مؤمنان را و محجوب نماز کافران است از لذت اید
 جنان بحسب حرمان مغفور و با جرم جیل و ثواب جزیل مساعی خود مشکور و بدخول دار السلام
 سرور گردانیده بنان بیان این اذل الخلیقه بل لاشی فی الحقیقه را از سهو و زلل و
 خطا و غلط و زلل و غلط معر و مبر و مصون و محفوظ و بتدقی قبول مقبول و این مقصد را بحصول
 موصول گرداناد بمنه و کرمه امین الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا
 ان هدانا الله که درین زمان برکت و بشارت نشان سر اسرار امان و آوان میمنت و
 سعادت قرآن که آرایش تخت و تاج سلطنت و جهان بینی بوجود مسعود و نوابه و بتان شاهی
 و کامرانی جناب حضرت بانصرت و الا نعمت سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان
 لا زال بحیث وجوده زاکراً و مابرم سبحانه فیضه هائماً اخلا الله ملکه و اجری فی بحار السلطنة
 زبیر زینت یافته گنجی است از فیوضات غیبی و کنزهای ست از عنایات لایذیه که درین زمان
 بیره و تار و روزگار ناسازگار که قنار قنار اهل فسق و فساد و جهل جا بلان و قاتح و مضرت
 مضران در رخ در جوش و خروش و چراغ بازار اهل علم و کمال و صلاح در غایت کساد و فحش
 بوده بسر وقت ما گم شده گمان بادی خیرت و جهول و از دست و پامانده گمان زاویه ذلت
 و خجول از کار خاشا رحمت بے غایت جناب حضرت خداوند جل و کوه که هو الذی ینزل الغیب
 من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و هو الوالی الحمید رسیده ماده تاریخ جلوس میمنت ما نوسش
 اینکه فر و عبد الرحمن شد ز تخت او را بهشت شد حبیب الله پر دل جانشین و یوم شنبه
 ۱۹ شهر جمادی الثانی مکیه از روزه بند و نوزده بود که ارا یک سلطنت جلوس میمنت ما نوسش و شکر الحمد

معنی سرافرازان ۱۲ معنی بقیه بن معنی لغزش و نقصان و کجی در راز و جانی لغزش ۱۳ معنی تبا و لغزش از بسیاری و درازی ۱۴ معنی بقیه بن
 کردن از حق ۱۵ معنی این آیت در کوه قبل از کوه شنبه ۱۶ معنی دریا به بالا که آب از ساحلش نگیرد ۱۷ معنی بقیه بن از آب ۱۸
 معنی بقیه بن ۱۹ معنی باضم و تشدید و معنی کرمی است پند و سرخ باها اما سیاه بنایت زمر ناک ۲۰ معنی بقیه بن از نام بود ۲۱ معنی این آیت
 در کوه قبل از کوه رابع جزء ۲۲ معنی خورده و خور شده و پسته و مرغوب ۲۳

کورارم
 شین که
 گروانید
 چرم
 سلسله
 خوانان
 مال
 سیاه
 واز دیا
 ایضا
 و آن داد
 حافظه
 کلمات
 علی الصبر
 والرشاد
 بوسیله
 استادی
 علیه
 انما
 بالنصر
 المعنی
 آیت در کوه
 کوه خورده

اهل الدين والملة بالنصرة والخلبة والظفر والضرخ والصلاح على جميع سطح الارض من
 المداين والبلاد بالقوز والسعادة والصلاح في المبدء والمعاد مصداقاً لقوله جل جلاله
 اذ اجاء نصر الله والفتح ودرئيت الناس يد خلون في دين الله افواجا فبفتح محمد ربك
 واستغفره انه كان قوايا ويزفر موده جل جلاله يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر
 من يشاء هو العزيز الرحيم يعني آيات كرمات متلوات قرآن مجيد وفرقان حميد كه شرف
 معجزات جناب حضرت سرور كائنات عليه افضل الصلوة والتحيات ان مشعر بلكه بمشرا من
 صاحب دولت بلكه قاطبه اهل عين وملت راكه انشاء الله تعالى تسلط بافتح ونصرت ولفظ
 وبه روزی وغلبة با فوز و فرح و فلاح و فيروزی بر جميع و يار كفا رضر را شرار ذهبت الله
 بنور همد دست داده و قوع خواهر يافت و شراع آفتاب عالم تاب نور ايزدي و ضياي
 بيضائي دين متين آحمدي بر آنها خواهد تا ناست كه ان ينصر كما الله فلا غالب لكم وان يخذل
 فمن ذا الذي ينصر كما من بعدا مختار التولية والسلطنة معيار القسط والعدل اله جناب حضرت
 نايب السلطنة تفهيم الله تعالى بالرحمة والمخفة ومدا الله ظله لكل من الحاضر والبادي
 و ادام الله تعالى بركاته مادامت العيش حق مذهبوت الحادي و باقي اراكين دولت و خير خوا
 دين و ملت اسلاميه شاغل و ساعي و جاهد و از متابعات كفا رضرار و اهل بدعت و شرار قاعد
 و باعد با شند تمام كلام و اخفتام مرهم را بفجواي صداقت انتمائي دعا ان مفق
 دعا الايمان و دعاء السلطان تيمنا و تبركا بر دعا نموده تا ختمه مسك گردد

له اين آيت در اول سوره روم در ركوع ۴ قبل از ركوع رجب جز ۱۰ له اين آيت در ركوع اول جز اول له اين
 آيت در ركوع نصف جز ۴ له يعني غرق كردن حق تعالى بنده را در گناه و عيب و جز آن پوشيدن ۱۲
 له يعني مقيم و يعني قبيله عظيم ۱۲ له يعني مرد موصوف ۱۲ له يعني شتران سفيد كه سفيدى شان بغير خي تخم
 باشد ۱۲ له يعني گرچه و ناله ۱۲ له يعني مراد ۱۲ له يعني با كسى نسبت يا فتن ۱۲ له با كسى معنى هم
 و لاک و غيره كه بدان مكر كنند ۱۲ له يعني ران شتر بنفتم كه شتر بدان مست شده چا لاک ميگرد ۱۲ ع

به چون بجز کس بر او قهار و بر عاقلی نایز مختار و بنا بر آن دست در ابد نگاه جناب حضرت و ابر العظایا
 خالق الحب والنوی خالق الصبغ والمسابغ و زاری برافراشته و سلطان زمان را منحوظ داشته
 گوید که اللهم انی استلک انت تزیید فی عمره و اولاده و ترسل حبائنا من السماء
 علی حساده و علی قدره و اعز جنوده و اعوانه و اقوی جمته و برهائنه و ابغشه
 یوم القیامة بیقینته و اعطاه الکتاب بیقینته و اجعله مجتهدا فی نشر الامن
 و الامان و امننا من جمیع الکافات و الاخران و تعصه من الامراض و الالام الاللی
 تنزل النقمه و تنزل النعمه و لا تخلیه من ولا من رعایتک طرفه عین و ان
 تستر بین یدیک فی الدنیا و الآخرة و اجعله من خواص العباد و اسلک سبیل
 الرشاد و اهله اعدائه اهلک ثمود و عاد و لا تسلط علیه احد من الجابین
 و منعنا ببقائه ناعمین و ببقائه غائبین و اجعلنا بحقوقه قائمین و اجعله
 رجیما علی العلماء الراستخین و من الکافات و البلیا سالمین و اجعل اولاده
 ابرارا و اسلافه واجدادا احرارا و لا تعلقه فی البلاء و لا تشمت به الاعداء
 فانه یجعلک فی خورئهم و یعوذ بک من شرورهم و توفقه لما یرید فی
 مشرباته و تصاعف عباداته و حسنه اللهم انصر سلطان زماننا بالاسم
 المنتقم و القهار و ذی الجلال و ذی القوه المتین و اجعل دعائی الیک
 واصل و خیرک فیه نازکا و متمتع الله تعالی عاکفی سده الشریفه بطول
 بقاءه و قاصدی عبثته المنیفة بشرف لقاؤه یا معطی السالمین و یا مجیب
 المضطربین و یا غیاث المستغیثین یا رب ما دام المشعر الحرام قبله للمحاج اجعل سله

شے این آیت در رکوع ۲ بعد از رکوع ششم جزء ۴ شے بفتحین یعنی تم خرم و جزآن ۱۲ شے بالضم یعنی عذاب سخت و تلخ ۱۲
 شے بالضم یعنی حجت روشن و دلیل قاطع ۱۲ شے جمع حزن یعنی تفکر اندوه ۱۲ شے کسر نون و فتح قاف یعنی بوی خوش
 چشم زدن ۱۲ شے و شادمان بگروه رسیدن و دشمنان را ۱۲ شے جمع نهر بالفتح یعنی شتر کشتن و بریدن میند ۱۲
 شے بفتحین یعنی بدینا و شرارتها ۱۲ شے یعنی محکم و استوار ۱۲ ح ن

۱۳۴

السینة قبله للمحتاج آفتاب دولت و حکمائش در اوج و دریائے سلطنت جهان
بانیش موج در موج باد و رباعی یارب تو مرا این سایه یزدانی را به بگذارد و درین جهان
جهانبانی را به اندر کنفت عاطفت خویشش دار به این حافظ بیضه مسلمانی را به

وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ آلِهِ وَصَحَابِهِ

آجَبَعَيْنُ نَقَط

ایمانی فقط
عم

کتاب الوفا و الامانة
لعاد کتبه تاجه بلا اذنی اب

له بالفتحین یعنی پناه ح ۱۴۵ بالفتح یعنی جماعت دگرده و میان شهر و نواحی ح ۱۲ د

